



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



فانگمه محبتی

مجموعه نویسندگان

عاشورا

از دیدگاه شیعه و اهل تسنن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن

نویسنده:

فاطمه محقق

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	اشاره
۲۴	تشکر و سپاس
۲۴	تقدیم
۲۵	فهرست مطالب
۳۵	مقدمه استاد انصاری بویراحمدی
۳۷	چکیده
۳۹	فصل یکم: کلیات
۳۹	اشاره
۴۱	کلیات
۴۱	اشاره
۴۴	واژه شناسی
۴۴	الف - عصمت در لغت
۴۸	ب - عصمت در اصطلاح
۴۸	اصطلاح کلامی
۵۵	جمع بندی کلی
۵۵	اشاره
۵۶	واژه های نزدیک به معنای عصمت و معصوم
۵۶	۱. مخلص
۵۸	۲. تنزیه
۵۹	۳. توفیق
۶۱	واژه های متضاد با عصمت

۶۱	۱. عصیان
۶۱	۲. ذنب
۶۱	اشاره
۶۱	فرق ذنب و جرم
۶۲	فرق ذنب و قبیح
۶۲	۳. قبیح
۶۲	۴. خطا
۶۲	اشاره
۶۳	خطأ و اخطاء
۶۳	فرق خطأ و اخطاء
۶۴	فرق خطأ و ذنب و سيئه
۶۵	۵. سهو
۶۶	۶. نسيان
۶۶	اشاره
۶۷	فرق نسيان و سهو
۶۸	برخی از آثار اهل سنت درباره عصمت (از قرن اول تا سیزدهم) -
۷۰	برخی از آثار شیعه درباره عصمت از قرن اول تا سیزدهم -
۷۳	آثار معاصران
۷۵	فصل دوم: مروری بر تاریخ و حقیقت عصمت
۷۵	اشاره
۷۷	سیر تاریخی عصمت
۷۷	اشاره
۷۸	عصمت در یهودیت
۸۱	عصمت در مسیحیت
۸۲	عصمت در دین اسلام
۸۳	عصمت در آیات و روایات

۸۷	عصمت در بین مسلمانان صدر اسلام
۸۷	صلح حدیبیه
۸۸	نکته ها
۸۹	ذوالشهادتین
۹۱	خطبه خلیفه اول
۹۲	آیا شیعه مبتکر اندیشه عصمت است؟
۹۲	نکته ها
۹۴	حقیقت عصمت
۱۰۰	فرق عصمت با عدالت
۱۰۱	منشأ عصمت
۱۰۱	اشاره
۱۰۲	الف - نیافریدن گناه
۱۰۲	اشاره
۱۰۲	نقد و بررسی
۱۰۴	ب - آفرینش طاعت
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	نقد و بررسی
۱۰۵	ج - علم معصوم به عواقب گناه
۱۰۵	اشاره
۱۰۷	نقد و بررسی
۱۱۰	د - شناخت جمال و عظمت خدا
۱۱۰	اشاره
۱۱۱	نقد و بررسی
۱۱۲	ه - تقویت قوه عاقله
۱۱۲	اشاره
۱۱۲	نقد و بررسی

- و - اراده و انتخاب ۱۱۲
- اشاره ۱۱۲
- نقد و بررسی ۱۱۳
- ز - تسدید روح القدس ۱۱۳
- ح - نظریه مختار ۱۲۳
- عصمت موهوبی است یا اکتسابی؟ ۱۲۵
- زمینه های موهبت الهی ۱۲۸
- امکان عصمت ۱۳۰
- عصمت و اختیار ۱۳۷
- فصل سوم: دایره شمولی عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن ۱۴۷
- اشاره ۱۴۷
- الف - عصمت از منظر معصومان (اقسام معصوم) ۱۴۷
۱. فرشتگان ۱۴۷
- اشاره ۱۴۷
- بیان اقوال ۱۴۸
- اشاره ۱۴۸
- الف - قول به نداشتن عصمت ۱۴۸
- ب - قول به توقف ۱۴۹
- ج - قول به تفصیل ۱۴۹
- د - قول به عصمت مطلق ۱۵۰
- عصمت در سنت ۱۵۲
- شبهه مخالفان ۱۵۴
- شبهه نخست ۱۵۴
- اشاره ۱۵۴
- پاسخ به شبهه نخست: ۱۵۵
- شبهه دوّم ۱۵۶

- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۷ پاسخ به شبهه دوم:
- ۱۶۷ ۲. انبیاء علیهم السلام
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۷ ادله عصمت انبیا
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۷ ۱. دلیل لطف
- ۱۶۸ ۲- معجزه
- ۱۶۹ ۳. امر به اطاعت مطلق از انبیا
- ۱۷۱ ۴. لزوم پذیرش شهادت انبیا
- ۱۷۵ ۵. لزوم منع و زجر
- ۱۷۵ ۶. لزوم تسلسل
- ۱۷۶ ۷. لزوم اعتماد مردم و تأمین هدف
- ۱۷۸ ۸. تزکیه و تربیت مردم
- ۱۷۹ ۹. ریاست نبی بر امت
- ۱۸۰ ۳. امامان
- ۱۸۰ اشاره
- ۱۸۳ ادله مخالفین
- ۱۸۵ ادله موافقین
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۶ ۱. ادله عقلی
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۶ الف - امامت؛ استمرار نبوت
- ۱۸۷ ب - حفظ شریعت
- ۱۸۹ ج - لزوم تسلسل
- ۱۹۰ ۲. آیات قرآن

- الف - آیه امامت ۱۹۰
- اشاره ۱۹۰
- لغات آیه: ۱۹۰
- تقریب دلالت آیه بر عصمت امام: ۱۹۳
- ب - آیه صادقین ۱۹۵
- اشاره ۱۹۵
- صادقین چه کسانی هستند؟ ۱۹۷
۱. مؤمنان: ۱۹۷
۲. معصومین: ۱۹۸
- صادقین در روایات: ۲۰۰
- اشاره ۲۰۰
- استدلال فخر رازی بر آیه صادقین: ۲۰۳
- دلایل فخر رازی: ۲۰۴
- اشاره ۲۰۴
- پاسخ: ۲۰۵
- ج - آیه علم الکتاب ۲۰۶
- اشاره ۲۰۶
۱. علمای اهل کتاب ۲۰۸
۲. کسی که آگاهی به تورات و انجیل دارد ۲۱۰
۳. خداوند متعال ۲۱۰
۴. حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام ۲۱۱
- د - آیه ولایت ۲۱۴
- اشاره ۲۱۴
- شأن نزول: ۲۱۴
- دلالت آیه بر عصمت امامان علیهم السلام ۲۱۶
- هـ - آیه اولی الامر (اطاعت) ۲۱۷

- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۸ اولی الامر چه کسانی هستند؟
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ استدلال فخر رازی به آیه
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۲۰ جواب نقضی:
- ۲۲۰ جواب خلی:
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۲ دلایل:
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۴ پاسخ:
- ۲۲۸ و - آیه تطهیر
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۹ مقدمه:
- ۲۳۱ معنی رجس:
- ۲۳۳ مراد از اهل بیت:
- ۲۳۷ راویان:
- ۲۴۱ دلالت آیه تطهیر بر عصمت سایر ائمه علیهم السلام
- ۲۴۶ چند اشکال:
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۶ جواب:
- ۲۴۷ جواب:
- ۲۴۸ دلالت آیه بر عصمت امام از سهو و اشتباه:
- ۲۴۹ ز - آیه مباحله
- ۲۵۲ ح - آیه تبلیغ
- ۲۵۲ اشاره

- چند نکته: ۲۵۳
- عصمت در آیه مبارکه ۲۵۵
۳. روایات نبوی صلی الله علیه وآله ۲۵۸
۴. حضرت زهرا علیها السلام ۲۷۰
- اشاره ۲۷۰
- ادله عصمت حضرت زهرا علیها السلام ۲۷۱
- ۱- آیه تطهیر ۲۷۱
- ۲- روایات مربوط به عصمت اهل بیت علیه السلام ۲۷۴
- ۳- روایات مخصوص به حضرت زهرا علیها السلام ۲۷۴
۵. انسان های دیگر ۲۷۶
- اشاره ۲۷۶
- الف - تفاوت عصمت معصومان و انسان های دیگر ۲۷۸
- ب - عصمت از منظر زمان ۲۸۰
- ج - موارد عصمت (از منظر متعلق) ۲۸۷
- اشاره ۲۸۷
۱. عصمت در دریافت و ابلاغ وحی ۲۸۷
- اشاره ۲۸۷
- آیا پیامبران در این وظیفه معصوم اند؟ ۲۸۸
- اشاره ۲۸۸
- ادله عقلی ۲۸۹
- ادله نقلی ۲۹۱
- اشاره ۲۹۱
- تردید در تلقی وحی ۲۹۶
۲. عصمت انبیا در مقام عمل ۲۹۸
- اشاره ۲۹۸
- نکته یکم ۲۹۸

۲۹۸	نکته دوم
۲۹۸	اشاره
۲۹۹	الف - عصمت از گناه
۲۹۹	اشاره
۲۹۹	۱. دیدگاه معتزله
۳۰۱	۲. دیدگاه اشاعره
۳۰۳	۳. دیدگاه امامیه
۳۰۴	ب - عصمت از سهو
۳۰۴	اشاره
۳۰۸	ادله عقلی
۳۱۰	أدله قرآنی و روایی
۳۱۳	۳. عصمت در اعتقادات
۳۱۳	اشاره
۳۱۷	دین پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از بعثت
۳۳۲	پاک از آنچه مورد تنفر است
۳۳۴	خلاصه و نتیجه
۳۳۴	اشاره
۳۳۵	پاسخ شبهه یکم:
۳۳۶	پاسخ شبهه دوم:
۳۴۳	ادله عصمت حضرت زهرا علیها السلام
۳۴۴	دلایل شیعه بر عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام
۳۴۵	دلایل عقلی و نقلی عصمت انبیا در دریافت و ابلاغ وحی
۳۵۱	فصل چهارم: بررسی آیات و روایات موهوم معصوم نبودن
۳۵۱	اشاره
۳۵۲	مقدمه
۳۵۲	اشاره

نکته ۱: ۳۵۳

نکته ۲: ۳۵۴

نکته ۳: ۳۵۴

آیاتی که در عصمت پیامبران نیاز به توضیح دارد ۳۵۹

الف - در دریافت و ابلاغ وحی ۳۵۹

۱. آیه ۴۱ آل عمران ۳۵۹

۲. آیات ۵۲-۵۴ حج ۳۶۴

اشاره ۳۶۴

شأن نزول: ۳۶۶

نقد و بررسی ۳۶۹

۳. آیه ۹۴ یونس ۳۷۶

اشاره ۳۷۶

نقد و بررسی ۳۷۷

۴. آیات ۶ و ۷ سوره اعلی ۳۸۱

اشاره ۳۸۱

نقد و بررسی ۳۸۲

۵. آیه ۶۸ انعام ۳۸۴

اشاره ۳۸۴

نقد و بررسی ۳۸۵

۶. آیه ۲۴ کهف ۳۸۷

۷. آیه ۴۹ مائده ۳۸۷

ب - در مقام عمل از گناه و اشتباه ۳۸۹

۱. آیات ۱۱۵ و ۱۲۱ طه ۳۸۹

اشاره ۳۸۹

نقد و بررسی ۳۹۰

اشاره ۳۹۰

- ۳۹۳ پاسخ امام رضا علیه السلام:
- ۳۹۷ ۲. آیات ۴۵-۴۷ هود اشاره
- ۳۹۷ اشاره
- ۳۹۹ تقریر دیگر از شبهه
- ۴۰۱ ۳. آیات ۶۲ و ۶۳ انبیاء اشاره
- ۴۰۱ اشاره
- ۴۰۱ پاسخ:
- ۴۰۲ ۴. آیات ۸۸ و ۸۹ صافات اشاره
- ۴۰۲ اشاره
- ۴۰۲ پاسخ:
- ۴۰۴ ۵. آیه ۸۲ شعراء اشاره
- ۴۰۵ ۶. آیه ۷۶ انعام اشاره
- ۴۰۷ ۷. آیات ۱۵ و ۱۶ قصص اشاره
- ۴۱۰ ۸. آیه ۲۴ یوسف اشاره
- ۴۱۱ ۹. آیه ۷۰ یوسف اشاره
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۳ تقریر شبهه
- ۴۱۳ اشاره
- ۴۱۳ پاسخ:
- ۴۱۵ ۱۰. آیات ۲۱-۲۴ ص اشاره
- ۴۱۵ اشاره
- ۴۱۷ خلاصه داستان:
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۱۹ پاسخ:
- ۴۲۵ ۱۱. آیات ۳۴ و ۳۵ ص اشاره
- ۴۲۵ اشاره

- ۴۲۵ لغات آیه:
- ۴۲۶ بیان شبهه:
- ۴۲۶ چند پرسش:
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۲۷ پاسخ:
- ۴۳۲ ۱۲. آیه ۴۱ ص
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۳ سؤال:
- ۴۳۳ اشاره
- ۴۳۳ معنای لغات:
- ۴۳۴ بیان آیه:
- ۴۳۶ پاسخ:
- ۴۳۹ ۱۳. آیه ۸۷ انبیاء
- ۴۳۹ اشاره
- ۴۳۹ سرگذشت کوتاهی از حضرت یونس علیه السلام
- ۴۴۰ بیان شبهه:
- ۴۴۸ ۱۴. آیات ۱ و ۲ سوره فتح
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۵۰ نکته ها
- ۴۵۱ ۱۵. آیه ۴۳ توبه
- ۴۵۲ ۱۶. آیه ۳۷ احزاب
- ۴۵۵ ۱۷. آیات ۵ و ۱۰۶ نساء
- ۴۵۵ اشاره
- ۴۵۵ طرح شبهه:
- ۴۵۶ پاسخ:
- ۴۶۰ ۱۸. آیه ۱۰۷ نسا

- ۴۶۲ ۱۹. آیه ۱۲۰ و ۱۴۵ بقره
- ۴۶۳ ۲۰. آیات ۲۳ و ۲۴ کهف
- ۴۶۴ ج - در اعتقادات
- ۴۶۴ ۱. آیه ۱۴۳ اعراف
- ۴۶۸ ۲. آیه ۸۷ انبیاء
- ۴۷۱ ۳. آیه ۷ الضحی
- ۴۷۱ اشاره
- ۴۷۴ الف - نبود هدایت
- ۴۷۵ ب - غفلت و نداشتن علم
- ۴۷۵ ج - گمنام
- ۴۷۷ د - گمشده
- ۴۷۷ هـ - متحیر
- ۴۷۸ ۴. آیه ۵۲ شوری
- ۴۸۳ ۵. آیه ۵ مدثر
- ۴۸۳ اشاره
- ۴۸۴ پاسخ:
- ۴۸۶ روایاتی که در مورد نبی صلی الله علیه وآله ایجاد توهم می کند
- ۴۸۶ روایات سهو النبی صلی الله علیه وآله
- ۴۸۸ آراء علما درباره سهو النبی
- ۴۸۸ اشاره
- ۴۸۸ شیخ صدوق (وفات: ۳۸۱ هـ ق)
- ۴۸۹ شیخ مفید (وفات: ۴۱۳ هـ ق)
- ۴۹۱ شیخ طوسی (وفات: ۴۶۰ هـ ق)
- ۴۹۱ خواجه نصیر طوسی (وفات: ۶۷۲ هـ ق)
- ۴۹۱ علامه حلی (وفات: ۷۲۶ - ۶۴۸ هـ ق)
- ۴۹۲ شهید اول (وفات: ۷۸۶ هـ ق)

۴۹۴	فاضل مقداد (وفات: ۸۲۶ هـ.ق)
۴۹۴	علامه مجلسی (وفات: ۱۰۷۰ هـ.ق)
۴۹۶	عضد الدین الایچی (وفات: ۷۵۶ هـ.ق)
۴۹۷	ابن حزم
۴۹۷	خلاصه و نتیجه
۵۰۱	فهرست منابع
۵۰۱	کتب
۵۳۸	نرم افزار
۵۳۹	سایت
۵۴۰	درباره مرکز

عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن/فاطمه محقق؛ ویراستار علی محمد محمودیان.

مشخصات نشر: قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۵۱۹ص.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: چاپ اول.

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۳۲۱۹۷

ص: ۱

اشاره

«اللَّهُمَّ لِمَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النِّعَمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا اضْمِحْلَالَ بَعِيدٍ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّيْتِهِ وَ زُخْرُفِهَا وَ زَبْرَجِهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيلِيَّ وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الذَّرَائِعَ إِلَيْكَ وَ الْوَسِيلَةَ إِلَيَّ رِضْوَانِكَ» (۱)

حمد و سپاس خدای را که لطفش شامل حال شد و توفیق عنایت نمود تا این نوشتار به انجام رسید و درود بر برگزیدگان پاکش که اجازت فرمودند تا قلم در راه دفاع از حریم آنان کشیده شود.

لازم می دانم تشکر و سپاس ویژه خود را از همسر فرزانه ام داشته باشم که از ابتدا تا انتهای کار مشاور و راه گشای مؤثری برایم

بود و بدون حمایت ها و پشتیبانی های ایشان این تحقیق به ثمر نمی رسید.

تقدیم

به تو ای پیامبر اعظم، به تو ای رحمه للعالمین، به تو ای معصوم مطلق نتیجه تلاش و صحیفه عقیده ام را، اهدا می کنم.

امید که قبول افتد و کرمی نمایی

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُرَّجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

ص: ۶

فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۷

چکیده ۱۹

فصل یکم: کلیات / ۲۱

کلیات ۲۳

واژه شناسی ۲۶

الف - عصمت در لغت ۲۶

ب - عصمت در اصطلاح ۳۰

اصطلاح کلامی ۳۰

جمع بندی کلی ۳۷

واژه های نزدیک به معنای عصمت و معصوم ۳۸

۱. مخلص ۳۸

۲. تنزیه ۴۰

۳. توفیق ۴۱

ص: ۷

واژه های متضاد با عصمت ۴۳

۱. عصیان ۴۳

۲. ذنب ۴۳

فرق ذنب و جرم ۴۴

فرق ذنب و قبیح ۴۴

۳. قبیح ۴۴

۴. خطا ۴۴

خطأ و اخطاء ۴۵

فرق خطأ و اخطاء ۴۵

فرق خطأ و ذنب و سيئه ۴۶

۵. سهو ۴۷

۶. نسيان ۴۸

فرق نسيان و سهو ۴۹

برخی از آثار اهل سنت درباره عصمت (از قرن اول تا سیزدهم) ۵۰

برخی از آثار شیعه درباره عصمت از قرن اول تا سیزدهم ۵۲

آثار معاصران ۵۵

فصل دوم: مروری بر تاریخ و حقیقت عصمت / ۵۷

سیر تاریخی عصمت ۵۹

ص: ۸

عصمت در یهودیت ۶۰

عصمت در مسیحیت ۶۳

عصمت در دین اسلام ۶۴

عصمت در آیات و روایات ۶۶

عصمت در بین مسلمانان صدر اسلام ۶۹

صلح حدیبیه ۶۹

نکته ها ۷۱

ذوالشهادتین ۷۱

خطبه خلیفه اول ۷۳

آیا شیعه مبتکر اندیشه عصمت است؟ ۷۴

نکته ها ۷۵

حقیقت عصمت ۷۶

فرق عصمت با عدالت ۸۲

منشأ عصمت ۸۳

الف - نیافریدن گناه ۸۴

نقد و بررسی ۸۵

ب - آفرینش طاعت ۸۶

نقد و بررسی ۸۷

ج - علم معصوم به عواقب گناه ۸۷

ص: ۹

نقد و بررسی ۹۰

د - شناخت جمال و عظمت خدا ۹۳

نقد و بررسی ۹۳

ه - تقویت قوه عاقله ۹۴

نقد و بررسی ۹۴

و - اراده و انتخاب ۹۵

نقد و بررسی ۹۶

ز - تسدید روح القدس ۹۶

ح - نظریه مختار ۱۰۵

عصمت موهوبی است یا اکتسابی؟ ۱۰۷

زمینه های موهبت الهی ۱۱۰

امکان عصمت ۱۱۲

عصمت و اختیار ۱۱۹

فصل سوم: دایره شمولی عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن / ۱۲۷

الف - عصمت از منظر معصومان (اقسام معصوم) ۱۲۹

۱. فرشتگان ۱۲۹

بیان اقوال ۱۳۰

الف - قول به نداشتن عصمت ۱۳۰

ص: ۱۰

ب - قول به توقف ۱۳۱

ج - قول به تفصیل ۱۳۱

د - قول به عصمت مطلق ۱۳۲

عصمت در سنت ۱۳۴

شبهه مخالفان ۱۳۶

شبهه نخست ۱۳۶

شبهه دوّم ۱۳۸

۲. انبیاء علیهم السّلام ۱۴۹

ادله عصمت انبیا ۱۴۹

۳. امامان ۱۶۳

ادله مخالفین ۱۶۵

ادله موافقین ۱۶۷

۱. ادلّه عقلی ۱۶۸

۲. آیات قرآن ۱۷۲

۳. روایات نبوی صلی الله علیه وآله ۲۴۰

۴. حضرت زهرا علیها السّلام ۲۵۲

ادلّه عصمت حضرت زهرا علیها السّلام ۲۵۳

۱- آیه تطهیر ۲۵۳

۲- روایات مربوط به عصمت اهل بیت علیه السّلام ۲۵۶

۳- روایات مخصوص به حضرت زهرا علیها السلام ۲۵۶

۵. انسان های دیگر ۲۵۸

الف - تفاوت عصمت معصومان و انسان های دیگر ۲۶۰

ب - عصمت از منظر زمان ۲۶۲

ج - موارد عصمت ۲۶۹

۱. عصمت در دریافت و ابلاغ وحی ۲۶۹

۲. عصمت انبیا در مقام عمل ۲۸۰

۳. عصمت در اعتقادات ۲۹۵

دین پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت ۲۹۹

پاک از آنچه مورد تنفر است ۳۱۴

خلاصه و نتیجه ۳۱۶

ادله عصمت حضرت زهرا علیها السلام ۳۲۵

دلایل شیعه بر عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام ۳۲۶

دلایل عقلی و نقلی عصمت انبیا در دریافت و ابلاغ وحی ۳۲۷

فصل چهارم: بررسی آیات و روایات موهوم معصوم نبودن / ۳۳۳

مقدمه ۳۳۵

آیاتی که در عصمت پیامبران ایجاد توهم می کند ۳۴۱

الف - در دریافت و ابلاغ وحی ۳۴۱

ص: ۱۲

۱. آیه ۴۱ آل عمران ۳۴۱

۲. آیات ۵۲-۵۴ حج ۳۴۶

نقد و بررسی ۳۵۱

۳. آیه ۹۴ یونس ۳۵۸

نقد و بررسی ۳۵۹

۴. آیات ۶ و ۷ سوره اعلیٰ ۳۶۲

نقد و بررسی ۳۶۳

۵. آیه ۶۸ انعام ۳۶۵

نقد و بررسی ۳۶۶

۶. آیه ۲۴ کهف ۳۶۸

۷. آیه ۴۹ مائده ۳۶۸

ب - در مقام عمل از گناه و اشتباه ۳۷۰

۱. آیات ۱۱۵ و ۱۲۱ طه ۳۷۰

نقد و بررسی ۳۷۱

۲. آیات ۴۵-۴۷ هود ۳۷۸

تقریر دیگر از شبهه ۳۸۰

۳. آیات ۶۲ و ۶۳ انبیاء ۳۸۲

۴. آیات ۸۸ و ۸۹ صافات ۳۸۳

ص: ۱۳

۵. آیه ۸۲ شعراء ۳۸۵

۶. آیه ۷۶ انعام ۳۸۶

۷. آیات ۱۵ و ۱۶ قصص ۳۸۸

۸. آیه ۲۴ یوسف ۳۹۱

۹. آیه ۷۰ یوسف ۳۹۲

تقریر شبهه ۳۹۴

۱۰. آیات ۲۱-۲۴ ص ۳۹۶

۱۱. آیات ۳۴ و ۳۵ ص ۴۰۶

۱۲. آیه ۴۱ ص ۴۱۳

۱۳. آیه ۸۷ انبیاء ۴۲۰

سرگذشت کوتاهی از حضرت یونس علیه السلام ۴۲۰

۱۴. آیات ۱ و ۲ سوره فتح ۴۲۹

۱۵. آیه ۴۳ توبه ۴۳۲

۱۶. آیه ۳۷ احزاب ۴۳۴

۱۷. آیات ۵ و ۱۰ نساء ۴۳۶

۱۸. آیه ۱۰۷ نساء ۴۴۱

۱۹. آیه ۱۲۰ و ۱۴۵ بقره ۴۴۳

۲۰. آیات ۲۳ و ۲۴ کهف ۴۴۴

ص: ۱۴

ج - در اعتقادات ۴۴۵

۱. آیه ۱۴۳ اعراف ۴۴۵

۲. آیه ۸۷ انبیاء ۴۴۹

۳. آیه ۷ الضحیٰ ۴۵۲

الف - نبود هدایت ۴۵۵

ب - غفلت و نداشتن علم ۴۵۶

ج - گمنام ۴۵۶

د - گمشده ۴۵۸

هـ - متحیر ۴۵۸

۴. آیه ۵۲ شوری ۴۵۹

۵. آیه ۵ مدثر ۴۶۳

روایاتی که در مورد نبی صلی الله علیه وآله ایجاد توهم می کند ۴۶۶

روایات سهو النبی صلی الله علیه وآله ۴۶۶

آراء علما درباره سهو النبی ۴۶۸

شیخ صدوق (وفات: ۳۸۱ هـ.ق) ۴۶۸

شیخ مفید (وفات: ۴۱۳ هـ.ق) ۴۶۹

شیخ طوسی (وفات: ۴۶۰ هـ.ق) ۴۷۱

خواجه نصیر طوسی (وفات: ۶۷۲ هـ.ق) ۴۷۱

علامه حلّی (وفات: ۷۲۶-۶۴۸ هـ.ق) ۴۷۱

شهيد اول (وفات: ۷۸۶هـ.ق) ۴۷۳

فاضل مقداد (وفات: ۸۲۶هـ.ق) ۴۷۴

علامه مجلسی (وفات: ۱۰۷۰هـ.ق) ۴۷۷

عضد الدين الايجی (وفات: ۷۵۶هـ) ۴۷۶

ابن حزم ۴۷۷

خلاصه و نتیجه ۴۷۷

فهرست منابع ۴۸۱

کتب ۴۸۱

پایان نامه ۵۱۷

نرم افزار ۵۱۸

سایت ۵۱۹

ص: ۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

عصمت در لغت عرب عبارتست از حفظ کردن شخص و منع کردن و بازداشتن او(۱)، ولی در اصطلاح کلامی به اقتدار و اختیار شخص بر گناه نکردن، عصمت گفته می شود. کما اینکه گفته اند: «انها القوه العقلیه والطاقه النفسیه فی المعصوم الحاصلتان من اسباب اختیاریه و غیر اختیاریه.»(۲)

عصمت در معصوم عبارتست از نیروی عقلانی و توانایی روحی که این دو از اسباب اختیاری و غیراختیاری حاصل می شود.

اهل سنت درباره عصمت انبیاء، نظریه های متفاوتی دارند، که به اختصار عبارتند از:

برخی از آنان صدور گناهان صغیره را قبل و بعد از بعثت جایز می شمارند و برخی گناهان صغیره را قبل از بعثت جایز می دانند، ولی بعد از بعثت جایز نمی دانند.

برخی دیگر صدور گناه کبیره را چه قبل و چه بعد از بعثت از پیامبر جایز نمی دانند، اما تعدادی از بزرگان اهل تسنن، تنها صدور گناهان کبیره را قبل از بعثت روا می شمارند، حتی عده ای جواز اصرار و عدم اصرار بر گناه که همراه با توبه یا بدون توبه باشد، را قبول دارند تا آنجایی که برخی کفر پیامبر قبل از بعثت را نیز جایز می دانند.(۳)

گروهی دیگر صدور گناه صغیره را از پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از بعثت نیز جایز می دانند با این تفاوت که عده ای گناه صغیره ای را، که موجب تحقیر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، جایز نمی دانند و عده ای صدور صغیره را با شبهه و توجیه جایز می دانند.(۴)

ص: ۱۷

۱- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۳؛ «العصمه فی کلام العرب المنع والحفظ».

۲- تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۷۱.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۹.

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۱.

با وجود اختلاف نظرهای فراوان فرقه‌های مختلف اهل تسنن (۱) جمع بسیاری از متکلمین و بزرگان آنها نه تنها عصمت انبیاء بلکه عصمت امامان را نیز قبول دارند.

اما دیدگاه امامیه متفاوت از دیدگاه اهل تسنن است. شیعیان کمترین لغزش، اشتباه و حتی سهو را بر ائمه معصوم علیهم السلام قائل نیستند.

«اعلم ان الامامیه رضی الله عنهم اتقوا علی عصمه الائمه علیهم السلام من الذنوب صغیرها و کبیرها» (۲).

بدان که شیعه امامیه، بر عصمت ائمه علیهم السلام از گناه، چه کوچک و چه بزرگ، اتفاق نظر دارند.

دانشمندان و بزرگان شیعه، با توجه و عنایت به آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت اطهرش علیهم السلام و هم چنین استناد به ادله عقلی فراوان، همه پیامبران الهی و امامان دوازده گانه را، از گناهان مختلف اعم از، عمدی، سهوی، کبیره، صغیره، قبل از نبوت، بعد از نبوت و حتی از همه صفات زشت مبرا می دانند. (۳)

در این راستا، تحقیق و پژوهش در مورد مکتب اهل بیت علیهم السلام به ویژه اوصاف و خصوصیات امامان معصوم از ارزش و اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. به همین دلیل، استاد فرزانه، محقق توانمند، نویسنده توانا و پرکار سرکار خانم فاطمه محقق با خلق این اثر علمی گران سنگ، مورد عنایت خاص خداوند متعال و ائمه معصوم علیهم السلام قرار گرفته اند. مجمع جهانی شیعه شناسی مفتخر است کتاب وزین «عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن» را که حاصل تراوش خامه اندیشمند بزرگوار سرکار خانم فاطمه محقق است به جامعه علمی و آحاد امت اسلام تقدیم نماید. انشاء الله جزاها الله عن الاسلام اجراً و دامت توفیقاتها والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابی طالب فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۱۸

۱- المواقف، ص ۳۵۸؛ الفصل فی الملل الالهواء والنحل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ شرح المقاصد، ج ۴، ص ۲۹۴.

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

۳- اوائل المقالات، ص ۶۲؛ تنزیه الانبیاء، ص ۱۵؛ الذخیره فی علم الکلام، ص ۳۳۸؛ المنتقذ من التقلید، ج ۱، ص ۴۲۴؛ تجرید الاعتقاد، ص ۲۱۷.

نوشتار حاضر با نام «عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن» به بررسی تطبیقی دیدگاه فریقین درباره ی عصمت انبیا و ائمه علیهم السّلام می پردازد.

این اثر در چهار فصل تنظیم شده است؛ در فصل یکم کلیات و تعریف لغوی و اصطلاحی عصمت و پیشینه تحقیق درباره آن بیان شده است.

در فصل دوم که تاریخچه عصمت در دین اسلام و سایر ادیان بیان شده است؛ به این نتیجه می رسد که گرچه سابقه ی اعتقاد به عصمت در سایر ادیان آسمانی و حتی مکاتب مادی و الحادی بر می گردد، اما بحث عصمت به صورت یک موضوع اعتقادی از تعالیم اولیه دین اسلام بوده و ریشه در کتاب و سنت دارد و شیعه مبتکر آن نیست.

در ادامه این فصل به بررسی اقوال مختلف، حقیقت عصمت، امکان، منشأ و رابطه آن با اختیار انسان پرداخته شده است.

در فصل سوم دایره ی شمولی عصمت از منظر معصومان، زمان عصمت و

ویژگی های آن بیان شده است؛ عصمت ملائکه با توجه به آیات و روایاتی که آنها را مدح می کنند؛ عصمت پیامبران و امامان علیه السّلام بنابر دلیل های عقلی و نقلی به طور مطلق و در جمیع احوال - چه قبل از بعثت و چه پس از آن - در امور مربوط به وحی و امور عادی زندگی و اعتقادات و عصمت حضرت زهرا علیها السّلام، به ادله روایی و عصمت انسان های دیگر نیز بیان شده است.

در فصل چهارم به بررسی آیات و روایات موهم عصمت نداشتن انبیا پرداخته شده است.

در پایان به این نتیجه کلی می رسیم که انبیا و ائمه علیهم السّلام از تولد تا پایان عمر در تمام امور مربوط به وحی و امور عادی زندگی فردی و اجتماعی و اعتقادات از هر گونه گناه و خطا و سهو و اشتباه معصوم و مصون هستند.

ص: ۲۰

فصل یکم: کلیات

اشاره

ص: ۲۱

هدف از نوشتار حاضر بررسی دیدگاه شیعه امامیه و دو فرقه کلامی اهل سنت یعنی اشاعره و معتزله درباره عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام، از منظر زمان عصمت و هم چنین عصمت آنان در دریافت و تبلیغ و تبیین وحی و در امور فردی و اجتماعی و در اعتقادات است.

نوشتار حاضر در صدد است تا به این سؤال اصلی پاسخ دهد که عصمت از نظر شیعه و اهل سنت چه جایگاهی دارد؟ و به تبع آن به چند سؤال فرعی زیر که از آن منشعب می شود، پاسخ دهد:

- حقیقت عصمت از دیدگاه شیعه و اهل سنت (اشاعره و معتزله) چیست؟

- آیا ممکن است کسی در عمرش مرتکب معصیت نشود و از گناه، معصوم باشد؟

- بر فرض امکان، عصمت اختیاری است یا جبری؟

- آیا عصمت موهبت الهی است یا اکتسابی؟

- منشأ و علت عصمت از دیدگاه شیعه و اهل سنت (اشاعره و معتزله) چیست؟

- آیا ریشه عصمت در ادیان گذشته هم وجود دارد یا این آموزه فقط اختصاص به اسلام دارد؟

- دایره شمولی عصمت از دیدگاه شیعه و اهل سنت تا کجاست؛ آیا اختصاص به پیامبران و ائمه دارد یا افراد دیگر نیز می توانند به این مقام برسند؟

- آیا انبیا و اولیای الهی از دوران طفولیت و پیش از رسیدن به مقام بعثت و امامت نیز معصوم هستند و یا فقط بعد از بعثت و امامت معصوم هستند؟

- آیا از دیدگاه شیعه و اهل سنت عصمت اختصاص به تبلیغ و ابلاغ وحی و تفسیر و تبیین آن دارد یا پیامبر و امام باید در گفتار، کردار، امور عادی زندگی و در اعتقادات نیز معصوم باشند؟

- نبی و امام فقط از گناه معصوم هستند یا از سهو و خطا نیز باید مصون باشند؟

امّا در اهمیت این بحث، همین کافی است که بدانیم بدون اثبات عصمت انبیا و ائمه علیهم السّلام، در سلسله عقاید دینی گسستی پیدا می شود که قابل پیوند نیست؛ زیرا اگر پیامبران و ائمه را دست خوش لغزش، خطا و عصیان بدانیم، دیگر نه به کتاب های آسمانی اعتمادی هست، نه به رشته اتصال بین خالق و مخلوق، و نه گفتار و کردار آنان می تواند مایه هدایت شود. احتمال خطا و گناه - هر چند ضعیف باشد - ویرانگر است، چه رسد به تحقق آن و علم بدان. در چنین صورتی هدف آفرینش محقق نشده و بشر ره به جایی نخواهد برد.

بنابراین، برای اعتماد به کتاب های آسمانی و تعالیم پیامبران و ائمه علیهم السّلام و اتصال

بین خالق و مخلوق، نیاز به واسطه‌هایی مطمئن داریم که در معرض عصیان و خطا نباشند و از این جاست که اهمیت و ضرورت بحث عصمت روشن می‌شود.

از طرف دیگر تا آنجا که نویسنده تحقیق و بررسی نموده است، علاوه بر آنکه بحث عصمت در لابه لای کتاب‌های کلامی و تفسیری بحث و بررسی شده است و کتاب‌های مستقلی نیز در این زمینه نوشته شده و مقالات متعددی به چاپ رسیده است، در عین حال جای بحث‌های بیشتری از زوایای گوناگون وجود دارد.

به همین دلیل این پژوهش بر آن است تا موضوع را از دیدگاه شیعه و اهل سنت در قالب بیان شیوا و ساده، اما تا جای ممکن جامع و کامل با طرح و تنظیم خاص بررسی نموده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد.

از آنجایی که اثبات حقانیت مکتب اسلام به ویژه مذهب شیعه مبتنی بر اثبات عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام است، هدف از این تحقیق نیز روشن نمودن همین عصمت است تا بتواند کسانی را که در این حیرت‌کننده به دنبال آیین نجات بخش و سعادت آفرین سرگردانند، به صراط مستقیم هدایت نموده، با اسلام ناب محمدی آشنا و این تخیل را که شیعه مشرک و کافر و واجب‌القتل است از اذهان بسیاری از ناآگاهان به مذهب شیعه و پیشوایان آنان، پاک کند. (۱)

ص: ۲۵

۱- ۳۸ نفر از علمای عربستان سعودی فتوا داده‌اند که شیعیان عراق واجب‌القتل‌اند. اگر شیعه واجب‌القتل باشد فرقی بین شیعه عراقی و غیر عراقی وجود ندارد. (اقتباس از بیانات آیه الله مکارم شیرازی ضمن درس خارج فقه سال ۱۳۸۵).

الف - عصمت در لغت

عصمت از نظر ساختار صرفی، اسم مصدر از ریشهٔ «ع.ص.م» است که در زبان عربی به معنای مَنَع (۱)، إمساك (۲) و نگاهداری نفس از گناه (۳) به کاربرده شده است. به نظر چند تن از اهل لغت توجه کنید:

انطون الیاس می نویسد:

عِصْمَه: منع. جلوگیری، ممانعت، نگاهداری، حفظ، حمایت، تنزه عن الخطیئه (بی گناهی، پاکی)، تنزه عن الخطأ (مصونیت از خطا) و لغزش ناپذیری. (۴)

معصوم: محفوظ، مصون، منزّه من ارتکاب الخطایا (بی گناه و پاک)، منزّه عن الخطأ (لغزش ناپذیر). (۵)

ص: ۲۶

-
- ۱- ر.ک: سید محمد مرتضی حسینی الزبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس (بیروت، مکتبه الحیات، بی تا)، ج ۸، ص ۳۹۹.
 - ۲- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن (بی جا، دفتر نشر کتاب، چ اول، ۱۴۰۴ق)، ص ۳۳۶.
 - ۳- حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید (تهران: امیر کبیر، چ بیست و دوم، ۱۳۷۹ه.ش)، ج ۲، ص ۱۴۴۰.
 - ۴- انطون الیاس، فرهنگ نوین، ترجمه: سید مصطفی طباطبایی (تهران: کتابفروشی اسلامیة، چ نهم، ۱۳۷۳)، ص ۴۴۲.
 - ۵- همان.

خلیل بن احمد می نویسد:

عصمت؛ آن است که خداوند متعال تو را از شر نگه دارد؛ یعنی شر را از تو دفع کند. (۱)

ابن فارس می نویسد:

عصمت؛ نگهداشت الهی از امور و حوادث بدی است که بر بندگان عارض می شود:

«(عصم) العین والصاد والمیم أصل واحد صحیح يدل على إمساك و منع و ملازمه والمعنى فى ذلك كله معنى واحد من ذلك العصمه أن يعصم الله تعالى عبده من سوء يقع فيه». (۲)

«(ع ص م) يك اصل صحیحی است که دلالت بر امساك و منع و ملازمه می کند و همه اینها (منع، امساك و ملازمه) به يك معنا است و عصمت این است که خداوند بنده اش را از هر بدی که در آن واقع می شود، نگه دارد».

منع کردن می تواند به دو صورت انجام گیرد: کسی دیگری را مجبور به ترك كاری کند به گونه ای که از او سلب اختیار شود یا وسایل و مقدماتی برای او فراهم آورد که با اختیار خویش از انجام كاری امتناع ورزد.

ص: ۲۷

۱- خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، تحقیق: مهدی المخزومی / ابراهیم السامرائی (بی جا: دار ومکتبه الهلال، بی تا)، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲- ابوالحسین احمد بن فارس، بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبد السلام محمد هارون (بیروت: دار الجیل، چ دوم، ۱۴۲۰ق)، ج ۴، ص ۳۳۱.

ابن منظور می نویسد:

«العصمه في كلام العرب المنع و عصمه الله عبده أن يعصمه مما يوبقه، عصمه يعصمه عصما منعه و وقاه».(۱)

عصمت در کلام عرب به معنای منع است و عصمت این است که خداوند بنده اش را از چیزهایی که موجب هلاک و ضایع شدن او می شود، نگه دارد.

ابن منظور از زجاج چنین نقل می کند:

«أصل العصمه الجبل وكل ما أمسك شيئاً فقد عصمه».(۲)

فیروزآبادی می نویسد:

«عصم يعصم: اكتسب (۳) و منع و وقى... وعصمه الطعام: منعه من الجوع ... عصمه بالكسر: المنع. اعتصم بالله: به لطف خدا از گناه دوری گزید».(۴)

شیخ مفید نیز عصمت را به معنای «وسیله بازداشتن» و «ابزار مصونیت»

ص: ۲۸

۱- عصمه يعصمه عصماً؛ یعنی او را منع کرد. (محمد بن مکرم بن منظور الأفریقی المصری، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چ اول، بی تا، ج ۱۲، ص ۴۰۳).

۲- همان، ص ۴۰۵.

۳- اسماعیل بن حماد الجوهري، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، چ ۴، ۱۴۰۷ هـ.

۴- شیخ نصرالهورینی (فیروزآبادی)، القاموس المحيط، بی جا، بی تا، ج ۴، ص ۱۵۱.

می‌داند، نه عمل بازداري و آيه شريفه: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (۱) را به همين معنا تفسير کرده است. (۲)

بايد توجه داشت که واژه عصمت و مشتقات آن در آيات قرآني و بسياري از روايات در همين معنای لغوي به کار برده شده است.

به نمونه های زیر توجه کنید:

الف - ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ﴾ (۳)؛

ب - ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (۴)؛

خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد.

ج - از علی علیه السلام نقل شده است:

«الاعتبار يثمر العصمه». (۵)

عبرت گرفتن [از عواقب کارهای بد دیگران] موجب مصونیت انسان [از مبتلا شدن به کارهای آنان] می‌گردد.

ص: ۲۹

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- ر.ک: شيخ مفيد، اوائل المقالات، قم: كنگره جهاني شيخ مفيد، ۱۴۱۳هـ، ص ۱۳۴.

۳- هود / ۴۳.

۴- مائده / ۶۷.

۵- عبد الواحد بن محمد تميمي آمدی، غررالحکم و درر الکلم (قم: دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۳۶۶، ص ۴۷۲).

د - امام علی علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

«انَّ التقوی عصمه لك فی حیاتك و زلفی لك بعد مماتك»^(۱).

همانا تقوای الهی تو را در دنیا [از آلودگی به گناهان] باز می دارد و بعد از مرگ نیز همراه تو است.

ب - عصمت در اصطلاح

اصطلاح کلامی

به دلیل اختلاف در چیستی و ماهیت عصمت، تعریف های مختلفی از آن بیان شده است. معروف ترین تعریف عصمت تفسیر آن به «لطف الهی» است که خداوند آن را به بعضی از انسان ها عطا می فرماید تا در پرتو آن، از ارتکاب گناه و ترک طاعت مصونیت پیدا کند.

در پی به برخی از نظریه های دانشمندان اشاره می کنیم.

ابن ابی الحدید معتزلی (م. ۶۵۶)

می نویسد:

عصمت نزد دانشمندان ما (معتزله) لطفی است که مکلف را از فعلِ قبیح، به اختیار باز می دارد.^(۲)

ص: ۳۰

۱- همان، ص ۴۷۲.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۸، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: داراحیاء الکتب العربیه، بی تا.

«العصمه... وقد صار بالعرف عبارة عن لطف يقع معه الملطوف فيه لا محاله حتى يكون المرء معه كالمدفع الى ان لا يرتكب الكبائر، ولهذا لا يطلق الا على الانبياء او من يجرى مجراهم»^(۱).

«عصمت... در عرف عبارت است از لطفی که با داشتن آن ملطوف فيه حتماً واقع می شود. شخص با داشتن آن لطف از ارتکاب گناه [چه کبیره و چه صغیره] بازداشته شده است و به همین دلیل عصمت به جز در مورد انبیا یا کسانی که در مسیر انبیا هستند، به کار برده نمی شود».

وی در جای دیگر، شمول لطف بر انجام واجب و مندوب را «توفیق» و خودداری از قبیح را «عصمت» تعریف می کند.^(۲)

«اللطف كما قد يدعوا الى اختيار الواجب والندب... فقد يكون لطفاً في الامتناع من القبيح في ان لا يفعله، وكما اذا وافقت الطاعة اللطف في الحدوث يفعلها العبد لاجله ويختارها لمكانه، يوصف بانه توفيق، فكذلك متى امتنع

ص: ۳۱

-
- ۱- قاضی عبد الجبار بن احمد، شرح الاصول الخمسه، ص ۷۸۰، تعليق: احمد بن الحسين بن ابی هاشم، قاهره: مکتبه وهبه، چ اول، ۱۳۸۴ھ.ق.
 - ۲- قاضی ابی الحسن عبد الجبار اسد آبادی، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۱۳، ص ۱۵، بی جا، دار الکتب، ۱۳۸۳ھ. ۱۹۶۲/م.

من القبيح لمكانه وُصِفَ بأنه عصمه و متى حدث اللطف ولم يحصل منه الامتناع لم يوصف بأنه عصمه».

اشاعره می گویند:

«هی (حقیقه العصمه) عندنا ان لا يخلق الله فيهم ذنباً».(۱)

این تعریف مستلزم جبر و دارای تالی فاسد است.

ابن ابی الحدید می نویسد:

تعریف ابو الحسن اشعری این است:

«إنما العصمه هي القدره على الطاعة أو عدم القدره على المعصيه».(۲)

نجم الدین نسفی (۵۲۶-۴۶۱) می نویسد:

«عصمت... در اصطلاح يك ويژگی معنوی و نیروی درونی است که انجام گناه را برای پیامبر غیر ممکن می سازد».(۳)

ص: ۳۲

۱- ر.ك: قاضی عضد الدین عبدالرحمن بن احمد الایجی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۰، تحقیق و شرح: علی بن محمد الجرجانی، مصر: مطبعة السعادة، ج ۱، ۱۳۲۵.

۲- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۷، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه.ق.

۳- ابو حفص نجم الدین عمر بن احمد بن اسماعیل سمرقندی نسفی (مفتی الثقلین) شرح عقاید نسفی، ص ۲۵۸، شارح: عبدالرحمان بن عبدالخالق، زاهدان: المكتبة الاسلامیة، چ اول، بی تا.

سید شریف جرجانی عصمت را این گونه تعریف می کند:

«العصمه ملكه اجتناب المعاصي مع التمكن منها»^(۱).

شیخ مفید می نویسد:

«العصمه لطف يفعله الله تعالى بالمكلف بحيث يمتنع منه

وقوع المعصيه وترك الطاعه مع قدرته عليهما»^(۲).

وی در جای دیگر با تعریف عصمت به لطف، توفیق و تفضّل الهی، تأکید می کند که عصمت موجب جبر نمی شود.^(۳)

سید مرتضی می نویسد:

«العصمه هي ما اختير (ما اختار) عنده من اللطاف، التّزّه من القبيح و الامتناع من فعله»^(۴).

«عصمت از الطافی است که شخص با داشتن آن، پاکی از قبیح و پرهیز از انجام آن را برمی گزیند».

ص: ۳۳

-
- ۱- علی بن محمد سید شریف جرجانی، التعريفات، ص ۱۲۳، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی، چ اول، ۱۴۲۴هـ.ق.
 - ۲- شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص ۳۷، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳هـ.ق.
 - ۳- ر.ک: شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۸؛ اوائل المقالات، ص ۱۳۵-۱۳۴، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳هـ.ق.
 - ۴- الشریف المرتضی، تنزیه الانبیاء علیهم السّلام، ص ۸۱، بیروت: دار الاضواء، چ دوم، ۱۴۰۹.

ابن نوبخت می نویسد:

«العصمه لطف يمنع من اختص به من الخطاء ولا يمنعه على وجه القهر».(۱)

علامه حلی می نویسد:

«العصمه لطف خفی یفعل الله تعالی بالمكلف بحيث لا یكون له داع الى ترك الطاعه و ارتكاب المعصیه مع قدرته على ذلك».(۲)

شیخ طوسی می نویسد:

«والعصمه هی كون المكلف بحيث لا یمکن ان یصدر عنه المعاصی من غیر اجبار له على ذلك».(۳)

ص: ۳۴

۱- ابو اسحاق ابراهیم بن نوبخت، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۹۵، شارح: حسن بن یوسف علامه حلی، تحقیق: محمد نجمی بی جا: انتشارات الرضی. انتشارات بیدار، چ دوم، ۱۳۶۳.

۲- ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر حلی، باب حادی عشر، ص ۴، شارح: فاضل مقداد سیوری حلی، ترجمه: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی (قم: دفتر نشر نوید اسلام، چ ۷، ۱۳۷۹)؛ ر.ک: همان، مناهج الیقین فی اصول الدین، تحقیق: یعقوب الجعفری المراغی، ص ۴۲۴، بی جا: دار الاسوه للطباعه و النشر، چ ۱، ۱۴۱۵ه.ق.

۳- خواجه نصیر الدین طوسی، قواعد العقائد، ص ۳۱، بی جا، بی نا. موجود در کتابخانه مدرسه حجتیه.

فاضل مقداد سیوری می نویسد:

عده ای در تعریف عصمت، سخن نیکو و فراگیر دارند؛ آنها می گویند عصمت، ملکه ای است نفسانی که متصف به آن را از فجور باز می دارد، اگرچه آنان توانایی چنین رفتارهایی را دارند.^(۱)

مرحوم مظفر می نویسد:

«العصمه هی التنزه عن الذنوب والمعاصی صغائرهما وکبائرهما وعن الخطاء و النسیان و ان لم یمتنع عقلاً علی النبی ان یصدر منه ذلک».^(۲)

سید عبدالله شبّر می نویسد:

«والعصمه عباره عن قوه العقل من حیث لا یغلب مع کونه قادراً علی المعاصی کلها کجائز الخطأ و لیس معنی العصمه ان الله یجبره علی ترک المعصیه بل یفعل به الطافاً یتروک معها المعصیه باختیاره مع قدرته علیها کقوه العقل و کمال الفطانه والذکاء و نهاییه صفاء النفس و کمال الاعتناء بطاعته تعالی».^(۳)

ص: ۳۵

-
- ۱- فاضل مقداد سیوری، اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، ص ۱۷۰، تحقیق: قاضی طباطبایی، تبریز: چاپخانه شفق، ۱۳۹۶ق.
 - ۲- محمد رضا مظفر، عقائد الامامیه، ص ۵۴، نجف: منشورات الحیدریه، بی تا.
 - ۳- سید عبدالله شبّر، حق الیقین فی معرفه اصول الدین، ج ۱، ص ۹۰، تهران: کانون انتشارات عابدی، بی تا.

ملا عبد الرزاق لاهیجی می نویسد:

«مراد از عصمت غریزه ای است که با وجود آن داعی بر معصیت صادر نتواند شد، با وجود قدرت بر آن و این غریزه عبارت از قوت عقل است به گونه ای که موجب قهر قوای نفسانی شود»^(۱).

علامه طباطبایی (م. ۱۴۰۲) می نویسد:

«و نعنی بالعصمه وجود أمر فی الانسان المعصوم یصونه عن الوقوع فیما لا یجوز من الخطأ أو المعصیه»^(۲).

یا در جای دیگر می نویسد:

«هی صوره علمیه نفسانیه تحفظ الانسان من باطل

الاعتقاد و سیئ العمل»^(۳).

از دقت در تعاریف یاد شده به این نتیجه می رسیم که همه دانشمندان «عصمت» را نوع خاصی از پاکی و آلوده نشدن به گناه می دانند، گرچه در ماهیت و محدوده آن با هم اختلاف نظر دارند که آن نیز از اختلاف در منشأ سرچشمه می گیرد.

ص: ۳۶

۱- ملا عبد الرزاق لاهیجی، گوهر مراد، ص ۲۶۷، بی جا: کتابفروشی اسلامیة، بی تا.

۲- سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۳۴، قم: جامعه مدرسین، بی تا.

۳- همان، ج ۱۶، ص ۳۱۳ (۱۴۱۷ ق).

در روایات نیز عصمت به همین معنا آمده است:

سئلت ابا عبدالله علیه السّلام عن ذلك فقال: المعصوم هو الممتنع بالله من جميع المحارم وقد قال تبارك و تعالی: {ومن يعتصم بالله فقد هدی الی صراط المستقیم} (۱) و (۲).

امام صادق علیه السّلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

رهبر و پیشوایی که سزاوار امامت است، دارای نشانه هایی است؛ یکی از آنها این است که از تمامی گناهان معصوم است، چه صغیره، چه کبیره و در صدور حکم دچار لغزش نمی شود و پاسخ خطا نمی دهد، نه سهو در او راه دارد و نه نسیان و به چیزی از امور دنیا دل نمی بندد. (۳)

جمع بندی کلی

اشاره

می توان گفت: عصمت عبارت از ملکه نفسانی قدرتمندی است که با وجود آن، انسان از عقل توانمند و فطانت و هوشیاری کامل و نهایت صفای نفس و کمال اعتنا به طاعت خداوند برخوردار می شود و در نتیجه با داشتن قدرت بر ارتکاب معصیت، با اختیار خود مرتکب آن نمی شود.

ص: ۳۷

۱- آل عمران/۱۰۱.

۲- علامه مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هـ. ق.

۳- همان، ص ۱۶۴.

۱. مخلص

مخلص از ماده اخلاص است. راغب در مفردات می نویسد:

«حقیقه الاخلاص التبری عن کل ما دون الله تعالی» (۱).

از آنجایی که مردم بر حسب مراتب نزدیکی و دوری از خداوند، درجات مختلفی از علم و عمل دارند، خداوند هم بندگان را به اصنافی تقسیم نموده و برای هر صنفی مرتبه ای از علم و ادراک قائل شده است؛ طایفه ای را «مخلصین» معرفی نموده، علم واقعی به اوصاف پروردگار خود را مختص آنان می داند:

{سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ} (۲).

«منزه است خداوند از آنچه توصیف می کنند؛ مگر بندگان مخلص خدا»

مخلصین کسانی هستند که خود را برای خدا خالص کرده اند، هم از نظر علم و هم از نظر عمل و آنان تنها به یاد خدا هستند و حتی خود را فراموش کرده اند؛ چنین کسانی چنان یاد خدا دل هایشان را پر کرده که دیگر جایی برای شیطان و وسوسه هایش باقی نمانده است:

ص: ۳۸

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۵۵، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، چ ۱، ۱۴۱۲ ق.

۲- الصافات / ۱۶۰-۱۵۹.

{قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ}. (۱)

«گفت: به عزّت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد؛ مگر بندگان خالص تو، از میان آنان»

در جای دیگر خداوند، سخن ابلیس را چنین حکایت می کند:

{قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ}. (۲)

«گفت: پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمت های مادی را) در زمین در نظر آنان زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت؛ مگر بندگان مخلصت را»

شیطان در این دو آیه، احدی را از گمراهی خود استثنا نکرد، به جز مخلصین و خداوند هم گفتار او را تأیید نمود.

بنابراین «مخلصین» معصوم و مصون از گناه بوده و شیطان تا ابد از اغوای آنان ناامید است و گناه - به معنای معروف - هرگز از آنان سر نمی زند و به مغفرت آن نیاز ندارند.

عده ای چون دل هایی پاک داشته اند، اخلاصشان عالی تر و رتبه آن بلندتر از آن اخلاصی است که با اکتساب به دست آید؛ این عده، همان انبیا و امامان معصوم علیهم السلام

ص: ۳۹

۱- ص / ۸۲-۸۳.

۲- الحجر / ۳۹-۴۰.

هستند. قرآن کریم هم تصریح دارد که خداوند آنان را برای خود خالص ساخته و به آنان علمی داده که «ملکه عاصمه» است و آنان را از ارتکاب گناهان حفظ می کند و با داشتن آن، حتی گناه صغیره، از آنان صادر نمی شود. (۱) و (۲)

۲. تنزیه

بعضی از اندیشمندان اسلامی الفاظی را به کار گرفته اند که بیانگر معنای عصمت است. مرحوم سید مرتضی، در مورد عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام کتابی نوشته و آن را «تنزیه الانبیاء و الائمة علیهم السلام» نام گذاری نموده است.

در برخی از روایات نیز مشتقات کلمه «تنزیه» در کنار واژه عصمت به کار رفته است. در زیارت جامعه که از امام هادی علیه السلام نقل شده است، می خوانیم:

«اللهم اجعل أفضل صلواتك... علی سیدنا محمد عبدك ورسولك... المعصوم من كل خطأ وزلل المنزه من كل دنس و خطل و المبعوث بخیر الأدیان و الملل». (۳) و (۴)

ص: ۴۰

۱- ر.ک: مریم/۵۱؛ الحجر/۴۰؛ الصافات/۷۴؛ یوسف/۲۴؛ الحجر/۴۰؛ ص/۴۶ و ۱۶۹؛ نساء/۱۴۶.

۲- با توجه به استفاده ای که از کلمه مخلص در آیات قرآن شده و معنای آن در آیات، نسبت بین عصمت و به عبارت دقیق تر، معصوم و مخلص عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر معصومی مخلص است اما هر مخلصی معصوم نیست. (محقق کتاب)

۳- بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۷۸.

۴- همان نسبتی که بین معصوم و مخلص در صفحه قبل بیان شد در اینجا نیز صادق است. (محقق کتاب)

در این جا کلمه «منزه» معنای معادل عصمت را دارد.

در روایت دیگر چنین آمده است:

«وأشهد أنكم الائمه الراشدون المهديون المعصومون المكرمون المقربون المتقون المصطفون... ونزهكم من الزلل والخطأ، وأذهب عنكم الرجس»^(۱).

۳. توفیق

بعضی از علما و اندیشمندان اسلامی این واژه را معادل و مساوی با «عصمت» دانسته اند. شاید منشأ این نوع کاربرد، روایاتی باشد که در کنار واژه «عصمت»، لغت (توفیق) و مشتقات آن بکار رفته است.

به دو نمونه از روایات که در زیر بیان می شود، توجه کنید:

الف - امام صادق علیه السلام درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«إن رسول الله كان مسدداً موفقاً مؤيداً بروح القدس لا يزلّ ولا يخطئ في شيء مما يسوس به الخلق»^(۲).

«رسول خدا صلی الله علیه وآله برخوردار از راهنمایی و توفیق الهی و مؤید به روح القدس بود، به همین دلیل هیچ گونه خطا و لغزشی - مثل دیگران - در او راه نداشت».

ص: ۴۱

۱- همان، ج ۹۹، ص ۱۵۰.

۲- همان، ج ۱۷، ص ۴.

ب - امام رضا علیه السلام می فرماید:

«هو معصوم مؤید موفق مسدد قد امن الخطایا و الزلل و العثار».^(۱)

«امام، معصوم و برخوردار از تأییدات و توفیقات و راهنمایی های الهی و از هر گونه خطا و لغزش در امان است».

بعضی از اندیشمندان، اصطلاحاتی مانند صداقت، امانت، تبلیغ و فطانت را معادل عصمت دانسته اند که از لازمه آن محسوب می شود و آن عبارت است از قدرت و فهم فوق العاده برای احتیاج و استدلال در برابر شبهات دشمنان.^(۲)

ص: ۴۲

۱- همان، ج ۲۵، ص ۱۲۷.

۲- ر.ک: حسن یوسفیان، احمد شریفی، پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۳۴-۳۳، (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ اول، ۱۷۷ش)، به نقل از: البیان المفید فی العلم التوحید، ص ۲۸-۲۷؛ الشیخ طاهر الجزائری، الجواهر الکلامیه فی عقاید الاسلامیه، ص ۷۴، شرح و تحقیق: شیخ عبدالعزیز عزالدین السیروان، بیروت: عالم الکتب، چ ۱، ۱۴۰۶هـ.

۱. عصیان

عصیان خلاف طاعت است؛ زمانی که بنده با دستور پروردگارش مخالفت کند، گفته می شود: «عَصَى العبدُ ربه» یا گفته می شود: «عصى فلان أميره يَعصيه عَصِيًّا و عَصِيَانًا و مَعْصِيَةً» زمانی که امیرش را اطاعت نکند.

اسم فاعل آن عاصٍ است. (۱)

۲. ذنب

اشاره

ذَنْبٌ بر وزن ضرب و به معنای اثم و معصیت و مترادف جُرم، جنایت، جریمه، خطا، جمع آن ذنوب و جمع الجمع آن ذنوبات است. (۲)

فرق ذنب و جرم

ذنب: چیزی است که مذمت و سرزنش را به دنبال دارد یا فعل قبیح بنده است که در اثر آن مورد بازپرسی قرار می گیرد؛ زیرا کلمه «ذنب» در اصل به معنای اتباع (دنباله روی) و اصل در ذنب فعل رذل است.

ص: ۴۳

۱- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۶۷.

۲- کتاب العین، ج ۸، ص ۱۹۰؛ الصحاح، ج ۱، ص ۱۲۹ (هامش) و ج ۵، ص ۱۸۸۵؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۶۷ و ۳۹۸؛ مجد الدین بن محمد ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث والاثیر، ج ۱، ص ۲۹۸، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۸ ه؛ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۵۴، ج ۱، ص ۶۸؛ تاج العروس.

جرم: قبیحی است که مرتکب، با آن از واجب منقطع می شود؛ زیرا اصل جرم در لغت به معنای قطع است و به همین دلیل به صرام (کسی که خرما را می چیند) جرام گفته می شود. هر دو نظر فوق به یک معنا است. (۱)

فرق ذنب و قبیح

ذنب؛ از نظر متکلمان عبارت است از فعل مقدوری که استحقاق عقاب را دارد.

۳. قبیح

آن است که عقابی بر آن مترتب نیست. مانند قبحی که از طفل سر می زند. (۲)

۴. خطا

اشاره

خطأ: مصدر خطی؛ خطی یخطأ خطأ وخطأه بر وزن فعله، اسم آن خطیئه و بر وزن فعيله و به معنای گناه، ضد صواب و نقیض عمد و جمع خطیئه خطایا است: «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءًا كَبِيرًا» (۳)، آی إثماً. (۴)

ص: ۴۴

۱- ر.ک: أبو هلال العسكري، الفروق اللغویه، ص ۲۴۳ قم: جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۴۱۲هـ.ق.

۲- همان، ص ۲۴۵.

۳- الاسراء / ۳۱.

۴- ر.ک: تاج العروس، ج ۱، ص ۳۳۹؛ کتاب العین، ج ۲، ص ۵۷؛ الصحاح، ج ۱، ص ۴۷؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵؛ محمد بن ابی بکر بن عبد القادر الرازی، مختار الصحاح، تصحیح: احمد شمس الدین (بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۵ هـ)، ص ۱۰۱؛ الشیخ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین (تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش)، ج ۱، ص ۶۶۲.

خطأ و اخطاء

أبو عبيده معتقد است که خطأ و أخطأ، به یک معناست و در مورد کسی به کار می رود که بدون عمد مرتکب گناه شود اما دیگران گفته اند که خطأ در دین به کار می رود و أخطأ در مورد هر چیز - عمد یا غیر عمد - به کار می رود. گفته اند که «خطأ» زمانی است که آنچه را نهی شده از روی قصد مرتکب شود؛ چنین شخصی خاطی است؛ {لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ}. (۱) «غذایی که جز خطاکاران آن را نمی خورند» و أخطأ زمانی به کار برده می شود که بخواهد به حق برسد اما به غیر آن می رسد (۲) یا صواب از او فوت می شود. (۳)

فرق خطأ و اخطاء

خطأ آن است که چیزی را قصد کند ولی به غیر آن برسد و بدون قید فقط در قبیح به کار برده می شود، اما با قید در حَسَن هم استعمال می شود، مثل اینکه قصد کند قبیح را اما به حسن برسد. مثلاً گفته می شود: «أخطأ ما أَرَادَ»؛ «آنچه می خواست خطا کرد»، اگرچه قبیح را انجام نداده است.

ص: ۴۵

۱- الحاقه/۳۷ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- ر.ک: الفروق اللغویة، ص ۲۲۰ - ۲۲۲.

۳- مختار الصحاح، ص ۱۰۱.

خطاء تعمد خطأ است که تنها در قبیح به کار می رود اما «خاطی» در دین، جز عاصی نیست؛ زیرا عاصی از دین منحرف شده و غیر دین را اراده نموده است. مُخطی غیر خاطی (عاصی) است؛ زیرا مخطی از آنچه قصد کرده انحراف پیدا کرده است. (۱)

«خَطَأً» به کسر اول و سکون دوم به معنای گناه و چیزی است که در او گناه است و «خَطَأً» چیزی است که در او گناه وجود ندارد. (۲)

فرق خطأ و ذنب و سیئه

ذنب بر آنچه بالذات قصد شده به کار می رود اما «سیئه» و «خطیئه» بیشتر بر آنچه بالعرض قصد شده به کار برده می شود؛ زیرا «سیئه» هم نوعی خطأ است. مثل کسی که به سوی شکاری تیر بیندازد اما به انسان اصابت کند، یا مسکری را بنوشد و در حال مستی جنایتی را مرتکب شود.

گفته اند که خطیئه سیئه کبیره است؛ چون خطأ به صغیره مناسب تر و سوء به کبیره نزدیک تر است. گفته شده است که خطیئه چیزی است که بین انسان و خدا باشد و سیئه چیزی است که بین انسان با بندگان باشد. (۳)

ص: ۴۶

-
- ۱- ر.ک: الفروق اللغویة، ص ۲۲۰ - ۲۲۲.
 - ۲- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۶۶۱ - ۶۶۲.
 - ۳- ر.ک: الفروق اللغویة، ص ۲۰ - ۲۲۲.

خلیل بن احمد فراهیدی سهو را به معنای غفلت و متوجه نبودن قلب می داند:

«السهو: الغفله عن الشئ، وذهاب القلب عنه» و يقال: «سها الرجل فی صلاته»؛ زمانی که از اجزاء و افعال نماز غافل شود. (۱)

ابن منظور می نویسد:

سهو و سهوه از ماده «سها یسهو سهوا و سهوا، فهو ساه و سهوان» و به معنای نسیان و غفلت و رفتن قلب از چیزی به غیر آن است: «السهو و السهوه: نسیان الشئ و الغفله عنه و ذهاب القلب عنه إلى غیره» و سهو در نماز، غفلت از اجزاء و افعال نماز است.

ابن منظور از ابن اثیر چنین نقل می کند:

«السهو فی الشئ»؛ یعنی ترک آن شئ بدون آگاهی «السهو عنه»؛ یعنی ترک چیزی با آگاهی.

آیه مبارکه {الذین هم عن صلاتهم ساهون} از نوع دوم است. (۲)

ص: ۴۷

۱- کتاب العین، ج ۴، ص ۷۱.

۲- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۰۶.

نسیان از ماده «نسی» ضد حفظ و به یاد بودن (ذکر) و در نزد بیشتر اهل لغت به «ترک» مشهور است. (۱)

راغب در مفردات می نویسد:

نسیان به معنای این است که انسان، ضبط و حفظ آنچه را که به امانت گرفته است، ترک کند؛ یا به دلیل ضعف قلب یا به دلیل غفلت یا از روی قصد تا اینکه یادش را از قلبش حذف کند. مثلاً گفته می شود: «نسیته نسیانا» (۲)؛ {وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَنَسَىٰ...} (۳)؛ «پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم امّا او فراموش کرد» یعنی ترک کرد؛ زیرا «فراموش کننده» به سبب فراموشی مؤاخذه نمی شود.

نسیا با فتحه به معنای چیزی است که فراموش شده باشد:

«النسی: الشئ المنسی الذی لا یذکر» (۴)؛ چیز فراموش شده ای که به یاد نیاید. آیه مبارکه {وَكُنْتُ نَسِيًّا

ص: ۴۸

۱- تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۶۶.

۲- مفردات راغب، ص ۴۹۱.

۳- طه/ ۱۱۵ - ترجمه آیه الله مکارم شیرازی.

۴- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۲۳.

مَنْسِيًّا { (۱) و «أنسيت» به معنی اُخْرْتُ است. (۲)

نسیانی را که خداوند مذمت نموده آن است که از روی تعمد باشد که عذری در آن نیست:

{فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ}. (۳)

«و به آنان می گویم: بچشید (عذاب جهنم را)! برای اینکه دیدار امروزتان را فراموش کردید، ما نیز شما را فراموش کردیم».

عکرمه گفته است که معنی «نسیت»، ارتکب ذنباً، است. (۴)

نسیان در نزد اطباء، نقصان یا بطلان نیروی هوشیاری است. (۵)

فرق نسیان و سهو

نسیان از چیزی است که بوده و سهو از چیزی است که نبوده است. گفته می شود: «نسیت ما عرفته» و گفته نمی شود: «سهوت عما عرفته» بلکه گفته می شود:

ص: ۴۹

۱- ترجمه: و به کلی فراموش می شدم! (مریم/۲۳).

۲- کتاب العین، ج ۷، ص ۳۰۴.

۳- السجده/۱۴.

۴- مفردات راغب، ص ۴۹۱.

۵- تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۶۶.

«سهوت عن السجود في الصلاة»؛ سهو بدل از سجودی قرار داده شده است که نبود.

اهل لغت معتقدند:

نسیان آن است که انسان آنچه را که به یاد داشته، فراموش می کند اما سهو ممکن است از چیزی باشد که انسان به یاد داشته و هم ممکن است از چیزی باشد که به یاد نداشته است؛ زیرا سهو خفاء معناست به گونه ای که ادراک مسهو عنه ممتنع است. (۱)

برخی از آثار اهل سنت درباره عصمت (از قرن اول تا سیزدهم)

۱. عصمة الانبياء عليهم السلام: تأليف ابي عثمان سعيد الحداد (٣٠٢-٢١٩هـ.ق). (٢)
۲. عصمة الانبياء عليهم السلام: تأليف ابو زيد احمد بن سهل بلخي (٣٢٢-٢٣٤). (٣)
۳. عصمة الانبياء عليهم السلام: تأليف فخرالدين رازي (متوفى به هرات ٦٠٦هـ.ق).
۴. تأسيس القواعد: تأليف امام شمس الائمة محمد بن محمد بن عبدالستار العماري ابو الوجد الكردي الحنفي (م ٦٤٢هـ - بخارا). (٤)

ص: ٥٠

-
- ١- الفروق اللغوية، ص ٥٣٩.
 - ٢- ر.ك: اسماعيل باشا البغدادي، ايضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون، ج ٢، ص ١٠١، بيروت: دار احياء التراث العربي، بي تا.
 - ٣- همان.
 - ٤- مصطفى بن عبدالله حاجي خليفه (كاتب چلبی)، كشف الظنون، ج ١، ص ٣٣٣، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي تا.

٥. عصمة الانبياء عليهم السلام الفرقان بين الحق والباطلان: تأليف ابن تيميه (م ٧٢٧ هـ ق). (١).

٦. عصمة الانبياء عليه السلام و تحفه الاصفياء: تأليف ابن مركز رومى (م ٩٦٣ هـ ق). (٢).

٧. شرح الوقايه فى فروع عصمة الانبياء عليهم السلام: تأليف محمد بن عبدالله التمرتاشى الغروى الحنفى (م ١٠٠٤ هـ ق). (٣).

٨. اتحاد الاذكياء بتحقيق عصمة الانبياء عليهم السلام: تأليف سيد شهاب الدين احمد بن محمد مكى الحموى الحسينى الحنفى (م ١٠٦٩٨ هـ). (٤).

٩. البراهين الحاسمة للشقاق من عصمة النبيين على الاطلاق: تأليف سيد اسحاق بن عقيل بن عمر العلوى المكى الحنفى معروف به السقاف (م ١٢٧٢ هـ ق - طائف). (٥).

١٠. عصمة الرسل: تأليف سنوسى (م ١٢٧٤ هـ). (٦).

ص: ٥١

١- اسماعيل باشا البغدادي، هدية العارفين و آثار المصنفين، ج ١، ص ١٠٦، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.

٢- همان، ص ١٤٢.

٣- همان، ج ٢، ص ٢٦٢.

٤- همان، ايضاح المكنون فى الذيل على كشف الظنون عن اسامى الكتب والفنون، ج ١، ص ١٤.

٥- هدية العارفين، ج ١، ص ٢٠٣.

٦- همان، ج ٢، ص ٤٠١.

برخی از آثار شیعه درباره عصمت از قرن اول تا سیزدهم

۱. ماهیه العصمة: تألیف ابو جعفر محمد شلمغانی معروف به ابن العزاقر (م ۳۲۳هـ). (۱).

۲. مسئله فی عصمة الانبياء عليهم السلام: تألیف شیخ مفید (۴۱۳-۳۳۶هـ). (۲).

۳. تنزیه الانبياء: تألیف سید مرتضی (۴۳۶-۳۵۵هـ).

۴. رساله فی حقیقه العصمة: تألیف قاضی نورالله شوشتری (متوفی ۱۰۱۹هـ.ق). (۳).

۵. الرسالة السلطانية الاحمدية فی اثبات عصمة النبوة المحمدية صلى الله عليه وآله: تألیف سید جلال الدین عبد الله بن شرفشاه

الحسینی (متوفی ۸۰۳ یا ۸۰۸ یا ۸۱۰) بنابر اختلافی که در تاریخ وفات او وجود دارد. (۴).

۶. رساله فی عصمة الائمة و الانبياء صلى الله عليه وآله: تألیف سید شرف الدین علی بن

ص: ۵۲

۱- شیخ ابی العباس احمد بن علی النجاشی الاسدی الکوفی، رجال النجاشی، ص ۳۷۸، تحقیق: سید موسی شبیری الزنجانی، قم، جامعه مدرسین، چ ۵، ۱۴۱۶هـ.ق.

۲- اتان گلبرگ معاصر، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ص ۴۱۲، مترجمان: سید علی قرائی و رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۳هـ.ق.

۳- سید اعجاز حسین النشابوری الکتوری، کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب و الاسفار، ص ۲۵۹، قم: کتابخانه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، چ ۳، ۱۴۰۹.

۴- آغا بزرگ الطهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۹۹ و ج ۱۲، ص ۲۱۸، (بیروت: دارالأضواء، ۱۳۸۹)

حجة الشولستاني الطباطبائي (متوفى ١٠٦٠هـ). (١)

٧. اثبات عصمة الائمة المعصومين عليهم السلام: تأليف ميرزا محمد بن الحسن الشيرواني، (م. ١٠٩٨ يا ١٠٩٩هـ). (٢)

٨. اثبات الهداة (ج ٢): تأليف مرحوم شيخ حر عاملي (١١٠٤هـ).

٩. رسالة في عصمة الائمة عليهم السلام: تأليف امير محمد صالح الخاتون آبادي (م. ١١١٦هـ). (٣)

١٠. عصمة المقصود و كشف الهموم في اثبات عصمة المعصوم عليه السلام، تأليف عبدالله بن صالح الساهيجي الجيراني الشيعي الامامي (م. ١١٣٥هـ). (٤)

١١. بيان العصمة والرجعة: تأليف احمد بن زين الدين بن ابراهيم الاحسائي (م. ذيقعدة ١٢٤١هـ). (٥)

١٢. نزاهة الاولياء في عصمة الانبياء عليهم السلام: تأليف سيد مهدي بن سيد نجف علي الرضوي (م. ١٢٦٠هـ). (٦)

ص: ٥٣

١- همان، ج ١٥، ص ٢٧٣.

٢- همان، ج ١، ص ٩٧.

٣- همان، ج ١٥، ص ٢٧٣.

٤- هدية العارفين، ج ١، ص ١٨٥.

٥- همان.

٦- التبريزي، مرآة الكتب، ص ٢٧٥، تحقيق: محمد علي الحائري (قم: مكتبة آيت الله العظمى المرعشي النجفي، العامه، چ اول، ١٤١٤).

١٣. برهان العصمة: تأليف سيد محمد تقى بن الأمير مؤمن... الحسينى القزوينى (م. ١٢٧٠هـ). (١).
١٤. كتاب الجوهر فى العصمة و الامامة: تأليف محمد على بن المولى محمد كاظم الشاهرودى (م. ١٢٩٣هـ). (٢).
١٥. رسالة فى العصمة: تأليف حسن بن على اليزدى الحائرى (م ١٢٩٧هـ). (٣).
١٦. الالقب المتداوله و يا تنزيه الانبياء عليهم السلام: تأليف مولوى نثار حسين عضدى، چاپ حيدر آباد. (٤).
١٧. تحفه الاخلاء فى عصمة الانبياء عليهم السلام: تأليف دوست محمد كابلې. (٥).
١٨. ازالة الوصمة عن وجه براهين العصمة: تأليف علامه سيد ميرزا هادى السجستانى الخراسانى الحائرى. (٦).
١٩. دلائل العصمة: تأليف شيعى سبزوارى. (٧).

ص: ٥٤

-
- ١- الدررعة، ج ٣، ص ٩٨.
- ٢- همان، ج ٥، ص ٢٨٨.
- ٣- همان، ج ١٥، ص ٢٧٢.
- ٤- همان، ج ٢، ص ٣٠٠.
- ٥- همان، ص ٣٤١.
- ٦- همان، ج ١، ص ٥٢٠.
- ٧- همان، ج ٨، ص ٢٥١.

۱. پژوهشی در عصمت معصومان علیهم السّلام: تألیف حسن یوسفیان و احمد شریفی.

۲. العصمة: محاضرات سید کمال حیدری به قلم محمد قاضی، بحثی تحلیلی در پرتو روش قرآنی است.

۳. دلیل عصمت و امامت ائمه علیهم السّلام: اثر ولی الله نقی پور فر.

۴. منشور جاوید، آیت الله جعفر سبحانی، ۵ جلد.

۵. عصمة الأنبياء فی القرآن الکریم، آیت الله جعفر سبحانی، این کتاب از عصمت انبیا بحث می کند و به ادله منکران و مخطئان عصمت پاسخ می دهد.

۶. پیام قرآن، ج ۹، آیت الله العظمی مکارم شیرازی.

در این موضوع مقالات زیادی نیز در لایه لای کتاب، مجلات و روزنامه ها به نشر رسیده و بزرگانی همچون قاضی نورالله شوشتری در احقاق الحق، علامه سید محمد حسین طباطبایی در آثار خویش به ویژه در تفسیر المیزان، آیت الله محمد تقی مصباح یزدی در آثارش، شهید آیت الله مطهری و مرحوم مظفر به این بحث پرداخته اند.

شاید تاکنون بهترین اثر موجود در شیعه، کتاب تنزیه الانبیاء سید مرتضی باشد که فخر رازی نیز از آن در مقدمه کتاب عصمة الانبیا خود - که بهترین

کتاب نزد اهل سنت است - تمجید نموده است. کتب مفید و معتبر زیادی در این زمینه به نشر رسیده که ذکر نام همه آنها در این کتاب نمی گنجد یا بنده از آن اطلاع پیدا نکرده ام.

اما به نظر می رسد جای یک بحث تطبیقی بین دیدگاه فریقین هنوز خالی است. لذا در این نوشتار برآنیم تا با دید مقایسه ای به این موضوع پردازیم.

ص: ۵۶

فصل دوم: مروری بر تاریخ و حقیقت عصمت

اشاره

ص: ۵۷

گروهی از بزرگان بر این عقیده اند که پیدایش این اصطلاح - مانند بسیاری از اصطلاحات کلامی و بعد از ظهور و رشد کلام - در زمان امام صادق علیه السلام بوده است.^(۱) ولی شواهد و قراین نشان می دهد که اعتقاد به عصمت، از تعالیم اولیه اسلام بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تبیین این مقام معنوی، از واژه «عصمت» استفاده نموده است.

در سخنان صحابه آن حضرت، مخصوصاً در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز این واژه به چشم می خورد که در بحث های آینده به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

اما از آنجا که برخی از مراتب عصمت - یعنی عصمت انبیا، در دریافت و ابلاغ وحی - از ویژگی های نبوت است و بدون آن، غرض و هدف از آفرینش تحقق نخواهد یافت. اعتقاد به عصمت، عقیده ای مشترک بین تمام ادیان آسمانی است حتی برخی از مکاتب مادی و منحرف از حقیقت نیز برای آنکه فکر و

ص: ۵۹

۱- ر.ک: یعقوب جعفری (عصمة الانبياء عليهم السلام)، رساله التقريب، ش ۲، ص ۱۳۳.

اندیشه خویش را بر پایه ای محکم و استوار بنا کرده باشند، رهبران مکتب خویش را معصوم دانسته اند.

پیروان آیین زرتشت به طاهر و معصوم بودن خاندان او معتقدند.^(۱) مکتب الحادی مارکسیسم رهبران فکری خود را - بر خلاف دیگر مردم - ایمن از فریب دوران می خوانند.^(۲)

در این بخش برای رعایت اختصار تنها به ذکر دیدگاه یهودیت، مسیحیت و اسلام بسنده می کنیم.

عصمت در یهودیت

هرچند در تورات تحریف شده ای که در دست است، گناهان و خطاهای زیادی به انبیای الهی نسبت داده شده است ولی انبیا از دروغ و خطا در تبلیغ وحی، معصوم دانسته شده اند؛

«يَهُوه موسى را خدای فرعون و هارون را نبی موسی می نامد. به عبارت دیگر نبی دهان خدا و سخن و کلام او سخن خداست».^(۳)

ص: ۶۰

۱- علی میر فطروس، اسلام شناسی، ص ۲۴، (فرانسه و کانادا: انتشارات فرهنگ، چ ۱۱، ۱۹۸۹م).

۲- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۲۷۳.

۳- جلال الدین بن علی آشتیانی، تحقیقی در دین یهود (ایران، بی نا، چ اول، ۱۳۶۴)، ص ۳۲۹. (موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی).

موسی بن میمون - متفکر و اندیشمند یهودی قرون وسطی (۱۲۰۴-۱۱۳۵م) - اعتقاد به عصمت انبیا را یکی از سیزده بند دستور ایمان یهود بر می شمرد:

«... و انّ کلام الانبیاء کله صحیح»^(۱).

«تمامی سخنان انبیا صحیح است».

شالوده ایمان دانشمندان یهود این است که خداوند اراده و خواست خود را به وسیله سخنگویانی که پیغمبر خوانده شده اند، به انسانها اطلاع داده است.^(۲)

از طرف دیگر در بیان منشأ طهارت و پاکی انبیا، در منابع مربوط به یهود چنین آمده است:

«زیرکی و چابکی برای انسان پاکی می آورد؛ پاکی باعث طهارت می شود؛ طهارت به پرهیزگاری منجر می گردد؛ پرهیزگاری به انسان قدوسیت می بخشد؛ قدوسیت آدم را متواضع و فروتن می کند؛ تواضع و فروتنی ترس از خطاکاری را در دل انسان می پرورد؛ ترس از خطاکاری سبب پارسایی و

ص: ۶۱

۱- ادیب صعب، الادیان الحیه نشوؤها و تطورها (بیروت: دار النهار للنشر، چ دوم، ۱۹۹۵م)، ص ۱۴۰.

۲- ر. ک. ابراهام کهن (Cohen, Abraham)، گنجینه ای از تلمود، ص ۱۳۹، ترجمه از متن انگلیسی: امیر فریدون گرگانی، ترجمه و تطبیق با متون عبری، یهوشوع، نتن الی، تصحیح چاپ: غلامرضا ملکی، به اهتمام: امیر حسین صدری پور، زیر نظر یهودا حی، تهران، اساطیر، چ اول، ۱۳۸۲ه.ش.

دینداری می شود و پارسایی و دینداری شخص را دارای روح القدس می کند»^(۱).

و آنگاه «روح القدس انبیا را از خطا و اشتباه در آنچه بر زبان آنها جاری می کند، مصون و محفوظ می دارد. از این رو، اخبار و اقوال آنها معصوم از خطاست... بنابراین، پیامبران نه در گفتار خطا می کنند و نه در کتابت سخنان روح القدس»^(۲).

در مورد دیگری تصریح شده است که انحراف اخلاقی، عطیه نبوت را به طور موقت یا تا ابد، از شخص پیامبر سلب می نماید!

«اگر پیغمبر تکبر کند، نبوت از وی دور می شود و اگر عصبانی و خشمگین شود، نبوت او را ترک می گوید»^(۳).

بنابر آنچه گفته شد، یهود بنیانگذار بحث عصمت است اما برخی گفته اند:

یهود بنیانگذار آغاز بحث عصمت نیست؛ زیرا تورات فعلی، انبیا را در اعمال شخصی خود، معصوم از گناه و خطا نمی داند و حتی گناهانی همچون قتل، کفر، زنا و شرب خمر را نیز به ساحت مقدس آنها نسبت می دهد^(۴).

ص: ۶۲

۱- همان، ص ۱۳۹، به نقل از: میشنا سوطا، ۹: ص ۱۵.

۲- محمد عزت الطهطاوی، المیزان فی مقارنه الادیان، ص ۳۳، بیروت، الدار الشامیه، ۱۴۱۳ق.

۳- گنجینه ای از تلمود، ص ۱۴۰. (به نقل از: پسا حیم، ۶۶ ب).

۴- ر.ک: فخرالاسلام، رساله خلاصه الکلام فی افتخار الاسلام، صص ۱۰۷ - ۸۸ بی جا، بی نا، موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، السموءل بن یحیی بن عباس المغربی الاندلسی، بذل المجهود فی افحام الیهود، صص ۱۴-۱۲ (قاهره، مطبعه الفجاله الجدیده، بی تا).

آیین مسیحیت علاوه بر آنکه حضرت عیسی مسیح علیه السلام را از نظر تعلیم و اخلاق، معصوم و بدون نقص می داند، عصمت افراد دیگری، از جمله نویسندگان کتاب مقدس را نیز می پذیرد؛^(۱) زیرا به دلیل و شواهد گوناگون و به اعتراف خود مسیحیان، انجیل های موجود، کتابی نیست که بر عیسی نازل شده است بلکه بعد از ناپدید شدن کتاب اصلی و سال ها پس از حضرت مسیح، عده ای از شاگردان او، کتاب موجود را نوشته اند. امروزه مسیحیان منکر این هستند که اصلاً کتابی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل شده باشد. در مسیحیت خود عیسی «کلمه الله» و وحی است. مسیحیت موجود در زمان ما، برای جلب اعتماد پیروان خود و اقناع فکری آنها، نویسندگان این کتب را از نظر تعلیم، معصوم می داند؛ یعنی هر چند در اعمال مربوط به زندگی شخصی خود، دچار گناه و اشتباهاتی بوده اند اما در مقام تعلیم کتاب مقدس، عیب و نقصی در آنها راه ندارد.

البته مسیحیان کاتولیک، به این حد بسنده نکرده و مقام «پاپ» را هم مقامی منزّه از آلودگی ها و نقایص می دانند؛ آنان پاپ را انسانی پاک و بی عیب و نقص

ص: ۶۳

۱- هنری تیسن، الهیات مسیحی، ص ۲۰۵، ترجمه ی میکائیلان، بی جا، انتشارات حیات ابدی، بی تا.

- دستکم در دادن فتاوی شرعی - می دانند. (۱) در طول تاریخ رهبران کلیسا از این موقعیت، سوءاستفاده های بسیاری نمودند. شاید جایز الخطا شمردن همه انسان ها و مخالفت با عصمت آدمیان - که یکی از ارکان معرفت شناسی برخی از مکاتب مغرب زمین به شمار می رود - واکنشی در برابر سوء استفاده های گسترده کلیسا از این مقام باشد. (۲)

عصمت در دین اسلام

با نگاهی هرچند گذرا به قرآن کریم و روایات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت او به این نتیجه می رسیم که عصمت نه تنها از تعالیم دین مبین اسلام بلکه از ضروریات آن به شمار می رود. این رکن مهم شریعت از آغاز پیدایش اسلام، همگام با سایر احکام و اعتقادات دینی مطرح بوده است؛ هرچند این بحث همچون سایر مباحث کلامی و اعتقادی، با پیدایش علم کلام از رونق بیشتری برخوردار شد و موشکافی های دقیق تری در آن انجام گرفت.

ما در این نوشتار، قصد بررسی آثار مکتوب کلامی در این زمینه را نداریم؛ زیرا آن بحث مفصلی است که از موضوع بحث ما خارج است اما برای دفع

ص: ۶۴

۱- الالب صُبحی حموی الیسوعی، معجم الایمان المسیحی، ص ۳۲۸، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۹۴م.

۲- جزوه کلام جدید (انسان شناسی)، ص ۱۴۴؛ به نقل از صحیفه عصمت، ص ۲۳.

بعضی از شبهات، به برخی از آیات و روایات و پاره ای از جریان های تاریخی اشاره می کنیم، تا مبدأ پیدایش اندیشه عصمت و نحوه برخورد مسلمانان با آن مشخص گردیده و روشن شود که در منابع اولیه اسلامی اندیشه عصمت انبیا به روشنی بیان گردیده و شیعه مبتکر اندیشه عصمت نیست. (۱)

شیعه این عقیده را که عصمت نزد شیعه، در فاصله بین وفات رسول خدا و غیبت امام دوازدهم به وجود آمده است یا اینکه فرهنگ ایران باستان یا تعالیم زرتشت (۲) در پیدایش این اندیشه، دخیل بوده است، مردود می شمارد.

عصمت در آیات و روایات

در قرآن کریم، عصمت انبیا و اهل بیت علیهم السلام به روشنی در معنای اصطلاحی آن به کار نرفته است اما مفهوم عصمت با تعبیر گوناگونی بیان شده و در

ص: ۶۵

۱- تحلیل گران شرق شناس مانند دونالد سن مسیحی مؤلف کتاب «عقیده الشیعه» یا گلد زیهر یهودی نویسنده کتاب «العقیده والشریعه» معتقدند که بحث «عصمت» نخستین بار به وسیله متکلمان شیعه مطرح شده است؛ زیرا آنان برای برتر نشان دادن پیشوایان خود، عصمت پیامبران را برای عصمت امامان خود مطرح کرده اند تا از این طریق بتوانند پیشوایان خود را افرادی معصوم توصیف کنند. (ر.ک: احمد امین، ضحی الاسلام، الجزء الثالث، الباب الرابع، الفصل الثانی، ص ۶۶۱، بیروت: دار الکتب العربی، چ اول، ۱۴۲۵ه؛ دوایت م. رونلد سن، عقیده الشیعه، ص ۳۲۹، بیروت: مؤسسه المفید للطباعة و النشر، چ دوم، ۱۴۱۰ه؛ حسن حنفی، من العقیده الی الثورة، ج ۴، ص ۱۹۵-۱۸۷، بیروت: مرکز الثقافی العربی للطباعة و النشر، چ اول، ۱۹۸۸م.)

۲- علی میر فطروس، اسلام شناسی، ص ۲۴-۲۵.

پاره ای از آیات، از برخی انبیای الهی با عنوان «مخلص» یاد شده است (۱).

در سوره ص، یکی از ویژگی های مخلصین، در امان ماندن آنان از اغواگری های شیطان و ناتوانایی او در گمراه کردن آنها بیان شده است:

{قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ} (۲)

در آیه دیگر آمده است که خداوند پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت او را پاک کرده است و آنان از هرگونه پلیدی به دورند. (۳)

هم چنین آیات فراوان دیگری (۴) نیز وجود دارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و اهل بیت او در دریافت و ابلاغ وحی و در اعتقادات معصوم بوده اند که در آینده به آنها اشاره خواهد شد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله - در موارد متعددی - به عصمت خویش و اهل بیت گرامی خود اشاره کرده است؛

ص: ۶۶

۱- {وَأذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ* إِنَّا أَخْلَصَيْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرَى الدَّارِ* وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ}؛ (ص / ۴۵ تا ۴۷) {وَأذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا}؛ (مریم / ۵۱) {وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا- أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ}. (يوسف / ۲۴) (محقق کتاب)

۲- ص / ۸۳-۸۲.

۳- الاحزاب / ۳۳.

۴- البقره / ۱۲۴؛ النساء / ۶۴ و ۸۰ و ۱۱۵.

«مطهرون معصومون»(۲)، «انهم خيره الله و صفوته وهم المعصومون من كل ذنب وخطيئه»(۳)؛ «أمناء معصومون نجباء أخيار... ولايتهم ولايتي و ولايته الله و حربهم حربي و حرب الله وسلمهم سلمى و سلمى سلم الله»(۴)؛ «أمناء معصومون و منا مهدي هذه الأمه»(۵)؛ «أئمه أبرار أمناء معصومون»(۶)

در دسته دیگری از روایات گرچه لفظ عصمت ذکر نشده است اما دلالت آشکار بر عصمت آنان دارد. مثلاً در حدیث سفینه، رستگاری ابدی را با پیروی از اهل بیت علیهم السلام پیوند می زند(۷) و در حدیث دیگری مشابه آن، علی علیه السلام را

ص: ۶۷

۱- عبدالرحمن بن الڪمال جلال الدين سيوطي، الدر المنثور في تفسير المأثور، ج ۵، ص ۱۹۹، بيروت: دار الفكر، ۱۹۹۳؛ شيخ سليمان بن ابراهيم قندوزي حنفي، ينابيع المودة لذوي القربى، ج ۱، ص ۵۹، تحقيق: سيد علي جمال اشرف الحسيني، بي جا: دار الاسوه، چ اول، ۱۴۱۶ هـ.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۹۱؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱.

۳- همان، ج ۲۵، ص ۱۹۳.

۴- همان، ج ۳۶، ص ۲۸۵، باب ۴۱.

۵- همان، ص ۲۹۱ و ۳۰۷.

۶- همان، ص ۳۰۴.

۷- أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۳۵۵، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبدالمحسن بن إبراهيم الحسيني، قاهرة: دارالحرمين، ۱۴۱۵؛ الشيخ محمد بن عبد الفتاح السراب التنكابني، سفينة النجاة، ص ۵۷، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: المحقق، چ ۱، ۱۳۷۷ ش؛ المتقى الهندي، كترالعمال، ج ۱۲، ص ۹۴، تحقيق: ضبط و تفسیر: الشيخ بكرى حياني / تصحيح: الشيخ صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹؛ أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيثمي، الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه، ج ۲ ص ۴۳۷، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط، لبنان: مؤسسة الرسالة، چ ۱، ۱۴۱۷ هـ.

«سفینه النجاه»، «عروه الوثقی» و «حبل الله المتین» معرفی می کند و امر به پیروی از ائمه علیهم السّلام می کند و آنها را «ائمه الهداه» و «خلفائی» و «أوصیائی» و «حجج الله» و «سادات اُمتی» و «قادات الاتقیاء»، توصیف می کند. (۱)

کلمات مذکور در این روایت بیانگر عصمت اهلبیت علیهم السّلام است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین می فرماید:

«اهل بیت همراه و همتای قرآن و محور هدایت اند». (۲)

در احادیث فراوانی، با عبارت های متفاوت پیامبر، علی علیه السّلام را معیار حق و ملازم با قرآن می داند. (۳) معلوم است کسی که معیار حق است و حق بر قلب و

ص: ۶۸

۱- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲- سید هاشم البحرانی، غایه المرام و حجه الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص والعام، ج ۲، ص ۲۷۱، تحقیق: السید علی عاشور؛ الشیخ عبد الحسین امینی، الغدیر، ج ۳، ص ۸۰، بیروت: دار الکتب العربی، چ ۴، ۱۳۹۷.

۳- السید المرعشی، شرح احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳؛ ج ۱۰، ص ۴۸، تحقیق و تعلیق: السید شهاب الدین المرعشی النجفی، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی؛ الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۷؛ محمد بن عیسی ابو عیسی الترمذی السلمی، سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، ج ۵، ص ۶۳۳، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا؛ کتاب المناقب، باب ۲۰؛ محمد حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۱ق.

زبان و بین چشمانش جاری است و هم طراز و همراه قرآن و ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است، معصوم است و هیچ شکی در آن نیست.

با توجه به مطالب گفته شده، خاستگاه اصلی اندیشه عصمت او، آیات قرآن کریم و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود و برخی از مراتب آن، با دلیل عقلی نیز اثبات می گردد.

عصمت در بین مسلمانان صدر اسلام

صلح حدیبیه

یکی از قضایای تاریخی که نحوه برخورد مسلمانان با مسأله عصمت را نشان می دهد، جریان صلح حدیبیه است. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم به انعقاد قرارداد صلح با مشرکان گرفتند، عمر بن خطاب - در حالی که از این قضیه به شدت ناراحت و عصبانی به نظر می رسید - نزد ابوبکر رفت و گفت: «آیا او نبی بر حق خدا نیست؟ و مگر نه این است که ما بر حقیق و دشمنان ما بر باطل؟ چرا باید به چنین پستی و ذلتی تن دهیم؟»

ص: ۶۹

ابابکر در پاسخ گفت:

«أنا لرسول الله و ليس يعصى ربه»^(۱).

«به طور یقین او رسول خداست و از دستور خداوند سرپیچی نمی کند».

سپس نظیر این گفت و گو بین عمر و رسول خداصلی الله علیه وآله صورت گرفت و پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ فرمودند:

«انا عبدالله و رسوله لَنْ أُخَالِفَ أَمْرَهُ و لَنْ يَضِيعَنِي»^(۲).

«من بنده و رسول خدا هستم و هیچگاه از فرمان او سرپیچی نمی کنم و او هم هرگز مرا رها و خوار نمی گرداند».

این جریان علاوه بر تصریح پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ عمر به عصمت خویش به خوبی رواج اعتقاد به عصمت انبیا در بین مسلمانان صدر اسلام را به تصویر می کشد.

نکته ها

۱- از نحوه گفت و گوی عمر بن خطاب با ابوبکر فهمیده می شود که عمر بین نبوت و عصمت انفکاک نمی دیده است و از آنجا که در نظر او انعقاد قرار داد

ص: ۷۰

۱- ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۳۴، بیروت: دار المعرفه، چ اول، ۱۳۹۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۳۳.

صلح با مشرکان خطا بود، این مسأله برایش مطرح شد که محمد یا پیامبر خداست - که در این صورت معصوم است - پس نباید چنین خطایی مرتکب شود یا پیامبر خدا نیست. با اینکه در صورت اعتقاد نداشتن به عصمت، احتمال سومی هم قابل طرح است، و آن اینکه پیامبر بوده ولی در این قضیه مرتکب خطا شده باشد.

۲- ابوبکر نیز در پاسخ عمر، بر عصمت پیامبر صلی الله علیه وآله تأکید می ورزد.

ذوالشهادین

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله از سواء بن قیس محاربی، اسبی را خریداری نمودند اما پس از چندی سواء بن قیس، این جریان را انکار کرد.

در این هنگام خزیمه بن ثابت انصاری - با وجود اینکه در هنگام معامله حضور نداشت - به نفع رسول خدا صلی الله علیه وآله شهادت داد و جریان فیصله یافت. پس از آن، پیامبر به خزیمه فرمود:

«بر چه اساس شهادت دادی، با اینکه در موقع انجام معامله با ما نبودی؟»

خزیمه در پاسخ عرض کرد:

«انا اصدقك بخبر السماء ولا اصدقك بما تقول؟» (۱) ای

ص: ۷۱

۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۸۰؛ محمد شمس الحق عظیم آبادی، عون المعبود شرح سنن ابی داوود، ج ۱۰، ص ۲۰، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ دوم، ۱۴۱۵هـ

رسول خدا! من تو را در نقل اخبار آسمانی راست گو می دانم؛ چگونه سخنان دیگر را دروغ بشمارم؟

این جریان، بر عصمت پیامبر هم در ابلاغ وحی و هم در امور عادی زندگی دلالت دارد؛ زیرا مفهومش این است که تا وقتی من تو را در امور عادی زندگی راستگو ندانم، به ابلاغ وحی راستگو نمی دانم. اما حالا که در ابلاغ وحی راستگو می دانم، در امور عادی زندگی نیز به طور قطع تو را راستگو می دانم.

و در نقل دیگر چنین آمده است:

«صدقتک بما جئت به وعلمت انک لاتقول الا حقا» (۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن او را پسندیدند و برای قدردانی از شناخت و معرفت ژرف خزیمه نسبت به مقام عصمت، از آن پس شهادت او را به منزله شهادت دو نفر قرار دادند و به «ذوالشهادتین» معروف شد. (۲)

فخر رازی پس از نقل این قضیه می گوید:

اگر گناه بر انبیا جایز می بود، شهادت خزیمه جایز نبود. (۳)

ص: ۷۲

۱- عز الدین بن الاثیر ابی الحسن علی بن محمد الجزری، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۶۹۷، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۳هـ.

۲- شریف مرتضی در کتاب الفصول المختاره، ص ۸۹ این قضیه را در ارتباط با مالکیت یک شتر بیان می کند و شهادت خزیمه بن ثابت را دلیل بر اعتقاد به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر می شمارد. (محقق کتاب)

۳- ر.ک: فخر الدین رازی، عصمه الأنبياء عليهم السلام، ص ۱۴، قم: منشورات الکتبی النجفی، ۱۴۰۶.

از این حادثه هم به خوبی روشن می شود که اعتقاد به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله - هرچند در امور روزمره و عادی - برای اصحاب خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله امری مسلم بوده است و بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند (۱)، مسلمانان صدر اسلام، بین مقام نبوت و ویژگی های بشری پیامبر تفکیکی قایل نمی شدند؛ این گونه نبود که در حق آن حضرت «از نظر بشری» احتمال خطا و اشتباه بدهند، و تنها «از نظر نبوت» او را معصوم بدانند.

خطبه خلیفه اول

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ابوبکر در آغاز خلافت خود، خطبه ای برای مردم بدین مضمون خواند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد، در حالی که حق هیچ کسی بر عهده او نبود؛ زیرا آن حضرت، معصوم از خطا بود:

«وكان صلی الله علیه و آله معصوماً من الخطأ».

بنابراین، آنچه از او انتظار داشتید، از من توقع نداشته باشید. (۲)

ص: ۷۳

-
- ۱- ر.ک: أحمد الشلبی، مقارنة الأديان ۳ (الإسلام)، ص ۱۱۲، قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ج ۱۲، ۱۹۹۷.
 - ۲- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۳۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۵۹؛ حسن یوسفیان، احمد شریفی، صحیفه عصمت، ص ۲۹ - ۱۷، بی جا: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ اول، ۱۳۷۴.

برخی از خاورشناسان و نیز روشنفکران اهل سنت (۱) با نادیده گرفتن پیشینه تاریخی این مسأله و ده ها آیه و روایت، این شبهه را مطرح نموده اند که شیعیان به منظور بالا بردن مقام امامان خویش، اندیشه عصمت را ساخته و به ترویج آن پرداخته اند. این افراد حتی آن دسته از دانشمندان اهل سنت را که از عصمت پیامبر صلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام طرفداری نموده اند و آثار فراوانی در این زمینه از خود به یادگار گذاشته اند، متأثر از شیعیان دانسته و می گویند: هرچند به طور کلی معتقدات شیعه از نظر اهل سنت مردود است اما تشیع نفوذی قوی در بخش هایی از افکار و اعمال اهل سنت داشته است. به همین دلیل سنّیان عقیده به نور الهی و معصومیت امام را اتخاذ کرده و نه فقط علی، بلکه مولای علی، حضرت محمد صلی الله علیه وآله را مشمول آن نموده اند. (۲)

نکته ها

۱. همان گونه که اشاره شد، اندیشه عصمت، ریشه در کتاب و سنت دارد.

ص: ۷۴

-
- ۱- ر.ک: احمد امین، ضحی الاسلام، الجزء الثالث، الباب الرابع، الفصل الثانی، ص ۶۶۱؛ دوايت م. رونلد سن، عقیده الشیعه، ص ۳۲۹؛ حسن حنفی، من العقیده الی الثورة، ج ۴، ص ۱۹۵-۱۸۷؛ العقائد و المذاهب الدینیة، ص ۶۶۲ و ۶۵۹.
 - ۲- ر.ک: هیلتون گیب، اسلام، بررسی تاریخی، ص ۱۴۳، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.

۲. دفاع اهل بیت علیهم السّلام از عصمت پیامبران کمتر از عصمت امامان نبوده است. پرسش های مأمون در مورد عصمت انبیا و دفاعیه های امام رضاعلیه السّلام از عصمت انبیا و پاکی و طهارت آنان شاهدهی بر این مطلب است. (۱)

۳. پرداختن به عصمت امام پس از مسلّم دانستن عصمت پیامبران صورت گرفته است؛ یعنی این گونه روایات در پی آنند تا عصمتی را که همگان درباره انبیا پذیرفته اند، برای ائمه اهل بیت علیهم السّلام نیز به اثبات برسانند. (۲)

۴. پیروی اهل سنّت از شیعیان بسیار دور از ذهن و ناسازگار با واقعیت های تاریخی است؛ زیرا نخست این که: اهل سنّت، جز شمار اندکی از آنان - مانند برخی از معتزلیان (۳) - علی علیه السّلام را معصوم نمی دانند.

دوم این که: اگر اعتقاد به عصمت بدعتی در دین به شمار می رفت، اهل سنت آن را دستاویزی محکم برای مبارزه با شیعه قرار می دادند، نه اینکه خودشان از آنان دنباله روی نمایند.

۵. تلاش بسیاری از اندیشمندان سنّی در دفاع از عصمت پیامبران، کمتر از شیعیان نبوده است، چنان چه فخررازی (۶۰۴-۵۴۴ هـ-ق)، افزون بر نگارش کتاب «عصمه الانبیاء»، در تفسیر کبیر خود، چنان از این باور بنیادین جانبداری

ص: ۷۵

۱- ر.ک: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضاعلیه السّلام، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۵۳، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.

۲- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۲۴۲.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۷۶-۳۷۷.

نموده است که شگفتی برخی از نویسندگان معاصر (۱) را بر انگیزته است. نه تنها این اندیشمند بزرگ قرن پنجم هجری، بلکه حتی مسلمانان صدر اسلام نیز سخنانی در این باره به جا گذاشته اند؛ چنان که به مواردی از آن اشاره شد.

حقیقت عصمت

ماهیت و حقیقت عصمت چیست؟ چنانچه در تعریف اصطلاحی آن گذشت، متکلمان آن را «لطف الهی» (۲) تعریف نموده اند که خداوند شخص معصوم را از مشاعر و افکار و اعمال سیئه و غیر مناسب با مقامش، منزّه قرار می دهد. (۳)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد:

«العصمه لطف یمتنع المكلف عند فعله من القبیح اختیاراً» (۴)

ص: ۷۶

۱- ر.ک: صبحی صالح، پژوهش هایی درباره قرآن و وحی، ترجمه: محمد مجتهد شبستری، ص ۴۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۳، ۱۳۷۳ ش.

۲- «لطف» در لغت به معنای نیکی و اکرام است. (کتاب العین، ج ۷، ص ۴۲۹) و در اصطلاح متکلمین به فعل الهی می گویند که بندگان را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می کند؛ بطوری که اختیار را از او سلب نمی کند: «ما یقرب المكلف معه من فعل الطاعه و یبعد عن فعل المعصیه ولم یکن له حظّ فی التمکین» (فاضل مقداد، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، ص ۱۴۹، هند: بمبئی، ۱۳۰۳ هـ.ق؛ الشیخ المفید، النکت الاعتقادیة، ص ۳۷، تحقیق: رضا المختاری، بیروت: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، چ ۳، ۱۴۱۴).

۳- أحمد عز الدین، الامامة والقیادة، ص ۱۷۸، قم: مرکز المصطفی للدراسات، چ اول، ۱۳۷۵ هـ.

۴- ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۸.

علامه حلی (۱) و فاضل مقداد معتقدند: (۲)

«عصمت لطف الهی است که خداوند آن را افاضه می کند و با وجود آن، فرد واجب را ترک نمی کند و مرتکب گناه نمی شود، اگرچه توان انجام دادن آنها را دارد».

مشهور فلاسفه گفته اند:

عصمت؛ ملکه و صفت راسخه نفسانی است که هم در مقام علم و هم در میدان عمل انسان دارای، آن را از گناه، خطا، سهو و نسیان باز می دارد (۳) و چنین انسانی هرگز صورت واقعی اشیاء از قلمرو فکر و اندیشه اش کنار نرفته و شعور و درک او خطا نمی کند (۴).

آنها عصمت را - گذشته از مقام اثبات - در مقام ثبوت و نفس الامر مطرح

ص: ۷۷

۱- علامه الحلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۸، تحقیق: حسن حسنزاده آملی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، بی تا.

۲- ر.ک: ارشاد الطالبین، ص ۱۴۹ و ر.ک: اللوامع الالهیه، ص ۲۴۳.

۳- ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۱۴۲؛ ر.ک: جعفر سبحانی، مع الشیعه الامامیه فی عقائدهم (www.tebyan.net) ۸/۴/۱۳۸۲، ص ۱۵؛ در شرح الأسماء الحسنی عصمت را این گونه تعریف نموده است: «فهی کیفیه روحانیه یمتنع بها صدور الخطا عن صاحبها لعلمه بمثالب المعاصی و مناقب الطاعات»، ج ۲، ص ۳۶، الملا هادی السبزواری، شرح الاسماء الحسنی، قم: منشورات مکتبه بصیرتی، طبعه حجریه.

۴- ر.ک: جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۷، قم: مؤسسه امام صادق، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

می کنند، بر خلاف متکلمان که بیشتر آن را در مقام اثبات مطرح می کنند؛ یعنی عصمت از ویژگی های نفس پیامبران است. بنابراین، برهان فیلسوفان سطح برتری از عصمت را نسبت به دلیل متکلمان ثابت می کند. از این رهگذر، وقتی نفس به مرحله «عقل مستفاد» و «بالفعل» نایل آمد، همه علوم و حقایق و ویژگی های نبوت را دارا می شود. (۱)

محقق طوسی گفته است:

«إنها ملكة لا يصدر عن صاحبها معها المعاصي و هذا على رأي الحكماء». (۲)

قاضی عضدالدین ایجی نیز گفته است:

«وهي عند الحكماء ملكة تمنع عن الفجور». (۳)

«عصمت از نظر حکما ملکه ای است که مانع انجام گناهان است».

وی آن گاه به اسباب پیدایش این ملکه اشاره کرده و گفته است:

این ملکه به واسطه علم به پی آمدهای ناگوار گناهان و

ص: ۷۸

۱- ر.ک: آیت الله عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن) تحقیق و تنظیم: علی زمانی

قمشه ای (قم: اسراء، چ اول، ۱۳۸۱)، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲- خواجه نصیر الدین طوسی، تلخیص المحصل المعروف به نقد المحصل، ص ۳۶۹، بیروت: دار الاضواء، چ ۲، ۱۴۰۵.

۳- شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۱؛ اللوامع الالهیه، ص ۲۴۴.

نتایج ارزشمند طاعات و عبادات حاصل می شود و در اثر وحی الهی در مورد اوامر و نواهی، مورد تأکید قرار می گیرد:

«و تحصل بالعلم بمثالب المعاصی و مناقب الطاعات و تتأكد بتتابع الوحی بالأوامر و النواهی»^(۱).

تفتازانی در «شرح المقاصد» تعریف فلاسفه را چنین نقل می کند:

«هی ملکه تمنع الفجور مع القدره علیه»^(۲).

مصلح الدین «کستلی» (متوفای ۹۰۱)، این تعریف را برای عصمت، مخالف عقائد اهل سنت دانسته و می گوید:

«واما تفسیرها بملکه تمنع عن الفجور فهو لا یتقیم علی اصول اهل السنه»^(۳).

«تفسیر عصمت به صفت کمالی که معصوم را از ارتکاب گناه باز می دارد، با اصول اهل سنت مطابق نیست».

مقصود او از اهل سنت همان اشاعره است که به جمود در ظواهر کتاب و

ص: ۷۹

۱- همان.

۲- سعد الدین مسعود بن عمر بن عبدالله التفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، ص ۱۶۰، پاکستان: دار المعارف النعمانیة،

چ ۱، ۱۴۰۱ ه. ق.

۳- ر. ک: حواشی شرح عقائد نسفیه، ص ۱۸۴.

سنت معروف هستند اما به اعتقاد برخی از علمای اهل سنت ملکه دانستن عصمت بر مبنای اشاعره نیز قابل تفسیر و توجیه است.

مولوی عبدالعزیز فرهاری^(۱) پس از آوردن تعریف اشاعره و حکما می نویسد:

«تطبیق نظریه حکما بر اصول اهل سنت آسان است؛ به این بیان که عصمت ملکه ای است نفسانی که خداوند آن را در انسان می آفریند و سبب عادی برای نیافریدن گناه در او خواهد بود»^(۲).

سه دیدگاه پیشین بر این که معصوم برای انجام دادن معصیت توانایی دارد، توافق دارند اما دیدگاه اشاعره این است که عصمت قدرت بر طاعت و قدرت نداشتن بر معصیت است و فرد معصوم از نظر آفرینش جسمانی و روحانی با دیگر افراد بشر متفاوت است و همین تفاوت، منشأ امتناع صدور معصیت از اوست؛ یعنی ساختار آفرینشی او مستلزم نداشتن اختیار است^(۳).

نظریه دیگری که به ابوالحسن اشعری نسبت داده شده، این است که

ص: ۸۰

۱- وی، از علمای برجسته ماتریدی است و کتاب شرح العقائد النسفیة تألیف سعدالدین تفتازانی را شرح و آن را «النبراس» نامیده است. وی در سال ۱۲۳۹ ه. ق، وفات کرده است.

۲- النبراس، پاکستان، مکتبه حقانیة و مکتبه امدادیة، ص ۵۳۲.

۳- ر. ک: تلخیص المحصل، ص ۳۶۸؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۱.

معصوم از نظر آفرینشی با دیگر افراد یکسان است ولی عصمت عبارت است از قدرت داشتن بر انجام دادن طاعات و نداشتن قدرت بر انجام دادن معصیت. (۱)

محققان عصمت را به صورت زیر تعریف می کنند:

«قوه تمنع الانسان عن الوقوع في الخطأ، وتردعه عن فعل المعصيه واقتراف الخطيئه». (۲)

این ملکه نفسانی، در مقام عمل عالی ترین درجه تقواست. گرچه ممکن است عصمت علمی را نیز تقوای علمی نامید ولی تقوا (خویشتن داری)، فعل اختیاری انسان و از مسایل عقل عملی است که اراده در آن دخالت دارد، در صورتی که علم با حاصل شدن مقدماتش ضرورت پیدا می کند. (۳)

بنابراین عصمت یک حالت راسخ در نفس معصوم یا یک ملکه نفسانی است که مانند دیگر ملکات نفسانی از قبیل شجاعت، عفت و سخاوت برای خود آثار ویژه ای دارد که هرگز از آن جدا نمی شود. (۴)

ص: ۸۱

۱- همان، ص ۳۶۸؛ ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، ص ۳۰۱، اللوامع الالهیه، ص ۲۴۴.

۲- المیزان، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳- ر.ک: آیت الله عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، (سیره رسول اکرم در قرآن)، ج ۹، ص ۱۷، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹؛ ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۲.

۴- ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۳ و ۱۲.

حال انسان در سایه چه عاملی دارای چنین ملکه عالی می گردد؟ بحث دیگری است که در منشأ عصمت به آن پرداخته خواهد شد.

فرق عصمت با عدالت

عصمت مانند عدالت نیست و دست کم در موارد زیر با هم تفاوت دارند:

۱. رتبه وجودی عدالت، ضعیف تر از عصمت است. عدالت، گرچه مانع از صدور گناه می شود ولی میل به گناه را از بین نمی برد. بنابراین، گرچه بیشتر اوقات از شخص عادل، گناه سر نمی زند اما هر لحظه احتمال صدور گناه از شخص عادل وجود دارد؛ به این معنی که گاهی از او معصیت سر می زند ولی با وجود عصمت، گرچه قدرت بر گناه دارد ولی صدور معصیت، ممتنع است و این امتناع، به سبب نداشتن میل به سوی گناه است. (۱)

۲. سهو و نسیان و غفلت با عدالت تراحم ندارد. از این رو، انسان عادل گاهی از روی اشتباه یا غفلت، مال کسی را تصرف می کند؛ اما این امور با ملکه عصمت منافات

دارد و معصوم، هیچگاه دچار سهو و نسیان و غفلت نمی شود.

۳. عدالت از ملکه های عملی است، نه علمی. عدالت در ملکه های علمی

ص: ۸۲

۱- ر.ک: جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، بررسی دیدگاه امامیه، معتزله و اشاعره، ص ۱۵۶-۱۵۴، زیر نظر دکتر محمود یزدی مطلق (فاضل)، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چ اول، ۱۳۸۴ش.

راه ندارد و شخص عادل، همه چیز را نمی داند و در دانسته هایش اشتباه رخ می دهد؛ مثلاً دو مرجع تقلید عادل، ممکن است در مسأله ای، دو فتوای مخالف یکدیگر صادر کنند و به طور قطع ما می دانیم یک کدام از دو فتوا اشتباه است؛ اما این اشتباه، زیانی به عدالت آنها وارد نمی کند. البته عدالت در بخش اندیشه صحیح بی اثر نیست ولی ملکه عصمت، هم در عقل نظری حضور دارد و هم در عقل عملی و انسان معصوم، هم در منطقه علم و دانش مصون و هم در قلمرو عمل و گرایش محفوظ است. (۱)

منشأ عصمت

اشاره

چه عاملی باعث شده است تا این ملکه نفسانی برای معصومین حاصل شود و آنها از ارتکاب گناهان و حتی خطا و نسیان مصون بمانند؟

در پاسخ به این سؤال اقوال مختلفی وجود دارد. اما از میان آنها نظریه ای کامل و مقبول است که به دو سؤال اساسی زیر پاسخ دهد:

۱. چه عامل یا عواملی موجب می شود تا معصومان در مقام عمل به اختیار خود آلودگی ها را ترک کنند و از خطا و نسیان نیز در امان باشند؟

۲. عامل مذکور با اختیار خود معصوم تحصیل شده یا اعطای آن موهبتی الهی است؟

ص: ۸۳

برای یافتن پاسخ مناسب برای دو سؤال یاد شده، به بررسی چند نظریه درباره منشأ عصمت می پردازیم:

الف - نیافریدن گناه

اشاره

اشاعره که تمام افعال را بدون واسطه به خداوند نسبت می دهند، معتقدند که خداوند در اعمال معصوم فعل گناه را خلق نمی کند.

قاضی عضد الدین ایجی می نویسد:

«وهی عندنا ان لا یخلق الله فیهم ذنباً»^(۱).

تفتازانی (متوفای ۷۲۹هـ.ق) می نویسد:

«ومن اصحابنا من قال: العصمه أن لا یخلق الله تعالی فی العبد الذنب»^(۲).

نقد و بررسی

طبق این تعریف عصمت یک امر عدمی است که منجر به جبر می شود. به همین دلیل تفتازانی برای رهایی از این مشکل در شرح «عقاید نسفیه» چنین می نویسد:

«العصمه ان لا یخلق الله تعالی الذنب فی العبد مع بقاء

ص: ۸۴

۱- رک: شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۰.

۲- شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۲، ص ۱۶۰.

«عصمت این است که خدا در زندگی بنده خود گناهی نیافریند، در حالی که قدرت و اختیار او نسبت به گناه باقی باشد».

ولی باز هم مشکل جبر حل نمی شود؛ زیرا ابتدا و انتهای عبارت نقیض یکدیگرند؛ چنین تفسیری ناشی از سوء تفسیر «توحید در خالقیت» است. در حالی که اگر در آیات قرآن و احادیث خاندان رسالت دقت می کردند، راهی جز این را بر نمی گزیدند؛ زیرا معنی توحید در خالقیت، حصر خالقیت؛ بالاصالة و بالاستقلال در اختیار خداوند است نه همه نوع خالقیت؛ بلکه انسان ها نیز در پرتو قدرت و توان او از خالقیت های تبعی و غیر استقلالی برخوردارند.

ابوالحسن اشعری در کتاب «مقالات الاسلامیین» عقاید اصحاب حدیث و اهل سنت را به گونه ای بیان کرده که با توجه به آن از تفسیر عصمت، به صورتی که تفتازانی انجام داده جای شگفتی نخواهد ماند. (۲)

ص: ۸۵

۱- نجم الدین ابی حفص عمر بن محمد نسفی، شرح عقاید نسفیه، ص ۱۸۵، شرح: سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی، ط آستانه.

۲- «وقالوا انه لا يكون في الارض من خير ولا شر الا ما شاء الله وان الاشياء تكون بمشيئه الله... وقالوا ان احدا لا يستطيع ان يفعل شيئا قبل ان يفعله او يكون احد يقدر ان يخرج عن علم الله او ان يفعل شيئا علم الله انه لا- يفعله واقروا انه لا خالق الا الله وان سيئات العباد يخلقها الله وان اعمال العباد يخلقها الله عز وجل وان العباد لا يقدر ان يخلقوا شيئا وان الله سبحانه وفق المؤمنين لطاعته وخذل الكافرين ولطف بالمؤمنين ونظر لهم واصلحهم وهداهم ولم يلطف بالكافرين ولا- اصلحهم ولا- هداهم ولو اصلحهم لكانوا صالحين ولو هداهم لكانوا مهتدين وان الله سبحانه يقدر ان يصلح الكافرين ويلطف بهم حتى يكونوا مؤمنين ولكنه اراد ان لا- يصلح الكافرين ويلطف بهم حتى يكونوا مؤمنين ولكنه اراد ان يكونوا كافرين... وان الخير والشر بقضاء الله وقدره ويؤمنون بقضاء الله وقدره خيره وشره حلوه ومره ويؤمنون انهم لا- يملكون لأنفسهم نفعا ولا- ضرا الا ما شاء الله» أبى الحسن الأشعري، مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۲، تحقيق: هلموت ريتير، بيروت: دار إحياء التراث العربی، چ ۳، بی تا.

اشاره

برخی دیگر از اشاعره مانند تفتازانی و امام الحرمین جوینی معتقدند که خداوند در افعال معصوم فقط طاعت ها را می آفریند:

«اللطف و التوفیق قدره الطاعه و الخذلان خلق قدره المعصیه و العصمه هی التوفیق بعینه... کذا ذکره إمام الحرمین و قال ثم الموفق لا- یعصی إذ لا- قدره له علی المعصیه و بالعکس و مبناه علی أن القدره مع الفعل ولیست نسبتہ إلى الطرفین علی السواء»^(۱)

نقد و بررسی

این نظر با نظریه قبل، در واقع دو روی یک سکه است با این تفاوت که آن سلبی بود و این ایجابی است پس باز هم عصمت به فعل خداوند برمی گردد و موجب جبر می شود.

ص: ۸۶

۱- شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۲، ص ۱۵۹.

اشاره

برخی منشأ عصمت را علم شخص معصوم - علمی که واقع نمائی آن به قدری قوی و شدید باشد که آثار گناه را در نظر معصوم مجسم کند و آن را با دیده دل، موجود و محقق ببیند - به عواقب شوم گناه و معصیت می دانند که در این حالت صدور گناه و معصیت از وی به صورت یک محال عادی درمی آید. (۱) همان طور که انسان های عادی هرگز خود را با ارتکاب زشتی های روشن، آلوده نمی کنند، روش انسان های والا و حکیم که از دانایی و حکمت سرشاری برخوردارند، نیز چنین است مگر آنکه عقل و خرد خود را از دست داده باشند.

در کلام امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «قرنت الحکمه بالعصمه». (۲) به همین دلیل قبح قبیح کافی است که انسان حکیم را از دست یازیدن به آن بازدارد.

علامه طباطبایی رحمه الله می نویسد:

«الامر الذی تتحقق به العصمه نوع من العلم... علم مانع من الضلال».

«این موهبت الهی که ما آن را قوه عصمت می نامیم، نوعی «علم و شعور» است که برخلاف سایر علوم هیچ گاه مغلوب یکی از قوای دیگر نمی شود، بلکه همواره غالب بر

ص: ۸۷

۱- ر.ک: المیزان، ج ۲، صص ۷۸، ۸۲، ۱۳۹.

۲- علی بن محمد اللیثی الواسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۷۱، تحقیق: حسین الحسینی البیرجندی، قم: دار الحدیث، چ اول، ۱۳۷۶ش.

آنهاست و آنها را در استخدام خود دارد. از این رو، پیوسته صاحبش را از گمراهی و خطا باز می‌دارد» (۱).

شخص معصوم جهنم را می‌بیند و در اثر شهود شعله‌های دوزخ از تماس با آن جداً خودداری می‌کند؛ زیرا او به مقام یقین رسیده است؛ {كَلَّا- لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ} (۲). آن سان که پزشک حاذق، فرایند یک بیماری واگیر و خطرناک و میکروب‌های کشنده را در بدن بیمار می‌بیند و هرگز از نیم خورده این بیمار نمی‌خورد و با او تماس مستقیم برقرار نمی‌کند یا این که انسان عاقل هرگز دست خود را به دهان مار سمی نزدیک نمی‌کند (۳).

مرحوم فاضل مقداد می‌نویسد:

«و لبعضهم كلامٌ حسن جامع هناقالوا: العصمه ملكه نفسانيه يمنع المتصف بها من الفجور مع قدرته عليه وتتوقف هذه الملكة على العلم بمثالب المعاصي و مناقب الطاعات، لأن العفه متى حصلت في جوهر النفس و اضاف اليها العلم التام بها في المعصيه من الشقاوه والطاعه من السعاده، صار ذلك العلم موجبا لرسوخها في النفس، فتصير ملكه» (۴).

ص: ۸۸

۱- ر.ك: الميزان، ج ۵، ص ۷۴-۷۳.

۲- التكاثر/۶- ۵.

۳- وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۳۹.

۴- اللوامع الالهيه في مباحث الكلاميه، ص ۲۴۴.

«بعضی کلام جامع و خوبی در این باره دارند. به گفته آنها عصمت ملکه ای نفسانی است که صاحب آن را با وجود قدرت بر گناه از گناه باز می دارد و این ملکه متوقف است بر علم به زشتی های گناهان و خوبی های عبادات و طاعت ها؛ زیرا عفت هرگاه در نفس حاصل شود و علم تام به آنچه در معصیت از شقاوت است و علم به سعادت است که در طاعت است، این علم باعث رسوخ این صفات در نفس می شود و ملکه می گردد».

بنابراین به نظر می رسد که مبدأ و منشأ عصمت، چنانچه بزرگانی مانند فاضل مقداد، علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی گفته اند، علم شهودی به عواقب گناه و معصیت و زشتی آنهاست.

نقد و بررسی

عصمت هم در بُعد علمی مطرح می شود و هم در بعد عملی؛^(۱) گرچه عصمت عملی ناشی از عصمت علمی است اما انجام دادن یا ترک آگاهانه در اعمال نیاز به دو چیز دارد؛ علم و گرایش. علم تنها بدون گرایش علت تامه انجام دادن عمل نمی شود، مگر آنکه خود علم گرایش را ایجاد کند؛ ولی این کلیت ندارد. این گونه نیست که اگر علم به وجود آمد، گرایش به طور حتم به

ص: ۸۹

۱- آیت الله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله)، ص ۵.

دنبال آن ایجاد گردد؛ زیرا قرآن افرادی را مثال می زند که علم داشتند اما گرایش در آنها به وجود نیامد.

خداوند درباره یهودیان می فرماید: آنها پیامبر خاتم را مانند فرزندان خود می شناختند اما به او ایمان نمی آوردند:

{الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ} (۱)

«کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده ایم پیامبر را همچون فرزندان خود می شناسند ولی جمعی از آنان حق را آگاهانه کتمان می کنند».

درباره فرعون و پیروان او می فرماید:

{فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً (۲) قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ □ وَجحدوا (۳) بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ} (۴). (۵)

هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنها آمد،

ص: ۹۰

۱- بقره ۱۴۶.

۲- مبصره: یعنی روشن و آشکار، لسان العرب، ج ۴، ص ۶۵.

۳- جحد: به معنای نفی (انکار) چیزی است که در قلب اثبات شده و یا اثبات چیزی است که در قلب نفی شده است. (مفردات، ص ۱۸۷).

۴- نمل ۱۴-۱۳.

۵- ر.ک: المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴۶.

گفتند: «این سحری است آشکارا!»؛ و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبه‌کاران (و مفسدان) چگونه بود!

آنها به پیامبری موسی یقین داشتند اما به سبب ستم و تکبر او را انکار می کردند.

درباره بلعم باعورا می فرماید:

{وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ}. (۱)

«و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد!»

از سیاق کلام بر می آید که معنای آوردن آیات، تلبس به پاره ای از آیات انفسی و کرامات خاصه باطنی است، به آن مقداری که راه معرفت خدا برای انسان روشن گردد و با داشتن آن آیات و آن کرامات، دیگر درباره حق شک و ریبی برایش باقی نماند و معنای «انسلاخ» بیرون شدن یا کندن هر چیزی است از پوست و جلدش، و این تعبیر کنایه استعاره از این است که آیات چنان در

ص: ۹۱

بلعم باعورا رسوخ داشت و وی آن چنان ملازم آیات بود که با پوست بدن او آمیخته شده بود و به سبب خبث درونی که داشت از جلد خود بیرون آمد و بعد از انسلاخ از آیات خدا، شیطان کنترل او را در دست گرفت و راه رشد را گم کرد و متحیر شد و نتوانست خود را از ورطه هلاکت رهایی بخشد و بدین گونه از طریق منتهی به مقصد، خارج شد. (۱)

بنابراین علم به تنهایی، علت تامه فعل نیست، هر چند به مرز یقین و شهود رسیده باشد. (۲) و (۳)

د - شناخت جمال و عظمت خدا

اشاره

انسان معصوم با علم ویژه ای که به صفات جمال و جلال خداوند دارد، جمال محبوب، وجود او را فرا می گیرد و جز به رضای محبوب نمی اندیشد

ص: ۹۲

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۳۲.

۲- ر.ک: صحیفه عصمت، ص ۴۹.

۳- با توجه به آیات مطرح شده می توان به مهمترین عامل در عصمت پی برد و آن پاک بودن از صفات رذیله و هوای نفسانی است. امام باقر علیه السلام در ادامه بیان قضیه بلعم باعورا می فرماید: «الاصل فی ذلک بلعم، ثم ضربه الله مثلاً لكل مؤثر هواه علی هدی الله من اهل القبلة» مهم ترین مؤلفه ای که در آیه تطهیر به آن اشاره شده، همین حقیقت است و به همین دلیل خدای متعال در قرآن کریم اهمیت تزکیه نفس از صفات رذیله را در سوره شمس بعد از ۱۱ قسم بیان کرده است؛ زیرا پایه و اساس هر گناه و خطایی صفات رذیله است. (محقق کتاب)

و از هرچه در تضاد با خشنودی اوست، نفرت دارد و چون این علم در نهایت شدت است، حُب به خداوند نیز در بالا-ترین درجه است؛ در نتیجه هرگز میل به گناه در او پدید نمی آید. پس ارتکاب گناه از معصوم امکان وقوعی نخواهد داشت. (۱)

حضرت علی علیه السلام در مناجات خود با خدای تعالی عرض می کند:

«ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك، انما وجدتك اهلاً للعباده فعبدتك» (۲).

نقد و بررسی

اشکال نظریه قبل در این جا نیز وارد است؛ زیرا علم بدون گرایش، زمینه ساز انجام عمل نمی شود. علاوه بر اینکه به ریشه این عامل - توجه به عظمت خدا - اشاره نکرده است که چگونه این توجه به عظمت خداوند و عشق و علاقه به ذات او برای برخی حاصل می شود و برای برخی دیگر نه. بنابراین، این نظریه گرچه به سؤال نخست پاسخ داده است اما سؤال دوم همچنان بدون پاسخ باقی است. (۳)

ص: ۹۳

۱- ر.ک: علی ربانی گلپایگانی (عصمت امام از دیدگاه خرد)، مجله انتظار، ش ۱۲-۱۱، ص ۷۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶، بیروت. (محقق کتاب)

۳- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۵۹.

اشاره

گروهی عصمت را نتیجه تقویت قوه عاقله در انسان می دانند. آنها می گویند:

در انسان سه قوه وجود دارد؛ عقلیه، شهویه و غضبیه. جمیع قوای نفس منقاد عقلند. از عقل فی نفس، قبیح و معصیت صادر نمی شود. اگر این قوه در کسی تقویت شود، ارضای تمام امیال از دریچه گرایش عقلانی عبور می کند و مجالی برای گناه و نافرمانی باقی نمی ماند. (۱)

نقد و بررسی

اگر شأن قوه عاقله فقط ادراک و علم باشد، اشکال های نظریه های قبلی در این جا نیز وارد خواهد بود اما اگر در قوه عاقله گرایش نیز وجود داشته باشد، می تواند منشأ عصمت باشد. ولی این سؤال همچنان باقی است که چرا در گروه خاصی این گرایش عقلانی بر سایر قوا مسلط بوده و مقهور آنها نمی شوند؟ (۲)

و - اراده و انتخاب

اشاره

برخی منشأ عصمت را اراده و انتخاب انسان می دانند که با تکرار اعمال

ص: ۹۴

۱- ر.ک: گوهر مراد، ص ۳۷۹؛ مولی محمد مهدی نراقی، انیس الموحدین، تصحیح: قاضی طباطبایی، بی جا: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۳ش، ب ۳، ف ۲، ص ۹۹.

۲- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۵۹-۶۰.

خیر باعث تقوا می شود و اگر ملکه تقوا و عدالت تقویت یافته و به اوج خود برسد، باعث عصمت می شود. استاد محمدی ری شهری می نویسد:

«عامل اصلی و ریشه واقعی ملکه عصمت، اراده و انتخاب انسان است... که با تکرار عمل صالح و اجتناب از محرّمات، انسان را...

به تقوا و... از تقوا به مرحله یقین می رساند و انسان با وصول به مرتبه یقین - که نقطه اوج تکامل آدمی است - نه تنها حقایق هستی و از جمله مفاسد محرّمات را می داند، بلکه می یابد و لمس می نماید»^(۱).

نقد و بررسی

این نظریه بر خلاف نظر نخست، علم و آگاهی را نادیده گرفته یا کم رنگ کرده است. بنابراین نمی توان اراده و انتخاب را به تنهایی منشأ عصمت دانست؛ زیرا فعل بدون آگاهی و ادراک، معصوم بودن از خطا را تضمین نمی کند.^(۲)

ز - تسدید روح القدس

به برخی از روایات که عامل عصمت را روح القدس می داند، توجه کنید:

ص: ۹۵

۱- استاد محمد محمدی ری شهری، فلسفه وحی و نبوت، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶)، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۲- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۶۱.

۱- ابو بصیر می گوید:

از امام صادق علیه السلام درباره آیه مبارکه ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ (۱) پرسیدم: امام فرمود: «خلق من خلق الله (۲) عزوجل أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله يخبره ويسدده وهو مع الأئمة من بعده» (۳).

«روح، آفریده ای از آفریدگان خدای عزوجل است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل و همراه پیامبر صلی الله علیه وآله بود و به او گزارش می داد و او را محافظت می کرد و او بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله همراه ائمه علیهم السلام است».

این خلق از ملائکه نیست؛ زیرا در حدیث دیگر در آینده به این امر تصریح می کند و دیگر از این جهت که روح به حسب رتبه و علم از جبرئیل و میکائیل بزرگتر است و حال آنکه ثابت نشده است که احدی از ملائکه بزرگ تر از آن دو باشد.

۲- اسباط بن سالم گوید:

من در محضر امام علیه السلام بودم که مردی از اهل هیت

ص: ۹۶

۱- شوری/۵۲.

۲- ملا محمد صالح المازندرانی، شرح أصول الكافي، ج ۶، ص ۶۲.

۳- محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳، كتاب الحجّة باب «الروح التي يسدّد الله به الأئمة عليهم السّلام»، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري (طهران: دار الكتب الإسلامية، ج ۵، ۱۳۶۳ ش).

(شهری بوده در عراق و در کنار فرات) در مورد آیه مبارکه {وَكذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا} از امام علیه السلام سؤال نمود.

امام فرمود: «منذ أنزل الله عزوجل ذلك الروح على محمدصلى الله عليه وآله ما صعد إلى السماء وإنه لفينا». (۱)

«از زمانی که خداوند (عزوجل) این روح را بر محمدصلى الله عليه وآله نازل کرد، دیگر به آسمان بر نگشت و همانا آن روح در ما است».

۳- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: {يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي} قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ». (۲)

«ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه مبارکه {يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي} پرسیدم، حضرت فرمود: آفریده ای است بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل، او با رسول خداصلی الله علیه وآله بود، او با ائمه است و او از ملکوت است».

ص: ۹۷

۱- همان.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: {يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي} قَالَ خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۱) وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُسَدِّدُهُمْ وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طَلَبَ وَجَدَ (۲) و (۳)

«ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: «یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی»، فرمود: آفریده ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که به جز محمد با هیچ کس از گذشتگان نبوده و او با ائمه علیهم السلام است و آنها را استوار می کند و اینگونه نیست که هر چیزی خواسته شود، یابیده شود. (یعنی شاید غیر معصومین علیه السلام نیز این مقام را طلب نموده باشند یا طلب نمایند و لکن به آنها داده نمی شود)».

ص: ۹۸

۱- زیرا هر کس این آفریده با او باشد، عالم به تمام اشیاء است و جز محمد صلی الله علیه و آله انبیای سابق عالم به جمیع اشیا نبودند. (مولی محمد صالح المازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۶، ص ۷۶).

۲- کانه قیل کون هذا الخلق مع أحد أمر عظیم یوجب رفعه محله ونظر جمیع الأنبياء فی عروجه إلى المقامات العالیه فلم لم یکن معهم؟ فأجاب بأنه لیس کل ما طلب وجد، لأن وجوده مشروط بشروط وهو بلوغ الطالب غایه الکمالات البشریه التي لا غایه فوقها والبالغ إليها هو محمد صلی الله علیه و آله وأوصیایه الطاهرون علیهم السلام. (مولی محمد صالح المازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۶، ص ۷۶).

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعِلْمِ أَمْ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَأُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجِبُ أَمْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ: { وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ } ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَمْ يُقَرُّونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ فَقُلْتُ لَا أَدْرِي جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِي بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّتِي ذُكِرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عَلَّمَهُ الْفَهْمَ». (۱)

ابوحمزه می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره علم امام پرسیدم که آیا امام آن علم را از رجال علم فرا می گیرد یا آنکه نزد شما کتابیست که آنرا می خوانید و فرامی گیرید؟ امام فرمود: این مطلب از آنچه تو گفتی بزرگ تر و استوارتر است. مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: {و كذلك اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان}. سپس امام فرمود:

ص: ۹۹

اصحاب شما درباره این آیه چه می گویند؟ آیا معتقدند که پیامبر کتاب و ایمان را نمی دانست؟ گفتیم: فدای شما شوم نمی دانم چه می گویند. امام به من فرمود: آری! پیامبر در حالی به سر می برد که نمی دانست کتاب و ایمان چیست تا آنکه خداوند متعال روحی را که از آن در قرآن یاد نموده، فرستاد؛ زمانی که خداوند روح را به سوی پیامبر فرستاد بواسطه آن علم و فهم آموخت و آن همان روحیست که خداوند به هر کس بخواهد عطا می کند و چون آن را به بنده ای عطا کند به او فهم آموزد».

۶- عن سعد الاسكاف قال:

«أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنِ الرُّوحِ أَلَيْسَ هُوَ جِبْرِئِيلَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ غَيْرُ جِبْرِئِيلَ فَكَرَّرَ ذَلِكَ عَلَى الرَّجُلِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ قُلْتَ عَظِيمًا مِنَ الْقَوْلِ مَا أَحَدٌ يَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَيْرُ جِبْرِئِيلَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ ضَالٌّ تَزْوِي عَنِ أَهْلِ الضَّلَالِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي أَمُرُ اللَّهَ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ وَالرُّوحُ غَيْرُ الْمَلَائِكَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (۱).

«سعد اسکافی (کفّاش) می گوید: مردی خدمت امیر

ص: ۱۰۰

المؤمنين عليه السلام آمد و درباره روح پرسید: آیا او همان جبرئیل نیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: جبرئیل علیه السلام از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است و این سخن را تکرار نمود. آن مرد گفت: همانا سخن بزرگی گفתי هیچ کس عقیده ندارد که روح غیر از جبرئیل است. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو خود گمراهی و از اهل گمراهی روایت می کنی. خداوند متعال به پیامبر می فرماید: «فرمان خدا (برای مجازات مشرکان و مجرمان)، فرا رسیده است برای آن عجله نکنید! منزّه و برتر است خداوند از آنچه همتای او قرار می دهند! فرشتگان را با روح (الهی) بفرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند (و به آنها دستور می دهد) که مردم را انداز کنید (و بگویید: معبودی جز من نیست از مخالفت دستور) من، پرهیزید! پس روح غیر از ملائکه است».

از این روایات استفاده می شود که عامل عصمت که به پیامبران از نظر گفتار و رفتار استقامت و استواری می بخشد، یک عامل خارجی به نام «روح القدس» است که با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و پس از آن با ائمه علیهم السلام است. ولی از روایات دیگر (۱) استفاده می شود که این روح جدا از ذات و شخصیت آنان نیست، بلکه کمال

ص: ۱۰۱

۱- همان، باب ذکر الارواح التي في الأئمة عليهم السلام، ص ۲۷۱.

نفسانی است که در ذات آنان پدید می آید؛ زیرا امام در تفسیر آیه {وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ} (۱) می فرماید: مقصود از سابقان، رسولان خدا و بندگان مخصوص او هستند، که به وسیله پنج روح مؤید هستند.

«عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ... فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ فِيهِ اسْتَهْوَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمِائِمَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ» (۲).

«جابر جعفی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! همانا خدای تبارک و تعالی مخلوقات را سه دسته

ص: ۱۰۲

۱- واقعه/۱۱- ۱۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

آفرید... پیشی گرفتگان، همان رسولان خدا و معصومین درگاه او از میان مخلوق هستند که خدا در ایشان روح قرار داده است: ۱- ایشان را به روح القدس مؤید ساخت تا به وسیله آن همه چیز را بدانند و بشناسند؛ ۲- ایشان را با روح ایمان مؤید ساخت تا با آن از خدای عزوجل بترسند؛ ۳- آنها را به روح قوه مؤید ساخت و با آن بر اطاعت خدا توانایی یافتند؛ ۴- آنها را به روح شهوت (میل و اشتها) مؤید ساخت و با آن اطاعت خدا را خواستند و از نافرمانش کراهت یافتند؛ ۵- در ایشان روح حرکت نهاد که همه مردم با آن رفت و آمد کنند و در مؤمنین و دست راستی ها روح ایمان نهاد که با آن از خدا بترسند و در ایشان روح قوه نهاد و با آن بر اطاعت خدا توانایی یافتند و در ایشان روح شهوت نهاد و با آن خواهان اطاعت خدا گشتند و در ایشان روح حرکت نهاد که مردم با آن روح رفت و آمد کنند».

به همین دلیل شارحان کافی مانند ملا صالح مازندرانی احتمال می دهد که مقصود از «ارواح» در این احادیث همان نفوس کامله آنها باشد. (۱)

ص: ۱۰۳

۱- تعلیقات بر اصول کافی، ملا صالح، ص ۱۳۶ ط سنگی؛ ملا محمد صالح المازندرانی، شرح أصول الکافی، ج ۴، ص ۱۱۹، تحقیق و تعلیق: المیرزا أبو الحسن الشعرانی / ضبط و تصحیح: السید علی عاشور (بیروت: دار إحياء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزیع، ج ۱، ۱۴۲۱).

امام باقر علیه السلام به جابر چنین می فرماید:

«یا جابر! إن فی الانبیاء والاصیاء خمسہ أرواح: روح القدس و روح الایمان و روح الحیاه و روح القوه و روح الشهوه، فبروح القدس یا جابر عرفوا ما تحت العرش إلی ما تحت الثری، ثم قال:

یا جابر إن هذه الاربعه أرواح یصیبها الحدثان إلا روح القدس فإنها لا تلهو ولا تلعب»^(۱).

«ای جابر! همانا در وجود انبیا و اوصیا پنج روح است: ۱- روح القدس؛ ۲- روح الایمان؛ ۳- روح زندگی (حرکت)؛ ۴- روح القوه؛ ۵- روح شهوت.

ای جابر! ایشان به وسیله روح القدس امور و مطالب زیر عرش را تا زیر خاک بدانند. سپس فرمود: ای جابر! این چهار روح اخیر را پیش آمد و آفت می رسد ولی روح القدس بازی و یاوه گری نکند؛ چون روح القدس مبدأ و سبب علم و فهم و امام است».

روح القدس مؤید ارواح دیگر و پایه عصمت معصومین را تشکیل می دهد.^(۲)

ص: ۱۰۴

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۷-۱۵.

برخی از اندیشمندان نظریه ای ارائه کرده اند که در آن عصمت را معلول علم و اراده دانسته اند.^(۱) به نظر می رسد این، کامل ترین جواب باشد؛ از این رو به عنوان نظریه مختار مطرح می شود.

از آنجا که در انجام هر عملی علم و اراده با هم دخالت دارد، در شخص معصوم نیز این دو عامل باید با هم وجود داشته باشد تا ملکه عصمت برایش حاصل شود. بنابراین برای تبیین منشأ عصمت به چند نکته زیر باید توجه داشت:

۱. انسان موجودی است که به طور فطری طالب کمال است و برای به دست آوردن آن تلاش می کند؛

۲. سیر و حرکت برای رسیدن به کمال نهایی، اختیاری است؛

۳. در سیر اختیاری دو رکن علم و اراده ضرورت دارد؛

۴. علم و اراده تشکیکی است؛

۵. علم و اراده قابل تقویت است؛

۶. همان گونه که ممکن است انسانی در طول عمرش نسبت به گناه خاصی

ص: ۱۰۵

۱- ر.ک: السید جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه وآله، ج ۵، ص ۱۹۲، بیروت: دار الهادی، چ ۴، ۱۴۱۵ق؛ محمد تقی مصباح یزدی، اصول عقاید ۲ (راهنماشناسی)، ص ۱۵۹ و ۱۶۴، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، چ ۱، ۱۳۶۷ش.

معصوم باشد، ممکن است نسبت به تمام گناهان نیز معصوم باشد. (۱)

البته ترک دائمی یک عمل به معنای این نیست که قدرتی بر انجام آن ندارد یا مجبور به ترک آن باشد. این امر معلول دو چیز است:

۱. علم و آگاهی به زشتی و پلیدی آن عمل؛

۲. نداشتن میل به انجام دادن یا داشتن اراده قوی نسبت به ترک آن گناه، به طوری که مقهور هیچ عامل درونی و بیرونی نگردد. (۲) و (۳)

ص: ۱۰۶

۱- ر.ک: همان، ص ۱۲۸-۱۱۵؛ و نیز ر. ک: خواجه نصیر الدین طوسی، تلخیص المحصل، ص ۳۶۹؛ مقداد بن عبدالله سیوری، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۱؛ کشف المراد، ص ۳۶۵؛ جعفر سبحانی، الالهيات على هدى الكتاب والسنة و العقل، ج ۳، ص ۱۶۲-۱۵۹؛ مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۷۵-۱۷۴، تهران: صدرا، چ ۱۰، ۱۳۶۸ ش.

۲- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۶۱-۶۳.

۳- در روایتی از هشام بن حکم مطلب قابل توجهی بیان شده است که در آن پاک بودن امام از صفات رذیله را دلیل عصمت از گناه بیان می کند. - «... عن محمد بن أبي عمير قال: ما سمعت ولا استفدت من هشام بن الحكم في طول صحبتي له شيئا أحسن من هذا الكلام في عصمه الامام، فاني سألته يوما عن الامام أهو معصوم؟ فقال: نعم، فقلت: فما صفه العصمه فيه؟ وبأى شيء يعرف؟ فقال: إن جميع الذنوب [لها] أربعة أوجه لا خامس لها: الحرص والحسد والغضب والشهوة فهذه منفيه عنه، لا يجوز أن يكون حريصا على هذه الدنيا وهي تحت خاتمه لأنه خازن المسلمين فعلى ماذا يحرص، ولا يجوز أن يكون حسودا لأن الانسان إنما يحسد من فوقه وليس فوقه أحد فكيف يحسد من هو دونه، ولا يجوز أن يغضب لشيء من أمور الدنيا إلا أن يكون غضبه لله عز وجل، فان الله عز وجل قد فرض عليه إقامه الحدود وأن لا- تأخذه في الله لومه لائم ولا رأفه في دينه حتى يقيم حدود الله عز وجل ولا يجوز له أن يتبع الشهوات ويؤثر الدنيا على الآخرة لان الله عز وجل حب إليه الآخرة كما حب إلينا الدنيا فهو ينظر إلى الآخرة كما ينظر إلى الدنيا، فهل رأيت أحدا ترك وجهها حسنا لوجه قبيح وطعاما طيبا لطعام مُر، وثوبا ليثا لثوب خشن، ونعمه دائمه باقيه لدنيا زائله فانیه.» الخصال، الشيخ الصدوق، ص ۲۱۵، ح ۳۶، منشورات جماعة المدرسين، قم (محقق کتاب).

با توجه به این مقدمات، می توان گفت که منشأ عصمت علم و اراده است، که شخص معصوم چون از درجه اعلای آن برخوردار است، به همین دلیل عصمت او مطلق است و بقیه افراد نیز به تناسب برخورداری از علم و اراده، از ملکه عصمت به طور نسبی بهره مندند.

عصمت موهوبی است یا اکتسابی؟

اما سؤال دوم که آیا عامل عصمت با اختیار خود معصوم به دست آمده یا اعطای آن موهبت الهی است، با پاسخ های مختلفی روبه رو شده است. (۱)

چنانچه از تعاریف بیشتر فلاسفه - که عصمت را به «ملکه نفسانی» تعریف می کنند - و نیز تعریف بیشتر متکلمین - که عصمت را «لطف الهی» می دانند - در حقیقت عصمت و بیان منشأ آن دانسته شد، نه اکتسابی محض است و نه موهبت الهی، بلکه موهبتی الهی به معصومین است که زمینه آن به وسیله ی خود معصومین فراهم شده است.

ص: ۱۰۷

۱- برای نمونه، ر.ک: ناصر مکارم شیرازی و جعفر سبحانی، پرسش ها و پاسخ های مذهبی، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۹ و محمد حسین حسینی تهرانی، امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۴، تهران: حکمت، ۱۴۱۵ق.

با عنایت به مطالب پیش گفته، موارد زیرقابل توجه است:

۱- همه مخلوقات برای اینکه خود را به کمال برسانند، به طور ذاتی از علم و اراده برخوردارند.

۲- خداوند قبل از خلقت علم ذاتی دارد که تعدادی از مخلوقاتش از علم و اراده ای که در حد دیگران به آنها می دهد، به اختیار خود در جهت نیل به کمال نهایی، در بالاترین حد ممکن از استعدادشان بهره برداری می کنند. به همین دلیل خدا - که علم به این توانایی و وظیفه شناسی معصومین دارد - برای تشویق، موهبت ویژه ای به آنها اعطا کرده است که در نتیجه از گناه، خطا و نسیان مصون می شوند. این موهبت علاوه بر اینکه پاداشی برای معصومین است، وسیله ای برای هدایت سایر انسان ها به

شمار می رود. (۱)

این بخش از دعای ندبه نیز به همین مطلب اشاره دارد:

«الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ ... بَعِيدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّيَّيَةِ وَ زُخْرُفِهَا وَ زَبْرَجِهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ...» (۲)

ص: ۱۰۸

۱- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۶۸-۶۶؛ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۹۴؛ مصنفات شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ج ۵، ص ۱۲۹-۱۲۸؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مترجم: محمد باقر کمره ای، (قم: مؤسسه انتشارات لاهوت، چ اول، ۱۳۸۰)، ص ۹۲۸.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«... إن الله عزوجل اختار من ولد آدم أناساً طهر ميلادهم، وطيب أبدانهم، وحفظهم في أصلاب الرجال وأرحام النساء،

أخرج منهم الانبياء والرسل، فهم أزكى فروع آدم، فعل ذلك لأمر استحقوه من الله عزوجل. ولكن علم الله منهم حين ذرأهم أنهم يطيعونه ويعبدونه ولا يشركون به شيئاً، فهؤلاء بالطاعة نالوا من الله الكرامه و المنزله الرفيعه عنده، و هؤلاء الذين لهم الشرف و الفضل و الحسب، و سائر الناس سواء»^(۱).

حال سؤال دیگری مطرح می شود که آیا عصمت موهوبی افتخار است یا نه؟

بدون شک چنین موهبتی افتخار است؛ زیرا این لطف در هر وضعیتی به افراد داده نمی شود، بلکه باید زمینه هایی در خود افراد به وجود آید تا لطف الهی شامل حال آنان گردد. گرچه بخشی از این زمینه ها خارج از اختیار فرد معصوم است؛ اما بخشی دیگر به طور کامل در اختیار اوست.

ص: ۱۰۹

۱- أبی منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۷۷-۸۳، تعلیقات و ملاحظات، السید محمد باقر الخراسان (النجف الأشرف: دار النعمان للطباعه والنشر، ۱۳۸۶هـ).

۱. وراثت: بخشی از کمالات روحی که زمینه ساز لطف الهی به نام عصمت است، از طریق وراثت به افراد می رسد که امروزه زیست شناسی نیز آن را ثابت کرده است. به همین دلیل خانواده هایی که پیامبران در آن متولد می شدند، پاک و اصیل بودند که با گذشت زمان، کمالات و فضائل روحی برجسته ای در آنها متراکم شده، سپس به حکم قانون وراثت نسل به نسل در این خاندان ها جریان داشته است.

۲. تربیت: بخش دیگری از فضائل از راه تربیت به افراد منتقل می گردد. کمالات و فضائلی که در خاندان های پیامبران وجود داشت، از راه تربیت به پیامبران منتقل می شد.

تنها این دو عامل خارج از اختیار، زمینه ساز افاضه عصمت از جانب خدا نیست، بلکه در این مورد یک رشته عوامل اختیاری نیز در افاضه عصمت مؤثر است.

۳. مجاهدت های فردی و اجتماعی پیامبران پیش از بعثت: جهاد با نفس، کژی ها و بدی های جامعه و چشم پوشی آنان از حرام، زمینه را برای افاضه عصمت تشدید نموده و شایستگی آنان را برای افاضه لطف آماده کرده است که هر گاه لطفی به نام عصمت در اختیار آنان قرار گیرد، از آن برای تهذیب خود و جامعه بهره خواهند گرفت.

۴. آگاهی خدا از فعالیت های ثمر بخش آنان در دوران رسالت: این گروه پس از ارتقا به مقام نبوت با استقامت و پشتکار عجیبی دست به اصلاح زده و در راه جهاد فردی و اجتماعی سخت کوشش خواهند نمود.

از بخش های زیارت دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه زهرا علیها السلام می توان به اهمیت عامل چهارم - آگاهی خدا از فعالیت های ثمر بخش آنان در طول زندگی - بیش از عوامل دیگر پی برد آنجا که می فرماید:

«يَا مُمْتَحَنُهُ اِمْتَحِنِكَ اللهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجِدَكَ لِمَا اَمْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً» (۱).

در دعای ندبه نیز آمده است:

«أُولِيَائِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ ... بَعْدَ اَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّيَّةِ... فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ» (۲).

این عوامل که برخی اختیاری و برخی دیگر خارج از اختیارند، سبب می شود که فیض الهی به بندگان خاص خدا افاضه گردد و در نتیجه عصمت یکی از افتخارات پیامبران محسوب می شود که بخشی از زمینه های آن را خود آنان فراهم ساخته اند.

ص: ۱۱۱

۱- شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ص ۷۱۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰ (محقق کتاب).

۲- همان، ص ۹۲۸.

نکته: نخستین مرحله عصمت که از دوران کودکی به اولیای الهی افاضه می شود، در گرو مجاهدت های آنان پیش از نبوت، نیست. بلکه این مجاهدت ها زمینه و بستر مناسبی برای افاضه مرحله بالاتر از عصمت است.^(۱)

امکان عصمت

پس از بحث در ماهیت عصمت و منشأ آن، نخستین بحث درباره عصمت، امکان معصوم بودن انسان هاست؛ زیرا اگر معصوم بودن انسان محال باشد، بحث های دیگری معنی خواهد بود.

برخی می پندارند لازمه عصمت پیامبران این است که آنها از نوع ملائکه و فرشتگان باشند و انسان چون شهوت و غضب دارد و همیشه در معرض سهو، نسیان و غفلت است، نمی تواند معصوم باشد.

خلاصه دلیل آنها این است:

الف - پیامبران بشر هستند؛ زیرا آنها مانند دیگران مشمول اوامر و نواهی الهی هستند و چون سلوک آنها بر طبق شریعت بیشتر از دیگران است، به همین دلیل الگوی دیگران هستند.

ب - انسان ها مختار و دارای اراده هستند.

ص: ۱۱۲

۱- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۸.

ج - انسان مختار، از خطا، نسیان و گناه مصون نیست؛ زیرا اختیار در جایی معنی دارد که گرایش های متضاد وجود داشته باشد. بنابراین در طبیعت انسان گرایش و میل به بدی ها نهفته است. با وجود این گرایش نمی توان انسان ها را از خطا و گناه مصون دانست. در نتیجه عصمت - که همان مصونیت از گناه و خطا است - مخالف طبیعت انسان بوده و اگر هم کسی معصوم باشد، عصمت او اختیاری نخواهد بود.

احمد امین می نویسد:

«وفکره العصمه للائمه بعیده عن الاسلام و تعالیمه، كما انها بعیده عن الطباع البشريه التي رکبت فیها الشهوات، ورکبت فیها الخیر والشر، و مزجت فیها الميول المتعاكسه؛ وفضيله الانسان الراقی لیس فی انه معصوم، بل فی انه قادر علی الخیر والشر، و ینجذب الیهما، و هو فی اکثر الاحیان ینجذب الی الخیر، و یدفع الشر. اما الطبیعه المعصومه فطبیعه الملائکه الذین {لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ} لا طبیعه الانسان الذی لو فقد شهوته لفقد حیوبته!!»

«عصمت ائمه با تعالیم اسلام و طبیعت بشر ناسازگار است؛ زیرا عصمت مخصوص ملائکه است و انسان دارای نیروهای شهوانی و خشمانی است و اگر بنا

ص: ۱۱۳

باشد امیال نفسانی را از انسان جدا سازیم، در حقیقت انسانیتش را ستانده ایم»!!^(۱)

همچنین بعضی نظرشان را این گونه بیان می کند:

«انسان مطیع و بی مسأله و رام، حیوانی است که کار می کند و بار می برد و زندگی می کند. راستی چه نعمت بزرگی است قدرت نه گفتن و عصیان کردن و چه متعالی اند کسانی که به قله رفیع عصیان صعود می کنند... نمی گوئیم عصیان خوب است و باید عصیان کرد، بلکه می گوئیم انسان با عصیان، اراده و آگاهی و قدرت خود را ثابت می کند... اگر بنا شود که بر فرض محال انسان هرگز گناه نکند، در آن صورت یا حیوان است و یا فرشته، و به هر حال انسان نیست».^(۲)

برخی پدیده عصمت را سبب رونق بازار دورویی و ظاهر آرای دانسته و تلاش می کنند با اثبات این نکته که «گناه در طرح خلقت آدمی مندرج است و

ص: ۱۱۴

۱- احمد امین، ضحی الاسلام، الجزء الثالث، الباب الرابع، الفصل الثانی، ص ۶۶۰؛ برای آگاهی بیشتر، ر.ک: حسن حنفی، من العقیده الی الثورة، ج ۴، ص ۱۹۵-۱۸۷، بیروت: مرکز الثقافی العربی للطباعة و النشر، چ اول، ۱۹۸۸م.

۲- حسن یوسفی اشکوری، بازخوانی قصه خلقت، ص ۱۱۲-۱۱۰، تهران: قلم، ۱۳۷۶ش، به نقل از: انسان، راه و راهنماشناسی،

ص ۸۸.

زندگی انسان در این سیاره، هرگز بدون گناه قابل تصور نیست»^(۱)، وجدان گناه آلودگان را آسوده سازند:

«مفهومی مطلق از عصمت را در نظر بگیرید و آنگاه توجه کنید که از یکسو فشار روحی از درون ... معتقدان را ملزم می دارد که متناسب با آن مفهوم مطلق از عصمت عمل کنند. از سوی دیگر، از بیرون، مرتب و با همان چشم انداز مطلق از عصمت کنترل می شوند... معتقدان با همه محدودیت ها و نسیت های انسانی خویش نمی توانند

خود را عملاً و باطناً و در واقع امر با این انتظارات سخت کیشانه مذهبی از درون و بیرون وفق دهند. پس با این تعارضات روح آزار و دل ستیز و ذهن سوز چه کنند؟ گویا تنها چاره ای که در این جا می ماند ریا و تکلف و تصنع است و بازار دورویی و تزویر و مقدس مآبی و ظاهر آرائی و زهدنمایی گرم می شود»^(۲).

جواب: چنین نگرشی بیش از هر چیز نمایانگر برداشت نادرست از پدیده عصمت و نادیده گرفتن توانایی های آدمی است. بدون شک پیامبران انسان و مختارند اما آنها انسان برتر هستند نه برتر از انسان.

عصمت آنها به دلایل زیر به معنای از بین رفتن جنبه های انسانی آنها نیست:

ص: ۱۱۵

۱- فراست خواه، دین و جامعه، ص ۴۸۹.

۲- همان، ص ۴۸۷.

۱. بین وجود غرایز و گرایش های متضاد و گناه تلازمی وجود ندارد. چنین افرادی بین داشتن زمینه گناه و ارتکاب بالفعل گناه خلط کرده اند. غرایز و گرایش های متضاد اقتضای گناه را دارد نه آنکه علت تامه آن باشد. علت تامه فعل وجود سه امر است: مقتضی، شرط و نبود مانع.

در عصمت، دو مورد اولی وجود دارد ولی امر سوم نیست؛ زیرا مانع وجود دارد و آن علم و اراده قوی معصوم است. (۱)

۲. عصمت تعدیل قواست نه سرکوب آن. به عبارت دیگر نیرویی است که به هر کدام از گرایش های آدمی از راه حلال پاسخ می گوید: «مثلاً سامعه از انسان صوت حسن می خواهد، نه غنا، و شخص می تواند صوت حسن را با صوت موزون و دلپذیر، بدون شائبه حرام تأمین کند... و نیز سایر قوا، هر کدام مقتضیاتی دارند که هم می توان آن را از راه حلال تهیه کرد و هم از راه حرام. انبیا راه حرام را بستند و با حلال به مقتضیات قوا پاسخ دادند». (۲)

بنابراین عصمت مخالف با طبیعت انسان نیست.

۳. همان گونه که ممکن است انسانی نسبت به یک یا چند گناه در طول

ص: ۱۱۶

۱- ر.ک: علی بن یونس عاملی نباطی البیاضی، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۱۶، تحقیق: محمد باقر البهبودی (بی جا: المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، چ اول، ۱۳۸۴)؛ ابراهیم امینی، بررسی مسائل کلی امامت، ص ۱۷۴ - ۱۷۲، قم: دار التبلیغ اسلامی، چ دوم، ۱۳۵۴ هـ.

۲- آیت الله عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم در قرآن)، ج ۹، ص ۲۳-۲۲.

عمر معصوم باشد و مخالف با طبیعت او نیست - هرچند که میل به آن گناه در او وجود دارد - معصوم بودن نسبت به همه گناهان در طول عمر نیز مخالف با طبیعت نخواهد بود.^(۱)

اصل مهمی که در این سیر صعودی مطرح است و باید به طور دقیق مورد توجه قرار گیرد، همان جامعیت وجودی انسان است؛ به همین دلیل آن را عالم صغیر نیز می گویند. این مضمون در ضمن بیتی منسوب به حضرت علی علیه السلام چنین آمده است:

«أترعم أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر»^(۲)

«به گمانت که تو یک جسم کوچکی؟! در حالی که جهانی بزرگ در درون توست».

اشتباه افرادی که می گویند عصمت با طبیعت و اراده انسان منافات دارد، از نشناختن واقعی انسان نشأت می گیرد؛ آنها فکر کرده اند انسان فقط همین جسم حیوانی است که آمیخته با شهوت و غضب است و توانایی عروج به ملکوت را ندارد.^(۳)

۴. افزون بر این، بخشی از عصمت مربوط به مصونیت از اموری است که

ص: ۱۱۷

۱- ر.ک: همان، وحی و نبوت در قرآن، ج ۳، ص ۲۰۱-۲۰۲.

۲- فیض کاشانی، تفسیر الاصفی، ج ۱، ص ۲۶؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۲؛ آلوسی، تفسیر آلوسی، ج ۳۰، ص ۱۰۴.

۳- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۰۱.

شرع آنها را حرام نموده است. بنابراین اگر ترک محرمات و انجام دادن واجبات برای یک انسان محال و غیر ممکن باشد، پس چرا خداوند همه انسان ها را به دستوراتی مکلف نموده است که توانایی انجام دادن آن را ندارند؟ این، تکلیف مالایطاق و مخالف قوای موجود در نفس آنهاست که از مولای حکیم، محال و قبیح است.

۵. رهبران دینی گرچه مردم را به پیروی از معصومان فرا می خوانند و از آنان می خواهند که پیامبران و امامان را الگوی خویش سازند اما همواره بر این نکته تأکید می ورزند که هیچ گاه به مقام معصومان نتوان رسید. (۱) از این رو، جانبداری از اندیشه عصمت فشاری درونی یا برونی بر مؤمنان وارد نمی سازد و روح و جان آنان را نمی آزارد. معصومان در همه کمالات انسانی پیشتاز دیگرانند و کسی به آنان نزدیک تر است که در این راه، گام بیشتری بردارد. هرچند هیچگاه نباید اندیشه هموردی با آنان را در سر پروراند؛ چنان که پیشوای متقیان، امیرمؤمنان علیه السلام درباره زهد و ساده زیستی خویش می فرماید:

«آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش روشنی می گیرد. آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی

ص: ۱۱۸

چنین کاری را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید.»^(۱)

عصمت و اختیار

آیا فرد معصوم با داشتن نیروی عصمت قادر بر انجام دادن گناه است یا اینکه نیروی عصمت، اختیار و آزادی را از او می‌گیرد؟ در صورت دوم، ترک گناه جبریست و افتخاری نخواهد بود و معصومین شایسته الگو شدن برای دیگران را ندارند و سزاوار پاداش فراوان نیستند.

برخی از نویسندگان از آنجا که نتوانسته‌اند راهی برای جمع میان عصمت و اختیار بیابند، بهتر آن دیده‌اند که اصل این فضیلت را انکار کنند. بر اساس این دیدگاه اگر پیامبر معصوم باشد، در کارهایی که انجام می‌دهد یا از آنها دست می‌کشد، امتیازی بر دیگران نخواهد داشت اما زندگی غیرمعصومانه پیامبر، شأن و منزلت او را بالا می‌برد و نشانه این است که وی در جهاد اکبر و مبارزه با نفس اماره موفق بوده و در بیشتر اوقات، راه و هدف درست را شناخته و از آن پیروی کرده است.^(۲)

پاسخ سؤال با توجه به بحث‌های پیشین روشن است. عصمت هرگز موجب

ص: ۱۱۹

۱- نهج البلاغه، ترجمه دکتر محمد دشتی، نامه ۴۵؛ ر.ک: وین پراودفوت، تجربه دینی، ص ۹، ترجمه عباس یزدانی، قم: مؤسسه طه، ۱۳۷۷ ش.

۲- ر.ک: احمد شلبی، مقارنه‌الادیان، ج ۳، (الاسلام)، ص ۱۲۶.

سلب قدرت و توانایی از ارتکاب گناه نمی گردد. انسان معصوم، می تواند یکی از دو طرف کار را برگزیند. همان طور که هیچ فرد عاقلی، به خاطر علم به کشنده بودن برق به سیم لخت دست نمی زند ولی در عین حال آن چنان نیست که قدرت بر این کار را نداشته باشد؛ بلکه او با توجه به پی آمد کار، ترک را بر فعل

ترجیح می دهد. انجام ندادن، مطلبی است و نداشتن قدرت بر انجام ندادن آن مطلبی دیگر. بنابراین انجام ندادن فعل، گواه بر نداشتن توانایی نیست.

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد:

«وقال الاكثرون من اهل النظر: بل المعصوم مختار متمكن من المعصيه و الطاعه... وقال اصحابنا: العصمه لطف يمتنع المكلف عند فعله من القبيح اختياراً»^(۱)

قاضی عبدالجبار نیز عصمت را منافی با اختیار نمی داند و معتقد است در صورت جبری دانستن عصمت، تکلیف معصوم لغو و بی معناست و معصوم به دلیل داشتن عصمت سزاوار ستایش نخواهد بود:

«ولا يمكن ان يقال: انه معصوم بمعنى انه ممنوع من القبيح لأنه لو كان كذلك لبطل تكليفه، ولخرج من ان يكون ممدوحاً»^(۲)

ص: ۱۲۰

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۷-۸.

۲- قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل (۱- فی الامامه)، ج ۲۰، ص ۸۶.

گرچه برخی از آنان سعی دارند این نسبت را نفی کنند. اما تعریف اشاعره، مستلزم جبر می شود. (۱)

تفتازانی در «شرح عقاید نسفیه» چنین می نویسد:

«العصمه ان لا یخلق الله تعالی الذنب فی العبد مع بقاء قدرته و اختیاره». (۲)

سید شریف جرجانی تصریح می کند که عصمت مانع اختیار نیست:

«العصمه ملکه اجتناب المعاصی مع التمكن منها» (۳)

«عصمت این است که خدا در زندگی بنده خود گناهی نیافرند، در حالی که قدرت و اختیار او نسبت به گناه باقی باشد».

شیعه معتقد است که عصمت با اختیار منافاتی ندارد و شخص در عین اینکه معصوم است، مختار هم هست. مرحوم فاضل مقداد در ادامه تعریف عصمت، بر مختار بودن شخص معصوم تأکید نموده، می نویسد:

«العصمه لطفٌ... وانما قلنا: بقدرته علیها، لانه لولاه لما

ص: ۱۲۱

۱- به فصل یکم و ابتدای همین فصل مراجعه شود.

۲- نجم الدین ابی حفص عمر بن محمد نسفی، شرح عقاید نسفیه، شرح: سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی (ط آستانه)، ص ۱۸۵.

۳- علی بن محمد سید شریف جرجانی، التعریفات (بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چ اول، ۱۴۲۴ هـ. ق)، ص ۱۲۳.

استحق مدحاً ولا ثواباً اذ لا اختيار له حينئذٍ، لانهما يستحقان على فعل الممكن و تركه، لكنه يستحق المدح والثواب لعصمته
اجماعاً فيكون قادراً» (۱).

«اگر معصومین قدرت بر گناه نداشته باشند، مستحق ثواب و مدح نخواهند بود ولی بنابر اجماع آنها مستحق ثواب و مدح
هستند، پس معصومین قادر بر انجام گناه هستند».

علامه سید محمد حسین طباطبائی درباره اختیاری بودن عصمت می نویسد:

«ان قوه العصمه لا- توجب بطلان الاختيار و سقوط التكليف المبنيه عليه، فانها من سنخ الملكات العلميه، والعلوم و الادراكات
لاتخرج القوى العامله و المحركه في الاعضاء و الاعضاء الحامله لها عن استواء نسبه الفعل والترك اليها» (۲).

سید عبد الله شبر نیز می نویسد:

«ليس معنى العصمه انّ الله يجبره على ترك المعصيه بل يفعل به الطافاً يترك معها المعصيه باختياره مع قدرته عليها كقوه العقل
و كمال الفطانه والذكاء و نهايه صفاء النفس و كمال الاعتناء بطاعته تعالى» (۳).

ص: ۱۲۲

۱- اللوامع الالهية، ص ۲۴۳.

۲- الميزان، ج ۵، ص ۳۵۴.

۳- سید عبدالله شبر، حق اليقين في معرفة اصول الدين، ج ۱، ص ۹۰، تهران: كانون انتشارات عابدی، بی تا.

شیخ مفید نیز می نویسد:

«العصمه لطف یفعله الله تعالی بالمكلف بحيث یمتنع منه وقوع المعصیه و ترک الطاعه مع قدرته علیهما»^(۱)

ابن نوبخت می نویسد:

«العصمه لطف یمنع من اختص به من الخطاء و لا یمنعه علی وجه القهر»^(۲)

علامه حلی می نویسد:

«العصمه لطف خفی یفعل الله تعالی بالمكلف بحيث لا یكون له داع الی ترک الطاعه و ارتکاب المعصیه، مع قدرته علی

ذلك»^(۳)

خواجه نصیرالدین طوسی می نویسد:

«والعصمه هی کون المکلف بحيث لا یمكن ان یصدر عنه المعاصی، من غیر اجبار له علی ذلك»^(۴)

ص: ۱۲۳

۱- شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص ۳۷، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه.ق.

۲- ابو اسحاق ابراهیم بن نوبخت، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۹۵، شارح: حسن بن یوسف علامه حلی، تحقیق:

محمد نجمی، بی جا: انتشارات الرضی. انتشارات بیدار، چ دوم، ۱۳۶۳.

۳- باب حادی عشر، ص ۴؛ ر.ک: مناهج الیقین فی اصول الدین، ص ۴۲۴.

۴- خواجه نصیرالدین طوسی، قواعد العقائد، ص ۳۱، بی جا، بی نا، بی تا، موجود در کتابخانه مدرسه حجتیه.

ملا عبدالرزاق لاهیجی در ادامه تعریف عصمت، می نویسد:

«مراد از عصمت غریزه ای است که با وجود آن داعی بر معصیت صادر نتواند شد، با وجود قدرت بر آن».(۱)

اختیاری بودن عصمت از بعضی آیات قرآن کریم نیز استفاده می شود. مثلاً خداوند در این آیه شریفه می فرماید:

{فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ} (۲)

«به یقین هم از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شده اند سؤال خواهیم کرد، وهم از پیامبران».

پیامبران و رسولان نیز مانند سایر افراد امت مکلف هستند و مورد سؤال قرار می گیرند و از این نظر فرقی بین رسولان و افراد امت نیست و پیامبر معصوم نیز باید به تکالیف خود عمل کند. اگر معصوم قدرت بر معصیت نداشته باشد، ثواب و عقاب معنی

ندارد و سؤال از آنها بی مورد خواهد بود.(۳)

در آیه دیگر می فرماید:

{وَأَجْتَنِبُنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ

ص: ۱۲۴

۱- ملا عبد الرزاق لاهیجی، گوهر مراد، ص ۲۶۷، بی جا: کتابفروشی اسلامیة، بی تا.

۲- اعراف / ۶.

۳- المیزان، ج ۸، ص ۹.

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ} (۱).

«و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست، هدایت نمودیم؛ این، هدایت خداست که هرکس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند! و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده اند، نابود می گردد.»

اگر فرد معصوم قادر بر انجام دادن گناه نباشد: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» بیهوده خواهد بود؛ زیرا فرض این است که بر هیچ گناهی اعم از شرک و غیره قادر نیست.

در آیه ابلاغ می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ} (۲).

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به طور کامل (به مردم) برسان! و اگر نرسانی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند.»

ص: ۱۲۵

۱- انعام / ۸۸-۸۷.

۲- مائده / ۶۷.

این آیه آشکارا قدرت پیامبر بر عصیان را تصریح می کند و اینکه پیامبر با داشتن عصمت، قادر بر ترک رسالت است. (۱)

ص: ۱۲۶

۱- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۸.

اشاره

پژوهشگران عصمت را از منظرهای مختلف تقسیم بندی نموده اند.

عصمت را این گونه تقسیم می کنیم:

الف - عصمت از منظر معصومان (اقسام معصوم)

۱. فرشتگان

اشاره

یکی از گروه موجودات که دارای مقام عصمت اند، فرشتگان الهی هستند. البته با پذیرفتن این فرض که آنها را مختار و دارای تکلیف و مسئولیت بدانیم، زیرا در غیر این صورت سخن از عصمت آنها منطقی و بجا نخواهد بود. از دقت در آیات قرآن (۱) و روایات اهل بیت علیهم السلام (۲) چنین بر می آید که اختیار و مسئولیت پذیری فرشتگان امری مسلم است.

ص: ۱۲۹

۱- {لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ}. (تحریم/۶).

۲- امام حسن عسکری علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمودند: «ان الله - عز وجل - اختارنا معاشر آل محمد و اختار النبیین و اختار الملائکه المقربین و ما اختارهم الا علی علم منه بهم انهم لا یوافقون ما یخرجون به عن ولایته و یقلعون به عن عصمته» (بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۳۲۲).

در مورد عصمت ملائکه، دیدگاه های مختلفی از سوی متکلمان و دانشمندان مسلمان بیان شده است. از آنجایی که هدف اصلی در این پژوهش بحث از عصمت پیامبران است، به بحث عصمت ملائکه به طور اجمال اشاره می شود.

متکلمانی که معتقدند در ملائکه انگیزه شهوت و غضب وجود دارد، در عصمت ملائکه اختلاف نظر دارند. (۱)

به طور کلی در این مورد چهار نظریه زیر مطرح شده است:

الف - قول به نداشتن عصمت

خداوند می فرماید:

{قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ} (۲)

«فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را بجای می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم.»

ص: ۱۳۰

۱- ر.ک: شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

۲- بقره / ۳۰.

پروردگار فرمود: «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید».

این دسته قائل به عصمت نداشتن ملائکه شده اند و می گویند: «همزه» در اینجا برای انکار است. چون آنها به خداوند اعتراض کرده و بر بنی آدم طعن زدند، پس معصوم نیستند. (۱)

ب - قول به توقف

اشاعره بهتر آن دیدند که در این زمینه سخنی نگویند؛ زیرا دلایل مخالفین و موافقین را نارسا می دانند:

«(لا قاطع) ای فی هذا المبحث لا نفيا ولا إثباتا بل أدله طرفیه ظنیه (وإن الظن لا یغنی فی مثله) من المسائل التي یطلب فیها العلم والیقین (عن الحق شیئا)». (۲)

ج - قول به تفصیل

تنها ملائکه وحی معصومند. (۳) اما ملائکه ای که وظیفه شان رساندن وحی

ص: ۱۳۱

۱- أبی الفضل شهاب الدین السید محمود الألوسی البغدادی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۱، ص ۲۲۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۲- ر.ک: عضد الدین ایجی، المواقف، ص ۳۶۷، بیروت: عالم الکتب، بی تا؛ سید شریف جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۳، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.

۳- عمر سلیمان الاشقر، این نظریه را از برخی از علمای مسلمان نقل می کند. (ر.ک: عالم الملائکه الأبرار، ص ۳۱، اردن: دار النقائس، چ ۷، ۱۴۱۵).

نیست و ارتباطی با احکام ندارند، به جز مقربان آنها مانند حمله عرش و کروییان، معصوم نیستند. (۱) برخی نیز عصمت را به ملائکه آسمان اختصاص داده، تعلیل می کنند که آنها عقول مجرد بلا منازع و بدون شهوت هستند و ملائکه زمین را معصوم نمی دانند و می گویند: ابلیس به همین سبب «وقع فیما وقع»؛ زیرا ابلیس از ملائکه زمین و از ساکنان جبل یاقوت در مشرق زمین بود. (۲) و (۳)

د - قول به عصمت مطلق

بیشتر علمای اسلامی و از جمله همه علمای شیعه معتقدند که همه فرشتگان اعم از ملائکه وحی و غیر آن، از هرگونه خطا و نافرمانی در اجرای اوامر خداوند مصون هستند؛ (۴)

«الجمهور الأعظم من علماءالدین اتفقوا علی عصمه کل الملائکه عن جمیع الذنوب و من الحشویه من خالف فی ذلك».

ص: ۱۳۲

-
- ۱- بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی، البحر المحيط فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۲۴۶، تحقیق و تعلیق: محمد محمد تامر، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ اول، ۱۴۲۱هـ
 - ۲- ر.ک: روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۱.
 - ۳- این برخلاف صریح آیه قرآن است که می فرماید شیطان از اجنه است، {فسجدوا الا ابلیس کان من الجن} (کهف / ۵۰). (محقق کتاب)
 - ۴- مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۳۸۹؛ گوهر مراد، ص ۴۲۵ و ۴۲۷؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۸۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۱-۹۲؛ من العقیده الی الثوره، ج ۴، ص ۱۹۴-۱۹۵.

هم چنین نزد حکما که قائل به تجرد ملائکه هستند، شکی در عصمت ملائکه وجود ندارد. (۱)

در تأیید این سخن، می توان آیات و روایات فراوانی را شاهد آورد.

در قرآن آیات زیادی در مدح ملائکه وارد شده است:

{عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ۚ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ۚ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ} (۲)

«آنها [فرشتگان] بندگان شایسته اویند؛ هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند؛ او اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می داند و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند».

و نیز آیه دیگر:

{وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمِمَّا فِي الْأَرْضِ مِنَ دَابَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۚ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ} (۳)

ص: ۱۳۳

۱- شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

۲- انبیاء/ ۲۸- ۲۶.

۳- النحل / ۵۰- ۴۹.

«تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنندگان وجود دارد، و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می کنند و تکبر نمی ورزند؛ آنها (تنها) از (مخالفت) پروردگارشان، که حاکم بر آنهاست، می ترسند و آنچه را مأموریت دارند انجام می دهند»

و آیه مبارکه:

{وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَشْتَكِبُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ □ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ} (۱)

«از آن اوست آنان که در آسمانها و زمینند! و آنها که نزد اویند [فرشتگان] هیچ گاه از عبادتش استکبار نمی ورزند و هرگز خسته نمی شوند، (تمام) شب و روز را تسبیح می گویند و سست نمی گردند».

عصمت در سنت

سنت دلالت بر عصمت ملائکه می کند. در اینجا به دلیل رعایت اختصار، تنها به نقل دو روایت بسنده می کنیم:

۱. حضرت علی علیه السلام در خطبه معروف به اشباح، درباره آفرینش فرشتگان، چنین می فرماید:

ص: ۱۳۴

«جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِيمَا هُنَالِكَ أَهْلَ الْأَمَانَةِ عَلَى وَحْيِهِ، وَحَمَّلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَدَائِعَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَعَصَمَهُمْ مِنْ رَيْبِ الشُّبُهَاتِ،... وَلَمْ تَزِمِ الشُّكُوكَ بِنَوَازِعِهَا عَزِيمَةَ إِيْمَانِهِمْ، وَلَمْ تَعْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ، وَلَا قَدَحَتْ قَادِحَهُ الْأَحْنِ فِيمَا بَيْنَهُمْ،... وَلَمْ تَطْمَعْ فِيهِمُ الْوَسْيَاوِسُ فَتَقْتَرِعَ بِرَيْبِهَا عَلَى فِكْرِهِمْ... وَقَطَعَهُمُ الْأَيْقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلِيِّ إِلَيْهِ، وَلَمْ تُجَاوِزْ رَغْبَاتُهُمْ مِمَّا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ... وَلَا تَعُدُّوا عَلَى عَزِيمَةِ جَدِّهِمْ بِلَادَةَ الْغَفْلَاتِ، وَلَا تَتَنَصَّلُ فِي هِمَمِهِمْ

خَدَائِعِ الشُّهَوَاتِ» (۱).

«خدا فرشتگان را امین وحی خود قرار داد و برای رساندن پیمان امر و نهی خود به پیامبران، از آنها استفاده کرد و آنها را از تردید شبهات مصونیت بخشید، که هیچ کدام از فرشتگان از راه رضای حق منحرف نمی گردند... تیرهای شک و تردید، خلل در ایمانشان ایجاد نکرد و شک و گمان در پایگاه یقین آنها راه نیافت و آتش کینه در دلهایشان شعله ور نگردید... و سوسه ها در آنها راه نیافته تا شک و تردید بر آنها تسلط یابد... نعمت یقین آنها را شیدای حق گردانید که به غیر خدا هیچ علاقه ای ندارند... و کودنی و غفلت و فراموشی بر تلاش و کوشش و عزم راسخ فرشتگان

ص: ۱۳۵

راه نمی یابد و فریب های شهوت، همت های بلندشان را تیر باران نمی کند».

۲. امام حسن عسکری علیه السلام نیز با استناد به یکی از آیات قرآن، عصمت فرشتگان را اینگونه تبیین می نمایند:

«فرشتگان خدا، به کمک الطاف الهی، از کفر و امور ناپسند، معصوم و در امانند. [چنانکه] خداوند - عزوجل - درباره آنها می فرماید: «از خداوند در آنچه فرمانشان دهد، سرپیچی نمی کنند و هر چه به ایشان فرمان داده شود، انجام دهند».(۱)

شبهه مخالفان

شبهه نخست

اشاره

می گویند: وقتی خداوند ملائکه را امر کرد که بر حضرت آدم سجده کنند، همه سجده نمودند،(۲) مگر ابلیس که نپذیرفت و مورد لعن و طرد قرار گرفت و علت آن کفر درونی او بود که آن را پنهان کرده بود.

بنابراین نمی توان ملائکه را معصوم دانست؛ زیرا ابلیس با توجه به استثنای

ص: ۱۳۶

۱- بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۳۲۱.

۲- بقره / ۳۴ و اسراء / ۶۱؛ اعراف / ۱۱؛ کهف / ۵۰؛ طه / ۱۱۶؛ در سوره صاد آیه ۷۳ می فرماید: {فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ}.

موجود در آیات مبارکه از طائفه ای از آنها بنام جن (۱) بود. (۲)

از ابن عباس نقل شده است:

«قومی فرشتگانند که ایشان را جن گویند و آنها را از نارالسّموم آفریده اند. دیگر فرشتگان را از نور پاک آفریده اند، ابلیس از قومی است که آنها را از نار السّموم آفریدند.»

پاسخ به شبهه نخست:

الف - در این جا استثنای ابلیس از ملائکه از نوع منقطع است، یعنی ابلیس حقیقتاً و ماهیتاً از جنیان بود، نه از ملائکه و قرآن بر این مطلب تصریح می کند؛ (۳) {فَسَيَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ} اما بر اثر کثرت عبادت در زمره ملائکه شمرده می شد. (۴)

اینکه گفته اند طایفه ای از ملائکه هستند که اسمشان جن است، خلاف ظاهر قرآن است؛ زیرا متبادر از لفظ جن این است که داخل در ملک نیست به

ص: ۱۳۷

۱- ابوالفضل میبیدی، کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۵، ص ۷۰۱، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ اول، ۱۳۶۳ش.

۲- ر.ک: همان، ص ۳۰۸؛ زرکشی، البحر المحيط فی اصول الفقه، ص ۲۴۶.

۳- کشف / ۵۰.

۴- حسن ایوب، تبسیط العقائد الاسلامیه (بیروت: دار الندوة الجدیده، چ ۵، ۱۴۰۳)، ص ۱۸۵؛ و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۳۵-۴۳۶؛ من العقیده الی الثوره، ج ۴، ص ۱۹۴-۱۹۵.

علاوه اینکه خداوند در مقام تعلیل عصیان و استکبار ابلیس او را از جن معرفی نموده است. همان طور که متبادر از نظم آیه این است که ابلیس از ملائکه نباشد؛ زیرا طبیعت ملائکه اقتضای معصیت ندارد. (۱)

ب - استثناء مبنی بر تغلیب است، یعنی بیشتر مخاطبان، فرشتگان بودند، بر اقلیت غلبه داده شده و در مورد همه آنها اعم از فرشته و غیر فرشته، تعبیر ملائکه به کار رفته است. (۲)

شبهه دوم

اشاره

قصه مشهور هاروت و ماروت است که در قرآن و در کتب تفاسیر با زیاده و نقص و اختلاف زیاد نقل شده است. (۳) درباره این دو فرشته که به سرزمین بابل آمدند، افسانه ها و اساطیر عجیبی به وسیله داستان پردازان ساخته شده، تا آنجا که به آنها چهره خرافی داده اند.

خلاصه قصه: هاروت و ماروت دو ملک بودند که از عصیان و فساد بنی آدم تعجب نمودند و گفتند: اگر شهوت بنی آدم به ما داده شود، ما عصیان نمی کنیم. خداوند به آنها شهوت داد و آنان را به زمین نازل نمود و زهره را که

ص: ۱۳۸

۱- ر.ک: عضد الدین عبد الرحمن بن أحمد الإیجی، المواقف، تحقیق: عبد الرحمن عمیره (بیروت: دار الجیل، چ اول، ۱۴۱۷هـ)، ج ۳، ص ۴۵۰-۴۵۳.

۲- گوهر مراد، ص ۴۲۶؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۶۲-۶۴؛ ر.ک: المواقف، ج ۳، ص ۴۵۰-۴۵۳.

۳- بقره ۱۰۲.

زیباترین زن های زمانش بود، برای آنها فرستاد و آنها فریفته او شدند و زهره آنها را به سجود برای صنم و قتل نفس و شرب خمر و ادا نمود و از آنها اسم اعظم را آموخت و بواسطه آن به طرف آسمان صعود نمود. (۱) سپس به صورت کوكب (ناهید)، یا ابر، مسخ شد و آن دو ملك از ادریس طلب شفاعت نمودند. (۲) آنگاه خداوند آنها را بین عذاب دنیا و عذاب آخرت مخیر گذاشت و آنها عذاب دنیا را اختیار نمودند. سپس آهن پوشیدند و در خانه شان ماندند؛ بین آنها و آب چهار انگشت فاصله بود (۳) و یا در چاهی در سرزمین بابل با موهایشان آویزان شدند، سحره نزد آنها می آمدند و

سحر می آموختند. (۴)

پاسخ به شبهه دوم:

بسیاری از اهل نظر این قصه را استوار نمی دانند. فخر رازی می نویسد: در کتاب خدا چیزی که دلالت بر این قضیه کند نبوده و و به دلایل زیر باطل است:

۱- آیات متقدم (۱۹ و ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ انبیاء و ۴۹-۵۰ نحل)

ص: ۱۳۹

۱- ابن حجر الهیثمی، الزواجر عن اقتراف الكبائر، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱، تحقیق: مرکز الدراسات والبحوث بمکتبه نزار مصطفی الباز، بیروت: المکتبه العصریه، چ دوم، ۱۴۲۰هـ.

۲- از احادیث چنین بر می آید که در زمان سلیمان پیامبر، گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند. (ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۷۰).

۳- محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، ج ۱۱، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ اول، ۱۴۱۴.

۴- مطهر بن طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۳، ص ۱۴، بور سعید: مکتبه الثقافه الدینیّه، بی تا؛ ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۶۳۱.

که همه بر عصمت ملائکه از هر معصیتی دلالت می کند. بنابراین ارتکاب فواحش از جانب ملائکه - با وجود توصیف خداوند از آنها به طول عبادت و جستجوی قریبش - جایز نیست.

۲- اینکه می گویند آندو ملک بین عذاب دنیا و عذاب آخرت مخیر گذاشته شدند، مردود است، بلکه بهتر این بود که آنها بین توبه و عذاب مخیر گذاشته شوند؛ زیرا خداوند کسی را که در طول عمرش شرک ورزیده، بین توبه و عذاب مخیر گذاشته است. پس چگونه نسبت به تخیر آندو ملک، بین توبه و عذاب، بخل می ورزد؟ بلکه اینها اولی به تخیر بین توبه و عذاب بودند.

فخر رازی سپس به نوعی در مقام پاسخ بر آمده و می نویسد:

اینکه خداوند آندو ملک را بین عذاب و توبه مخیر نگذاشته است به دلیل تغلیظ در عقوبت آنها است و اینها با کسی که مشرک شده است، مقایسه نمی شود.

۳- می گویند، آندو ملک در حالی که معذب بودند و عقاب می شدند، سحر تعلیم می دادند و مردم را به آن دعوت می کردند. گرچه فخر رازی این وجه را هم رد نموده، معتقد است که مانعی ندارد در ساعاتی که عذاب از آنها برداشته شود، تعلیم سحر دهند. (۱)

ص: ۱۴۰

۱- الزواجر عن اقتراف الكبائر، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱.

۴- عصمت مادامی است که آنها دارای شأن ملائکه هستند اما زمانی که از مقام ملائکه بودن به مقام انسان منتقل شوند، عصمت لزومی ندارد. علاوه بر اینکه حدیث مذکور بیانگر این است که آنچه برای آندو ملک واقع شد، از باب تمثیل بود نه حقیقت؛ زیرا زهره برای رد اعتراض ملائکه - که گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ (۱) - به صورت زن برای آندو ملک نمودار شد و آنان را وادار به آن اعمال نمود. (۲)

فخر رازی پس از بیان بطلان این افسانه، دلایل فرستادن آندو ملک را چنین بیان می کند:

۱. سحره در آن زمان زیاد شده و ابواب غریبه را در سحر استنباط و ادعای نبوت می کردند و با سحر مردم را گمراه می کردند. خداوند این دو ملک را فرستاد که ابواب سحر را به مردم تعلیم دهند تا آنها بتوانند با مدعیان دروغین نبوت معارضه کنند و تردیدی نیست که این از احسن اغراض و مقاصد است.

۲. علم به اینکه معجزه مخالف سحر است، متوقف بر علم به ماهیت معجزه و سحر است؛ زیرا مردم جاهل به

ص: ۱۴۱

۱- بقره/۳۰.

۲- ر.ک: الزواجر عن اقتراف الكبائر، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱.

ماهیت سحر بودند، معرفت حقیقت معجزه معذور می نمود. بنابراین خداوند این دو ملک را برای بیان ماهیت سحر مبعوث نمود.

۳. هیچ ممتنع نیست سحری که بین دشمنان خدا جدایی و بین اولیای او الفت برقرار کند، در نزد آنها مباح یا مندوب باشد. پس خداوند تبارک و تعالی دو ملک را با همین هدف برای تعلیم سحر فرستاد ولی قوم یهود سحر را از آندو فراگرفته و در ایجاد جدایی بین اولیاء الله و الفت بین اعداء الله، به کار گرفتند.

۴. تحصیل علم به هر چیزی حَسَن است. چون سحر منهیاً عنه بوده، واجب است که متصور و معلوم باشد؛ زیرا چیزی که متصور نباشد، نهی از آن ممتنع است.

۵. شاید جن انواعی از سحر را داشتند که بشر قادر بر آوردن مثل آن نبود. پس خداوند ملائکه را فرستاد تا اموری را به بشر تعلیم دهند که بتوانند به وسیله ی آن با جن معارضه کنند.

۶. امکان دارد که این امر تشدید در تکلیف باشد؛ زیرا وقتی چیزی را تعلیم می دهند که بتواند بوسیله آن به لذات زودگذر برسد و سپس از استعمال آن منع کند؛ این نهایت مشقت است؛ لذا به واسطه آن مستوجب ثواب زاید می شود.

ص: ۱۴۲

فخر رازی در پایان به این نتیجه می‌رسد که بعید نیست، خداوند آندو ملک را برای تعلیم سحر فرستاده باشد. (۱)

هم چنین برخی دیگر از اندیشمندان اهل سنت در صدد رد این افسانه برآمده و جوهی در رد آن آورده‌اند:

مسأله زهره: زهره از کواکب خنسی (۲) است که خداوند آن را قطب و مایه استواری جهان

قرار داده است. اگر این داستان درست باشد، این است که بعضی از مردم فریفته آن شدند و آن را پرستش کردند، هم چنان

که فریفته خورشید و ماه و ستاره شده و آنها را پرستش نمودند. (۳)

علاوه بر اینکه ملائکه اجسام شهوانی نیستند که این فواحش بر آنها روا باشد، بعضی گفته‌اند که شهوت و آلت مردانگی به

آندو داده شد.

مسأله دیگر موضوع آموختن جادو به مردم است، در حالی که آن دو در عذاب به سر می‌بردند. برای کسی که چنان حالتی

داشته باشد، بهترین کار توبه و رهایی جستن است و برای گناهکار مادام که گناه را ترک نکرده توبه ای نیست. (۴)

ص: ۱۴۳

۱- مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۶۳۲.

۲- «الخنس: أي بالنجوم التي تخفى بعد ما تظهر بتصريف الحكيم الذي أجراها على حق حسن التدبير». (التبيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۴۳۷، بیروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا).

۳- البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۱۵.

۴- همان.

اگر هاروت و ماروت چنان که گفته اند دوفرشته باشند، تنها برای این فرود آمدند که برای مردم انواع سحر را بیان کنند و آنها را از سرانجام زشت آن برحذر دارند: «إذ الملكان لایعلمان السحر إنما یعلمان بقبحه»^(۱).

برای تفسیر این آیات توجه عمیق تر به خود قرآن کافی است. به همین دلیل آنچه صحیح تر به نظر می رسد و با موازین عقلی و تاریخی و منابع حدیث سازگار است، این است که سحر در میان یهود رایج شد و آنان این عمل خود را مستند به قصه سلیمان پیغمبر و دو ملک به نام هاروت و ماروت می کردند. آیه شریفه نیز عطف به همین قصه است و می خواهد آن صورت را تخطئه کند و بفرماید که جریان آن طور نیست که شما از قصه در نظر دارید بلکه آنچه سلیمان می کرد، سحر نبود و درباره دو ملک بابل - هاروت و ماروت - می فرماید: هر چند سحر بر آن دو نازل شد ولی هیچ عیبی در این کار نیست؛ زیرا منظور خدای تعالی از این کار امتحان بود^(۲) و آن دو فرشته را به صورت انسان مأمور ساخت تا عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند تا بتوانند خود را از شر ساحران دور کنند ولی این تعلیمات قابل سوء استفاده بود؛ زیرا از آنجا که خنثی کردن یک مطلب مانند خنثی کردن یک بمب، فرع بر آگاهی انسان از آن مطلب است، فرشتگان ناچار بودند تا برای ابطال سحر

ص: ۱۴۴

۱- الزواجر عن اقتراف الكبائر، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۳۷.

ساحران، شکل و نحوه آن را نیز تشریح کنند. این موضوع سبب شد تا گروهی پس از آگاهی از چگونگی سحر، خود در ردیف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازه ای برای مردم شدند. با اینکه آن دو فرشته به مردم هشدار دادند که این یک نوع آزمایش الهی برای شماس و سوء استفاده از این تعلیمات کفر است اما آنها به کارهایی پرداختند که موجب ضرر و زیان مردم شد. (۱) مردم آن را وسیله ای برای اشاعه هرچه بیشتر سحر قرار دادند و تا آنجا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را نیز متهم کردند که اگر عوامل طبیعی به فرمان اوست یا جن و انس از او فرمان می برند، همه مولود سحر است. (۲)

در حدیثی که امام حسن عسکری علیه السلام از پدرش علی بن محمد الهادی علیهما السلام و او از پدرش محمد بن علی الجواد و او از پدرش علی بن موسی الرضا و او از پدرش موسی بن جعفر و او نیز از پدرش جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام در مورد آیه مبارکه {وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ...} نقل می کند، به روشنی این معنی را تأیید می کند:

«كَانَ بَعْدَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَثُرَتِ السَّحْرَةُ وَالْمُمُوهُونَ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَلَكَيْنِ إِلَىٰ نَبِيِّ ذَٰلِكَ الزَّمَانِ بِذِكْرِ مَا تَسْحَرُ

ص: ۱۴۵

۱- ر.ک: مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۲ بقره، ج ۱، ص ۳۳۰؛ ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه (تهران: دارالکتب الإسلامیه، ج ۱، ۱۳۷۴ ش)، ج ۱، ص ۳۷۵؛ عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه (قم: مؤسسه آل البیت علیه السلام، ۱۴۰۹ هـ)، ج ۱۲، ص ۱۰۷ و ۱۰۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۷۲.

بِهِ السَّحْرَهُ وَ ذَكَرَ مَا يُبْطَلُ بِهِ سَحْرُهُمْ وَيُرَدُّ بِهِ كَيْدَهُمْ فَتَلَقَاهُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَلَائِكَةِ وَأَدَّاهُ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَقِفُوا بِهِ عَلَى السَّحْرِ وَأَنْ يُبْطَلُوهُ وَنَهَاهُمْ أَنْ يَسْحَرُوا بِهِ النَّاسَ وَ هَذَا كَمَا يُدَلُّ عَلَى السَّمِّ مَا هُوَ وَعَلَى مَا يُدْفَعُ بِهِ غَائِلُهُ السَّمُّ ... وَ مَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ ذَلِكَ السَّحْرِ وَ إِطَالَهُ حَتَّى يَقُولَا لِلْمُتَعَلِّمِ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ وَ امْتِحَانٌ لِلْعِبَادِ لِيُطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ هَذَا وَ يُبْطَلُوا بِهِ كَيْدَ السَّحْرِ وَ لَا يَسْحَرُوهُمْ فَلَا تَكْفُرْ بِاسْتِعْمَالِ هَذَا السَّحْرِ وَ طَلَبِ الْإِضْرَارِ بِهِ وَ دُعَاءِ النَّاسِ إِلَى أَنْ يَعْتَقِدُوا أَنَّكَ بِهِ تُحْيِي وَ تُمِيتُ وَ تَفْعَلُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّ ذَلِكَ كُفْرٌ... وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ» (١)

بعد از حضرت نوح علیه السلام سحره و موهون زیاد شد، خداوند عزوجل دو ملک را به سوی نبی آن زمان فرستاد تا اینکه او را از آنچه سحره با آن سحر می کنند آگاه کنند و نیز طریق ابطال سحر و دفع خدعه و نیرنگ آنها را یاد بدهند. نبی آن تعالیم را از آندو ملک آموخت و به دستور خداوند به مردم رساند و مردم را امر نمود که با این تعلیمات سحر را بشناسند و باطل کنند و نیز آنها را نهی نمود از اینکه با این آموخته ها مردم را

ص: ۱۴۶

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲۷، ص ۲۶۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۱۴۷.

سحر کنند. این مثل معرفی سم و راه های دفع اثر آن است. ... و به هیچ کس راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ابطال آن یاد نمی دادند، مگر اینکه برای متعلم می گفتند ما وسیله آزمایش بندگان هستیم تا در آنچه می آموزند اطاعت خدا کنند و به وسیله آن خدعه سحره را باطل کنند و همدیگر را سحر نکنند پس با استعمال سحر و ضرر زدن با آن فراخواندن مردم به اعتقاد به اینکه تو (ساحر) زنده می کنی و می میرانی و چیزهایی را انجام می دهی که به جز خدای عزوجل بر آن قدرت ندارد کافر نشو!؛ زیرا این ادعاها کفر است. ... آنها قسمت هایی را فرامی گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمی داد.

در حدیثی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«وَأَمَّا هَارُوتُ وَمِأْرُوتُ فَكَانَا مَلَکَیْنِ عَلَّمَا النَّاسَ السَّحَرَ لِيَحْتَرِزُوا بِهِ سِحْرَ السَّحَرَةِ وَ يُبْطِلُوا بِهِ كَيْدَهُمْ وَمَا عَلَّمَا أَحَدًا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا حَتَّى قَالَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَكَفَرَ قَوْمٌ بِأَسْمَائِهِمْ لِمَا أُمِرُوا بِالْاِحْتِرَازِ مِنْهُ وَ جَعَلُوا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ مَا هُمْ بِضَارِّیْنَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ یَعْلَمُهُ» (۱)

ص: ۱۴۷

«اما هاروت و ماروت دو ملک بود که مردم را سحر تعلیم دادند تا به وسیله آن تعلیمات از سحر سحره احتراز و آن را باطل کنند و آنها به کسی چیزی از سحر یاد نمی داد مگر اینکه می گفتند ما وسیله آزمایش تو هستیم پس کافر نشو! ولکن قومی به وسیله ی استعمالشان آنچه را که به احتراز از آن امر شده بود، کافر شدند و بوسیله آنچه آموخته بودند شروع کردند به جدایی انداختن بین زن و شوهر. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند».

اما متأسفانه بعضی از مورخان و نویسندگان دائرة المعارف ها و حتی بعضی از مفسران در این زمینه تحت تأثیر افسانه های مجعولی قرار گرفته و داستانی را که در بین بعضی از عوام مشهور است، درباره این دو فرشته معصوم الهی ذکر کرده اند و به دنبال آن افسانه ای درباره ستاره زهره نیز ساختند. همه اینها بی اساس و از خرافات است و قرآن از این امور پاک است و اگر تنها در متن آیات مربوطه دقت شود، در می یابیم که بیان قرآن هیچ ارتباطی با این مسائل ندارد. (۱)

ص: ۱۴۸

۱- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۷۵.

اشاره

نخستین گروه از انسان ها که معصومند، پیامبران هستند. وج-وب ع-صمت انبیا و پاکی آنها از هرگونه آلودگی یکی از مهم ترین مسائل علم کلام است.

تمام مسلمانان بر ضرورت عصمت انبیا از تعدد کذب در ادعای رسالت و تبلیغ وحی تأکید دارند. (۱) با توجه به آیات قرآن (۲) و إجماع علمای متقدم و متأخر (۳) می توان گفت که فی الجمله عصمت انبیا حقیقت مفروغ عنه و متفق علیه است. (۴) گرچه در پاره ای از تفصیلات، اختلاف نظرهایی وجود دارد که در آینده به تناسب اشاره خواهد شد.

ادله عصمت انبیا

اشاره

علمای شیعه و سنی برای اثبات این مسأله به دلائل عقلی و نقلی مختلفی استدلال نموده اند که مهم ترین آنها بدین شرح است:

۱. دلیل لطف

عصمت انبیاء علیهم السلام لطف است؛ یعنی موجب نزدیکی مردم به طاعات و

ص: ۱۴۹

۱- شرح المواقف، ج ۳، ص ۴۲۶.

۲- انعام/۹۰، جن/۲۶-۲۷.

۳- ر.ک: یعقوب جعفری، عصمة الأنبياء علیهم السلام عند المذاهب الاسلامیة، www.al-shia.com.

۴- ر.ک: محمد هادی معرفت، عصمت پیامبران، www.al-shia.com؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

پرهیز از محرمات می شود و لطف بر خداوند واجب است؛ یعنی فراهم کردن هر چه بیشتر زمینه های هدایت مردم به سوی حق بر او لازم است و پیامبر معصوم بسی بهتر و بیشتر از پیامبر غیر معصوم موجب هدایت مردم می شود؛ پس عصمت در انبیاء علیهم السّلام ضروری است. البته هر قدر دایره عصمت گسترده تر باشد، لطف نیز بیشتر خواهد بود. بنابراین، مقتضای رحمت الهی عصمت کامل انبیاء علیهم السّلام است. (۱)

پس حکمت و لطف الهی اقتضا دارد که پیامبران، افرادی پاک و معصوم از گناه باشند و حتی کار ناشایسته ای از روی سهو و نسیان هم از آنها سر نزنند تا مردم، گمان نکنند که می توانند ادعای سهو و نسیان را بهانه ای برای ارتکاب گناه، قرار دهند. (۲)

۲- معجزه

از آنجایی که انبیا دارای معجزه هستند، به طور مستقیم دلالت بر صدق ادعای آنها و نفی کذب در ادای رسالت می کند و به طور غیرمستقیم دلالت بر نفی معاصی آنان خواهد نمود. با توجه به اینکه پیامبر وقتی معجزه می آورد،

ص: ۱۵۰

۱- ر.ک: عبدالرزاق فیاض لاهیجی، گوهر مراد، ص ۳۷۹، تصحیح و تعلیق علی ربانی گلپایگانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۲؛ قاضی عبد الجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۱۵، ص ۳۰۲.

۲- ر.ک: www.porseman.org.

دلیل بر تأیید و تصدیق خداوند است، حال اگر او نسبت دروغ به خداوند بدهد، به معنای این خواهد بود که خداوند، دروغگو را تصدیق نموده است و این بحد ذاته قبیح است. (۱)

اما عصمت نسبت به سایر گناهایی که هیچ گونه ارتباطی با رسالت ندارد، نیز از طریق معجزه قابل اثبات است؛ به این بیان که معجزه دلالت بر پیروی از پیامبر و تصدیق و قبول کلام او می کند؛ زیرا هدف از بعثت انبیاء علیهم السّلام این است که گفتارشان تصدیق شود؛ در حالی که ارتکاب گناه باعث نفرت از آنها می شود و انسان نمی تواند با اطمینان خاطر از فرد خطاکار پیروی کرده، سخن او را تصدیق نماید. (۲)

سید مرتضی رحمه الله نیز در کتب کلامی اش به همین دلیل استدلال نموده است. (۳)

۳. امر به اطاعت مطلق از انبیا

با توجه به نص قرآن (۴) و اجماع، اطاعت از پیامبر در اقوال و افعال واجب

ص: ۱۵۱

۱- ر.ک: المواقف، ج ۳، ص ۴۱۵؛ ابی المعالی عبدالملک الجوینی، الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، تحقیق: اسعد تمیم (بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه، چ ۱، ۱۴۰۵هـ.ق)، ص ۲۹۸.

۲- ر.ک: همان.

۳- تنزیه الانبیاء، ص ۱۷ و ۱۸.

۴- در آیه ۶۳ از سوره نسا می فرماید: {وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله} و در آیه ۳۱ سوره آل عمران می فرماید: {قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي}.

است. اگر گناه از پیامبر صادر شود، بدیهی است که پیروی از او حرام خواهد بود؛ زیرا ارتکاب گناه حرام است (۱) و خداوند اجازه پیروی از باطل را نمی دهد. بر همین اساس است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (۲).

این دلیل به شکل دیگر هم آمده است: اگر بر نبی خطا جایز باشد با آنکه پیروی از او لازم است، امر به پیروی از او از نظر عقل قبیح خواهد بود و مستلزم اجتماع ضدین است به سبب وجوب متابعت نبی از یک سو و واجب نبودن متابعت از جانب دیگر که خطا بر او جایز است. (۳) و (۴).

ص: ۱۵۲

۱- شرح الواقف، ج ۳، ص ۴۲۸.

۲- الشیخ الصدوق، من لا یحضره الفقیه، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری (قم: جماعه مدرسین)، ج ۲، ص ۶۲۱، ح ۳۲۱۴.

۳- ر.ک: عصمه الانبیاء، ص ۱۰؛ السید علی الحسینی الصدر، العقائد الحقه (دراسة علمیه جامعه فی اصول الدین الاسلامی علی ضوء الكتاب والسنة والعقل)، www.rafed.net، ص ۲۳۴.

۴- علاوه بر مطالب نوشته شده توجه به این مطلب لازم است که خدای تعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در قرآن به عنوان الگو معرفی نموده است؛ «وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/ ۲۱) پس آن حضرت از هرگونه خطا و گناه مبری است و اگر جایز باشد که آن حضرت در مسئله ای دچار گناه شود، دیگران نیز معذور خواهند بود و سؤال و عقاب الهی بر آن مسئله برخلاف عدالت خواهد بود و اگر دستور الهی به گونه ای باشد که فرد برگزیده ی الهی در انجام آن موفق نباشد و توان امتثال امر الهی را نداشته باشد، افراد دیگر نیز به طریق اولی موفق به انجام دادن آن نخواهند بود یا اینکه پیامبری که برگزیده خداست دچار هوای نفس و تبعیت از شیطان است و یک چنین شخصی شایستگی نمایندگی از طرف خدا را ندارد و مبعوث کردن آن از طرف خدای تعالی محال و عبث خواهد بود. (محقق کتاب)

۴. لزوم پذیرش شهادت انبیا

اگر انبیا معصوم نباشند، شهادتشان در امور روزمره زندگی هم مردود است. پس چگونه می توان شهادت آنان را در امور مهمی مثل اعتقاد به خدا و روز قیامت یا امور دین که تا روز قیامت باقی است، پذیرفت؟! (۱)

خداوند می فرماید:

{وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا} (۲)

«همان گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط) تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه است».

شهادت در آیه مبارکه حقیقتی از حقایق قرآنی است که در کلام خداوند سبحان، چندین بار تکرار شده است:

{فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا} (۳)

ص: ۱۵۳

۱- شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۵؛ ر.ک: فخررازی، عصمة الانبياء، ص ۹.

۲- بقره / ۱۴۳.

۳- نساء / ۴۱.

«حال آنها چگونه است؛ آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد»

در آیه دیگر می فرماید:

{وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤَدُّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا

هُم يُسْتَعْتَبُونَ} (۱)

«(به خاطر بیاورید) روزی را که از هر امتی گواهی بر آنان برمی انگیزیم سپس به آنان که کفر ورزیدند، اجازه (سخن گفتن) داده نمی شود (بلکه دست و پا و گوش و چشم، حتی پوست تن آنها گواهی می دهند!) و (نیز) اجازه عذرخواهی و تقاضای عفو به آنان نمی دهند!».

{وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ} (۲)

«و نامه های اعمال را پیش می نهند و پیامبران و گواهان را حاضر و میان آنها به حق داوری می شود و به آنان ستم نخواهد شد!»

شهادت در این آیات مطلق است اما ظاهر تمام آنها شهادت بر اعمال امت ها و بر تبلیغ رسولان است. چنان چه آیه مبارکه به آن اشاره می کند:

ص: ۱۵۴

۱- نحل / ۸۴.

۲- زمر / ۶۹.

{فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ} (۱)

این شهادت گرچه در آخرت و روز قیامت است اما شهود، این شهادت ها را در دنیا تحمل می کنند. چنان چه آیه مبارکه در حکایت از حضرت عیسی علیه السلام بر آن دلالت دارد:

{وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ} (۲)

«و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواشان بودم ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی و تو بر هر چیز، گواهی!»

در آیه دیگر می فرماید:

{وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا} (۳)

«و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [حضرت مسیح] ایمان می آورد و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود.»

روشن است که شهادت فرع علم و خطا نکردن در تشخیص مشهود، به است. پس اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از شهدا باشد، واجب است در شهادتش خطا نکند.

ص: ۱۵۵

۱- الاعراف / ۶.

۲- المائدة / ۱۱۷.

۳- النساء / ۱۵۹.

بنابراین آیه شریفه بر صیانت و عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله از خطای در زمینه شهادت دلالت می کند. چنانچه بر وسعت علم پیامبر نیز دلالت دارد؛ زیرا حواس فقط ظواهر اعمال و افعال را درک می کند. در حالی که در مقام قضاوت، شهادت بر ظواهر اعمال و افعال کافی نیست، بلکه زمانی مفید است که

بر حقایق افعال مانند کفر، ایمان، ریا، اخلاص و بر هر چیزی باشد که از حس پنهان و نزد انسان پوشیده است؛ یعنی شهادت باید بر چیزی باشد که در قلب است و حساب رب العالمین بر آن دایر است:

{وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ}. (۱)

«اما به آنچه دل‌های شما کسب کرده، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می کنید) مؤاخذه می کند».

تردید نیست که شهادت بر حقایق اعمال امت از توان انسان عادی خارج است؛ مگر زمانی که به ریسمان محکم عصمت تمسک کند و به اذن خداوند متولی امر او شود. (۲)

ص: ۱۵۶

۱- البقره / ۲۲۵ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- ر.ک: جعفر سبحانی، عصمة الأنبياء في القرآن الكريم، ص ۲۹۶، قم: مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، چ ۱، ۱۳۸۲.

۵. لزوم منع و زجر

اگر انبیا از گناه و خطا معصوم نباشند، لازم است دیگران آنها را از ارتکاب گناه منع کنند و این موجب زجر و نوعی آزار و اذیت برای انبیا است. در حالی که ایذاء پیامبر طبق نص قرآن (۱) و اجماع امت، حرام و موجب لعنت خداوند می شود. (۲) و (۳) به علاوه انبیا که مبلغ احکام و آورنده شریعت از جانب پروردگارند، اگر به جای آن که خود واعظ باشند، به وعظ و نهی و زجر دیگران نیاز داشته باشند، مورد نفرت عموم قرار می گیرند.

۶. لزوم تسلسل

اگر بر نبی خطا جایز باشد، نیازمند است که کسی او را از خطا باز دارد و این باز دارنده یا معصوم است که فهو المطلوب، یا معصوم نیست. پس نیازمند به یک باز دارنده دیگر است و هكذا هَلُمَّ جراً، در نتیجه تسلسل یا دور لازم می آید که هر دو باطل است. (۴)

ص: ۱۵۷

۱- احزاب / ۵۳.

۲- عصمة الانبیا، ص ۱۰.

۳- البته این به آن معنا نیست که انبیای الهی در مسیر انجام تکلیف و تقرب الهی از راهنمایی های بعضی از خواص اولیاء الله استفاده نمایند و نصایح آنها موجب ناراحتی آنها شود بلکه از آن استقبال می کردند آن چنان که در قضیه حضرت موسی با وجود آنکه پیامبر اوالوالعزم بود اما حاضر بود در کنار حضرت خضر عمر خود را صرف کند و از محضرش استفاده نماید.

کهف / ۶۰ تا ۸۲. (محقق کتاب)

۴- العقائد الحقّة، ص ۲۳۴.

۷. لزوم اعتماد مردم و تأمین هدف

هدف اصلی از بعثت انبیا راهنمایی بشر به سوی حقایق و وظایفی است که خدای متعال برای انسان ها تعیین فرموده است و آنها در حقیقت، نمایندگان الهی در میان بشر هستند که باید دیگران را به راه راست هدایت

کنند. حال اگر چنین نمایندگان خود پایبند دستورات الهی نباشند و برخلاف محتوای رسالتشان عمل کنند، مردم رفتار آنها را متناقض با گفتارشان تلقی نموده، دیگر به آنها اعتماد نمی کنند. در نتیجه، هدف بعثت آنها به طور کامل تحقق نخواهد یافت. (۱)

ولی اگر معصوم باشند، تأثیر کلامشان بیشتر است و در جانها و قلوب مورد قبول واقع می شود. بر این اساس سزاوار است که انبیا دارای عصمت باشند. (۲)

خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی و فاضل مقداد به این دلیل استدلال نموده اند. (۳)

این دلیل به اشکال زیر نیز طرح شده است:

الف - یکی از اهداف نبوت اقامه عدل و جلوگیری از ظلم است. اگر از

ص: ۱۵۸

۱- ر.ک: همان، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۲- ر.ک: المغنی، ج ۱۵، ص ۳۰۲.

۳- ر.ک: کشف المراد، ص ۳۴۹؛ إرشاد الطالبین، ص ۳۰۲.

نبی معصیت صادر شود، غرض نبوت از بین می رود. (۱) به بیان دیگر اگر نبی معصیت کند، خود مصداق ظالم قرار می گیرد و نبوتش که عهد الهی است، باطل می شود؛ {لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ} (۲) و (۳)

فخر رازی می نویسد:

«لو صدرت المعصية عن الانبياء عليهم السلام لوجب أن يكونوا موعودين بعذاب الله بعذاب جهنم، لقوله تعالى: {ومن يعص الله ورسوله ويتعد حدوده يدخله ناراً خالداً فيها وله عذاب مهين} ولكانوا ملعونين، لقوله تعالى: {ألا لعنة الله على الظالمين} و باجماع الامه هذا باطل فكان صدور المعصية عنهم باطلا» (۴)

ب - نبی اُسوه است؛ اگر عصیان کند، جایگاهش از قلب ها ساقط می شود و انقیاد مردم از او حرام می شود. در نتیجه هدف بعثت از بین می رود. (۵)

ج - نبی حافظ شرع و حجّه الله است؛ اگر خطا از او صادر شود، این امر منجر به گمراهی او می شود.

ص: ۱۵۹

۱- العقائد الحقه، ص ۲۳۴.

۲- بقره / ۱۲۴.

۳- العقائد الحقه، ص ۲۳۴.

۴- عصمه الانبياء، ص ۱۰.

۵- همان.

در نتیجه نصب او قبیح و غرض بعثت تأمین نخواهد شد. (۱)

د - نبی پیشوای امت است، صدور گناه از رهبر زشت تر از رعیت است. پس اگر از نبی گناه صادر شود، وضع و حالش بدتر از رعیت او می شود و لیاقت ریاست شرعی بر رعیت را ندارد؛ (۲) زیرا عاصی خائن است و به او اعتماد نمی شود؛ زیرا ممکن است در آنچه بر او وحی شده است کم و زیاد کند. (۳) فخر رازی نیز به این دلیل اشاره نموده است. (۴)

۸. تزکیه و تربیت مردم

پیامبران علاوه بر اینکه موظفند محتوای وحی و رسالت خود را به مردم ابلاغ کنند و راه راست را به آنان نشان دهند، وظیفه دارند که به تزکیه و تربیت مردم نیز پردازند و افراد مستعد را تا آخرین مرحله کمال انسانی برسانند و چنین مقامی شایسته کسانی است که خود به عالی ترین

مدارج کمال انسانی رسیده باشند و دارای کامل ترین ملکات نفسانی (ملکه عصمت) باشند. با توجه به اینکه نقش رفتار مربی در تربیت دیگران بسی مهم تر از نقش گفتار اوست و کسی که از نظر رفتار، نقص ها و کمبودهایی داشته باشد، گفتارش هم تأثیر

ص: ۱۶۰

۱- همان.

۲- ر.ک، عصمة الانبیاء، ص ۹.

۳- العقائد الحقة، ص ۲۳۴.

۴- عصمة الانبیاء، ص ۷.

مطلوبی را نمی بخشد. پس هنگامی هدف الهی از بعثت پیامبران به عنوان مربیان جامعه، به طور کامل تحقق می یابد که آنها از هر گونه لغزشی در گفتار و کردار مصون باشند. (۱) به همین دلیل شرط نخست در تأثیر وعظ و ارشاد، پاک بودن واعظ از آلودگی و دور بودن او از زشتی هاست: (۲)

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ} (۳) و (۴)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید!»

۹. ریاست نبی بر امت

نبی رئیس امت است. اگر صدور معصیت از او جایز باشد، صدور هر گناه

ص: ۱۶۱

۱- محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۲، ص ۴۲-۳۶؛ www.balagh.net؛ www.porseman.org و نیز

ر.ک: همان، (اثبات عصمت پیامبران)، فراز اندیشه، www.porseman.org.

۲- محمد هادی معرفت، عصمت پیامبران، www.al-shia.com؛ ر.ک: عصمه الانبیاء، ص ۱۱.

۳- صف ۳ و ۲ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۴- در آیات دیگر نیز به این مسئله تأکید شده است: {اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ}

(بقره / ۴۴) و در مورد رهبران یهودی که به تورات عمل نمی کنند، می فرماید: {مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا

كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا} (جمعه / ۵) (محقق کتاب)

بزرگی از او ممکن خواهد بود حتی قتل و غارت، درحالیکه اینها فسادی هستند که نه عقل آن را می پذیرد و نه عاقل. (۱)

به تعبیر دیگر اگر خطا و عصیان یا سهو و نسیان، بر نبی جایز باشد، ریاست او بر اُمت از این جهت ترجیح بدون مرجح خواهد بود و آن قبیح است.

با توجه به دلایل یاد شده، عقل به طور قطع بر لزوم عصمت قطعی و ابدی انبیا، در جمیع اشیاء حکم می کند. علاوه بر این موارد، دلایل زیادی بر عصمت انبیا ذکر شده از جمله پانزده دلیل از فخر رازی (۲) که به مهم ترین آنها اشاره شد.

پس اصل عصمت پیامبران در میان مسلمانان اجماعی است و اختلاف در زمان عصمت و متعلق آن است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

۳. امامان

اشاره

گروه دیگر از معصومان، ائمه علیهم السّلام - امامان دوازده گانه شیعه - هستند. امامیه عصمت را از اساسی ترین صفات امام می دانند و بر این عقیده اند که امامان، هم چون پیامبران، باید در تمام دوران زندگی از همه گناهان و پلیدی ها - عمداً و

ص: ۱۶۲

۱- العقائد الحقیقه، ص ۲۳۴.

۲- ر.ک: عصمه الانبیاء، ص ۱۹.

سهواً - معصوم باشند. (۱) در حالی که اهل سنت (معتزله، اشعریه، ماتریدییه و...) چنین صفتی را برای امام قائل نیستند.

سید شریف جرجانی در «شرح مواقف» می نویسد:

«[رأی] جمهور بر این است که اهلیت و صلاحیت امام را کسی دارد که در اصول و فروع مجتهد باشد تا بتواند قیام به امر دین نماید؛ واجب است عادل باشد، تا مرتکب ظلم و جور نگردد، عاقل باشد تا صلاحیت تصرفات را داشته باشد و بالغ باشد؛ زیرا عقل صبی قاصر است، مرد باشد چون زنها ناقص العقل اند.» (۲)

از صفاتی که این عالم اهل سنت برای امام می شمارد، عدالت است، آن هم در حدی که ظاهراً مرتکب ظلم و جور نگردد، نه آن عدالتی که امامیه برای امام معتبر می داند، که مصداق آن در وجود انسان هایی که دارای عصمت هستند، تجلی پیدا می کند.

باقلانی (م ۴۰۳ هـ) یکی دیگر از علمای اهل سنت، بعد از آنکه می گوید اموری چون کفر، ترک اقامه نماز و دعوت به آن، فسق، ظلم، غصب اموال،

ص: ۱۶۳

۱- ر.ک: کشف المراد، ص ۳۹۰؛ علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۶۴، تحقیق و تقدیم: السید رضا الصدر/ تعلیق: الشیخ عین الله الحسنی الأرموی، قم: مؤسسه الطباعة والنشر دار الهجرة، ۱۴۲۱؛ علی ربانی گلپایگانی، عصمت از دیدگاه خرد، مجله انتظار، ش ۱۱.

۲- ر.ک: شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۹.

تضييع حقوق و تعطيل حدود و... موجب خلع امام می شود، می نویسد:

«جمهوری از اهل اثبات و اصحاب حدیث گفته اند، امام به سبب این امور خلع نمی شود و خروج بر او واجب نیست؛ بلکه وعظ و تخویف او و ترک طاعتش در معصیت خداوند، واجب است»^(۱).

تفتازانی می نویسد:

«برای امام، هاشمی بودن، معصوم بودن و برتری داشتن بر رعیت، شرط نیست»^(۲).

برخی مانند جمال الدین حنفی از عصمت به عنوان ملاک برتری امام یاد کرده، گفته اند:

«والأفضل أن يكون هاشمياً و كونه معصوماً».

«افضل این است که امام، هاشمی و معصوم باشد»^(۳).

ص: ۱۶۴

۱- ر.ك: باقلانی، تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، ص ۴۷۸-۴۸۰، تحقیق: الشیخ عماد الدین أحمد حیدر، (بیروت: مؤسسه الكتب الثقافیة، ج ۳، ۱۴۱۴).

۲- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۷۱.

۳- جمال الدین أحمد بن محمد الغزنوی الحنفی، اصول الدین، ص ۲۷۵، تحقیق: عمر و فیک الداعوق، بیروت: دارالبصائر الإسلامیة، ۱۴۱۹هـ.ق.

دلالتی را که اشاعره و معتزله برای معتبر نبودن عصمت اقامه کرده اند، به طور خلاصه می توان چنین بیان کرد:

۱. آنچه احتیاج به دلیل دارد، اشتراط عصمت است و الا معتبر ندانستن عصمت، احتیاج به دلیل ندارد:

«والظاهر أنه لا حاجة إلى الدليل على عدم اشتراط وإنما يحتاج إليه في الاشتراط».(۱)

۲. ابوبکر و عمر و عثمان امام بودند و هیچ کس عصمت آنها را لازم و واجب ندانسته است.(۲)

در «شرح المقاصد» چنین آمده است:

«واحتج أصحابنا على عدم وجوب العصمة بالاجماع على إمامه أبي بكر وعمر وعثمان رضي الله عنهم مع الاجماع على أنهم لم تجب عصمتهم... حاصل هذا دعوى الاجماع على عدم اشتراط العصمة في الامام».(۳)

۳. عصمت در صورتی لازم است که فرد مورد نظر، از جانب خدا حجت

ص: ۱۶۵

۱- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۹.

۲- شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۰.

۳- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۹.

باشد؛ مثل پیامبر. حال آنکه امام، حجت بر مردم نیست؛ زیرا ما مسائل دین را از پیامبر اخذ می‌کنیم. (۱)

استدلال تفتازانی مشابه همین مطلب است:

«... بأن النبي مبعوث من الله مقرون دعواه بالمعجزات الباهره الداله على عصمته من الكذب وسائر الأمور المخله بمرتبه النبوه ومنصب الرساله ولا كذلك الامام فإن نصبه مفوض إلى العباد الذين لاسبيل لهم إلى معرفه عصمته واستقامه سريره فلا وجه لاشتراطها». (۲)

«پیامبر از جانب خدا مبعوث شده و دعوتش با معجزات روشن همراه است که دلالت بر عصمت او از کذب و سایر امور مخل به مقام نبوت و منصب رسالت می‌کند اما اینگونه نیست؛ زیرا نصب امام به مردم واگذار شده است و مردم هم راهی به شناسایی عصمت او و استقامت سیره و روش او ندارند، پس دلیلی برای اشتراط عصمت در امام وجود ندارد».

باقلائی می‌نویسد:

واجب نیست امام معصوم باشد؛ زیرا امام برای اقامه احکام و حدود و اموری نصب می‌شود که آنها را

ص: ۱۶۶

۱- المغنی، ج ۲۰ بخش ۱، ص ۷۵.

۲- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۹.

پیامبر تشریح کرده است و امام وکیل و نایب از جانب امت است. (۱)

سؤال این است که آیا مطالب یاد شده مبنا و ارزش علمی دارد و آیا اینکه در قرآن و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ارتباط با این بحث مهم راهنمایی نشده است و شیعیان در مقابل اینگونه اشکال ها چه دلایلی بر عصمت امامان خود اقامه کرده اند؟ (۲)

ادله موافقین

اشاره

اندیشمندان شیعه برای اثبات عصمت امامان خود از ادله گوناگونی بهره می برند که تبیین آنها نیازمند کتابی پرحجم و مستقل است؛ چنان که علامه حلی با شرح و بسط این دلایل، بیش از هزار نکته در این باره گردآوری نموده است. (۳) به همین دلیل در این پژوهش به ذکر مهم ترین و عمدۀ ترین دلایل زیر بسنده می شود:

ص: ۱۶۷

۱- باقلانی، تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، ص ۴۷۶.

۲- امامت در دین الهی منصبی است که از طرف خدای تعالی تعیین می شود نظیر امامتی که حضرت ابراهیم بعد از امتحانات زیاد به آن رسید و از طرف خدای متعالی مورد خطاب {انی جاعلک للناس اماماً} واقع شد. شناخت چنین امامی برای افراد بشر ممکن نیست. مبنای بحث عصمت در نزد علمای شیعه در ارتباط با مصداق کامل امامت کلیه الهیه در دین اسلام است، و لازمه چنین امامتی احاطه علمی کامل به حقایق قرآن و قدرت کامل در اجرای قوانین الهی و عصمت کامل است. (محقق کتاب)

۳- ر.ک: العلامة الحلی، کتاب الألفین، ص ۲۱، کویت: مکتبه الالفین، ۱۴۰۵.

مقام امامت از عصمت جدا نیست (۱) و این مطلب را با چند دلیل زیر می توان اثبات نمود:

الف - امامت؛ استمرار نبوت

مقام امامت آنگونه که از کتاب و سنت بر می آید در رهبری سیاسی جامعه اسلامی خلاصه نمی شود، بلکه دنباله نبوت و کامل کننده رسالت است. (۲) چنین تصویری از مسأله، پیامبر و امام را کنار هم می نشاند و دلایل عقلی عصمت را به قلمرو امامت نیز می کشاند. با این تفاوت که در این جا، به جای ابلاغ وحی، از تبیین معارف و حیانی سخن گفته می شود.

ص: ۱۶۸

-
- ۱- ر.ک: انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، صص ۲۰۶-۲۰۴؛ ابن میثم البحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۷-۱۷۹، تحقیق: سید أحمد حسینی، یاہتمام: سید محمود مرعشی، قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی، ج ۳، ۱۴۰۶؛ کشف المراد، ص ۳۶۵-۳۶۴؛ نهج الحق، صص ۱۵۷-۱۵۸؛ ارشاد الطالبین، صص ۳۳۳-۳۳۶؛ تنزیه الانبیاء، ص ۹-۸؛ الشیخ محمد رضا المظفر، عقائد الامامیه، ص ۶۷، تحقیق و تقدیم: الدكتور حامد حنفی داود، قم انتشارات أنصاریان؛ الشیخ الصدوق، معانی الأخبار، ص ۱۳۳-۱۳۴، تحقیق: تصحیح و تعلیق: علی أكبر الغفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۷۹ش؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۹.
- ۲- ر.ک: الالهیات، ج ۴، ص ۴۵-۲۶؛ امامت و رهبری، ص ۵۲-۵۱؛ پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۲۸۵-۲۸۰.

مسئولیت حفظ دین از خطر تغییر و تحریف و نیز هدایت دینی افراد بر عهده امام است. بدیهی است که انجام در دادن این دو مسئولیت دینی، در گرو مصونیت امام از خطا و انحراف است، به خصوص که هدایتگری در سخن و گفتار خلاصه نمی شود، بلکه تأثیر عمل امام در جهت دادن به رفتار جامعه، به مراتب بیشتر از گفتار اوست. به همین

دلیل، باید امام در فهم و بیان احکام دینی و نیز در عمل به آنها، مصون از خطا و لغزش باشد تا پیروان خود را به طور صحیح هدایت کند.

برخی در نقد این دلیل گفته اند:

امام به تنهایی حافظ دین نیست، بلکه او از طریق کتاب و سنت و اجماع علمای دین و اجتهاد صحیح خود، دین را حفظ می کند و هرگاه در اجتهاد خود خطا کند، مجتهدان دیگر او را راهنمایی می کنند، چنانکه اگر مرتکب خطایی شود امر کنندگان به معروف او را باز می دارند.^(۱)

باقلائی معتقد است:

امام و کیل و نائب امت است و امت نیز امام را تسدید و

ص: ۱۶۹

تقویت می کنند و هرگاه چیزی را فراموش کند به یادش می آورند و او را متنبه می کنند. بنابراین مردم نیازی ندارند که امامشان معصوم باشد. همان گونه که نیاز نیست امیر و قاضیشان و جمع کنندگان خراج و صدقاتشان معصوم باشند. (۱)

نادرستی این سخن روشن است؛ زیرا کتاب و سنت به خودی خود سخن نمی گویند، بلکه نیاز به تفسیر دارد؛ زیرا تمام تفصیل شریعت در آنها نیامده است. علاوه بر این نفس کتاب نیز نیاز به یک حافظ مورد اطمینان دارد تا آن را از تغییر و تبدیل حفظ کند و گرنه از تحریف و تبدیل در امان نیست. به علاوه اگر کسی نباشد که متواترها را حفظ کند، ممکن است از نقل روایت عمداً یا سهواً عدول کنند و این امر منجر به اخفای اخبار متواتر یا به نقل آحاد و نقل کسی شود که نقلش حجت نیست.

اجماع افرادی که هیچ کدام معصوم نیستند، نیز احتمال خطا و اشتباه را از بین نمی برد. از این رو نمی توان به حکم دیگر مجتهدان اطمینان داشت. امر کنندگان به معروف هم اگر معصوم از خطا نباشند، چه بسا در شناخت معروف خطا نمایند. اخبار آحاد و رأی و قیاس نیز اعتبارشان مورد سؤال است. بنابراین، یگانه راه اطمینان بخش برای حفظ شریعت معصوم است. (۲)

ص: ۱۷۰

۱- باقلانی، تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، ص ۴۷۶.

۲- ر.ک: الشیخ سدید الدین محمود الحمصی الرازی، المنقذ من التقلید، ج ۲، ص ۲۶۱، قم: جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۴۱۴ق؛ الشریف المرتضی علم الهدی علی بن الحسین الموسوی، الشافی فی الامامه، ج ۱، ص ۱۲۳، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰؛ همان، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۳۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ه.ق.

دلیل دیگری که برای اثبات عصمت امامان علیهم السّلام می توان به آن استناد نمود، لزوم تسلسل است(۱). به این بیان که یکی از دلایل نیازمندی جامعه دینی به امام این است که مردم در شناخت دین و اجرای آن مصون از خطا نیستند. بنابراین، هرگاه امام نیز مصون از خطا و لغزش نباشد، به امام دیگری نیاز است و اگر امام دوم نیز معصوم نباشد، امام دیگری لازم است. اگر رشته همینطور ادامه یابد، به جایی ختم نشده و به تسلسل می انجامد و سرانجام به کسی نخواهد رسید که خطا و لغزش جامعه را اصلاح کند و آن را از فساد رهانیده و به صلاح درآورد. پس نتیجه این می شود که باید امام مصون از خطا و لغزش باشد.(۲)

خواجه نصیر الدین طوسی دو برهان یاد شده را به این صورت بیان کرده است:

«وَأَمْتِنَاعُ التَّسْلُسِ يُوجِبُ عِصْمَتَهُ وَ لَأَنَّهُ حَافِظٌ لِلشَّرْعِ

ص: ۱۷۱

۱- همان، ص ۴۳۱.

۲- ر.ک: محمد بن احمد خواجهگی شیرازی، النظامیه فی مذهب الامامیه، ص ۱۴۴-۱۴۵، تعلیق و تصحیح علی اوجیبی، تهران: مرکز نشر فرهنگی قبله، چ ۱، ۱۳۷۵ش.

ولوجود الانكار عليه لو أقدم على المعصية فيضاد أمر الطاعة ويفوت الغرض من نصبه ولانحطاط درجته عن أقل العوام» (۱).

۲. آیات قرآن

الف - آیه امامت

اشاره

{وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ} (۲).

لغات آیه:

۱. ابتلاء: امتحان و اختبار از امور و صفات نفسانی - مانند إطاعت، شجاعت، سخاوت، عفت، علم، وفاء و اضداد اینها - موجود در شخص است. (۳)

۲. کلمات: قضایایی است که خداوند ابراهیم را به آنها مبتلا نمود و عهود الهیه ای است که از او خواسته شد و معنای اتمام آن کلمات، امتثال حضرت ابراهیم است از آنچه به آن امر شده بود.

۳. امام: کسی است که مردم در اقوال و افعال به او اقتدا کنند. (۴) خداوند

ص: ۱۷۲

۱- کشف المراد، ص ۳۹۰.

۲- بقره / ۱۲۴.

۳- ر.ک: المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

۴- همان، ص ۲۷۰.

در قرآن امامت را همراه با هدایت ذکر می کند. (۱)

امام، هدایت گری است که با امر تکوینی ای که در اختیار دارد، هدایت می کند. هدایت بر دو قسم است: یکی رساندن به مقصود و دیگری نشان دادن راه رسیدن به آن. در صورت دوم احتمال نرسیدن به مقصود وجود دارد اما هدایت امام، رساندن به مطلوب است، به امر خداوند، نه تنها نشان دادن راه که وظیفه نبی و رسول و هر مؤمنی است. (۲)

با توجه به شرافت و عظمت امامت، امام دارای سعادت ذاتی است؛ زیرا کسی که ذاتش متلبس به ظلم و شقاوت شده باشد، سعادتش در گرو هدایت به وسیله ی غیر اوست.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

{أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ} (۳)

در آیه شریفه کسی که به حق هدایت می کند و کسی که دیگری باید او را هدایت کند، مقایسه شده است.

مقتضای این مقایسه این است که باید هادی به حق، خود هدایت شده

ص: ۱۷۳

۱- انبیاء / ۷۳؛ السجده / ۲۴.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳- یونس / ۳۵.

باشد و کسی که نیاز به هدایت غیر دارد، به طور قطع نمی تواند هادی به سوی حق باشد. (۱)

از آنچه بیان شد روشن می شود که امام باید معصوم از گمراهی و معصیت باشد.

۴. ظلم: اهل لغت و بسیاری از علما، ظلم را به معنای «وضع الشئ فی غیر موضعه» (۲)؛ قرار دادن چیزی در غیر موضع مختص به خودش دانسته اند؛ چه به نقصان باشد چه به زیادت یا تجاوز از وقت و مکانش باشد. (۳)

ظلم به تجاوز نمودن از حق - که به منزله مرکز دایره است - گفته می شود؛ چه کم باشد چه زیاد و به همین دلیل برای گناه بزرگ و کوچک به کار برده می شود. (۴)

بعضی از حکما گفته اند؛ ظلم سه قسم است: ظلم به خدا، به مردم، به نفس. تمام این سه مورد در حقیقت ظلم به نفس است؛ زیرا انسان وقتی برای نخستین بار اقدام به ظلم می کند، تا ابد آغاز به ظلم کرده است. (۵)

ص: ۱۷۴

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲- الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۷۷؛ مفردات، ص ۳۱۵، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

۳- مفردات، ص ۳۱۵.

۴- همان، ص ۳۱۵.

۵- همان، ص ۳۱۶.

اصل ظلم به معنای جور و تجاوز از حد و انحراف از قصد است. (۱)

مراد از «الظالمین» در آیه مبارکه، همه کسانی هستند که در برهه ای از عمر خود ظلمی از قبیل شرک یا معصیت، از آنها صادر شده باشد؛ گرچه بعد از آن توبه نموده، صالح شده باشند.

تقریب دلالت آیه بر عصمت امام:

مردم بنابر تقسیم عقلی بر چهار قسم اند:

۱. کسانی که در تمام عمرشان ظالم بوده اند؛

۲. کسانی که در تمام عمرشان ظالم نبوده اند؛

۳. کسانی که در آغاز عمرشان ظالم بوده، اما در آخر عمرشان ظالم نبوده اند؛

۴. کسانی که در آغاز عمرشان ظالم نبوده اما در آخر عمرشان ظالم بوده اند.

شأن حضرت ابراهیم علیه السلام برتر از این است که امامت را برای آن دسته از ذریه اش درخواست کند که در جمیع یا در آخر عمرشان ظالم بوده اند.

بنابراین دو قسم باقی می ماند که یکی از آندو قسم را خداوند نفی نموده و آن کسی است که فقط در آغاز عمرش ظالم بوده است.

در نتیجه یک قسم باقی می ماند و آن کسی است که در تمام عمرش مرتکب ظلم نشده باشد. پس واجب است که امام، معصوم به عصمت إلهیه باشد. (۲)

ص: ۱۷۵

۱- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۷۵.

از مطالب یاد شده روشن شد که امامت عهدی الهی است که به ظالمان واگذار نمی شود. پس به طور کل امام هرکس باشد، باید مرتکب ظلم نشده باشد و در این صورت او معصوم خواهد بود؛^(۱) زیرا در این آیه مبارکه، قرآن کریم ظالمان را شایسته مقام امامت نمی داند و از طرف دیگر در فرهنگ قرآن، هر گناهکاری ظالم خوانده شده است. بنابراین چاره ای جز پذیرش عصمت امام باقی نمی ماند.^(۲)

این آیه هرچند گفتگوهای فراوانی را برانگیخته است اما دلالت آن بر عصمت امام به قدری روشن است که حتی برخی از مفسران اهل سنت چنین اعتراف می کنند.

عبدالله بن عمر بیضاوی می نویسد:

«فیه دلیلٌ علی عصمه الانبیاء علیهم السّلام من الكبائر قبل البعثة و ان الفاسق لا یصلح للامامه».^(۳)

این مفسّر نامدار اگر پیش فرض های ذهنی خود را کنار می نهاد، میان امامت و نبوت فرقی نمی گذاشت و در بیان شرایط امام، بر عدالت تنها بسنده نمی کرد؛

ص: ۱۷۶

-
- ۱- همان، ج ۱، ص ۲۷۵.
 - ۲- ر.ک: محمد القاضی، العصمه، ص ۲۷-۲۵، محاضرات سید کمال حیدری، قم: دار فراق، ج ۸، ۱۴۲۳؛ الالهیات، ج ۴، ص ۱۲۱؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۷۰؛ امامت و رهبری، ص ۱۶۸؛ بررسی مسائل کلی امامت، ص ۴۶-۴۷.
 - ۳- عبدالله بن عمر بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، ج ۱، ص ۳۹۸، بیروت: دار الفکر.

زیرا در آیه مورد بحث، سخن بر سر آن است که ظالمان شایستگی دریافت عهد الهی را ندارند. گرچه عهد الهی، عنوانی است فراگیر که نبوت و امامت را در بر می گیرد اما چگونه این جمله در یکی از مصادیق عهد - نبوت - بیانگر لزوم عصمت است و در مصداق دیگر آن - امامت - از حدّ اشتراط عدالت و نداشتن فسق فراتر نمی رود؟! (۱)

ب - آیه صادقیین

اشاره

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ}. (۲)

اگر به آیه «صادقین» با دید عمیق نگاه شود، روشن خواهد شد که امامت و رهبری با لطیف ترین تعبیر در آن بیان شده و شرط عصمت - که مهم ترین شرط از شروط امامت است - از آیه قابل استفاده است.

از به کارگیری واژه «صدق» در لغت (۳) و آیات قرآن (۴) روشن می شود که

ص: ۱۷۷

۱- ر.ک: www.tebyan.net

۲- (توبه/ ۱۱۹).

۳- اهل لغت کاربردهای مختلفی برای واژه های «صدق» و «صادقین» بیان نموده اند: «الصدق نقيض الكذب». «رجل صدق نقيض رجل سوء» (لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۹۶-۱۹۳). «ويعبر عن كل فعل فاضل ظاهراً او باطناً بالصدق فيضاف اليه ذلك الفعل الذي يوصف به نحو قوله...» (مفردات راغب، ص ۲۷۷). «الصادق هو القائل بالحق العامل به، لانه صفة مدح ولا يطلق الا على من يستحق المدح على صدقه» (مجمع البيان، ج ۳، ص ۱۵۸).

۴- در آیات متعددی از قرآن کریم «صدق» صفت برای چیزهایی قرار گرفته است که از مقوله سخن و کلام نیستند. به عنوان نمونه در آیه ۲ سوره یونس: {وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ}، «صدق» صفت برای «قدم» قرار گرفته است. در آیه ۱۱۹ سوره توبه: {وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ}، «صدق» صفت جایگاه قرار گرفته است. در آیه ۸۰ سوره اسراء {وَقُلْ رَبِّ ادْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا}، واژه صدق با اسم مکان به کار برده شده است. در آیه ۵۵ سوره قمر {فِي مَفْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكَ مُّقْتَدِرٍ} صفت برای «مقعد» است که به معنای جایگاه نشستن است. در آیه ۱۷۷ سوره بقره {لَيْسَ الْعِبْرٰنَ أَنْ تَوَلَّوْا وَّجُوْهُكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَـ كِنَّ الْعِبْرٰنَ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيِّنَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسْكِيْنَ وَابْنَ السَّبِيْلِ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلٰةَ وَآتَى الزَّكٰةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بَعَثَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ}، واژه صدق در مورد کسانی به کار برده شده است که دارای اوصاف خاصی در ابعاد عقیده و عمل و اخلاق هستند.

این واژه مفهوم گسترده ای دارد و قلمرو آن تنها مقوله کلام، سخن، وعده و خبر نیست، بلکه در مواردی همچون: اندیشه، باور، خوی انسانی، رفتار آدمی و دیگر چیزها نیز قابل اطلاق است و استعمال آن، حقیقی است.

در نگرش ابتدایی به نظر می رسد که منظور از جمله: {کونوا مع الصادقین} امر به مصاحبت با راستگویان باشد اما باید توجه داشت که مصاحبت با راستگویان، واجب شرعی نیست در حالی که در آیه مصاحبت مورد امر واقع شده است و امر هم ظهور در وجوب دارد. (۱)

پس نتیجه می گیریم که منظور از امر به بودن با صادقین، همراهی و معیت

ص: ۱۷۸

۱- آیت الله محمد کاظم آخوند خراسانی هروی، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۹۲، قم: جامعه مدرسین.

جسمی با آنها نیست، بلکه همراهی با آنها در هر چیزی است که راستی و درستی در آن باشد و کوچک ترین کجی و انحراف در آنها وجود نداشته باشد.

مفسران در مورد اینکه منظور از «صادقین» چه کسانی هستند، نظریه های مختلفی را بیان نموده اند که به بررسی بعضی از آنها می پردازیم:

صادقین چه کسانی هستند؟

۱. مؤمنان:

در بعضی از آیات قرآن، از مؤمنان به صادقین تفسیر شده است. (۱) البته صفاتی که در آیات قرآن برای صادقین بیان شده است، مراتبی دارد که بعضی از انسان های برجسته ممکن است در قله آن قرار بگیرند که شیعیان از آنها به معصومین تعبیر می کنند و برخی در مراحل پایین تر قرار دارند که همان مؤمنان اند. (۲)

سیوطی روایاتی را از ابن جریر، ابن منذر، ابن مردویه، ابن عساکر و... نقل می کند که هر کدام می تواند تطبیق صادقین بر مؤمنان باشد. (۳)

عده ای دیگر از مفسران نیز مراد از صادقین را کسانی می دانند که به امر و نهی خداوند عمل می کنند و کاری که خلاف دستورات الهی باشد، مرتکب نمی شوند. (۴)

ص: ۱۷۹

۱- بقره/ ۱۵؛ حجرات/ ۱۵؛ حشر/ ۸.

۲- رک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۸.

۳- رک: الدر المنثور، ج ۳، ص ۵۱۶-۵۱۸.

۴- رک: حمد مصطفی مراغی، تفسیر المراغی، ج ۱۱، ص ۴۳، بیروت: دارالفکر، ۱۳۶۵ق.

برخی دیگر بر این باورند که آیه، دلالت بر فضیلت صدق و راستگویی دارد. (۱)

شیخ طوسی رحمه الله منظور از صادقین را کسانی می داند که تقوای الهی پیشه کرده و همیشه در اخبارشان صادق هستند و هیچ وقت دروغ نمی گویند. (۲)

علامه طبرسی نیز معتقد است که مقصود از صادقین در آیه مؤمنان است. (۳)

۲. معصومین:

دلیل بر اینکه مقصود از «صادقین» در آیه کریمه - چنانچه در احادیث نیز خواهد آمد - امامان معصوم علیهم السّلام هستند، این است که اگر مراد از «صدق» مطلق راستی و «صادق»

به هر کسی می گفت که متصف به «صدق» باشد و لو در هر مرتبه ای از صدق باشد، می بایست {کونوا مِنَ الصّادقین} تعبیر می شد و معنای آن چنین می شد که بر هر مسلمانی لازم است از راستگویان باشد و از دروغ اجتناب ورزد اما تعبیر {مع الصّادقین} دالّ بر این است که منظور از «صدق»، مرتبه خاص و ویژه ای است که منظور از «صادقین» گروه مخصوص و ممتازی

ص: ۱۸۰

۱- رک: میر سید علی حائری تهرانی، المقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۵، ص ۱۹۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.

۲- رک: محمد بن حسن طوسی، التبیان، ج ۵، ص ۳۱۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.

۳- رک: مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۹.

است و معنای مصاحبت با آنها، پیروی از آنان است. (۱)

با وجود مرتبه کامل صدق - که همان عصمت و طهارت است - راستی و درستی در گفتار و کردار به طور کامل تحقق پیدا می کند. این مرتبه عصمت و طهارت جز در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود نخواهد داشت. اگر منظور از «صادقین» غیر از امامان معصوم می بود - با فرض اینکه در میان امت، به نص آیه تطهیر و اتفاق همه مسلمانان معصوم وجود دارد - لازمه اش این می شد که بر تمام مسلمانان حتی امامان معصوم، لازم باشد که از غیر معصوم پیروی کنند و چنین چیزی از نظر عقل قبیح است.

زمخشری در تفسیر صادقین می نویسد:

«وهم الذین صدقوا فی دین الله نیةً و قولاً و عملاً أو الذین صدقوا فی ایمانهم و معاهدتهم لله و رسوله علی الطاعة من قوله...» (۲)

معلوم است که اینگونه تعبیر در مورد صادقین، جز بر امامان دوازده گانه شیعه تطبیق نمی کند.

ص: ۱۸۱

-
- ۱- برای توضیح بیشتر، رک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۸۲؛ ناصر مکارم شیرازی و همکاران، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۶، ص ۲۵۸-۲۵۷، قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۱ ق.
 - ۲- محمود زمخشری، الکشاف عن حقائق التنزیل، ج ۲، ص ۳۲۰، بیروت: دارالکتب العربی، چ ۳، ۱۴۰۷ ق.

آنچه از بسیاری از روایات استفاده می شود، این است که در این آیه، تنها معصومین مصداق صادقین هستند. مرحوم فیض کاشانی^(۱) و سید هاشم بحرانی در ذیل آیه صادقین می نویسند:

۱. برید بن معاویه عجلای، می گوید از امام باقرعلیه السلام درباره آیه مبارکه {اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال کردم، امام فرمود: «إيانا عنی». ^(۲)

۲. ابن ابی نصر، گفت از ابی الحسن الرضا علیه السلام درباره آیه مبارکه {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال کردم، فرمود:

«الصادقون هم الأئمة الصديقون بطاعتهم». ^(۳)

ص: ۱۸۲

-
- ۱- ملا محسن فیض کاشانی، الأصفی، ج ۱، ص ۴۹۷، قم: مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام، ج ۱، ۱۴۱۸ ق.
- ۲- سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۶۳، تهران: مؤسسه البعثه، ج ۱، ۱۴۱۵ ق. [شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۱، دارالکتب الاسلامیه، تهران (محقق کتاب)]
- ۳- همان. [شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۲، دارالکتب الاسلامیه، تهران (محقق کتاب)]

۳. از احمد بن محمد، نقل شده است که گفت از امام رضا علیه السلام درباره آیه شریفه {اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال کردم؛ فرمود:

«الصادقون؛ الأئمة الصديقون بطاعتهم» (۱)

۴. جابر می گوید، از امام باقر علیه السلام، درباره آیه {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال نمودم، امام فرمود: «مع علی بن ابی طالب علیه السلام» (۲)

۵. سلیم بن قیس هلالی می گوید: - در حدیث مناشده - أمير المؤمنين عليه السلام، فرمود:

«فأنشدتكم الله جل اسمه، أتعلمون أن الله أنزل يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، فقال سلمان: يا رسول الله، أعامه هي أم خاصة؟ فقال: أما المؤمنون فعامه لأن جماعه المؤمنين أمروا بذلك، و أما الصادقون فخاصه لأخي علي والأوصياء من بعده إلى يوم القيامة. قالوا: اللهم نعم» (۳)

۶. معلى بن خنيس می نویسد، از امام صادق علیه السلام، درباره کلام خداوند {وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} سؤال نمودم، امام فرمود: «بطاعتهم» (۴)

۷. از نافع، از ابن عمر نقل شده است:

«وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی مع محمد و أهل بيته» (۵)

ص: ۱۸۳

۱- همان، ص ۸۶۴. [محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۵۱، ح ۲، منشورات اعلمی. (محقق کتاب)]

۲- همان. [شیخ طوسی رحمه الله، امالی، ص ۲۵۵، ح ۴۶۱ / ۵۳، دارالثقافة (محقق کتاب)].

۳- همان. [شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۷۸، ح ۲۵، مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ هـ-ق (محقق کتاب)]

۴- همان، ص ۸۶۵.

۵- همان. [علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۳، ح ۸، دار احیاء التراث العربی، بیروت، (محقق کتاب)]

۸. از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه سؤال شد، فرمود: «محمد و آله». (۱)

۹. از طریق اهل سنت روایتی نقل شده که شخصی به نام موفق بن أحمد با اسنادش از ابن عباس درباره، آیه مبارکه {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ}، نقل می کند که ابن عباس گفت:

«هو علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) خاصة». (۲)

۱۰. جابر، از امام باقر علیه السلام، درباره آیه مبارکه {وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «مع آل محمد صلی الله علیه و آله». (۳)

۱۱. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، نقل شده است:

«أن الصادقين ما هنا هم الأئمة الطاهرون من آل محمد أجمعين». (۴)

۱۲. روایت شده است که از پیامبر، درباره آیه مبارکه از الصادقین سؤال شد، پیامبر فرمود:

«هم علی وفاطمه والحسن والحسين وذريتهم الطاهرون إلى يوم القيامة». (۵)

ص: ۱۸۴

۱- همان.

۲- همان. [آیت الله مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۲۷۰، انتشارات دفتر آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۱ هـ-ق. (محقق کتاب)]

۳- همان. [ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۱۴، ۱۳۷۶ هـ-ق. (محقق کتاب)]

۴- همان.

۵- همان.

حاکم حسکانی احادیثی را نقل می کند که در آنها «صادقین» در آیه، به پیامبر و علی و اهل بیت علیهم السّلام تفسیر شده است که برای اختصار به دو مورد از آن احادیث اشاره می کنیم:

۱۳. عن جعفر بن محمد، فی قوله تعالی:

{اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} قال: [یعنی مع] محمد وعلی. (۱)

۱۴. عن ابن عباس، فی هذه الآیه:

{يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} قال:

مع علی وأصحاب علی. (۲)

با توجه به روایات یاد شده معلوم می شود که مصداق صادقین پیامبر و اهل بیت علیهم السّلام او هستند.

استدلال فخر رازی بر آیه صادقین:

فخر رازی بر این آیه چنین استدلال می کند که می توان طی چند مقدمه بیان نمود:

ص: ۱۸۵

-
- ۱- عبیدالله بن احمد حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۱، تهران: دفتر چاپ و نشر وزارت ارشاد. [مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۸۴، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ هـ.ق. (محقق کتاب)]
- ۲- همان، ص ۳۴۲.

الف - لازمه وجوب همراهی با صادقین، وجود صادقین در هر زمان است؛^(۱)

ب - ۱. مأموران به تقوا کسانی هستند که جایز الخطا هستند؛

۲. پیروی و همراهی جایز الخطا از واجب العصمه، در هر زمان واجب است؛

۳. واجب العصمه کسانی هستند که خداوند حکم به صادق بودنشان نموده است؛^(۲)

ج - اعتراف می کند که وجود معصوم در هر زمان لازم است؛

د - این معصوم نمی تواند شخص معینی از امت باشد.

دلایل فخر رازی:

اشاره

۱. خداوند بر تمام مؤمنین پیروی از صادقین را واجب نموده است و این در صورتی ممکن است که بشناسند آن صادق کیست و گرنه تکلیف به مالایطاق است؛

۲. بدیهی است که انسان مشخصی را که موصوف به وصف عصمت باشد، ما نمی شناسیم؛

۳. پس {كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} امر به پیروی از شخص معین نیست؛

۴. در نتیجه مراد از آیه مبارکه همراهی با مجموع امت است و این دلالت

ص: ۱۸۶

۱- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۱۶۶.

۲- ر.ک: همان، ص ۱۶۷.

دارد بر اینکه قول مجموع امت حق و صواب است و معنای اجماع که ما به آن قائل هستیم، جز

این نیست. (۱)

سخنان فخر رازی تا آنجایی که می گوید: «منظور از صادقان افراد معصوم از خطا است و وجود چنین افرادی در هر زمان لازم است» بدون اشکال است ولی اینکه این مطلب را دلیل بر حجیت اجماع امت می داند و می گوید: صادقان معصوم، جمیع امت است و نمی تواند افراد خاص باشد، صحیح نیست؛ زیرا اگر منظور از صادقین مجموع امت باشد، شامل کسانی که امر به بودن با صادقین شده اند - که جایز الخطا و غیر معصوم اند - نیز می شود که در این صورت اتحاد تابع و متبوع یا پیروان و پیشوایان لازم می آید، در حالی که ظاهر آیه می رساند که تابع از متبوع و پیروان از پیشوایان جداست. (۲)

در نتیجه این آیه بر وجود معصوم واحد در هر عصر و زمانی دلالت می کند.

سؤال: «الصادقین» جمع است، آیا بر این اساس واجب است که در هر زمان چند معصوم وجود داشته باشند؟ (۳)

پاسخ:

خطاب، مختص به اهل زمان و عصر معین نیست، بلکه آیه مبارکه تمام

ص: ۱۸۷

۱- همان.

۲- رک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۸۳

۳- رک: همان؛ الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۶، ص ۲۵۹.

عصرها و قرن ها را مخاطب قرار می دهد. بدیهی است که مخاطبان در مرور عصرها باید با جمعی از صادقین باشند.

شاهد بر این موضوع این است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله کسی جز شخص او واجب اطاعه نبود ولی مسلم است که آیه، مؤمنین زمان پیامبر را شامل می شود. بنابراین از جمع در آیه جمع در زمان واحد اراده نشده است. (۱)

ج - آیه علم الكتاب

اشاره

{وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ}. (۲)

در این آیه مبارکه نخست انکار رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب کافران بیان می شود و خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست، به عنوان شاهد و برای اثبات رسالت آن حضرت معرفی می شود.

شهادت خداوند بر دو گونه است؛ قولی و عملی.

در آیات قرآن که قول و کلام خداوند است به شهادت قولی اشاره شده است. (۳) آنجا که می فرماید: {إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ} (۴) و شهادت عملی خداوند هم

ص: ۱۸۸

۱- ر.ک: همان.

۲- رعد/ ۴۳.

۳- ر.ک: المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۲.

۴- یس/ ۳.

معجزاتی است که دلیلی روشن و شاهدهی گویا بر درستی رسالت آن حضرت بود، به ویژه قرآن که معجزه جاویدان آن حضرت در هر زمان است. (۱)

شاهد دوم که در این جا برای اثبات ادعای آن حضرت مطرح است، کسی است که علم کتاب نزد اوست.

{مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ} معصوم است.

در آیه شریفه {مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ} بر کلمه «الله» عطف شده است. از کلمه «عنده» استفاده می شود که علم او از سنخ علوم موهوبی است و از تعلیمات غیبی و الهامات باطنی سرچشمه می گیرد و از علوم اکتسابی نیست که در معرض فراموشی یا خطا واقع شود. کلمه «علم الکتاب» به طور مطلق آمده، نه به صورت مقید «علم من الکتاب»، و بیانگر این است، که آن کس، بر تمام معارف و اسرار و حقایق کتاب آگاهی و احاطه دارد. (۲)

قرین بودن شهادت این شاهد با شهادت خداوند عالم - که از طریق قرآن است - دلیل روشنی بر عظمت وجودی این فرد است که شهادتش همطراز و هم ردیف قرآن مطرح شده است. (۳)

ص: ۱۸۹

-
- ۱- رک: سید عبدالحسین طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۵۳، تهران: انتشارات اسلام، چ ۲، ۱۳۷۸ ش.
 - ۲- رک: سید محمدحسین همدانی، انوار درخشان، ج ۹، ص ۲۴۳، تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.
 - ۳- ولی الله نقی پور فر، بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن به روش قرآن به قرآن، ص ۱۷۱، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، چ ۲، ۱۳۸۰.

از طرف دیگر همه امت اسلامی بر مصونیت قرآن از هرگونه خطا، اشتباه و تحریف، اتفاق نظر دارند. بنابراین کسی که هم طراز و هم ردیف قرآن مطرح است، نیز باید از هرگونه خطا و اشتباه مصون باشد و معنای عصمت جز این نیست.

{مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ} کیست؟

در معنی این عبارت نظریاتی به شرح ذیل بیان شده است که به تحلیل آنها می پردازیم:

۱. علمای اهل کتاب

منظور، برخی از علمای اهل کتاب است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند که عبدالله بن سلام، ابن فارس، سلمان فارسی و تمیم داری از آن جمله اند.

بیشتر مفسران این احتمال را نمی پذیرند؛ زیرا سوره رعد مکی است و آنها در مدینه مسلمان شده اند.

بعضی گفته اند؛ احتمال دارد این بخش از آیه مدنی باشد.

علامه سید محمد حسین طباطبایی در ردّ چنین قولی، می نویسد:

نخست این که: مجرد احتمال و جواز - تا نقل صحیح نباشد - نمی تواند دلیل واقع شود.

دوم این که: این احتمال، در خلال آیات یک سوره ممکن است اما در آن بخش از آیه که سوره با آن شروع یا ختم می شود، معنا نخواهد داشت.

ص: ۱۹۰

اگر گفته شود، اشکال ندارد که علمای یهود در آن زمان دارای ایمان نباشند، اما وقتی ایمان آوردند، چنین شهادت بدهند. چنین احتمالی نیز درست نخواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای اثبات رسالتش، این طور استدلال نماید که ادعای من درست است؛ زیرا بعداً علمای اهل کتاب به آن شهادت خواهند داد.

شهادت در این جا در مرحله ادا است نه تحمل، به این معنا که شاهد به چیزی شهادت می دهد که خود آن را قبول ندارد. (۱)

فخر رازی نیز بعد از ذکر این احتمال، آن را ردّ می کند و می نویسد:

آیه مکی است و افراد مذکور همه بعد از هجرت در مدینه مسلمان شدند؛ بر فرض که این آیه مدنی باشد، به قول یک یا دو شخص با اینکه آنها معصوم از کذب نیستند، به هیچ وجه امری به این مهمی (رسالت) اثبات نمی شود.

آنچه در استدلال این مفسر بزرگ اهل سنت، قابل توجه می نماید این است که او معتقد است کسی که علم کتاب دارد و به عنوان شاهد قطعی بر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح است، باید معصوم باشد؛ زیرا به قول انسان غیر معصوم نبوت و رسالت اثبات نمی شود.

ص: ۱۹۱

۲. کسی که آگاهی به تورات و انجیل دارد

احتمال دیگری را که فخر رازی و عده ای از مفسران، مطرح کرده اند، این است که مراد کسی است که آگاهی به کتاب تورات و انجیل دارد؛ زیرا چنین شخصی به طور حتم می داند، در آن دو کتاب آسمانی، به آمدن پیامبر آخر الزمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله بشارت داده شده است. (۱)

۳. خداوند متعال

زمخشری - از علمای معتزلی - در تفسیرش این احتمال را تقویت می کند که مراد از کتاب، لوح محفوظ و مقصود از موصول «من» خدای سبحان خواهد بود. (۲)

علامه طباطبایی پس از نقل این احتمال، می نویسد:

به دلایل زیر این تفسیر صحیح نیست؛ نخست: خلاف ظاهر عطف است، به دلیل اینکه نخست کفایت خدا را گفته بود و دیگر معنا نداشت که تکرار کند.

دوم: بنابراین تفسیر، ذات و صفت خدا را بر ذات خدا عطف کرده است و این قبیح و غیر فصیح است. (۳)

فخر رازی، نیز این احتمال را مخدوش می داند و می نویسد: در چنین

ص: ۱۹۲

۱- رک: مفاتیح الغیب، ج ۱۹، ص ۵۸-۵۷؛ اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۳۱-۳۳۲،

بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲- الکشاف عن حقائق التنزیل، ج ۲، ص ۵۳۶.

۳- رک: المیزان، ج ۱۱، ص ۳۸۴.

حالتی، عطف صفت بر موصوف می شود و اگر چه چنین عطفی جایز است در کلام عرب خلاف اصل محسوب می شود.

۴. حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام

آیه شریفه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده و این احتمال با روایاتی که در این باره وارد شده تأیید می شود. به شهادت روایات صحیح و بسیار، علی علیه السلام از تمامی امت مسلمان،

داناتر به کتاب خدا بود و اگر هیچ یک از آن روایات جز روایت ثقلین نبود - که هم از طریق شیعه و هم از طریق سنی ها رسیده است - در اثبات این مدعا کافی بود. (۱)

به برخی از روایاتی که می گوید مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» حضرت علی علیه السلام است، اشاره می کنیم:

۱- عبدالله بن عطا از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند که ایشان فرمود:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» کیست؟ در جواب فرمود: او علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۲)

۲- از ابو سعید خدری نقل شده است که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله سؤال شد:

{قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ}

ص: ۱۹۳

۱- همان، ص ۴۲۲.

۲- رک: روح الجنان، ج ۱۱، ص ۲۲۶.

از چه کسی سخن می گوید؟ فرمود:

«ذاک اخى على بن ابى طالب عليه السّلام»^(۱).

۳- حضرت علی علیه السّلام در خطبه معروف قاصعه می فرماید:

«أرى نور الوحي والرسالة وأشتم ريح النبوه ولقد سمعت رثه الشيطان حين نزول الوحي عليه فقلت: يا رسول الله ما هذه الرثه؟ فقال: هذا الشيطان قد آيس من عبادته يا على انك تسمع ما اسمع وترى ما أرى الا انك لست نبى ولكنك لى وزير وانك لعلى خير»^(۲).

گرچه آیه در شأن حضرت امام علی علیه السّلام نازل شده است؛ اما از آنجا که طبق شهادت روایات متعدد، ائمه نور واحد هستند، می توان عصمت تمام ائمه را از آیه مبارکه اثبات نمود.

اینک به برخی از روایات منقول از ائمه در تفسیر این آیه مبارکه اشاره می کنیم:

۱. زجاج از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام روایت می کند که فرمودند:

«هم أئمه آل محمد صلی الله علیه وآله لانهم الذی عندهم علم الكتاب»^(۳).

۲. برید بن معاویه می گوید از امام کاظم علیه السّلام درباره آیه {قل كفى بالله شهيداً

ص: ۱۹۴

۱- رک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۵۴. [شیخ صدوق، امالی، ص ۶۵۹، ح ۳ / ۸۹۲، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷، (محقق کتاب)]

۲- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، ص ۳۹۸.

۳- رک: شیخ طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۲۶۷.

بینی و بینکم ومن عنده علم الكتاب} پرسیدم. فرمود: «إيانا عنی، وعلى أولنا وأفضلنا وخیرنا بعد النبی صلی الله علیه وآله»^(۱)

۳. محمد بن سلیمان از پدرش، از سدیر چنین نقل کرده است:

من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق علیه السّلام بودیم... امام فرمود: ای سدیر آیا قرآن نخوانده ای؟

گفتم: بلی، امام پرسید: آیا این آیه را دیده ای: {قال الذی عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک}؟^(۲)... آیا می دانی چه مقدار از علم کتاب نزدش بود؟ گفتم: مرا خبر ده. فرمود: «قدر قطره من الماء فی البحر الأخضر فما یكون ذلک من علم الكتاب؟!... دوباره امام پرسید: آیا این آیه را هم دیده ای؛ {قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الكتاب}؟ گفتم خوانده ام. فرمود: آیا کسی که همه علم کتاب نزد او است فهمیم تر است یا کسی که بعضی از آن؟ گفتم: کسی که همه علم کتاب را دارد. پس امام با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: علم الكتاب والله کله عندنا، علم الكتاب والله کله عندنا»^(۳)

ص: ۱۹۵

۱- شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- نمل / ۴۰.

۳- همان، ص ۲۵۷.

۴. عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السّلام درباره آیه {قال الذی عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک} نقل کرده است که امام انگشتانش را باز کرد و بر سینه اش قرار داد و فرمود:

{وعدنا والله علم الكتاب كله}. (۱)

۵. عبد الاعلی بن أعین از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که امام فرمود:

«من فرزند رسول خدا هستم و کتاب خدا را می دانم در آن آغاز آفرینش و آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد و خبر آسمان و زمین و خبر گذشته و آینده است. من همه اینها را مانند کف دستم می دانم. خداوند می فرماید: در آن شرح هر چیزی است». (۲)

د - آیه ولایت

اشاره

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}. (۳)

شأن نزول:

بیشتر روایاتی که در منابع تفسیری و روایی شیعه و اهل سنت آمده است،

ص: ۱۹۶

۱- همان، ص ۲۲۹.

۲- همان، ص ۶۱.

۳- مائده / ۵۵.

حکایت از این دارد که این آیه کریمه در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام و به هنگام اعطای انگشتر به سائل نازل شده است. (۱)

مفسرین شیعه معتقدند که آیه درصدد معرفی کسانی است که دارای ولایت (۲) بر مردم بوده و اطاعت از آنها واجب است. ولایت را در این جا به معنی سرپرستی و رهبری مادی و معنوی مردم می دانند؛ زیرا دوستی و یاری مربوط به تمام مسلمانان است، نه تنها به کسی که در حال رکوع (۳) انفاق کرده است. (۴) اطلاق لفظ جمع «آمنوا» بخاطر شمول همه ائمه هدی علیهم السلام است؛ زیرا

ص: ۱۹۷

۱- ر.ک: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۷۴؛ گروهی از دانشمندان، ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۱۱، (تهران: انتشارات توس، چ ۲، ۱۳۵۶ ش)؛ مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۳۸۳.

۲- «ولی» مشتق از ولی و ولایت، در لغت عرب به معنای ولی نعمت، صاحب اختیار و سرپرست آمده است. (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷؛ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۵۰، مصر: جامع الازهر، ۱۳۴۷ق؛ معجم مقاییس اللغه، ج ۶، ص ۱۴۱؛ کتاب العین، ج ۸، ص ۳۶۵. در قرآن کلمه «ولی» در اکثر موارد به معنای صاحب اختیار و سرپرست، ناصِر، به کار برده شده است. بقره/ ۲۵۷؛ اعراف/ ۱۹۶؛ شوری/ ۹؛ بقره/ ۲۵۷؛ الجاثیه/ ۱۹)

۳- در کتب لغت کلمه «رکوع» به معنای انحناء، تواضع و تذلل، هیأت مخصوصه در نماز، به صورت فرو افتادن و فقر بعد از غنا، آمده است. (مفردات، ص ۲۰۲؛ الصحاح، ج ۳، ص ۱۲۲۲؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۱۳۳؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۳۶۲). اما معنای حقیقی همان انحناء و خم شدن است و اگر در معنای دیگر به کار رود مجازی خواهد بود و نیاز به قرینه دارد. (ر.ک: تاج العروس، ج ۵، ص ۳۶۲)

۴- محسن قرائتی، تفسیر نور (تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش)، ج ۳، ص ۱۱۸؛ تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۳.

آیه می خواهد بگوید: «اولیاء الهی» عده ای صاحب عصمت هستند که در کنار پیامبر قرار دارند و از آنجایی که آیه ابدی است و اختصاص به مؤمنین صدر اسلام ندارد، هر زمان، ولی معصوم برای مؤمنین مطرح است و همان شئون پیامبر رادر تبیین و تحقق دین بر عهده دارند. پس حمل لفظ جمع بر خود آن، از حمل آن به معنای مفرد، بهتر و نزدیک تر به واقعیت خواهد بود.

دلالت آیه بر عصمت امامان علیهم السلام

ولایت الهی از طریق ولایت پیامبر و ولایت «الذین آمنوا» جاری می شود. در اینجا سه ولایت مطرح نیست، بلکه ولایت واحد الهی است که به وسیله ی آنها بر مؤمنان تحقق می یابد. پس آنها مجریان اراده و واسطه های فیض خداوند عالم هستند. بر این اساس «الذین آمنوا» قریب الاق با پیامبر صلی الله علیه و آله و از عصمت برخوردار هستند که ولایت آنها همچون ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله، مطلق و بدون قید و شرط است. در روایات متعدد آمده است که آیه ولایت در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است. در واقع آن حضرت مصداق نخست و اکبر «ولی خدا» در کنار ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله است و همه ائمه اطهار علیهم السلام را نیز شامل می شود. دادن انگشتر به فقیر در حین رکوع، یک نمونه از فعل ولی خداست که سیره دائمی ولی معصوم در هر عصر و زمان است و همه حالت های گوناگون را در بر می گیرد. بر مبنای همین اصل است که فعل «یؤتون الزکاه و هم راکعون» به شکل مضارع و جمع آورده شده است. اگر فقط حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

مقصود بود، باید صیغه ماضی و ضمیر مفرد آورده می شد؛(۱)

{وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ} (۲) و {وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ} (۳)

هـ- آیه اولی الامر (اطاعت)

اشاره

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا} (۴) و (۵)

در این آیه، اولی الامر در کنار پیامبر قرار داده شده و خداوند همگان را به اطاعت همه جانبه و بی چون و چرا از اولی الامر فرا خوانده است. بدیهی است که این مطلب جز با عصمت «آنان» سازگار نیست؛ زیرا چنین سرسپردگی ای تنها در برابر کسی سزاوار است که از کجروی و کج اندیشی در امان است و نه تنها در گفتار، بلکه با

رفتار خود نیز مردم را جز به آن چه رضای خداوند در آن

ص: ۱۹۹

۱- ر.ک: بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن، ص ۱۳۱.

۲- بقره / ۴۳.

۳- مرسلات / ۴۸.

۴- نساء / ۵۹.

۵- ر.ک: آیات ولایت، دکتر سید محمد مرتضوی، ج ۱، قم، مجمع جهانی شیعه شناسی. (محقق کتاب)

است، نمی خواند. اگر پیامبر یا اولی الامر معصیت کنند، اطاعت از آنها واجب نخواهد بود؛ زیرا:

«لا طاعة لمخلوق فی معصیه الخالق» (۱).

فخر رازی در تفسیر این آیه می نویسد:

خداوند متعال به طریق جزم در این آیه شریفه، به اطاعت اولی الامر امر کرده است و هر کس که طاعتش از سوی خداوند بطور قطع و جزم واجب شود، باید معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر معصوم نباشد و از طرفی هم خداوند امر به اطاعت او نماید، در حقیقت خداوند امر بر خطا کرده است و این منجر به اجتماع امر و نهی در فعل واحد و به اعتبار واحد می شود و این اجتماع محال است. (۲)

اولی الامر چه کسانی هستند؟

اشاره

در دلالت آیه بر عصمت اولی الامر تردیدی وجود ندارد؛ اما سؤال این است که مراد از اولی الامری که معصوم است، چه کسانی هستند؟

نظریه های مختلفی از مفسران شیعه و سنی نقل شده است.

ص: ۲۰۰

۱- ر.ک: المیزان، ج ۴، ص ۴۰۱-۳۸۷؛ عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، ص ۹۷-۹۹، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹ش.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

فخر رازی پس از پذیرش عصمت اولی الامر، در تعیین مصداق آن، چهار احتمال زیر را مطرح کرده است:

۱- مطلق زمامداران و کسانی هستند که در رأس امور قرار می گیرند؛

۲- خلفای راشدین است؛

۳- اهل حل و عقد است؛

۴- ائمه معصومین علیهم السلام است؛

قول پنجم وجود ندارد چون خرق اجماع مرکب است. (۱)

او تطبیق اولی الامر را بر ائمه معصومین به سبب سه اشکال زیر مردود می داند:

۱- اطاعت از آنها متوقف بر معرفت و دسترسی به آنها است و این دو برای ما ممکن نیست؛

۲- اولی الامر جمع است، در حالی که در هر زمانی یک امام واجب الاطاعة بیشتر نیست و حمل جمع بر مفرد خلاف ظاهر است؛

۳- در ذیل آیه می فرماید: اگر در امری نزاع کردید، آن را به خدا و رسول برگردانید. اگر مراد از اولی الامر امام معصوم می بود، لازم بود که بفرماید: اگر

ص: ۲۰۱

درامری نزاع نمودید، آن را به امام برگردانید. لذا تفسیر صحیح این است که ما مراد از اولی الأمر را اهل حل و عقد بدانیم. (۱)

جواب نقضی:

همانگونه که معرفت و شناخت امام - به نظر آنها - ممکن نیست، اهل حل و عقد هم نیاز به معرفت دارند و چه بسا معرفت اهل حل و عقد از معرفت و اطلاع بر آراء آنها مشکل تر باشد؛ زیرا در اهل حل و عقد اجتماع جمیع مجتهدان لازم است و استقرای آرای تمام آنها کار آسانی نیست. پس این اشکال بر نظریه فخر رازی هم وارد است.

جواب حلی:

اشاره

فخر رازی از آیه شریفه استفاده کرده است که مراد از اولی الأمر اهل اجماع و اهل حل و عقد هستند و این نظریه مبتنی بر این است که معرفت متعلق حکم از شروط خود تکلیف دانسته شود و با انتفای این شرط بخاطر تعذر معرفت ائمه، مشروط نیز منتفی می شود؛ «اذا فات الشرط فات المشروط».

این نوع استفاده و برداشت، برداشت غریبی است؛ زیرا لازمه اش این است که تمام قضایای مطلقه تبدیل به قضایای مشروطه شود؛ زیرا هیچ قضیه ای وجود ندارد مگر اینکه امثال آن متوقف بر معرفت متعلق آن است. اگر معرفت متعلق شرط خود تکلیف و قضیه دانسته شود، لازم می آید که قضیه مشروطه باشد.

ص: ۲۰۲

ظاهراً فخر رازی بین مقدمه و وجوب و مقدمه واجب خلط کرده است؛ زیرا در مقدمه واجب امثال تکلیف متوقف بر آن مقدمه است نه اصل تکلیف.

به بیان دیگر وجوب قبل از اینکه حاصل شود وجود ندارد تا مقدمات آن وجوب داشته باشند و وجوب مقدمه از آن متولد شود. بنابراین چنین استفاده ای درست نیست. اما اینکه می گوید: اولی الأمر جمع است و حمل جمع بر فرد خلاف ظاهر است.

پاسخ این است که در این گونه عموماً استغراقی حکم بر فرد می شود نه بر جمع. مثلاً وقتی شرع می گوید حکم حاکم در محاکم نافذ است، یعنی حکم هر یک از حاکمان.

افزون بر این، جمع آمدن لفظ اولی الأمر مفهومی این است که اولی الأمر بیش از یک فرد است و لازمه این حرف این نیست که همه آنها در یک زمان باشند.

اما اینکه نفرمود در صورت اختلاف و نزاع، مسأله مورد نزاع را به اولی الأمر برگردانید، بلکه فرمود به خدا و رسول ارجاع دهید، ممکن است اولی الأمر به خاطر قرینه حذف شده باشد. همچنین در آغاز آیه شریفه اطاعت خدا و رسول و اولی الأمر رامساوی دانست، چنانچه همین معنا از آیه دوم به دست می آید؛

{وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ} (۱).

ص: ۲۰۳

بنابراین اشکال های فخر رازی در استدلال آیه شریفه بر عصمت امام وارد نیست و این آیه شریفه به طور صریح بر لزوم عصمت امام دلالت دارد. (۱)

اما به دلایل زیر و با توجه به لزوم عصمت اولی الامر - که از این آیه استفاده می شود - هیچ یک از سه مورد نخست را نمی توان مصداق اولی الامر دانست: احتمال یکم و دوم یعنی خلفا یا امیران جنگ یا علمای بزرگ که مردم از اقوال و آرای آنان پیروی می کنند، نمی تواند درست باشد.

دلایل:

اشاره

نخست این که: آیه شریفه بر عصمت اولی الامر دلالت دارد و طبقات بدون اشکال عصمت نداشتند، مگر علی علیه السلام که طایفه ای از امت، معتقد به عصمت آن حضرت هستند. (۲)

دوم این که: اقوال ادعای بدون دلیل است. (۳)

ص: ۲۰۴

-
- ۱- السید محمد تقی حکیم، اصول العامة للفقهاء المقارن، ص ۱۵۹، مؤسسه آل البيت عليهم السلام للطباعة والنشر، چ ۳، ۱۹۷۹.
 - ۲- در رد عصمت خلفا و زمامداران می توان به این مسئله استدلال کرد که اینان یا خودشان، خود را به خلافت و زمامداری رسانده اند که این دلیلی بر لزوم عصمت آنها نیست یا اینکه از طرف مردم انتخاب شده، به این مناصب رسیده اند که در این صورت نیز اگر انتخاب از طرف خدای تعالی نباشد دلیلی بر عصمت آنها وجود ندارد. در تاریخ انبیا آمده است که حضرت موسی که دارای کمال عقل و علم بود با علم خود (بدون وحی الهی) از میان قوم خود ۷۰ نفر را انتخاب کرد اما آنها در باطن انسان های شایسته ای نبودند و به خاطر درخواست شان مورد غضب الهی واقع شدند. (اعراف / ۱۵۵) کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۶۲؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۳، ص ۱۸۱؛ تفسیر الرازی، ج ۱۵، ص ۱۷. (محقق کتاب)
 - ۳- المیزان، ج ۴، ص ۳۹۹.

احتمال سوم هم نمی تواند پذیرفتن باشد؛ زیرا از آنان پرسیده می شود که مراد شما از اهل حل و عقد چیست؛ هیأت است یا تک تک افراد؟

اگر گفته شود که تک تک افراد این هیأت معصومند و به حکم اینکه مجموع چیزی جز افراد نیست، قهراً هیأت جمعی آنان نیز معصوم می شود. چنین ادعایی باطل است؛ زیرا در طول قرن ها که بر امت اسلام گذشته است حتی یک روز هم پیش نیامده که جمعیت اهل حل و عقد همه معصوم بر انفاذ امری از امور امت بوده باشند و چون چنین چیزی سابقه ندارد، پس محال است که خدای عز و جل امت را مأمور به چیزی کند که مصداق خارجی ندارد.

اگر بگویند که هر چند که تک تک افراد معصوم نیستند، اما هیأت حاکمه معصوم است. گفته خواهد شد که این نیز تصویری است محال؛ زیرا آنچه در خارج وجود و حقیقت دارد، افرادند و هیأت امری است اعتباری و امر اعتباری نه می تواند معصوم باشد و نه گنهکار.

اگر گفته شود که عصمت «أولی الامر» از قبیل عصمت خبر متواتر است که نه صفت افراد است و نه صفت هیأت، بلکه خداوند این هیأت را از انحراف حفظ می کند و نمی گذارد امر به معصیت کنند و رأی به خطا دهند، همچنان که

خبر متواتر را از این که دروغ و خطایی در آن واقع شود، حفظ می کند. هر چند که تک تک خبر واحد و هیأت حاکمه آن، متصف به صفت عصمت نیستند و این خود عنایتی است از خدای متعال بر این امت.

مؤید این نظریه روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که حضرت فرمود: «لا تجمع أمتی علی خطاء»^(۱).

پاسخ:

نخست این که: بر فرض صحت و جعلی نبودن حدیثی که برای تأیید گفته خود آوردید نبودن، هیچ ارتباطی با این بحث ندارد؛ زیرا در حدیث آمده است که امت بر خطا اتفاق نمی کند نه اهل حل و عقد. کلمه امت معنایی دارد، و اهل حل و عقد معنایی دیگر.

علاوه بر آنچه گفته شد، اگر منظور از «أولی الامر»، اهل حل و عقد باشد، باید همه آنان معصوم باشند. در حالی که چنین چیزی نه بوده و نه خواهد بود.

از آن چه گذشت روشن شد که نمی توان جماعتی را که برای حل و عقد امور جامعه دور هم جمع می شوند، معصوم دانست. به ناچار باید پذیرفت که منظور از «أولی الامر» افرادی از امت هستند که در گفتار و کردارشان معصومند و اطاعتشان واجب است، به همان معنایی که اطاعت خدا و رسولش واجب است و چون قدرت تشخیص و پیدا کردن این افراد خارج از توان انسان های

ص: ۲۰۶

عادی است باید خداوند این افراد را معرفی کند، خداوند نیز این کار را انجام داده است؛ زیرا هم در کتاب مانند آیه ولایت و آیه تطهیر و آیاتی دیگر، به آنان اشاره نموده و هم در سنت مانند حدیث سفینه، غدیر، یوم الدار، منزلت، حدیث ثقلین و ده ها حدیث دیگر که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده آنها را معرفی کرده که در برخی از آنها حتی به تعداد و اسامی آنها تصریح شده است.

در این زمینه به چند روایت اشاره می کنیم:

جابر بن یزید جعفری نقل می کند که از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می گفت:

زمانی که آیه مبارکه { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ } بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد، سؤال کردم: «عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أَوْلَى الْأَمْرِ؟ قَالَ: هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأَنْتُمْ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبِاقِرِ وَسَيَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَيَمِيٌّ وَكَيْبِيُّ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَبَقِيَّتُهُ فِي عِيَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذِي يَفْتِيحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ

ص: ۲۰۷

غَيْبَهُ لَا يَثْبُتُ عَلَى الْقَوْلِ فِي إِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَنَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» (۱) و (۲).

از احادیثی که می‌تواند به وضوح، مصداق واقعی «اولی الامر» را بیان نماید؛ حدیث منزلت است که مورد اتفاق فریقین بوده که در این نوشتار از صحیح مسلم و بخاری نقل می‌شود.

سعد بن وقاص از پدرش چنین نقل می‌کند:

«قال رسول الله لعلی أنت بمنزله هارون من موسى الا أنه لا نبي بعدي». (۳).

ص: ۲۰۸

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۹.

۲- در این مورد از طرق شیعه و سنی روایات دیگری نیز هست که در آن روایات اسامی یکایک ائمه علیهم السلام ذکر شده است. ر.ک: ینابیع الموده، ج ۴ و کتاب غایه المرام، ج ۵؛ [و ر.ک به کتاب «الحجج البالغه فی حقانیه التشیع» که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی منتشر شده است. (محقق کتاب)]

۳- مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ص ۱۱۱۸، باب فضایل علی علیه السلام، بیروت: دار الفکر، بی تا. [این روایت به حدیث منزلت مشهور است و با تعبیر مختلف در کتب اهل تسنن آمده است که از آن جمله می‌توان این کتاب ها را نام برد: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸، و ج ۵، ص ۱۲۹، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ دارالفکر، لبنان؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۵، دارالفکر، بیروت؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۲ و ۳۰۴، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ.ق؛ نسائی، فضائل الصحابه، ص ۱۳ و ۱۴ دارالکتب العلمیه، بیروت؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۳۳۷، و ج ۳، ص ۱۰۹، همان، ص ۱۳۳؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۴۰ و برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب «آمار فضائل اهل بیت در صحاح سته» که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده است، مراجعه کنید. (محقق کتاب)

مسلم روایت دیگری را نیز - که سلسله راویان آن به سعد بن وقاص می رسد - به این مضمون نقل می کند:

«خلف رسول الله صلى الله عليه وآله على بن ابي طالب في غزوه تبوك فقال علي: يا رسول الله أتخلفني في النساء و الصبيان؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أما ترضى أن تكون بمنزله هارون من موسى الا أنه لانبى بعدى».(۱)

بخاری در صحیحش و همچنین مسلم از سعد نقل می کند که در روز جنگ خیر از پیامبر شنیدم که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود:

«لاعطین الرايه رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله ورسوله».

تا اینکه علی علیه السلام را فرا خواند و بیرق اسلام را به دست او داد.(۲)

«قال النبي لعلی: أنت منی وأنا منك».(۳)

ص: ۲۰۹

۱- همان.

۲- صحیح مسلم، ص ۱۱۹۸؛ اسماعیل بخاری، بخاری، ص ۶۵۹، باب فضائل علی علیه السلام، (صحیح بخاری)، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ج ۱، بی تا.

۳- همان، ص ۶۵۸. [این روایت به طرق مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده که از آن جمله می توان این کتب را نام برد: احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۸۵، و جلد ۴، ص ۵۲، دار صادر، بیروت؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵ و ۱۲ و ۲۰ و ۲۰۷، و ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۹۵ و ج ۷، ص ۱۲۰ و ۱۲۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۲؛ نسائی، فضائل الصحابه، ص ۱۶؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۶۲، و جلد ۹، ص ۱۰۷ و ۱۳۱، و ... رک «آمار فضائل اهل بیت در صحاح سته»، قم مجمع جهانی شیعه شناسی]. (محقق کتاب)

از مطالب یاد شده به این نتیجه می‌رسیم که آیه نه دلالت بر عصمت اهل حل و عقد دارد و نه بر عصمت خلفای راشدین و امرای سرایا و علما.

کسانی که گفته‌اند، آیه بر عصمت یکی از این سه گروه، دلالت دارد ادعایشان بدون دلیل است و آیه فقط بر عصمت ائمه دوازده گانه دلالت دارد و مراد از «أولی الامر» آنها هستند. آیات ولایت، تطهیر و احادیث سفینه، ثقلین و نیز احادیث «أولی الامر» - که از طریق شیعه و سنی، نقل شده است (۱) - دلیلی بر این مطلب است. (۲) و (۳).

و - آیه تطهیر

اشاره

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً} (۴).

ص: ۲۱۰

-
- ۱- ر.ك: محمد بن الحسن الحر العاملي، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات (قم: المطبعة العلمية، ۱۱۰۴ هـ)، ج ۱، ص ۵۰۱؛ ينابيع المودة، ص ۴۹۵-۴۹۴.
 - ۲- ر.ك: الميزان، ج ۴، ص ۳۹۱-۴۰۱.
 - ۳- ر.ك آیات ولایت، دکتر سید محمد مرتضوی، ج ۳، قم، مجمع جهانی شیعه شناسی. (محقق کتاب)
 - ۴- احزاب/۳۳.

بخشی از آیه ۳۳ سوره احزاب - که به آیه تطهیر شهرت یافته است - فضیلت والایی را برای اهل بیت به اثبات می‌رساند و اندیشمندان شیعه، این فضیلت را برابر با

عصمت می‌دانند. (۱)

سخن درباره این آیه فراوان است، به مطالب زیر توجه کنید:

مقدمه:

۱. خداوند دو نوع اراده دارد؛ اراده تشریحی که تخلف از آن ممکن است؛ و اراده تکوینی که همان اراده حتمی خداوند است و تخلف در آن راه ندارد.

۲. در این آیه مبارکه اراده حتمی و تکوینی خداوند، به برطرف نمودن رجس و پلیدی از اهل بیت علیهم السلام تعلق گرفته است. اگر اراده در این جا تشریحی می‌بود، معنا نداشت که آن را اختصاص به اهل بیت علیهم السلام دهد؛ زیرا اراده تشریحی از جانب خداوند برای همه مکلفان یکسان است و آنچه با حصر مناسب است، اراده تکوینی است. به علاوه آیه کریمه به گواهی احادیث بسیاری - که در منابع حدیثی و تفسیری شیعه و اهل سنت آمده است - متضمن تمجید و ستایش خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. اگر اراده تشریحی در این جا مراد می‌بود، تمجید و ستایش معنی نداشت.

ص: ۲۱۱

۱- ر.ک: المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳-۳۰۹؛ العصمه، ص ۸۲-۶۹ و ۲۴۷-۱۵۷؛ منشور جاوید، ج ۵، ص ۳۲۰-۲۸۲.

۳. روایات زیادی از عامه و خاصه گویای این است که اهل بیت به پنج تن آل عبا اطلاق می شود. (۱)

۴. کلمه «إِنَّمَا» طبق تصریح علمای لغت و ادبیات عرب دلالت بر حصر می کند. (۲) اما کاربرد آن با قرینه در غیر حصر، مجازی خواهد بود.

۵. حصر بر دو گونه است؛ حقیقی و اضافی. حصر اضافی تنها پندار مخاطب را نفی می کند. (۳)

در آیه تطهیر حصر حقیقی مراد است بدین معنا که خداوند طهارت را فقط برای افراد خاصی که همان خمسه طیبه علیهم السلام هستند منظور نموده است، نه کسانی دیگر. محصور شدن جمله با «إِنَّمَا» و مقدم شدن جار و مجرور «عنکم» بر مفعول به «الرجس» نیز اختصاص و انحصار را افاده می کند. (۴)

۶. در اراده تکوینی تحقق مراد، همراه اراده است.

ص: ۲۱۲

۱- ر.ک: همین نوشتار ذیل بحث آیه مباحله. [در کتب روائی از این جریان به عنوان حدیث کساء با الفاظ متعدد یاد شده که در کتاب «آمار فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته» به تفصیل بیان شده است]. (محقق کتاب)

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۲۴۵؛ صحاح اللغه، ج ۵، ص ۲۰۷۳؛ ابن هشام الانصاری، مغنی اللیب، باب اول، ص ۳۹، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴.

۳- ر.ک: مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۸۵.

۴- بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن، ص ۲۵۶، ر.ک: المقتنیات الدرر، ج ۸، ص ۳۰۱.

{إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ} (۱)

آیه می خواهد بگوید: وقتی خداوند امری را اراده کرد، به طور قطع مراد آن تحقق پیدا می کند. در آیه تطهیر متعلق اراده خداوند تحقق پیدا کرده است. این طور نیست که خبر از تحقق این امر در آینده داده باشد.

۷. با اثبات اراده تکوینی در آیه شریفه، عصمت اهل بیت و امامان معصوم علیهم السلام نیز ثابت می شود؛ زیرا امامان معصوم علیهم السلام مصداق اهل بیت هستند و تحقق اراده خداوند بر طهارت و پاکیزگی اهل بیت علیهم السلام، دور کردن آنان از هرگونه آلودگی و پلیدی است که این همان مصونیت الهی و عصمت است.

معنی رجس:

تاکنون روشن شد که اراده تکوینی خداوند بر این تعلق گرفته است که «رجس» را تنها از اهل بیت علیهم السلام دور سازد. برای توضیح بیشتر باید دید «رجس» چیست؟

اهل لغت «رجس» را هم به معنی آلودگی های جسمی و ظاهری معنی کرده اند و هم به معنی آلودگی های باطنی و درونی. (۲)

اما آنچه در قرآن از آنها به «رجس» تعبیر شده، عبارت است از نجاسات، همچون: مردار، خون، گوشت خوک، (۳) شراب و قمار، (۴) ضلالت، ضیق

ص: ۲۱۳

۱- یس / ۸۲.

۲- رک: مقایس اللغة، ج ۲، ص ۴۹۰؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۹۴۰۹۵.

۳- انعام / ۱۴۵.

۴- مائده / ۹۰.

صدر، (۱) بت، (۲) ایمان نداشتن به خدا (۳) و امراض قلبی. (۴)

علامه طباطبایی می نویسد:

کلمه «رجس» صفتی است از ماده رجاست، یعنی پلیدی و قذارت، و پلیدی و قذارت هیأتی است در نفس آدمی که او را وادار به اجتناب و نفرت می نماید، مانند پلیدی رذائل، مثل شرک و کفر و اثر عمل ناپسند و نیز هیأتی است در ظاهر موجود پلید که باعث نفرت می شود، مانند پلیدی خوک.

نسبت به انسان عبارت است از ادراکی نفسانی و اثری شعوری که از علاقه قلب به اعتقادی باطل یا عملی زشت حاصل می شود. (۵)

سپس می نویسد:

إذهاب رجس، از بین بردن هر هیأت خبیث های است در نفس، که حق اعتقاد و عمل را تخطئه می کند. (۶)

ص: ۲۱۴

۱- انعام / ۱۲۵.

۲- حج / ۳۰.

۳- یونس / ۱۰۰.

۴- توبه / ۱۲۵.

۵- المیزان، ج ۴، ص ۱۱۳.

۶- همان.

با در نظر گرفتن اینکه کلمه «رجس» در آیه شریفه الف و لام دارد که جنس را می‌رساند، معنایش این می‌شود که خدا می‌خواهد تمامی پلیدی‌ها و هیأت‌های خبیثه و رذیله را که اعتقاد و عمل حق را از انسان می‌گیرد، از نفس ببرد و چنین ازاله‌ای با عصمت الهی منطبق می‌شود و آن عبارت است از صورت علمیه‌ای در نفس که انسان را از هر باطلی - چه عقاید و چه اعمال - حفظ می‌کند. پس آیه شریفه یکی از ادله عصمت اهل بیت علیهم السلام است. (۱)

گواه این مطلب جمله {یطهّرکم تطهیرا} است که به عنوان تأکید جمله قبل {لیذهب عنکم الرجس} به کار رفته است و همین تعبیر در سوره آل عمران درباره حضرت مریم علیها السلام نیز به کار رفته است که این تطهیر جز پاکی از پلیدهای روحی و معنوی - که ملازم با عصمت است - چیز دیگری نیست. (۲)

در زیارت جامعه کبیره نیز آمده است:

«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلْزَلِ وَ آمَنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ وَ اذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُمُ تَطْهِيرًا». (۳)

مراد از اهل بیت:

با توجه به مفهوم اهل بیت از نظر لغت و عرف، مراد خداوند از این کلمه

ص: ۲۱۵

۱- همان.

۲- رک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۸۳-۲۸۲.

۳- مفاتیح الجنان، ص ۹۵۳.

در آیه کریمه جز خمسه طیبه علیهم السّلام نمی تواند باشد. روایات فریقین که بیان خواهد شد می تواند این مطلب را روشن نماید.

در مقابل، عده ای از مفسّران، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را مراد آیه کریمه دانسته اند. استدلال این گروه آن است که ابتدا و

انتهای آیه از همسران آن حضرت سخن گفته شده، پس مراد از اهل بیت در آیه نیز آنها هستند.

در جواب این استدلال گفته می شود:

الف - میان فصیحای عرب، رسم است که در اثنای کلام خطاب را متوجه به غیر می کنند و در قرآن از این قبیل بسیار ذکر شده است. (۱)

ب - روایات دلالت بر این مطلب دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله «اهل بیت» را به خمسه طیبه علیهم السّلام تفسیر نموده اند.

ج - به دلایل زیر نه تنها سیاق آیه تطهیر با سیاق آیات قبل و بعد از آن یکسان نیست، بلکه متفاوت است:

۱. چنانکه از دقت و تأمل در آیات ۲۸ این سوره به بعد استفاده می شود، سیاق آیات مربوط به همسران آن حضرت همراه با عتاب است، که هیچ گونه تمجید و ستایشی از آنان مطرح نیست؛ در حالی که سیاق آیه تطهیر، مدح و ستایش است.

ص: ۲۱۶

۱- موارد فراوانی را می توان یافت که صنعت «التفات» به کار رفته است؛ مثل آیه ۵۴ اسراء که مخاطب خداوند در صدر آیه مردم و در ادامه آن، پیامبر صلی الله علیه و آله است. رک: مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۷.

۲. تنها واقع شدن یک آیه به دنبال آیه دیگر - با اینکه احراز نشده است که آیات با هم نازل شده باشد - نمی تواند موجب انعقاد سیاق شود؛ زیرا در سیاق شرط است که احراز شود نزول آیات با همدیگر صورت گرفته است؛ وجود شک در این جهت، نمی تواند وجود سیاق را احراز کند. (۱)

۳. آیه تطهیر شأن نزول مستقل از آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

ممکن است دلیل آوردن آیه تطهیر در ضمن آیات مربوط به همسران پیامبر این باشد که خداوند خطاب را از آنها برگردانیده و متوجه اهل بیت علیهم السلام نموده باشد و چنین گوش زد نماید که اگر این وظایف مهم را برای اطرافیان و همسران آن حضرت قائل شده ام و اگر وعده های مضاعف را می دهم برای این است که در بین آنها وابستگی هستند که من طهارت و پاکی را تنها برای آنها خواسته ام و آنها آن قدر مقدس اند که دیگران باید حریم آنان را نگه دارند و از این جهت تکلیف سختی در پیش خواهند داشت و نیز برای همسران آن حضرت بفهماند که شما در خانواده ای هستید که پنج معصوم الهی نیز در آن خانواده قرار دارند. پس رعایت حرمت آنها بر شما و تمام مسلمین لازم و واجب است. از این جهت است که تکلیف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله سنگین و به آنها وعده اجر و عذاب مضاعف داده شد. (۲)

ص: ۲۱۷

۱- رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۰.

۲- رک: قاضی نور الله التستری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۲، ص ۵۷، تهران: مطبعه اسلامی، بی تا و قم: مرکز پژوهش های اسلامی المصطفی، معجم عقائدی، نسخه اول، قم، ۱۳۸۰ ه.ش.

علامه طباطبایی در توضیح مفهوم اهل بیت علیه السلام می نویسد:

در عرف و لغت «اهل البیت» و خانواده مرد به کسانی گفته می شود که عضو جامعه کوچک منزل وی باشند، مانند: زن، پسر، دختر و خدمت کار. ولی گاهی در معنای «اهل بیت» تعمیم داده می شود و این کلمه در مورد خویشاوندان نزدیک مانند پدر، مادر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله و فرزندان آنها نیز استعمال می شود؛ اما مراد از اهل بیت در کتاب و سنت هیچ کدام از این دو معنای عرفی نیست؛ زیرا طبق روایات خاصه و عامه، اهل بیت نام و موهبتی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام، اختصاص دارد و اهل خانه و خویشاوندان دیگر را شامل نمی شود.

اخبار و روایات نیز می رساند که آیه تطهیر شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شود. این روایات، هرگونه شک و شبهه ای را در این باره نفی کرده است؛ زیرا با صراحت تمام بیان می دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از ورود عایشه به زیر پارچه جلوگیری کرد و نیز تصریح دارد که عایشه از اهل بیت نیست. در مورد ام سلمه و سایر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین است.

ص: ۲۱۸

روایات زیادی در منابع تفسیری و روایی شیعه و اهل سنت آمده است که به وضوح از آنها استفاده می شود که منظور از «اهل بیت» در آیه تطهیر، فقط خیمه طیبه علیهم السّلام هستند و همسران آن حضرت از «اهل بیت» نیستند به آن معنای خاصی که در آیه تطهیر مقصود است.

راویان:

۱- امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام؛ ۲- فاطمه زهرا علیها السّلام؛ ۳- امام حسن علیه السّلام؛ ۴- انس بن مالک؛ ۵- براء بن عازب انصاری؛ ۶- جابر بن عبدالله انصاری؛ ۷- ابو سعید خدری؛ ۸- عبدالله بن عباس؛ ۹- سعد بن وقاص؛ ۱۰- سعد بن مالک؛ ۱۱- عبدالله بن جعفر طیار؛ ۱۲- عایشه؛ ۱۳- ام سلمه؛ ۱۴- ابی سلمه؛ ۱۵- وائل بن اسقع؛ ۱۶- ابی الحمراء. (۱)

این روایات را به چند دسته می توان تقسیم نمود:

الف - احادیثی که «اهل بیت» در آنها به علی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام تفسیر شده است. از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که حضرت فرمود:

«فلو سکت رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یبین من أهل بيته، لادعاهآ آل فلان وآل فلان، لكن الله عزوجل أنزله فی کتابه تصدیقاً لنبیه صلی الله علیه وآله: {إنما یرید الله...} فكان علی

ص: ۲۱۹

۱- حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۸۰-۱۴۰.

والحسن والحسين وفاطمة عليهم السلام، فأدخلهم رسول الله صلى الله عليه وآله تحت الكساء في بيت أم سلمه، ثم قال: اللهم إن لكل نبي أهلاً وثقلاً وهؤلاء أهل بيتي وثقلتي»؛^(۱)

اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله، اهل بیت را معرفی نمی کرد، دیگران ادعا می کردند که ما از اهل بیت هستیم، اما پیامبر آنها را معرفی نمود.

۲. روایت اسماعیل بن عبدالله بن جعفر از پدرش (عبدالله):

«لما نظر رسول الله صلى الله عليه وآله إلى رحمة هابطة قال: ادعوا لي ادعوا لي فقالت صفية: من يا رسول الله؟ قال: أهل بيتي علياً

وفاطمه والحسن والحسين فجاء بهم فألقى عليهم النبي صلى الله عليه وآله كساءه ثم رفع يديه ثم قال: اللهم هؤلاء آلي فصل على محمد وعلى آل محمد وأنزل الله عز وجل: {إنما يريد الله...}؛

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به رحمت الهی که از آسمان فرود می آمد نظر انداخت، فرمود: برایم فرا خوانید، برایم فرا خوانید، صفیه گفت: یا رسول الله، چه کسی را فرا خوانیم؟ حضرت فرمود: اهل بیتم، علی و فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، را. پس از آنکه ایشان را آوردند پیامبر صلی الله علیه وآله کساء خویش را بر آنان افکند. سپس دست های خویش را بلند نمود و عرض کرد: خدایا!

ص: ۲۲۰

اینان خاندان من هستند، بر محمد و خاندان او درود بفرست. سپس خداوند آیه «إنما يريد الله...» را نازل فرمود.

حاکم نیشابوری می گوید: «هذا حديث صحيح الاسناد».(۱)

۳. ام سلمه می گوید:

آیه تطهیر در خانه من نازل شد. گفتم: یا رسول الله من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: تو به خیر و از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله هستی.(۲)

ب - احادیثی که دلالت دارند پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز صبح یا هر روزی پنج مرتبه (تا ۱ ماه یا ۴۰ روز، یا ۶ ماه، یا ۷ ماه، یا ۸ ماه، یا ۹ ماه یا ۱۷ ماه) بر در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می آمد و آیه تطهیر را بر آنان می خواند.(۳)

ص: ۲۲۱

۱- محمد حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۳، ص ۱۵۹، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۱، ۱۴۱۱ق.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱؛ ر.ک: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸. [این روایت با الفاظ و تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن آمده اند که می توان به کتاب های زیر اشاره کرد: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۱، دارالفکر، بیروت؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲ و ۲۹۸ و ۳۰۴، دار صادر، بیروت؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۱، ح ۳۲۵۸، و ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۳۸۷۵، و ج ۵، ص ۳۶۱، ح ۳۹۶۳، دارالفکر، بیروت؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۷۲ و (محقق کتاب).

۳- علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۲۱، قاهره، بیروت: دار الریان للتراث / دار الکتب العربی، ۱۴۰۷؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۴ و ۷۸؛ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۶، بیروت: دار المعرفه، ج ۱، ۱۴۱۲ق؛ محمد بن علی شوکانی، فتح القدر، ج ۴، ص ۳۵۰، بیروت: دار ابن کثیر، دار الکتب الطیب، ۱۴۱۴ق. [سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۱، ح ۳۲۵۹، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳هـ-ق؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸۵، دار صادر، بیروت (محقق کتاب)]

این کار رسول الله صلی الله علیه و آله در مدت طولانی و پشت سرهم، می تواند یادآور این حقیقت باشد که مراد از «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله» این افراد خاص است تا مردم فکر نکنند که معنای عرفی اهل بیت مراد است.

ج - احادیثی که بدون در نظر داشتن جا و مکان خاص، نزول آیه را درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دانسته است:

۱. از ابی سعید خدری روایتی به این مضمون نقل شده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این آیه درباره پنج تن نازل شده است؛ درباره خود من، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام. (۱)

۲. از ابی سعید خدری روایت شده که گفت:

آیه {إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا} در شأن پنج تن نازل شده است و آنان را نام برد: رسول الله و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. (۲)

ص: ۲۲۲

۱- رک: جامع البیان، ج ۱۰، ص ۵.

۲- رک: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق: علی شیری، ج ۱۳، ص ۲۰۶، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵.

۳. عامر بن سعد از پدرش روایت می کند که گفت:

آیه تطهیر در شأن پیامبر خدا و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السّلام نازل گردیده است. (۱)

بیشتر احادیث مذکور - که در رابطه با معرفی اهل بیت در ذیل آیه تطهیر آمده است - در کتب اهل سنت آمده است. در کتب معتبر اهل سنت احادیث زیادی وجود دارد که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر، همین پنج تن اند که از ذکر آنها خودداری می کنیم. (۲)

دلالت آیه تطهیر بر عصمت سایر ائمه علیهم السّلام

از آن جا که بر اساس اعتقاد شیعیان غیر از پنج تن آل عبا علیه السّلام نه امام بعدی از فرزندان امام حسین علیه السّلام نیز پاک و مطهر و دارای عصمت هستند، این سؤال مطرح می شود که آیا از این آیه می توان چنین استفاده ای نمود؟

در پاسخ باید گفت: برای اثبات عصمت سایر معصومین، اثبات عصمت یک نفر از آنان کافیت؛ لذا اگر دلیل بر عصمت یک نفر از آنها اقامه شود،

ص: ۲۲۳

۱- رک: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوی، شرح مشکل الآثار، ج ۲، ص ۲۳۵، بیروت: مؤسسه الرساله، چ ۱، ۱۴۰۸هـ.

۲- در این باره در بخش ملحقات کتاب «سیمای صحابه در آیات و احادیث متواتره»، ص ۲۱۲ به بعد که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده است مطالب مفیدی درباره شامل نشدن آیه تطهیر به زنان پیامبر صلی الله علیه وآله بیان شده که برای خوانندگان مفید خواهد بود. (محقق کتاب)

گرچه ائمه ی بعد از امام حسین علیه السلام در زمان نزول آیه تطهیر نبودند ولی انحصار در پنج تن از قبیل تطبیق آن بر حاضران است و به معنای شامل بودن آن نسبت به سایر ائمه علیهم السلام نیست؛ زیرا از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در کتب فریقین روایت شده است که فرمود:

«كَانَ اللَّهُ وَلاَ شَيْءَ مَعَهُ فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورَ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ خَلْقِ الْمَاءِ وَالْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللُّوحِ وَالْقَلَمِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْمَلَائِكَةِ وَآدَمَ وَحَوَاءَ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ وَارْبَعِمَائِهِ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَقِيَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَقْفًا يُسَبِّحُهُ وَيَحْمَدُهُ وَالْحَقُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَالْمُرِيدُ وَأَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي وَعِزَّتِي وَجَمَالِي لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ مِنْ أَحَبَّتْهُ وَأَبْغَضَتْهُ» (۲)

ص: ۲۲۴

۱- رک: پژوهش در عصمت معصومان، ص ۳۲۰.

۲- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۷، درباره ی خلقت نور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اینکه نخستین مخلوق الهی است در متون اهل تسنن روایاتی نقل شده است که به بعضی از آنها اشاره می شود؛ ینابیع الموده لذوی القربی، باب الاول، «فی سبب نور رسول الله» صلی الله علیه وآله؛ تفسیر آلوسی، ج ۱، ص ۵۱؛ العجلونی، کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۸۲۷، ۱۴۰۸ هـ-ق. دارالکتب العلمیه، بیروت. (محقق کتاب)

در حدیث دیگر آمده است:

«يَا مُحَمَّدُ! إِنَّكَ رَسُولِي إِلَى جَمِيعِ خَلْقِي وَإِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّيَ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى ذَلِكِ أَخَذْتُ مِيثَاقَ مَلَائِكَتِي وَأَنْبِيَائِي وَجَمِيعِ خَلْقِي وَهُمْ أَرْوَاحٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُخْلَقَ خَلْقًا فِي سَمَائِي وَارْضِي مَحَبَّةَ مَنْنِي لَكَ يَا مُحَمَّدُ وَعَلِيٌّ وَلَوْلَدِكُمَا وَلِمَنْ أَحَبَّكُمَا وَكَانَ مِنْ شِيعَتِكُمَا وَلِذَلِكَ خَلَقْتُهُ مِنْ طِينَتِكُمَا» (۱)

در حدیثی قدسی دیگر ذات باری تعالی چنین می فرماید:

«يَا مُحَمَّدُ! وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْلَا-كَ مَا خَلَقْتُ آدَمَ وَ لَوْلَا- عَلِيٌّ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ لِأَنِّي بِكُمْ أُجْزِي الْعِبَادَ يَوْمَ الْمَعَادِ بِالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَعَلِيٌّ وَبِالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ أَنْتُمْ مِنْ أَعْدَائِي فِي دَارِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَى الْمَصِيرِ لِلْعِبَادِ وَالْمَعَادِ وَأَحْكُمُكُمَا فِي جَنَّتِي وَنَارِي» (۲)

در حدیث از امام باقر علیه السلام نقل شده است که خطاب به جابر فرمود:

«يَا جَابِرُ كَمَا أَنَّ اللَّهَ وَ لَوْلَا- شَيْءٌ غَيْرُهُ ... ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَلِيٌّ شَأْنِي لَوْلَا-كَ وَ لَوْلَا- عَلِيٌّ وَعِزَّتُكُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِيُّونَ الرَّاشِدُونَ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ

ص: ۲۲۵

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۹۹، [سید بن طاووس، الیقین، ص ۴۲۶، مؤسسه دار الکتب، ۱۴۱۳هـ-ق (محقق کتاب)].

۲- بحار الانوار، ج ۱۸ ص ۴۰۰.

وَالنَّارَ وَلَا الْمَكَانَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ وَلَا خَلْقًا يُعْبُدُنِي» (۱)

از این احادیث استفاده می شود که پیامبر اکرم و آل طاهرینش علیهم السّلام، علت ایجاد این جهان هستند. چنانچه حدیث معروف بین فریقین: «لولا-ک لما خلقت الافلاک»، (۲) بر آن دلالت دارد. همچنین بر اساس آیه مباحله علی نفس پیامبر است. پیامبر و علی از نور واحدند: «أنا وعلیٌّ من نورٍ واحدٍ» (۳) و اولاد معصومین پیامبر همه مظاهر جمال و کمال آن حضرت هستند. چنانچه حضرت درباره آنها می فرماید: «اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد» (۴)

مؤید دیگر این مطلب روایتی از زید شحام است که نقل می کند از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم کدام یک افضل است، حسن یا حسین؟ امام صادق علیه السّلام فرمود:

«إِنَّ فَضْلَ أَوْلَانَا يَلْحَقُ فَضْلَ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا يَلْحَقُ فَضْلَ أَوْلَانَا فَكُلُّ لَهْ فَضْلٌ»

قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَسَّعَ عَلَيَّ فِي الْجَوَابِ فَإِنِّي

ص: ۲۲۶

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۷، باب ۱، بدو ارواحهم و انوارهم.

۲- سید شرف الدین حسینی استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة، ص ۴۳۰، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۴۰۹ هـ ق؛ محمد بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبي طالب عليه السّلام، ج ۱، ص ۲۱۷، قم: مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ هـ ق؛ الآلوسی، تفسیر الآلوسی، ج ۱، ص ۵۱.

۳- بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۸۰.

۴- ابی الحسن علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷ - ۱۸، قم: مؤسسه دارالکتاب، بی تا.

وَاللَّهِ مَا أَسْأَلُكَ إِلَّا مَرْتَادًا.

فَقَالَ: نَحْنُ مِنْ شَجَرِهِ طَيْبِهِ بَرَأْنَا اللَّهَ مِنْ طِينِهِ وَاحِدِهِ فَضَلْنَا مِنَ اللَّهِ وَ عَلِمْنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ وَ الْحُجَابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ أَزِيدُكَ

يَا زَيْدُ، قُلْتُ نَعَمْ.

فَقَالَ خَلَقْنَا وَاحِدٌ وَ عَلِمْنَا وَاحِدٌ وَ فَضَلْنَا وَاحِدٌ وَ كُنَّا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي بَعْدَ تَكْمٍ.

فَقَالَ: نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ هَكَذَا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِنَا أَوْلْنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرْنَا مُحَمَّدٌ. (۱)

«فضل نخست ما به فضل آخر ما ملحق می شود و فضل آخر ما به فضل نخست ما ملحق می شود [یعنی فضل نخست و آخر ما یکی است] و هر یک فضلی دارد. به امام گفتم فدای شما شوم جواب را برایم بیشتر توضیح دهید؛ به خدا سوگند از شما سؤال نکردم مگر از جهت آشکار شدن حق. پس امام علیه السلام فرمود: ما از شجره طیبه هستیم که خداوند ما را از طینت [نور]

ص: ۲۲۷

۱- محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبه، ص ۸۸، ح ۱۶، انوار الهدی، قم. (محقق کتاب) بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۳؛ حسن بن سلیمان الحلّی، المحتصر، ص ۱۵۹، نجف: مطبعه حیدریه، چ ۱، ۱۳۷هـ.

واحد آفریده است؛ فضل ما از خداست و علم ما نیز از جانب اوست، و ما امینان او بر خلقش و دعوت کنندگان به سوی دین او و حجاب بین او و خلقش هستیم. آیا باز هم بگوییم؟ گفتیم: بلی! پس امام علیه السلام فرمود: خَلق ما، علم ما و فضل ما یکی است و همه ما نزد خدای متعال یکی هستیم. راوی سوال نمود [سؤال نمودم] از تعدادتان بگویید؟ امام فرمود: ما دوازده نفر هستیم که در آغاز خلقت ما، در عرش خداوند چنین ثبت شده است: اول و اوسط و آخر ما محمد است».

چند اشکال:

اشاره

۱- اگر مراد از اراده در آیه اراده تکوینی باشد، دلالت قطعی بر طهارت معنوی اهل بیت دارد و این تخلف ناپذیر است و مستلزم جبر می شود.

جواب:

اراده تکوینی در صورتی مستلزم جبر خواهد بود که اراده و اختیار خود انسان در انجام عمل واسطه نباشد؛ ولی اگر اراده تکوینی خداوند بر این تعلق گرفته باشد که اهل بیت براساس بینش و آگاهی و اختیار، از پلیدی ها و گناه و معصیت به دور باشد، مستلزم جبر نخواهد بود.

۲. تعبیر «اذهاب» و «تطهیر» در جایی به کار می رود که پلیدی وجود داشته باشد یعنی از آیه فهمیده می شود که اهل بیت قبلاً دارای پلیدی و گناه بوده اند که الان از آنها بر طرف شده است؟

الف - این سخن مردود است؛ زیرا به اتفاق جمیع مفسران و محدثان آیه مبارکه شامل پیامبر هم می شود و لازمه سخن مذکور این است که پیامبر قبل از نزول آیه تطهیر معصوم نباشد و این چیزی است که هیچ مسلمانی به آن ملتزم نمی شود. (۱)

ب - اذهاب و مشتقات آن همان طور که برای رفع چیزی به کار برده می شود، برای دفع آن نیز استعمال می شود. (۲) بهترین شاهد برای این مدعا حدیث منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛

«من أظعم أخاه حلاوه أذهب الله عنه مراره الموت» (۳)

روشن است که مراد از واژه «اذهب» در این روایت این نیست که ابتدا تلخی مرگ را به او چشانده، آنگاه آن را برطرف می سازد. بلکه از ابتدا، مرگ برای چنین شخصی تلخ نخواهد بود.

بنابراین معنای {انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس} این نیست که خداوند

ص: ۲۲۹

۱- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۳۰۹؛ العصمة، ص ۲۲۶.

۲- ر.ک: الشیخ المفید، المسائل العکبریة، ص ۲۷-۲۶، تحقیق: علی أكبر الإلهی الخراسانی (بیروت: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، ج ۳، ۱۴۱۴)؛ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۳۶؛ منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۹۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۵۶؛ پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۳۰۹.

آلودگی های موجود را رفع کند، بلکه به این معناست که اسباب و شرایط حصول رجس و آلودگی را از بین برده است. (۱)

دلالت آیه بر عصمت امام از سهو و اشتباه:

دانشمندان شیعه دلالت آیه تطهیر را بر عصمت از خطا و اشتباه چنین تقریر می کنند:

بنابر عقیده شیعه و معتزله ارتکاب حرام و گناه - چه عمد و چه سهو و اشتباه - مفسد واقعی و ذاتی دارد و همین مفسد علت نهی از آنهاست و ائمه دوازده گانه از ارتکاب محرمات - هر چند به صورت سهو و اشتباه - منزّه است. گرچه تکلیف مشروط به قدرت و التفات است که در صورت عجز و عدم التفات کیفر و عقابی نخواهد بود اما اثر وضعی حکم و قبح ذاتی آن که صورت دیگری از پلیدی و رجس است، منوط به علم و قدرت نیست و در صورت ارتکاب چه با علم و یا از روی ندانستن، اثر خود را خواهد گذاشت. (۲) مثلاً کسی که شراب می نوشد - هر چند از روی عمد نباشد - اثر وضعی آن مثل مستی و نقص روحی عارض خواهد شد

ص: ۲۳۰

۱- پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۳۱۰.

۲- محمد صادق نجمی، سیری در صحیحین، سیر و بررسی در دو کتاب مهم و مدرک اهل سنت صحیح بخاری و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰، (مشهد: انتشارات المهدی، ۱۳۵۵ش).

تا اینکه خداوند دستور مباحله با آنها را صادر نمود.

قرار شد که هر کدام از طرفین، بهترین و عزیزترین کسان خود را همراه بیاورد. روز مباحله فرا رسید و پیامبر برای مباحله خارج شد. در حالی که امام علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السّلام او را همراهی می کردند.

وقتی مسیحیان نجران حالت خروج پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده نمودند، رهبران آنها گفتند: ای جماعت نصارا! ما صورت هایی را می بینیم که اگر از خداوند بخواهند کوه ها را از جایش بر کنند، خداوند چنین خواهد کرد، لذا از مباحله با آنها خودداری نمایید، در غیر این صورت هلاکت طایفه نصارا حتمی و قطعی خواهد بود.

علمای شیعه درباره «انفسنا» که در آیه مباحله آمده است، چنین می گویند:

جایز نیست انسان نفس خود را دعوت نماید، بلکه صحیح این است که غیرش را دعوت نماید و «انفسنا» باید اشاره به غیر باشد و آن کسی جز علی بن ابی طالب علیه السّلام نمی تواند باشد؛ زیرا تنها آن حضرت بود که با پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباحله آمده بودند. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله، امام حسن و امام حسین علیه السّلام را فرزندان خود و حضرت زهرا علیها السّلام رازنان و امیر المؤمنین علیه السّلام را نفس خود معرفی کرد. (۲)

ص: ۲۳۲

-
- ۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰۲؛ المیزان، ج ۶، ص ۲۶۶؛ انوار درخشان، ج ۱، ص ۹۶.
 - ۲- رک: بانی کاشانی، الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین علیه السّلام، ص ۳۶-۳۵؛ احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۸۲، بیروت: دار صادر، بی تا؛ رک: ناصر مکارم شیرازی و جمعی از فضلاء، پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۴۲، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ج ۵، ۱۳۸۱ش؛ بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن، ص ۹۳؛ ابوالفضل داور پناه، انوارالعرفان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۷، تهران: انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۷۵ش.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در روز شورا به این آیه استدلال نمود:

«شما را به خدا، آیا در میان شما نزدیک ترین خویشاوند به پیامبر صلی الله علیه وآله کسی که آن حضرت او را نفس خود و فرزندان را فرزندان خود و زنانش را زنان خود خواند، غیر از من کسی هست؟» همه گفتند: نه. (۱)

آنچه مسلم است و ائمه تفسیر نیز بر آن اتفاق نظر دارند و روایات زیادی از طرق شیعه و سنی بر آن دلالت دارد، این است که مراد از «انفسنا» در آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است که در این آیه از آن حضرت به منزله نفس نبی صلی الله علیه وآله تعبیر شده است؛

«قال النبی لعلی: أنت منی و أنا منک» (۲)

«علی علیه السلام منی و أنا منه و لایؤدی عنی الا علی» (۳)

ص: ۲۳۳

۱- ابن حجر الهیثمی، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۵۴.

۲- صحیح بخاری، باب فضایل علی علیه السلام، ص ۶۵۸. - صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۸، کتب الصلح؛ و ج ۴، ص ۲۰۷، باب مناقب المهاجرین و فضلهم؛ و ج ۵، ص ۸۵، باب عمره القضاء. (محقق کتاب)

۳- محمد بن یزید أبو عبدالله القزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ج ۱، ص ۴۴، بیروت: دار الفکر، بی تا؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۴۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۵ (با کمی اضافات)، دار صادر، بیروت؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۰، ح ۳۸۰۳، دار الفکر، بیروت (محقق کتاب).

«من اراد أن ينظر الى نوح في عزمه، والى آدم في علمه

و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في فطنته و الى عيسى في زهده، فلينظر الى علي بن ابي طالب عليه السلام»^(۱)

«في الخبر أنه صلى الله عليه وآله و قد سأله سائل عن بعض أصحابه، فأجابه عن كل بصفته. فقال: فعلي؟ فقال صلى الله عليه وآله: إنما سألتني عن الناس، و لم تسألني عن نفسي.»^(۲)

در اینجا مراد، مساوات کامل و سزاوار بودن امیرالمؤمنین علیه السلام در تصرف با پیامبرصلى الله عليه وآله است، تا جایی که خداوند حکم به مساوات آن حضرت به نفس

ص: ۲۳۴

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۸. «من سرّه أن ينظر الى آدم في علمه و نوح في فهمه و ابراهيم في حمله فلينظر الى علي بن ابي طالب» حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱۱۶، ۱۴۱۱ هـ.ق؛ با کمی اختلاف در عبارت، همان، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۱۱۷؛ و همان ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۱۴۷؛ تفسیر الرازی، ج ۸، ص ۸۶؛ تفسیر البحر المحیط، ابن حیان الاندلسی، ج ۲، ص ۵۰۳، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ هـ.ق (محقق کتاب).

۲- محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، ص ۱۱۸، تهران: مؤسسه الطبع و النشر وزارت ارشاد، ۱۳۶۶ ش. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۵۸، المكتبة الحيدرية، النجف الاشرف؛ الشريف المرتضى، الشافي في الامامة، ج ۲، ص ۲۵۶، مؤسسه اسماعيليان، ۱۴۱۰ هـ.ق؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۷۹، و ج ۳۸، ص ۲۹۶، مؤسسه الوفاء، بيروت. (محقق کتاب)

پیامبر صلی الله علیه و آله نموده است، جز اینکه پیامبر و نبی نیست. به همین دلیل عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی از آیه فهمیده می شود زیرا در عصمت نفس پیامبر صلی الله علیه و آله کسی خدشه نکرده است.

ح - آیه تبلیغ

اشاره

{يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ} (۱)

چند نکته:

۱. خطاب پیامبر با لفظ «رسول» صورت گرفته است؛
۲. «ما أنزل» حکمی از احکام دین است که قبلاً به پیامبر نازل شده است؛
۳. لحن آیه مبارکه می رساند که این حکم از اهمیت و عظمت بالایی برخوردار است؛ به گونه ای که اگر ابلاغ نشود، مساوی با انجام ندادن رسالت خداوند است؛
۴. پیامبر از ابلاغ این حکم نگرانی داشته است؛
۵. علت نگرانی پیامبر نپذیرفتن مردم و در نتیجه بی اثر ماندن زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله و نابودی دین بود؛
۶. آن امر مهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از تبلیغ آن بیم داشت، چنانچه از شأن نزول

ص: ۲۳۵

آیه و روایاتی که از طریق فریقین در این خصوص رسیده پیداست که ابلاغ ولایت و وصایت و

خلافت حضرت علی علیه السلام بود.

۷. منشأ نگرانی رسول خداصلی الله علیه وآله این بود که مبادا مردم گمان کنند که رسول خداصلی الله علیه وآله این مطلب را از پیش خود می گوید و می خواهد پسر عموی خود را جانشین خویش قرار دهد و مصلحت عموم و نفع شان در آن رعایت نشده است؛

۸. پیامبر در حدیث غدیر که درباره آیه مبارکه وارد شده است، سه مرتبه از مردم اقرار گرفت: **الست أولى بكم من انفسكم؟** - که در واقع استدلال پیامبرصلی الله علیه وآله متکی به این آیه قرآن است که می فرماید: **اَلنَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ** (۱) - همه گفتند: بلی یا رسول خدا! سپس پیامبر فرمود: **من كنت مولاه فعلى مولاه**. (۲)

۹. این منصب از جانب خدا تفویض شده و پیامبر فقط مأمور ابلاغ بوده است؛

ص: ۲۳۶

۱- احزاب / ۶.

۲- این اتفاق تاریخی با تعابیر مختلف در مصادر اهل تسنن آورده شده است که به بعضی از آنها اشاره می شود: «احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، صص ۸۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲ و ۳۳۱ دار صادر، بیروت؛ و ج ۴، صص ۱۱۹ و ۲۸۱ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ج ۵، صص ۳۴۷ و ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۱۹؛ محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵، دارالفکر، بیروت؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷، دارالفکر، بیروت؛ النسائی، فضائل الصحابه، فضائل علی علیه السلام، ص ۱۴، دارالکتب العلمیه، بیروت؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، وصیه النبی فی کتاب الله و عترته، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۶ و ۱۳۴ و ۳۷۱ و ۵۳۳. (محقق کتاب)

عصمت در آیه مبارکه

باتوجه به مقدمات یاد شده، آیا می شود خداوند این امر مهم را به کسی که معصیت کار و ظالم یا خطاکار و فراموشکار است، واگذار و پیامبر ولایت او را عین ولایت خود معرفی نماید و او را اولی به آنفس مسلمین به حساب آورد آیا ولایت چنین کسی موجب اکمال دین و اتمام نعمت است؟

بدیهی است شخصی که جانشین پیامبر و عهده دار امری با این عظمت می شود، باید تمام اوصاف «مستخلف عنه» را و همان عصمت نبی را داشته باشد؛ زیرا امامت عهدی الهی است و چنین شخصی عهده دار همان وظیفه ای است که انبیای الهی داشتند با این تفاوت که به جای دریافت وحی، وظیفه حفظ و تفسیر دین را بر عهده دارد. پس اگر احتمال خطا و انحراف به هر نحو ممکن، در او راه داشته باشد، اعتماد مردم از او سلب می شود و به دور از حکمت بالغه خداوند خواهد بود؛ زیرا هدف از تعیین ولی و سرپرست برای انسانها نجات آنها از گمراهی و هدایت به سوی سعادت ابدی است که در بعثت انبیا نیز مطرح است. (۲)

ص: ۲۳۷

۱- برگرفته از تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۴۱-۶۱.

۲- ر.ک: النظامیه فی مذهب الامامیه، ص ۱۴۴؛ استاد مهدی هادوی تهرانی، ولایت و دیانت، ص ۵۹-۶۳، قم: مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چ ۳، ۱۳۸۱.

از طرف دیگر عصمت امری است مخفی که به جز خداوند، کس دیگری نمی تواند از آن آگاهی پیدا کند. تعیین ولی معصوم نیز باید از جانب خداوند باشد. این امر طی مقدمات لازم در روز خاص و در مکان ویژه (غدیر) از طرف خداوند توسط پیامبر صورت گرفت:

«عَنْ حَتَّانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِإِعْلَانِ أَمْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِلَى آخِرِ آيَاتِهِ. قَالَ: فَمَكَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثًا حَتَّى أَتَى الْجُحْفَةَ

فَلَمْ يَأْخُذْ بِيَدِهِ فَرَقًا مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا نَزَلَ الْجُحْفَةَ يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي مَكَانٍ يُقَالُ لَهُ مَهْيَعُهُ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالَ فَجَهَرُوا فَقَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ الثَّالِثَةَ فَقَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاحْذُلْ مَنْ حَذَلَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ مِنْ بَعْدِي» (۱)

ص: ۲۳۸

۱- محمد بن مسعود عیاشی، التفسیر (العیاشی)، ج ۱، ص ۳۳۲، حدیث ۱۵۳، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۳۹.

«از حنان بن سدیر از پدرش از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: زمانی که در حجّه الوداع جبرئیل آیه { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... } را برای ابلاغ امر علی بن ابی طالب بر رسول خدا صلی الله علیه وآله آورد، پیامبر صلی الله علیه وآله سه روز درنگ نمود و دست علی را به جهت فرق گذاشتن از مردم نگرفت تا به جحفه رسید زمانی که در روز غدیر به جحفه رسید. در مکانی که به آن مهیعه گفته می شد، صدا زد: «الصلاة جامعة!» مردم جمع شدند، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چه کسی برای شما از خود شما بهتر است؟ مردم همه با صدای بلند گفتند: خدا و رسولش. سپس مرتبه دوم و سوم پیامبر این کلام را تکرار نمود و مردم همان جواب را دادند. آنگاه پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم بعد از من علی مولای اوست. بار خدایا! با دوستان علی دوست و با دشمنان او دشمن باش! و هر که علی را یاری کند او را یاری رسان و هر که علی را خوار کند، او را خوار نما؛ زیرا علی از من است و من از او هستم و او نسبت به من مانند هارون است نسبت به موسی جز این که بعد از موسی نبی بود، اما بعد از من دیگر نبی نیست (و نبوت با من خاتمه پیدا می کند).

پس از ابلاغ این حکم، آیه { الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي

وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا {[\(۱\)](#)} نازل شد.

۳. روایات نبوی صلی الله علیه وآله

روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، در بیان فضایل اهل بیت علیهم السّلام نقل شده است که به وضوح دال بر عصمت آنان است. در برخی از این روایات تصریح به عصمت شده است و برخی

دیگر با آنکه لفظ عصمت در آنها نیامده است اما دلالت بر عصمت ائمه علیهم السّلام دارند.

به این روایات توجه کنید.

۱. ابن عباس می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود:

«أنا و علي و الحسن و الحسين و تسعه من وُلد الحسين مطهرون معصومون.» [\(۲\)](#)

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر دیگر از فرزندان حسین، پاک [از هر نوع آلودگی] و معصوم هستیم.»

۲. جلال الدین سیوطی، در تفسیر آیه ۳۳ احزاب، این روایت را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله گزارش می کند:

«فَأَنَا وَاهِل بَيْتِي مَطْهُرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ.» [\(۳\)](#)

ص: ۲۴۰

۱- مائده / ۳.

۲- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۹۱؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱.

۳- الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۵۹.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مورد امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السّلام فرمود:

«انهم خیره الله و صفوته وهم المعصومون من کل ذنبٍ و خطیئته»^(۱).

«اهل بیت کسانی هستند که خداوند آنها را برگزیده است و آنها از هر گناه و خطایی پاک هستند».

۴. عن عبدالله بن العباس قال:

«دخلت على النبي صلى الله عليه وآله... قلت يا رسول الله فكم الأئمة بعدك؟ قال ... و الأئمة بعدى اثنا عشر أولهم على بن أبى طالب ... قال ابن عباس قلت: يا رسول الله أسامى ما أسمع بهم قط قال لى يا ابن عباس هم الأئمة بعدى وإن قهروا أمناء معصومون نجباء أخيار ... يا ابن عباس سوف يأخذ الناس يميننا و شمالاً فإذا كان كذلك فاتبع علينا و حزبه فإنه مع الحق و الحق معه و لا- يفترقان حتى يردا على الحوض يا ابن عباس ولا-يتهم ولا-يتى و ولايتى ولايه الله و حربهم حربى و حربى حرب الله و سلمهم سلمى و سلمى سلم الله»^(۲).

«از عبدالله بن عباس نقل شده است که خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدم و گفتم: یا رسول الله تعداد ائمه بعد

ص: ۲۴۱

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۹۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۸۵، باب ۴۱.

از شما چند نفرند؟ پیامبر فرمود: ... و ائمه بعد از من دوازده نفرند که اولشان علی بن ابی طالب است ... ابن عباس می گوید:
گفتم: یا رسول الله اینها اسامی هستند که هرگز نشنیده ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای ابن عباس اینها ائمه بعد از من هستند که هرچند مقهور واقع شوند امناء معصوم و فضلا و بزرگان برگزیده اند. ای ابن عباس! زود است که مردم به راست و چپ منحرف شوند هرگاه چنین شد از علی و حزب او پیروی نما؛ زیرا علی با حق و حق با اوست و هیچگاه از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. ای ابن عباس! ولایت و دوستی آنها دوستی من و دوستی من دوستی خداست و جنگ با آنها جنگ با من و جنگ با من جنگ با خداست و صلح و آشتی با آنها صلح و آشتی با من و صلح با من صلح با خداست».

۵. ابو سعید از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که می فرمود:

«أهل بيتي أمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء قيل يا رسول الله فالأئمة بعدك من أهل بيتك؟

قال: نعم الأئمة بعدى اثنا عشر تسعه من صلب الحسين أمناء معصومون و منا مهدى هذه الأمة».(۱)

«اهل بيت من امان اهل زمين هستند همان گونه که

ص: ۲۴۲

۱- همان، ص ۲۹۱.

ستارگان امان اهل آسمان هستند. از پیامبر سؤال شد یا رسول الله ائمه بعد از شما از اهل بیت شما هستند؟ پیامبر فرمود: بلی! ائمه بعد از من دوازده نفرند که نه نفر از فرزندان حسین و ابناء معصوم هستند. و از ما است مهدی این امت».

۶. عن سلمان الفارسی قال:

«دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله و عنده الحسن و الحسین علیهما السلام

یتغذیان و النبی صلی الله علیه وآله

یضع اللقمة تاره فی فم الحسن و تاره فی فم الحسین علیه السلام فلما فرغا من الطعام أخذ رسول الله صلی الله علیه وآله الحسن علی عاتقه و الحسین علی فخذیه ثم قال لی: یا سلمان أتحبهم قلت یا رسول الله کیف لأحبهم و مکانهم منک مکانهم قال: یا سلمان من أحبهم فقد أحبنی و من أحبنی فقد أحب الله ثم وضع یده علی کتف الحسین فقال: إنه الامام ابن الامام تسعه من صلبه ائمه ابرار ابناء معصومون و التاسع قائمهم».^(۱)

«از سلمان فارسی نقل شده است که خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله مشرف شدم در حالی که به حسن و حسین علیهما السلام غذا می داد؛ یکبار لقمه را در دهان حسن می گذاشت و بار دیگر در دهان حسین علیه السلام. زمانی که آن دو از غذا خوردن فارغ شدند، پیامبر صلی الله علیه وآله حسن را بر دوش و

ص: ۲۴۳

۱- همان، ص ۳۰۴.

حسین را بر روی رانش گرفت، سپس به من فرمود: ای سلمان آیا اینان را دوست داری؟ گفتم: یا رسول الله چگونه دوست نداشته باشم و حال آنکه جایگاه آنها مانند جایگاه شما است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان! هر کس آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است. سپس دستش را بر بازوی حسین گذاشت و فرمود: او امام و فرزند امام است که نه نفر از ائمه ابرار که امناء معصوم هستند از نسل او هستند که نهمین فرد آنها حضرت قائم است».

۷. عن جابر بن عبد الله الأنصاری قال:

«كان رسول الله في الشكاه التي قبض فيها فإذا فاطمه عند رأسه. قال: فبكت حتى ارتفعت صوتها فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله طرفه إليها فقال حبيبتي فاطمه ما الذي يبكيك قالت أخشى الضيعة من بعدك قال يا حبيبتي لا تبكين فنحن أهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعطها أحدا قبلنا ولا يعطيها أحدا بعدنا منا خاتم النبيين و... و منا سبطا هذه الأمة و هما ابناك الحسن و الحسين سوف يخرج الله من صلب الحسين تسعة من الأئمة أمناء معصومون و منا مهدي هذه الأمة» (۱).

ص: ۲۴۴

«از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که پیامبر در بستر بیماری منجر به فوتش به سر می برد. در این هنگام فاطمه بالای سرش نشسته بود و گریه می کرد تا این که صدایش بلند شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمش را باز نمود و پیامبر به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: حبیبه من فاطمه چه چیز تو را گریاند؟ فاطمه عرض کرد: از ضایعه ای که بعد از تو به وقوع می پیوندد می ترسم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گریه نکن ما اهل بیتی هستیم که خداوند به ما هفت خصلت داده است که پیش از ما به هیچ کسی نداده است و بعد از ما هم به کسی نخواهد داد؛ از ماست خاتم پیامبران و ... از ماست دو سبط این امت و آن دو، دو فرزند تو، حسن و حسین هستند، زود است که خداوند از صلب حسین نه نفر از ائمه را بیافریند که آنها اماناء معصوم هستند و از ماست مهدی این امت».

۸. در روایات منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، گرچه لفظ عصمت ذکر نشده است اما فضایل فراوانی برای اهل بیت علیهم السلام بر می شمارند که برخی از آنها جز با عصمت آنان سازگار نیست که به نمونه ای از آنچه در کتب اهل سنت آمده است، اشاره می کنیم.

«من أحب أن يركب سفينة النجاه ويستمسك بالعروة الوثقى ويعتصم بحبل الله المتين فليوال علياً بعدى، وليعاد عدوه، وليأتم بالائمه الهداه من ولده، فانهم

خلفائی [بعدی] وأوصیائی وحجج الله علی خلقه بعدی و سادات امتی وقادات الاتقیاء إلی الجنة، حزبه‌م حزبی، و حزبی حزب الله، و حزب أعدائهم حزب الشیطان» (۱).

«هرکس دوست دارد که بر کشتی نجات سوار شود و به ریسمان محکم الهی چنگک بزند، باید ولایت و رهبری علی را بعد از من بپذیرد و با دشمنان او دشمنی کند و به ائمه هدایتگر از فرزندان او اقتدا کند؛ زیرا آنها خلفا و اوصیای بعد از من و حجت های خدا بر خلق و بزرگان امت من و

پیشوایان پرهیزگاری هستند که مردم را به سوی بهشت می خوانند؛ حزب آنها حزب من و حزب من حزب خدا و حزب دشمنان آنان حزب شیطان است».

کلمات «عروه الوثقی، جبل الله المتین، الائمة الهداه، حجج الله، قادات الاتقیاء إلی الجنة» در این روایت دلالت بر عصمت آنها دارد؛ زیرا غیر معصوم این مقام ها و خصوصیات را نخواهد داشت و در آخر حدیث فرموده است: حزب آنها حزب من (رسول خدا) است و حزب من، حزب الله است.

آیا حزب انسان های گناهکار و ظالم و فاسد حزب خداست؟!

۹. در حدیث ثقلین، پیامبر اهل بیت را همراه و همتای قرآن معرفی می کند:

«یا ایها الناس إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا فإن اللطیف أخبرنی

ص: ۲۴۶

وعهد إلى أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فقام عمر بن الخطاب شبه المغضب فقال: يا رسول الله أكل أهل بيتك؟ فقال: لا ولكن أوصيائي منهم، أولهم أخي و وزيرى و وارثى و خليفتى فى أمتى و ولى كل مؤمن بعدى، هو أولهم. ثم ابنى الحسن، ثم ابنى الحسين، ثم تسعه من ولد الحسين واحد بعد واحد حتى يردوا على الحوض شهداء لله فى أرضه، و حجته على خلقه، و خزّان علمه، و معادن حكّمته، من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله». (١)

«ای مردم! من دو چیز گرانبها را در میان شما به امانت می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگر عترت من که اهل بیت من هستند. پس به این دو چنگک بزیند که هرگز گمراه نخواهید شد؛ زیرا خدای مهربان به من خبر داده و با

ص: ۲۴۷

۱- سید هاشم البحرانى، غایه المرام، ج ۱، ص ۱۴۱. حدیث ثقلین علاوه بر متون حدیثی شیعه در بسیاری از منابع حدیثی اهل تسنن ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۳، صص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹، و ج ۵، ص ۱۸۲، دار صادر، بیروت؛ ترمذی، سنن ترمذی، باب مناقب اهل بیت النبى صلى الله عليه وآله، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۳۸۷۴ و ص ۳۲۹، ح ۳۸۷۶، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۳ هـ. ق؛ نسائی، فضائل الصحابه، باب فضائل على عليه السلام، ص ۱۵، دار الکتب العلمیه، بیروت؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۵، باب فضل اهل البيت عليهم السلام؛ ج ۱۰، ص ۳۶۳، باب فى حوض النبى صلى الله عليه وآله؛ نسائی، سنن کبرى، ج ۵، ص ۴۵، ح ۸۱۴۹، باب فضائل على عليه السلام، دار الکتب العلمیه، بیروت؛ مسند ابى يعلى، ج ۲، ص ۲۹۸، باب «من سند ابى سعيد خدرى». (محقق کتاب)

من پیمان بسته است که آن دو هرگز از هم جدا نشوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس از این سخنان عمر بن خطاب با ناراحتی بلند شد و گفت: یا رسول الله! آیا همه اهل بیت تو؟ پیامبر در جواب فرمود: نه! ولی آن دسته از اهل بیت من که اوصیای من هستند؛ که اولشان برادر، وزیر، وارث و خلیفه من در میان امتم و ولی و سرپرست هر مؤمن بعد از من است، سپس فرزندانم حسن سپس فرزندان حسین سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری هستند تا این که بر حوض بر من وارد شوند در حالی که شاهدان خدا در روی زمینش و حجت او بر خلقش و گنجینه های علم خدا و معادن حکمت او هستند؛ هرکس از آنها پیروی کند از خدا پیروی نموده است و هرکس از فرمان آنها سرپیچی کند، فرمان خدا را معصیت نموده است».

در این حدیث، توجه به دو نکته زیر اندیشه حق جویان را به عصمت اهل بیت علیهم السلام رهنمون می کند:

الف - کتاب و عترت در کنار یکدیگر، محور هدایت به شمار آمده اند: «ما إن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَداً».

ب - بر جدایی ناپذیری قرآن و عترت تأکید شده است: «لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛ اگر اهل بیت علیهم السلام معصوم از گناه و خطا نبودند، پیروی از آنان همواره موجب هدایت نمی گردید؛ زیرا گمراه نمی تواند هادی به سوی سعادت شود.

بنابراین جدایی ناپذیری آنان از قرآن، معنای روشنی نداشت. (۱)

۱۰. در حدیث دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله، علی و بقیه ائمه علیهم السلام را مدار و معیار حق معرفی نموده است:

«علی أخی و وزیر و وارثی و وصیی و خلیفتی فی أمتی و ولی کل مؤمن بعدی ثم ابنی الحسن ثم ابنی الحسین ثم تسعه من ولد ابنی الحسین واحد بعد واحد القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردوا علی حوضی» (۲)

«علی! برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین من در میان امتم و ولی هر مؤمن بعد از من است. پس از آن فرزندانم حسن سپس فرزندانم حسین و بعد از او نه نفر از فرزندان فرزندانم حسین یکی پس از دیگری خلیفه و جانشین من در میان امتم خواهند بود؛ قرآن با آنها و آنها با قرآن هستند؛ آنها از قرآن و قرآن از آنها جدا نمی شوند تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند».

ص: ۲۴۹

-
- ۱- ر.ک: الغدیر، ج ۳، ص ۸۰؛ راهنما شناسی، ص ۳۷۷؛ امامت و رهبری، ص ۷۵؛ بررسی مسائل کلی امامت، ص ۲۲۷.
 - ۲- سلیم بن قیس هلالی کوفی، کتاب سلیم بن قیس، ص ۶۴۳، قم: انتشارات الهادی، ۱۴۱۵هـ.ق؛ غایه المرام، ج ۱، ص ۱۳۹.

۱۱. در احادیث منقول از پیامبر صلی الله علیه وآله، با عبارات های مختلف و متفاوت با همدیگر، علی علیه السلام معیار حق معرفی شده است.

ام سلمه می گوید: از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

«علی مع الحق والحق مع علی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامه».(۱)

۱۲. با این عبارات نیز نقل شده است:

«علی مع الحق والحق معه وعلی لسانه، والحق یدور حیثما دار علی».(۲)

«علی با حق است و حق با او و بر زبان اوست، و حق می گردد هر جا که علی بگردد...».

۱۳. همچنین:

«إن الحق معك والحق علی لسانك وفی قلبك و بین عینیک، والایمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمی ودمی».(۳)

ص: ۲۵۰

۱- شرح احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۴۸؛ الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۷، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، بی جا: دار إحياء الكتب العربیة، ج ۱، ۱۳۷۸؛ ابن قتیبه الدینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۷۳، تحقیق: طه محمد الزینی بی جا: مؤسسه الحلبي وشركاه للنشر والتوزیع، بی تا؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ۲۳۵، بیروت: دار الكتب العلمیه، ۱۴۰۸.

۳- شرح احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۲۳.

۱۴. همچنين پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله مى فرمايد كه على عليه السلام هميشه با قرآن و قرآن با على عليه السلام است:

«على مع القرآن والقرآن معه لا يفترقان حتى يردا على الحوض»^(۱)

برای داوری میان انسان های عادی، چیزی جز حق را نمی توان محور ارزیابی قرار داد. باید ابتدا حق را شناخت تا میزان حقانیت اشخاص بر اساس نزدیکی و دوری به این محور سنجیده شود: «اعرف الحق تعرف اهله»^(۲) تنها کسانی که خود معیار حقانند و حق برگرد آنان می چرخد، معصومان اند و امام على عليه السلام به گواهی رسول خدا صلی الله علیه وآله، از این گروه است:

«على مع الحق و الحق مع على»^(۳)؛ «اللهم ادر الحق مع على حيث دار»^(۴)

معلوم است کسی که معیار حق است و حق بر قلب و زبان و بین چشمانش جاری است و هم طراز قرآن و همراه با آن است و ایمان با گوشت و

ص: ۲۵۱

۱- همان؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۱۳۵؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳.

۲- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۶.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

۴- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳ (كتاب المناقب، باب ۲۰)؛ المستدرک على الصحيحین، ج ۳، ص ۱۳۵.

خون او آمیخته شده است، معصوم است و هیچ شکی در آن نیست.

۱۵. احادیث فراوانی می توان یافت که رستگاری ابدی را با پیروی از اهل بیت علیهم السّلام پیوند می زند، مانند حدیث معروف سفینه که اهل بیت علیهم السّلام را به کشتی نوح همانند می کند:

«مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح فی قوم نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلك»^(۱).

«اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است در میان قوم نوح که هرکس بر آن کشتی سوار شود، نجات می یابد و هرکس از آن تخلف کند، هلاک می شود».

به این عبارت نیز نقل شده است:

«مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق»^(۲).

۴. حضرت زهرا علیها السلام

اشاره

شیعیان علاوه بر عصمت انبیا و ائمه علیهم السّلام، به عصمت حضرت فاطمه

ص: ۲۵۲

۱- المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۴؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲- همان، ج ۵، ص ۳۵۵؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۴؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸۶.

زهراعلیها السلام نیز معتقد هستند و با دلایل مختلفی آن را اثبات می کنند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ادله عصمت حضرت زهرا علیها السلام

۱- آیه تطهیر

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} (۱)

همان طور که گذشت بر اساس این آیه، اراده تخلّف ناپذیر خداوند بر این تعلق گرفته است که هرگونه پلیدی را تنها از اهل بیت بزدايد و آنان را به طور کامل پاک و منزّه گرداند. چنین برداشتی از آیه با بررسی واژه های به کار رفته در آن، همچون اراده، رجس، اذهاب و تطهیر تأیید می گردد و جای تردیدی باقی نمی گذارد.

روایتی از پیامبر صلی الله علیه وآله در کتب اهل تسنن نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از قرائت آیه فرمودند:

«فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي مَطْهُرُونَ مِنَ الذَّنُوبِ» (۲)

بی تردید، فاطمه زهراعلیها السلام از اهل بیت پیامبر است و اگر در بیان فضیلت او

ص: ۲۵۳

۱- احزاب / ۳۳.

۲- الدرالمشور، ج ۵، ص ۱۹۹.

دلیل دیگری نبود، همین آیه کافی بود که او را در صدر زنان عالم بنشانند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت را به همگان معرفی نموده و راه هرگونه توجیهی را بسته است. بر اساس حدیث کساء، رسول خدا صلی الله علیه و آله پارچه ای را بر روی خود و علی و فاطمه و فرزندانشان، حسن و حسین علیهم السّلام انداخت و فرمود: «اللهم انّ هؤلاء اهل بیتی» (۱) یا «اهل محمد» (۲) و در پاسخ به ام سلمه - که پیوستن به اصحاب کساء را درخواست نمود - فرمود: «انک إلى خیر انک من أزواج النبی» یا «أنت علی مکانک و انک علی خیر»؛ تو همواره به راه خیر و رستگاری بوده ای! اما این فضیلت ویژه من و این چند نفر است. (۳)

سیوطی در تفسیرش به طرق مختلف از ام سلمه به این مضمون می نویسد:

من در خانه بودم که آیه {انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت} نازل شد و در خانه، فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السّلام بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را زیر کسائی که داشتند جمع نمود و سپس فرمود: «هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا». (۴)

ص: ۲۵۴

۱- همان، ص ۱۹۸؛ مفاتیح الجنان، ص ۱۳۴۲.

۲- الدرالمثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

۳- همان؛ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۴- ر.ک: الدرالمثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

وی نام بسیاری از دانشمندان و راویان اهل سنت را می آورد که آنها نیز شأن نزول آیه را در مورد همین پنج تن می دانند. وی از عایشه نیز به همین مضمون نقل می کند. (۱) پیامبر گرامی اسلام برای آنکه وظیفه خویش را در تسبیب آیات الهی به گونه شایسته ای بجای آورند، به این مقدار بسنده نکرده و با به کارگیری شیوه ای فراموش نشدنی و درمدت زمانی طولانی آن هم به صورت هر روزه، به معرفی اهل بیت پرداختند.

در روایتی از ابن عباس و دیگران نقل شده است رسول خدا صلی الله علیه وآله تا شش ماه یا هشت ماه یا نه ماه، هر روز یا روزی پنج مرتبه (بنا به اختلاف در نقل حدیث)، هنگام فرا رسیدن وقت نماز به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمودند:

«السلام علیکم یا أهل البيت و رحمه الله و برکاته الصلاه رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البيت و یطهرکم تطهیرا...» (۲)

بنابراین تردیدی در عصمت حضرت زهرا علیها السلام و اینکه آن حضرت به طور قطع از اهل بیت است، باقی نمی ماند.

ص: ۲۵۵

۱- ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۲- همان، ص ۱۹۹.

۲- روایات مربوط به عصمت اهل بیت علیه السلام

علاوه بر آیه تطهیر، روایاتی که شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل نموده اند، همچون احادیثی که به طور صریح لفظ عصمت آمده یا مانند احادیث معروف ثقلین و سفینه و... که بیانگر عصمت اهل بیت است، به طریق اولی شامل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می شود؛ زیرا حضرت زهرا علیها السلام به طور یقین از اهل بیت است.

۳- روایات مخصوص به حضرت زهرا علیها السلام

محدثان شیعه و سنی روایت نموده اند که پیامبر فرمود:

«ان الله (تبارک و تعالی) یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها» (۱).

ص: ۲۵۶

۱- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۱. - شیخ صدوق، أمالی، ص ۴۶۷، ح ۶۲۲/۱، باب «فضائل فاطمه علیها السلام»؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹، ح ۶ و ص ۵۱، ح ۱۷۶؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۰۳، ح ۲، باب معنی الجبار؛ شیخ مفید، أمالی، ص ۹۵، ح ۴، دارالمفید، بیروت؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶، دارالفکر، بیروت؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۴، باب ذکر مناقب فاطمه زهرا علیها السلام؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳، باب مناقب فاطمه بنت النبی صلی الله علیه وآله؛ عبد الله بن عدی، الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۱۱۲ / ۴۸۱؛ ابن الاثیر، أسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۲، دارالکتب العربی، بیروت؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸، «ما اسند علی بن ابی طالب علیه السلام»، ح ۱۸۲؛ و ج ۲۲، ص ۴۰۲، «و من مناقب فاطمه علیها السلام» (محقق کتاب)

در این روایت رضا و غضب فاطمه زهرا علیها السلام پیش نیاز رضایت و خشنودی خداوند معرفی شده است. این حقیقت، تفسیری جز عصمت همه جانبه آن حضرت را بر نمی‌تابد؛ زیرا خداوند جز به اعمال صالح خشنود نمی‌گردد و هیچگاه به گناه و سرپیچی از فرمانش رضایت نمی‌دهد. اگر حضرت زهرا علیها السلام به گناه دست می‌زد یا حتی فکر انجام آن را در سر می‌پروراند، به چیزی راضی گردیده بود که خدا از آن راضی نیست، در حالی که در این روایت، رضایت الهی پیوندی ناگسستنی با رضایت فاطمه علیها السلام یافته است.

آلوسی در تفسیر آیه ۴۲ سوره آل عمران، از یکسو حضرت مریم علیها السلام را معصوم از گناه شمرده و از تمامی پلیدی‌های حسنی، معنوی و قلبی پاک می‌داند و از سوی دیگر، دیدگاه کسانی را که وی را سرور تمامی زنان جهان، از آغاز تا انجام می‌شمارند، رد می‌کند و با اقامه شواهد گوناگونی چنین نتیجه می‌گیرد که این ویژگی شایسته فاطمه زهرا علیها السلام است:

«الذی یدور فی خلدی أن أفضل النساء فاطمه» (۱)

پر واضح است که جمع میان این دو سخن، جز با پذیرش عصمت حضرت زهرا علیها السلام سازگار نیست؛

زیرا نویسنده از یک طرف بر عصمت حضرت مریم اقرار دارد و از طرف دیگر حضرت زهرا علیها السلام را برتر از او دانسته است پس معلوم می‌شود

ص: ۲۵۷

که حضرت زهرا علیها السلام به طریق اولی معصومه است یا با توجه به تشکیکی بودن مقوله عصمت حضرت زهرا علیها السلام از درجه بالاتری از عصمت برخوردار است.

۵. انسان های دیگر

اشاره

آیا مقام عصمت، به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اختصاص دارد یا انسان های دیگر نیز می توانند به این مقام برسند؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت، عصمت مقامی نیست که در انحصار انبیا و ائمه قرار داشته و دست سایر انسان ها از رسیدن به آن کوتاه باشد. (۱)

عصمت به صورت مطلق و گسترده، مربوط به گروه معدودی به نام انبیا و امامان است، ولی عصمت نسبی یعنی مصونیت در برابر برخی از گناهان، اختصاصی به آن گروه ندارد. بسیاری از انسان ها، در برخورد با برخی گناهان مانند سرقت مسلحانه در نیمه شب یا قتل انسان های بی گناه و خود کشی، مصونیت دارند و دارای حالت درونی خاصی هستند که عوامل پیدایش این نوع گناهان در محیط ذهن آنها آن چنان محکوم و مورد تنفر بوده که به فکر آنها نیز نمی افتند. (۲)

ص: ۲۵۸

۱- ر.ک: سیره رسول اکرم در قرآن، ج ۹، ص ۲۰-۲۲؛ علامه طباطبایی، ولایت نامه، ص ۵۸-۴۸، ترجمه: همایون همتی، تهران: امیرکبیر، چ ۱.

۲- محمد سعیدی مهر، آموزش کلام اسلامی، ج ۲، ص ۷۲، قم: کتاب طه، چ ۳، ۱۳۸۳.

از آن جا که یکی از موارد منشأ عصمت، «اراده و اختیار» آدمی است (۱)؛ هر انسان صاحب اراده ای می تواند با ریاضت شرعی و تهذیب نفس و با الگو قرار دادن ائمه معصومین علیهم السّلام در عقاید و اخلاق و افکار، روحیات و اعمال خود به برخی از مراتب عصمت دست یابد. (۲)

پس می توان گفت: هر امام و پیامبری معصوم است اما هر معصومی لازم نیست امام و پیامبر باشد.

نکته ای که ذکر آن در این جا لازم می نماید، این است که این مطلب با آنچه در کتاب های کلامی آمده و بعضی عصمت را موهبتی الهی دانسته اند نه یک امر اکتسابی (۳)، منافات ندارد؛ زیرا آنچه بخشش الهی است، عصمت کامل و منزّه

ص: ۲۵۹

۱- ر.ک: فصل دوم، بحث مربوط به منشأ عصمت.

۲- همان طور که خدای متعال در چند آیه از قرآن مسلمانان را امر به عصمت کرده و اهمیت آن را بیان فرموده و در بعضی از آیات عصمت را شرط ورود در زمره مؤمنین و دریافت اجر عظیم الهی و داخل شدن در رحمت و فضل الهی و صراط مستقیم بیان فرموده است: {واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرّقوا...} (آل عمران / ۱۰۳)؛ {وجاهدوا في الله حق جهاده.... فأقيموا الصّلاه و آتوا الزّكاه و اعتصموا بالله هو مولاكم...} (حج / ۷۸)؛ {إن المنافقين في الدرك الاسفل من النار ولن تجد لهم نصيراً * إلاّ الذين تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دينهم لله فأولئك مع المؤمنین و سوف يؤت الله المؤمنین اجراً عظيماً}. (نساء / ۱۴۵ / ۱۴۶)؛ {فأما الذين آمنوا بالله و اعتصموا به فسيدخلهم و رحمه منه و فضل و يهديهم اليه صراطاً مستقيماً} (نساء / ۱۷۵). (محقق کتاب)

۳- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۱. شیخ مفید، علامه حلی، فاضل مقداد و برخی دیگر عصمت را موهبتی الهی دانسته اند.

بودن از گناه و خطا در سراسر عمر و از ابتدای طفولیت تا آخر پیری است اما آنچه قابل کسب است این است که انسان پس از رسیدن به علم زیاد و تقوای قوی، بتواند احتمال ارتکاب گناه و خطا را از بین ببرد. مانند حضرت زینب علیها السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام که سیره زندگی آنان نشان می دهد که به مراتب بالایی از عصمت دست یافته اند. در بین علما هم بزرگانی

بوده اند که گفته شده سال های زیادی کار مکروه هم انجام ندادند. (۱) چنانچه بسیاری از علما و بزرگان تالی تلو معصوم علیه السلام خوانده شده اند. (۲)

الف - تفاوت عصمت معصومان و انسان های دیگر

مقصود از عصمت معصومان - پیامبران و ائمه و حضرت زهرا علیهم السلام - تنها عصمت از گناهان - آن هم پس از سنین متعارف بلوغ و تکلیف - نیست؛ بلکه عصمت از سهو و خطا در زمان طفولیت را نیز شامل می شود. روشن است که چنین عصمتی در امت اسلام، منحصر در چهارده معصوم علیهم السلام است. (۳)

اما انسان های دیگر با «تهذیب نفس» می توانند در آینده مصون بمانند و نیز ممکن است گذشته را با کفارات و... جبران کنند اما نمی توانند آن را به گونه ای

ص: ۲۶۰

۱- ر.ک: esgraaq.com ؛ webmaster@qomicis.com.

۲- ر.ک: www.porseman.org.

۳- محمد تقی مصباح یزدی، جزوه راه و راهنماشناسی، ص ۶۷۶-۶۷۵، تهران: امیرکبیر، س ۱۳۷۵.

ترمیم نمایند که نسبت به گذشته، عصمت تحصیل شود؛ زیرا نمی توان واقع شده را تغییر داد. البته اگر انسانی قبل از بلوغ در سایه تعلیم، تربیت، تهذیب و تزکیه به جایی برسد - که در هنگام بلوغ نیز معصوم باشد - عصمتش فراگیر خواهد بود؛ مانند امامزادگان و بسیاری از تربیت یافتگان در دامن های پاک؛ زیرا کم نبوده اند عالمان تقوای پشیه ای که سالیان متمادی نه تنها از حرام، بلکه از امور مکروه نیز چشم پوشیدند و حتی به خوردن و آشامیدن خود نیز رنگ الهی دادند. (۱)

اگر افرادی در مقام وقوع نیز به چنین مقام ویژه ای نایل آیند، بر اساس روایات و ادعیه، باز با هدایت و یاری پیامبران و ائمه علیهم السلام خواهد بود: «بکم فتح الله و بکم یختم». (۲)

از آن جا که آنان منشأ خیر و سبب وصول آدمی به مراتب بالا- و مقامات انسانی اند، باز در این جهت بر تمامی انسان های برتر، مقدم اند. (۳)

ص: ۲۶۱

۱- ر.ک: www.al-shia.com

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۸، بیروت؛ شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵، مؤسسه نشر اسلامی؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۹، دارالکتب الاسلامیه. (محقق کتاب)

۳- انسان و خلافت الهی، ص ۱۲۵-۱۵۵. www.porseman.org

تا اینجا دانستیم که فرشتگان، پیامبران و امامان علیهم السّلام، معصوم هستند و نیز سایر انسان ها می توانند به طور نسبی به این مقام برسند. حال سؤال این است که پیامبران از چه زمانی معصوم هستند؟ آیا در همه احوال، حتی پیش از نبوت، و از دوران کودکی باید معصوم باشند؟ یا صرفاً شرط است که پس از نبوت دچار گناه و خطا نگردند؟

درباره شروع زمان عصمت، سه قول زیر مطرح شده است: (۱)

۱. از زمان بلوغ (پیش از نبوت) تا زمان وفات. بسیاری از معتزله بر این قول اند. (۲)

۲. مخصوص حالت نبوت است، نه پیش از آن. بیشتر اشاعره بر این عقیده اند.

فخر رازی می نویسد:

آنچه را که ما می گوئیم، همان قول بیشتر اصحاب ماست و آن این که انبیا در دوران نبوت از کبائر و صغائر معصوم هستند و عمداً مرتکب آن

ص: ۲۶۲

۱- محمد هادی معرفت، عصمت پیامبران، www.al-shia.com؛ مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۷.

۲- السید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۹، تحقیق و تخریج: حسن الامین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، بی تا).

نمی گردند، اما بر سبیل سهو جایز است. (۱)

۳. از هنگام ولادت تا زمان وفات، که رأی امامیه است. (۲)

ابو جعفر صدوق (۳۸۱ هـ) در این باره می نویسد:

عقیده ما درباره انبیا و ائمه علیهم السّلام و ملائکه آن است که آنان، از هر آلودگی و پلیدی معصوم و مطهر هستند و هیچ گونه گناهی مرتکب نمی شوند، نه کوچک و نه بزرگ و هیچگاه خدا را نافرمانی نمی کنند و اگر کسی عصمت آنها را نفی کند، آنان را نشناخته است. (۳)

به دو مورد از دلایل عقلی وجوب عصمت انبیا - که قول امامیه را اثبات می کند - اشاره می کنیم:

۱. اگر سیره پیامبر قبل از بعثت مخالف با بعد از آن باشد، اطمینان کامل به او حاصل نمی شود.

پس می توان گفت: تحقق کامل هدف بعثت در گرو عصمت انبیا در تمام لحظات عمر آنها است.

ص: ۲۶۳

۱- عصمة الانبياء، ص ۹-۸؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۷.

۲- ر.ک: اوائل المقالات، ص ۲۹-۳۰؛ کشف المراد، ص ۲۱۶؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۴۲.

۳- ر.ک: الشيخ الصدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۹۶، تحقیق: عصام عبد السید (بیروت: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، ج ۳، ۱۴۱۴).

«أنا نعلم أن من يجوز عليه الكفر و الكبائر في حال من الأحوال و إن تاب منهما و خرج من استحقاق العقاب به لا نسكن إلى قبول قوله كسكوننا إلى من لا- يجوز ذلك عليه في حال من الأحوال و لا على وجه من الوجوه ... لهذا كثيرا ما يعير الناس من يعهدون منه القبائح المتقدمه بها و إن وقعت التوبه منها و يجعلون ذلك عيبا و نقصا و قادحا و مؤثرا و ليس إذا كان تجويز الكبائر قبل النبوه منخفضا عن تجويزها في حال النبوه و ناقصاً عن رتبته في باب التنفير»^(۱).

«ما می دانیم آنگونه که از قول کسی که در هیچ حالی از احوال و به هیچ وجهی از وجوه مرتکب کفر و شرک نشده است آرامش پیدا می کنیم، از قبول قول کسی که در حالی از احوال کفر و شرک بر اوسرزده باشد - گرچه از آنها توبه کند و مستحق عقاب نباشد - آرامش پیدا نمی کنیم... به همین سبب بسیاری اوقات مردم کسانی را که قبلاً فعل قبیحی از آنها سر زده اند تعبیر می کنند (طعن می زنند و عیبش را بیان می کنند) گرچه از آن فعل توبه نموده باشد. مردم این را عیب و نقص و مضر و مؤثر در شخصیتش می دانند و تجويز کبائر

ص: ۲۶۴

پیش از نبوت کمتر از تجویز کبائر در حال نبوت در کاستن از رتبه پیامبر و منفور نمودن مردم از او نیست».

به علاوه، بدیهی است انسانی که از آغاز زندگی دارای مقام عصمت از گناه بوده، از انسانی که فقط پس از بعثت دارای چنین مقامی شده است، برتر است و نقش هدایتی او نیز بیشتر خواهد بود و مقتضای حکمت الهی این است که فعل احسن و اکمل را برگزیند. (۱)

۲. هدف کلی بعثت انبیا، تزکیه و تربیت انسانهاست. با توجه به اینکه در تربیت، عمل بیشتر و عمیق تر از گفتار تأثیر دارد؛ لذا تطابق قول و عمل، یک عامل کلیدی برای شناخت تعالیم مصلح و مربی خواهد بود؛ در نتیجه تربیت کامل مقصود از بعثت انبیا حاصل نمی شود مگر با مطابقت قول و عملشان و این مسأله - همان طور که عصمت بعد از بعثت ایجاب می کند - عصمت قبل از آن را نیز می طلبد؛ زیرا سوابق اشخاص و اعمال گذشته آنها در پذیرفته شدن کلام و ارشاد آنها از سوی مردم مؤثر است. (۲)

امامیه علاوه بر پیامبر، جانشینان او یعنی امامان دوازده گانه را نیز در تمام مراحل زندگی معصوم می داند؛ زیرا مستخلف باید تمام اوصاف «مستخلف عنه» را داشته باشد.

ص: ۲۶۵

۱- منشور عقاید امامیه، ص ۱۱۰؛ www.imamalin.net.

۲- جعفر سبحانی، محاضرات فی الالهیات، ص ۴۱۲.

عصمت قبل از نبوت یا امامت، با عصمت بعد از آن چه فرقی دارد؟

ویژگی های عصمت در این دو مرحله زمانی، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارد. البته روشن است که برخی از مراتب عصمت - یعنی عصمت در دریافت وحی و نیز عصمت در ابلاغ و تبیین معارف و حیانی - پیش از نبوت و امامت قابل طرح نیست اما عصمت از گناه و خطا و نیز عصمت در اعتقادات، تمام دوران زندگی معصومین را پوشش می دهد.

در اینجا توضیح دو نکته زیر لازم است:

۱. عصمت قبل از نبوت و امامت، گستره وسیعی دارد و سال های آغاز زندگی را نیز در برمی گیرد.

۲. عصمت پس از نبوت و امامت، اختیاری است و ریشه در شایستگی هایی دارد که با تلاش خود معصومان علیهم السّلام به دست آمده است اما عصمت پیش از نبوت و امامت، اگر هم غیراختیاری باشد، نقصی برای آنان به حساب نمی آید؛ زیرا ملاک برتری معصومین، عصمت اختیاری در سنین بزرگسالی است و عصمت در خردسالی، پاداش قبل از عمل به شمار می آید:

وقتی خداوند می داند که فردی در آینده زندگی خود، چه مسیری را انتخاب می کند، به میزان انتخاب او و تلاش مداوم آینده اش، او را از نخستین روز زندگی

مورد لطف و عنایت قرار می دهد و از لغزش ها مصونش می دارد. (۱)

پرسش دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که قبل از رسیدن به سن تکلیف؛ گناهی قابل تصور نیست. پس چگونه می توان سخن از عصمت به میان آورد؟

این پرسش را دو گونه می توان پاسخ گفت:

الف - عصمت انبیا در طفولیت، پاداشی برای عصمت اختیاری آنها در بزرگسالی است. (۲)

ب - هر چند در انسان های معمولی، آمادگی برای پذیرش تکالیف الهی از حدود نه یا پانزده سالگی آغاز می شود، می توان نسبت به انسان های مختلف، زمان تکلیف را متفاوت دانست. بی شک، افراد خردسالی هستند که از نظر رشد عقلی، شناخت، آگاهی و قدرت تصمیم گیری، با افراد بزرگسال برابری می کنند. حال اگر این افراد، قبل از سنین متعارف به تکلیف می رسیدند، نه محال عقلی

لازم می شد نه با عدل و حکمت الهی منافات داشت. البته مشیت الهی بر این قرار گرفته است که از این تفاوت ها و ویژگی های فردی چشم پوشی شود و زمان تکلیف همه انسان ها، یکسان تلقی گردد؛ اما درباره پیامبران و امامان - که

ص: ۲۶۷

۱- محاضرات فی الالهیات، ص ۲۲۰.

۲- ر.ک: محاضرات فی الالهیات، ص ۶۷۳؛ www.porseman.org.

راهنمای مردمان و حجت الهی اند - وضعیّت به گونه ای دیگر است؛ راهیابی گروهی از آنان به مقام نبوت و امامت در سنین خردسالی، مهر تأییدی بر تکلیف پذیری آنان در آن سنین به شمار می آید. چنانکه به فرموده قرآن کریم، حضرت عیسی و یحیی، در کودکی به پیامبری رسیدند(۱) و بر اساس روایات و شواهد مسلم تاریخی، عده ای از ائمه شیعه در خردسالی(۲)

مسئولیت امامت و رهبری امت را بر عهده گرفتند.(۳)و(۴)

ص: ۲۶۸

۱- مریم / ۳۰ و ۱۲.

۲- امام جواد علیه السّلام در هفت سال و چند ماهگی، امام هادی علیه السّلام در هشت یا نه سالگی و امام زمان در چهار یا پنج سالگی به امامت رسیدند. ر.ک: شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۴۵ - ۵۴۸، قم: انتشارات هجرت، چ ۱۴، ۱۳۸۰ش.

۳- ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۱۹۰-۱۸۸.

۴- نکته ی مهمی که باید به آن توجه داشت این است که روح فرزند از حساسیت بالایی برخوردار است و به شدت تحت تأثیر محیط اطراف خود قرار می گیرد؛ بطوری که آنچه در ایام خردسالی می آموزد غالباً تا پایان عمر با او خواهد بود و لذا در روایات اهل بیت علیهم السّلام به تربیت فرزندان بسیار اهمیت داده شده و فرموده اند که «العلم فی الصغر کالتقش فی الحجر» و با توجه به اینکه جامعه اطراف پیامبران و امامان دچار انحرافات و امراض روحی بسیار بوده است طبعاً آنها نیز تحت تأثیر خواهند بود و در نتیجه نمی توانند وظیفه رهبری را به خوبی انجام دهند؛ لذا اگر از ناحیه خدای تعالی کنترل نشوند و عصمت نداشته باشند، دچار انحراف روحی خواهند شد. به همین دلیل عصمت و پاکی و سلامت روح در این دوران بسیار مهم است همانطور که امراض جسمی در کودکی در موارد زیادی در سلامتی بدن در بزرگسالی تأثیر دارد و حتی بعضی از امراض کودکی باعث معلولیت در بزرگسالی خواهد شد. (محقق کتاب)

اشاره

پیامبران از چه چیزهایی و در چه مقام هایی معصوم هستند؟

در این نگاه عصمت از دو منظر تقسیم می شود:

الف - عصمت سه قسم دارد: عصمت در تلقی و ابلاغ وحی؛ عصمت در عمل و امور عادی زندگی و عصمت در اعتقادات.

ب - عصمت از نظر دیگر دو قسم دارد: عصمت از گناه و عصمت از خطا و نسیان.

این دو تقسیم با هم تداخل دارند؛ در هر یک از اقسام تقسیم نخست، دو صورت قسم دوم جاری است. مثلاً در عصمت در تلقی و ابلاغ وحی، هم عصمت از گناه مطرح است و هم عصمت از خطا و نسیان. از این رو بحث را بر اساس تقسیم نخست پی گرفته و در هر قسم پس از بیان نظریه ها و اقامه دلیل به محدوده و قلمرو دلالت آن پرداخته خواهد شد که آیا فقط عصمت از گناه را ثابت می کند یا عصمت از سهو و نسیان را نیز شامل می شود؟ در مورد امامان علیهم السلام هم می توان نظیر همین مطلب را بیان کرد اما با این تفاوت که در مورد ائمه علیهم السلام دریافت و ابلاغ وحی در کار نیست، بلکه تبیین و تفسیر وحی مطرح است.

۱. عصمت در دریافت و ابلاغ وحی

اشاره

یکی از وظایف انبیا، دریافت وحی از خداوند متعال و رساندن آن به مردم است که بالاترین مرتبه عصمت و قوام نبوت به شمار می رود.

بیشتر متکلمین شیعه و سنی، عصمت انبیا در این مراحل - دستکم در دروغگو نبودن در مقام تبلیغ - را قبول دارند(۱) به غیر از قاضی عبدالجبار که کذب سهوی را در تبلیغ رسالت تجویز کرده است؛(۲)

«وایضا لا خلاف بین الامه فی وجوب عصمتهم فیما يتعلق بالتبلیغ وعدم جواز الخطاء فیہ لا عمدًا ولا سهواً والا لم یبق الاعتماد علی شیء من الشرایع»

تجویز خطا در ابلاغ رسالت به صورت سهو و نسیان به ابوبکر باقلانی نیز نسبت داده شده است.(۳)

عصمت در این مرحله دو بخش دارد:

الف - عصمت از دروغ؛

ب - عصمت از خطا در تلقی و دریافت و فهم وحی و رساندن آن به مردم.

دلایل عقلی و قرآنی و روایی بسیاری برای عصمت در این دو بخش بیان شده است که به چند مورد اشاره می کنیم.

ص: ۲۷۰

۱- شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶؛ ر.ک: أبو عبدالله محمد بن عبدالباقی الزرقانی المصری المالکی، شرح المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج ۵، ص ۳۱۴؛ گوهر مراد، ص ۴۲۱؛ المواقف، ص ۳۵۸.

۲- ر.ک: شرح قوشچی، ص ۴۶۴.

۳- ر.ک: المواقف، ص ۳۵۸؛ گوهر مراد، ص ۴۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۸۹.

الف - نخستین دلیل عقلی بر عصمت در تلقی و ابلاغ وحی مبتنی بر هدف از بعثت است؛

۱. هدف از خلقت انسان رسیدن او به کمال است؛

۲. انسان ها به طور فطری طالب سعادت و رسیدن به کمال هستند؛

۳. یکی از مقدمات لازم برای رسیدن به این کمال، شناسایی آن و راه های منتهی به آن است؛

۴. ابزار شناخت انسان - که منحصر در حس و عقل است - برای رسیدن به کمال و سعادت ابدی کافی نیست؛ زیرا به دلیل اینکه جهان آخرت از محدوده شناخت عقل و حس خارج است نمی توانند همه آنچه را که برای سعادت انسان لازم است، شناسایی کنند؛

۵. عقل با توجه به حکمت خدا درمی یابد که راه دیگری برای شناخت سعادت ابدی باید وجود داشته باشد تا بتواند انسان را به هدف نهایی راهنمایی کند و گرنه نقض غرض خواهد بود و نقض غرض از خدای حکیم محال است؛

۶. آن راه دیگر، وحی و نبوت است؛ در غیر این صورت حجت بر مردم تمام نمی شود:

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يُكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ

حُجَّهٖ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا. (۱)

۷. پیامبران که واسطه رساندن وحی به مردم هستند، باید آن را معصومانه و بدون تغییر به مردم برسانند؛ زیرا تنها راه شناخت، منحصر به این راه است و اگر این راه مطمئن نباشد و خطا در آن صورت گیرد، به هدف و غرض نهایی نخواهد رسید (۲). بنابراین پیامبران در تلقی و ابلاغ وحی معصوم هستند.

این دلیل علاوه بر اینکه پیامبر را از گناه معصوم می‌داند، او را از سهو و نسیان نیز معصوم می‌داند؛ زیرا احتمال سهو و نسیان نیز باعث بی‌اعتمادی و نقض غرض است. (۳)

ب - دومین دلیل عقلی بر عصمت در تلقی و ابلاغ وحی مبتنی بر معجزه پیامبران است؛ زیرا فلسفه معجزه تأیید پیامبران است و از نظر عقل دلالت بر این دارد که در آنچه انبیاء به خدا نسبت می‌دهند، دروغ راه ندارد. (۴)

جالب اینجاست که حتی اشاعره - که منکر حُسن و قُبْح عقلی هستند - به این دلیل استناد کرده‌اند. (۵)

ص: ۲۷۲

۱- نساء/ ۱۶۵.

۲- محقق طوسی می‌نویسد: «و يجب في النبي العصمة لتحصيل الوثوق فيحصل الغرض». (رک: کشف المراد، ص ۳۴۹)

۳- ر.ک: راهنما شناسی، ص ۱۲۴-۱۲۷، قم: حوزه علمیه، چ اول، ۱۳۶۷.

۴- المیزان، ج ۲، ص ۱۳۶؛ شرح المقاصد، ج ۴، ص ۵۰.

۵- ر.ک: المواقف، ج ۳، ص ۴۱۵؛ محمد حسین المظفر، دلائل الصدق، ج ۱، ص ۶۰۵، قم: مکتبه بصیرتی، چ ۲، ۱۳۵۹.

پیامبران مدعی هستند که با غیب و خالق عالم در ارتباط هستند. فهم وجود این رابطه به صورت مستقیم برای بیشتر مردم ممکن نیست؛ زیرا طرف مقابل پیامبر قابل درک برای همه مردم نیست. بنابراین پیامبر باید کاری کند تا نشانه ارتباط او با خدا باشد؛ این نشانه باید به گونه ای غیر عادی و خارق العاده باشد تا مؤید این ارتباط باشد. معجزه که نشانه پیامبری است از سوی خدا به پیامبر اعطا می شود. اگر پیامبر دروغگو باشد یا خطا کند، اعطای معجزه به معنای تأیید دروغگو خواهد بود و تأیید دروغگو از خدای حکیم محال خواهد بود. (۱)

این دلیل، عصمت از دروغ در مقام ابلاغ وحی را تأیید می کند؛ اما به نظر مرحوم علامه طباطبایی این دلیل، عصمت از خطا و نیز سهو و اشتباه در ابلاغ را نیز ثابت می کند؛ زیرا تصدیق باطل و خلاف حق نیز قبیح است. (۲)

ادله نقلی

اشاره

پیش از آنکه به ادله قرآنی و روایی بپردازیم نخستین سؤالی که به ذهن می رسد این است که استدلال به آیات قرآن برای عصمت در تلقی و ابلاغ وحی، دور باطل است؛ زیرا صحیح بودن آیات قرآن متوقف بر معصوم بودن پیامبر است و معصوم بودن پیامبر متوقف بر صحیح بودن آیات قرآنی است.

ص: ۲۷۳

۱- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن کریم، ص ۲۰۳.

۲- المیزان، ج ۲ ص ۱۳۶.

در پاسخ باید گفت این شبهه در مورد آیات قرآن وارد نیست؛ زیرا می توان صحت آیات قرآن را از طریق تحدی اثبات کرد؛ تحدی آیات قرآن، نشانه ی از سوی خدا بودن آن خواهد بود و نیازی به اثبات معصوم بودن پیامبر ندارد. بنابراین صحت آیات قرآنی متوقف بر تحدی خواهد بود نه عصمت پیامبر و دور مذکور باطل می شود اما این مشکل در مورد ادله روایی وارد است و با آنها نمی توان عصمت را ثابت کرد؛ زیرا تحدی به ادله روایی صورت نگرفته است.

آیات متعددی برای عصمت در مقام تلقی و ابلاغ وحی ارائه شده است که به ذکر سه نمونه بسنده می کنیم:

الف - آیات ۲-۴ سوره نجم:

{مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى}. (۱)

«که هرگز دوست شما (۲) [حضرت محمدصلی الله علیه وآله] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است؛ هرگز از روی هوای

ص: ۲۷۴

۱- نجم / ۲-۴.

۲- البته با دقت به سیاق آیات و مخاطبان خاص آن، توجه به این مسئله مهم است که در میان مسلمانان منافقانی بودند که حتی مورد غضب الهی بوده و از این جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز با آنان هیچ دوستی نداشته است و به همین دلیل ترجمه مناسب تر برای کلمه «صاحب» به جای دوست کلمه «همراه» است. (محقق کتاب)

نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست!»

این آیات به روشنی بیانگر این است که پیامبر به عنوان نماینده خدا سخن می گوید، در واقع سخن خداوند است که بر او وحی شده و اگر امکان تخطی یا خطای پیامبر وجود داشت، خدا به طور مطلق نمی فرمود آنچه او می گوید، وحی الهی است.

ب - آیه ۲۱۳ سوره بقره:

{كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ} (۱)

«مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، بر آنها نازل نمود تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد باایمان، در آن اختلاف نکردند) تنها

ص: ۲۷۵

(گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت کرده، و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به منظور انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، کسانی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (امّا افراد بی ایمان، هم چنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند.) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند».

از این آیه استفاده می شود که بعثت پیامبران دو هدف زیر را دنبال می کند؛

۱. در میان مردم به حق داوری کنند؛

۲. آنان را به سوی اعتقاد حق و عمل صحیح رهبری کنند.

این دو هدف جز در سایه عصمت انبیا از خطا در اخذ و تبلیغ وحی امکان پذیر نیست؛ زیرا در غیر این صورت گفتار آنان نه تنها رهبری به سوی حقیقت نخواهد بود، بلکه مایه گمراهی می شود.

ج - آیات ۲۶-۲۸ سوره جن:

{عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ

عَدَدًا} (۱)

ص: ۲۷۶

۱- جن/۲۶-۲۸ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

«او دانای غیب است و هیچ کس را از اسرار غیبش آگاه نمی سازد؛ مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد؛ تا بدانند پیامبرانش رسالت های پروردگارش را ابلاغ کرده اند و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را احصا شمارش کرده است!»

در آیات یاد شده، دو نوع نگاهبان برای صیانت از وحی وارد شده است:

الف - فرشتگانی که پیامبر را از هر سو احاطه می کنند؛

ب - خداوند بزرگ که بر پیامبر و فرشتگان احاطه دارد.

علت این مراقبت کامل نیز تحقق یافتن هدف نبوت - رسیدن وحی - به بشر است. (۱)

افزون بر این، توضیحاتی که در پی می آید، به روشن تر شدن استدلال به این آیه بر عصمت در مرحله تبلیغ رسالت کمک می کند:

۱. فَلَا يُظْهِرُ «اظهار» از باب افعال و به معنای اعلام کردن است که نتیجه آن، رساندن پیام اعلام شده به مخاطبان است؛

۲. «مِنْ» در «من رسول» بیانی است؛ یعنی خداوند از پیامبرانش خشنود است که آنان را بر غیب خویش آگاه می کند؛

ص: ۲۷۷

۱- برای مطالعه بیشتر ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۳۳-۳۶؛ منشور عقاید امامیه، ص ۱۱۰؛ www.imamalinet.net

۳. ضمیر در «فائنه یسلک» به خداوند بر می گردد؛ همانطور که ضمیر مستتر در «یسلک» نیز به او بر می گردد. افزون بر این «یسلک» به معنای «یجعل» (گماردن) آمده است؛

۴. ضمائر در عبارت «بین یدیه و خلفه» به پیامبر صلی الله علیه و آله بر می گردد، ولی منظور از ضمیر نخست آن است که خداوند میان پیامبران و مخاطبان واسطه ای قرار نداده است و منظور از ضمیر دوم این است که خداوند میان خود و آنان (پیامبران)، فرشتگانی را برای مراقبت و نگهبانی از وحی و پیام خویش می گذارد تا از لوح محفوظ تا زمین (قلب پیامبران) مصون از گزند باشد و هم از قلب پیامبران تا زمانی که آن را به مردمان ابلاغ می کند و هم آن گاه که واژه ها و اوصافی را بر زبان می آورد. (۱)

این آیات پیامبر را از خطا و نسیان و گناه معصوم می داند.

تردید در تلقی وحی

در برخی از روایات اهل تسنن آمده است:

نخستین باری که جبرئیل وحی را بر پیامبر رساند، حضرت با حالت پریشانی و ترس نزد خدیجه علیها السلام برگشت. خدیجه علت ناراحتی او را پرسید و پیامبر جریان را تعریف کرد و فرمود: «من صدایی شنیدم ولی نفهمیدم چه کسی بود؟ و افزود «من بر جان خویش نگران و

ص: ۲۷۸

ترسانم». خدیجه ماجرا را با ورقه بن نوفل در میان گذاشت. ورقه علائم وحی را بیان کرد. آنگاه پیامبر خاطر جمع شد و فهمید که این شخص جبرئیل بوده و آنچه دریافت نموده وحی است اما تا آن زمان در دریافت وحی تردید داشت. (۱) و (۲).

امام صادق علیه السلام در پاسخ به این پرسش که «چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم آن نداشت که آنچه به عنوان وحی الهی بر او نازل می شود، از القائنات شیطان باشد» فرمود:

«ان الله اذا اتخذ عبداً رسولاً انزل عليه السكينة والوقار، فكان يأتيه من قبل الله - عزوجل - مثل الذي يراه بعينه». (۳)

ص: ۲۷۹

۱- ر.ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۹-۶۰؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۹۰؛ ابو جعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۷، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، (بیروت: دار التراث، ج ۲، ۱۳۸۷).

۲- بی تردید این مطلب مردود است؛ زیرا اگر قرار باشد که آن حضرت با راهنمایی ورقه بن نوفل متوجه نبوت خود شوند پس در حقیقت او امام و راهنمای پیامبری شد که وحی را از وسوسه و القای شیطان تشخیص نداد و او از این جهت به نبوت شایسته است در حالی که پیامبران دیگر مانند حضرت موسی به محض آغاز رسالت متوجه آن شدند و حضرت عیسی و یحیی از نوزادی به نبوت خود اقرار داشتند. (محقق کتاب)

۳- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۲؛ ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۵۶.

اشاره

در ابتدای این قسمت لازم است دو نکته به عنوان مقدمه بیان شود:

نکته یکم

منظور از عصمت در علم کلام و بحث های عقاید، صرف گناه نکردن نیست؛ بلکه چیزی بالاتر از آن است و آن عبارت از ملکه نفسانی و قوه روحانی است که مانع از ارتکاب گناه می شود. پس اگر کسی چند روز بیشتر از تکلیفش نگذشته بود و در این چند روز مرتکب گناهی نشد یا اگر سال ها مکلف بود اما زمینه ی گناه برایش فراهم نشد و خواه ناخواه به گناه آلوده نشد، معصوم نیست. اگرچه در گفتگوهای عرفی به کسی که گناه نکنند، معصوم می گویند. مثلاً به کودک خردسال که گناهی نکرده «طفل معصوم» گفته می شود. ولی این اصطلاح عرفی و مسامحی است.

نکته دوم

اشاره

مراد از عصمت در این بحث پرهیز از کارهایی است که از نظر فقه حرام است (۱)؛ آن هم از گناه بالفعل، نه آنچه در دین سابق حرام بوده و بالفعل نسخ

ص: ۲۸۰

۱- توجه به این مطلب لازم است که پیامبران در مقام عمل از مکروه و حتی ترک اولی نیز (البته به جز چند مورد) معصوم هستند و این لازمه مقام پیامبری آنهاست و حتی فطرت انسان اعمال خلاف مروت (اگرچه این اعمال حرام یا مکروه نباشد) را حتی برای امام جماعت نمی پذیرند تا چه رسد به مقام و جایگاه کسی که واسطه بین خالق و مخلوق است، و در احکام اسلامی نیز ذکر شده که اقتدا به امام جماعتی که اعمال خلاف مروت دارد، جایز نیست. (محقق کتاب)

شده و یا بر عکس قبلاً حلال بوده و در دین بعدی بواسطه مصالحی حرام شده است. (۱)

الف - عصمت از گناه

اشاره

آیا پیامبران علاوه بر عصمت در دو مقام تلقی و ابلاغ وحی، در عمل هم معصوم هستند؟

آیا در مقام تطبیق شریعت، بر طبق وحی عمل می کردند یا ممکن است دچار لغزش و گناه شوند؟

در عصمت انبیاء علیهم السلام از گناهان، بین فرق کلامی و مذاهب اسلامی شیعه و اهل تسنن اختلاف است.

۱. دیدگاه معتزله

معتزله، وقوع کبائر و صغایر مستخفه را از انبیاء علیهم السلام - قبل از نبوت و در حال نبوت - جایز نمی دانند اما وقوع گناهان صغیره غیر مستخفه را در هر دو حال جایز می دانند ولی اگر موجب نفرت طبع شود، باید از آن هم بپرهیزند؛

ص: ۲۸۱

بعضی از آنها اقدام بر معصیت صغیره را از روی عمد، بر پیامبر جایز دانسته اند؛^(۱) برخی نیز از روی تأویل جایز می دانند.^(۲) و گروهی دیگر تمام گناهان را به صورت سهو و غفلت جایز می دانند.^(۳)

از ابو اسحاق نظام و جعفر بن مبشر و عده ای که از آنها پیروی نموده اند، حکایت شده است که گناهان انبیا نیست مگر از روی سهو و غفلت و انبیا بر سهو و غفلت مؤاخذه می شوند و این به دلیل قوت معرفت و علو مرتبه آنها است. گرچه مؤاخذه بر سهو و غفلت از امت های انبیا برداشته شده است.^(۴)

البته در این میان نظریه های استثنایی هم دیده می شود، مثلاً ابو علی جبایی - که از سران معتزله است - صدور کبیره را قبل از بعثت به صورت غیر عمد بر انبیا جایز می دانند.^(۵)

ابو هاشم از معتزله، قایل به تجویز صدور صغیره، به صورت عمد است.^(۶)

معتزله در مورد امام، هم کبائر و هم صغائر را جایز می دانند ولی

ص: ۲۸۲

-
- ۱- ر.ک: علاء الدین بن محمد القوشچی، شرح تجرید العقائد، ص ۳۵۹، لنصیر الدین محمد بن محمد طوسی، بی جا: منشورات رضی - بیدار - عزیزی، ۸۷۹ ه.ق.
 - ۲- شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.
 - ۳- ر.ک: اللوامع الالهیه، ص ۴۴۵؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.
 - ۴- فخر رازی، عصمه الانبیاء، ص ۸ و ۹.
 - ۵- ر.ک: شرح اصول خمسّه، ص ۵۷۳-۵۷۵. و ر.ک: محمد جواد مشکور، سیر کلام در فرق اسلام (بی جا، انتشارات شرق، چ ۱، ۱۳۶۸ ش)، ص ۲۴۴.
 - ۶- ر.ک: شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

می گویند: وقوع کبیره از امام موجب فساد امامت او می شود و در این صورت عزل و جانشینی آن امام واجب است. (۱)

۲. دیدگاه اشاعره

اشاعره می گویند: قبل از نبوت صدور هر نوع گناه اشکالی ندارد. (۲) آنها تمام معاصی را - چه عمد و چه سهو - جایز می دانند.

صاحب مواقف می نویسد:

«ان الجمهور لا يمتنع ان يصدر عنهم كبیره». (۳)

اما در حال نبوت، تنها صغائر آن هم به صورت سهو نه عمد را جایز دانسته و کبائر را - چه عمد و چه سهو - جایز نمی دانند. (۴)

محقق قوشچی می نویسد:

«المذهب عند محققى الاشاعره منع الكبائر و الصغائر الخسيسه بعد البعثه مطلقاً و الصغائر غير الخسيسه عمداً لا سهواً». (۵)

ص: ۲۸۳

-
- ۱- تنزيه الأنبياء عليهم السلام، ص ۱۵.
 - ۲- محمد و رهام، (عصمت انبيا)، شبکه رشد، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، معاونت فن آوری ارتباطات و اطلاعات آموزشی، ۱۳۸۴.
 - ۳- مواقف، ص ۳۵۹.
 - ۴- ر.ك: اللوامع الالهيه، ص ۲۴۴.
 - ۵- قوشچی، شرح التجريد، ص ۴۶۴.

امام الحرمین صدور صغیره به صورت عمد را جایز می داند. (۱)

زرقانی مالکی در «شرح المواهب الدنیة» در مورد پیامبر صلی الله علیه وآله چنین می نویسد:

«إنه معصوم من الذنوب، بعد النبوه وقبلها، کبیرها وصغیرها، وعمدها وسهوها علی الأصح (۲) فی ظاهره وباطنه، سرّه وجهه، جدّه ومزحه، رضاه وغضبه، کیف وقد أجمع الصحب علی اتّباعه [هذه هی النقطة] والتأسی به فی کل ما یفعله وكذلك الأنبياء [أی: لا یختص هذا بنبينا، کل الأنبياء هكذا]». (۳)

سُبکی یکی دیگر از اشاعره می نویسد:

«أجمعت الأمة علی عصمه الأنبياء فيما يتعلق بالتبليغ وغيره من الكبائر والصغائر، الخسه أو الخسيسه، والمداومه علی الصغائر». (۴)

وی می نویسد:

اما در ارتکاب صغایری که از مقام و منزلت انبیا نمی کاهد، اختلاف است. معتزله و جمع کثیری از غیر

ص: ۲۸۴

۱- شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.

۲- کلمه علی الأصح اشاره به وجود اختلاف بین اشاعره است.

۳- شرح المواهب الدنیة بالمنح المحمدیة، ج ۵، ص ۳۱۴.

۴- همان.

معتزله گفته اند ارتکاب آن جایز ولی از نظر من جایز نیست؛ زیرا ما به اقتداء از انبیا در آنچه از آنها صادر می شود امر شده ایم، پس چگونه آنچه سزاوار نیست از آنها واقع می شود و کسانی که تجویز کرده اند بدون نص و دلیل تجویز نموده اند. (۱)

ابن حزم نظر باقلانی را این گونه نقل می کند:

«هر گناهی - از کوچک و بزرگ - به غیر از کذب در تبلیغ بر پیامبران جایز است و نیز بر انبیا جایز است که کافر بشوند و نیز اگر زمانی نبی از چیزی نهی کند و سپس خود آن را انجام دهد، دلیل بر این نیست که این نهی نسخ شده است؛ زیرا گاهی پیامبر فعل نهی را از روی معصیت خدا انجام می دهد.» (۲)

سپس وی این نظر را رد نموده، می نویسد:

این گفتارها تمامش کفر و شرک محض و برگشتن از اسلام است. (۳)

۳. دیدگاه امامیه

شیعه امامیه، می گوید: هیچ گونه معصیتی بر انبیا و ائمه علیهم السلام جایز نیست و

ص: ۲۸۵

۱- ر.ک: همان.

۲- ابن حزم، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۴ ص ۱، موقع الوراق، www.alwarraq.com.

۳- ر.ک: همان.

آنها از صغائر و كبائر منزّه و از معاصی و رذایل و منقصه و هر چه که دلالت بر پستی و ضعف کند، معصوم هستند، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن، چه به صورت عمد باشد یا نسیان. (۱)

تنها مرحوم شیخ مفید، صغیره سهوی را که حاکی از خفت طبع نباشد، برای پیامبران پیش از بعثت ممکن دانسته است:

«أقول: إن جميع أنبياء الله عليهم السلام معصومون من الكبائر قبل النبوه و بعدها و ما يستخف فاعله من الصغائر كلها و أما ما كان من صغیر لا يستخف فاعله فجائز وقوعه منهم قبل النبوه و علی غیر تعمد و ممتنع منهم بعدها علی کل حال». (۲)

ب - عصمت از سهو

اشاره

این بخش نیز یکی از شعبه های مهم عصمت است که متکلمان مسلمان به تفصیل بحث کرده اند. ظاهر این است که اشاعره و معتزله سهو بر انبیا را در امور عادی زندگی و تطبیق شریعت، جایز می دانند؛ زیرا وقتی آنها صدور صغیره سهوی را جایز بدانند، تجویز سهو که جای خود دارد. (۳)

ص: ۲۸۶

۱- ر.ک: اوائل المقالات، ص ۲۹-۳۰؛ کشف المراد، ص ۲۱۶؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۴۲.

۲- اوائل المقالات، ص ۶۲.

۳- ر.ک: جعفر سبحانی، محاضرات فی الهیات، ص ۴۱۵.

علمای شیعه معتقدند که پیامبران از همه گناهان - چه کبیره و چه صغیره، چه عمدی و چه سهوی، چه قبل از بعثت و چه بعد از آن - معصوم هستند و مرتکب خطا و سهو و نسیان نمی شوند و نه تنها در عمل به احکام شریعت، بلکه در امور دنیایی و زندگی شخصی نیز مصون از لغزش، اشتباه و سهو هستند. (۱)

در میان امامیه جواز سهو تنها به شیخ صدوق و استادش محمد بن حسن نسبت داده شده است. ایشان به نقل نظر آنها پرداخته، و می نویسد:

«يقولون: لو جاز أن يسهو صلى الله عليه وآله في الصلاة لجاز أن يسهو في التبليغ لأن الصلاة عليه فريضة كما أن التبليغ عليه فريضة. وهذا لا يلزمنا،... فالحاله التي اختص بها هي النبوه والتبليغ من شرائطها، ولا يجوز أن يقع عليه في التبليغ ما يقع عليه في الصلاة لأنها عباده مخصوصه والصلاه عباده مشتركه،... وليس سهو النبي صلى الله عليه وآله كسهونا لان سهوه من الله عزوجل وإنما أسهاه ليعلم أنه بشر مخلوق فلا يتخذ ربا معبودا دونه، وليعلم الناس بسهوه حكم السهوه متى سهوا، وسهونا من الشيطان وليس للشيطان على النبي صلى الله عليه وآله والائمة عليه السلام سلطان {إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ

ص: ۲۸۷

۱- ر.ك: اوائل المقالات، ص ۲۹-۳۰؛ كشف المراد، ص ۲۱۶؛ نهج الحق وكشف الصدق، ص ۱۴۲.

«می گویند: اگر جایز باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز سهو کند، جایز است که در تبلیغ وحی نیز سهو کند؛ زیرا همانطور که تبلیغ بر پیامبر واجب است نماز نیز واجب است و حال آنکه ما این را قبول نداریم که پیامبر در تبلیغ سهو کند... پس حالتی که پیامبر به آن اختصاص داده شده نبوت است و تبلیغ از شرایط نبوت است. بر پیامبر جایز نیست آنچه در نماز بر او واقع می شود (سهو) در تبلیغ هم بر او واقع شود؛ زیرا تبلیغ عبادت مخصوصه است امانماز عبادت مشترکه است. ... و سهو پیامبر مثل سهو ما نیست چون سهو پیامبر از جانب خداست و خداوند او را به سهو انداخته است تا بداند که او بشر و مخلوق است و رب معبودی جز او را بر نگزیند و دیگر این که مردم به سبب سهو او وقتی سهو می کنند حکم سهو را بدانند و سهو ما از ناحیه شیطان است اما شیطان بر پیامبر و ائمه علیهم السّلام سلطه ندارد؛ تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند و آنها که نسبت به او [خدا] شرک می ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می نهند.) و تسلط بر پیروان گمراه اوست.»

ص: ۲۸۸

۱- النحل/ ۱۰۰ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۹.

ولی مشهور متکلمان شیعه، قائل به عصمت پیامبران در این مرحله هستند؛ بدین سبب بسیاری از عالمان شیعه آثاری ارجمند در این حوزه نوشته و سهو را درباره پیامبر

نفی کرده اند؛ علامه مجلسی در بحارالانوار(۱) اخبار بیانگر سهو النبی را بررسی نموده و سید عبدالله شبر نیز این روایات را به نقد کشیده است.(۲)

همان طور که در بحث ماهیت عصمت اشاره شد، متکلمین عصمت را در مقام اثبات مطرح می کنند اما حکما علاوه بر مقام اثبات در مقام ثبوت و نفس الامر نیز مطرح می کنند.

بنابراین، حکما نسبت به متکلمین سطح برتری از عصمت را ثابت می کنند.

بر این اساس، پیامبر در رسیدن به حقایق و دریافت آنها از خدای متعال، هم چنین در حفظ و نگهداری آنها و نیز در عمل به احکام مصون و معصوم است؛ زیرا کسی که به

مقام {ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى} (۳) رسیده است، از لغزش های علمی و عملی محفوظ است.(۴)

ص: ۲۸۹

۱- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۲۹-۹۷، باب ۱۶.

۲- ر.ک: حق الیقین، ج ۱، ص ۱۲۹-۱۲۴؛ سید عبد الله شبر، مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الاخبار، ج ۲، ص ۱۳۲، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۷۱ ش.

۳- النجم/۹-۸.

۴- علاوه بر این همانطور که در قرآن آمده است، شیطان نیز از منحرف کردن افراد مخلص عاجز و ناتوان است {لأغوينهم اجمعین... إلا عبادك منهم المخلصین} (الحجر / ۴۰). تا چه رسد به مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که سرآمد و مربی مخلصین است. (محقق کتاب)

ابن سینا در الهیات شفاء می نویسد:

ساحت مقدّس پیامبران، برتر از آن است که سهو و غلط در آن راه یابد: «بل الأنبياء الذين لا يؤتون من جهة غلطاً أو سهواً هذه وسيرتهم»^(۱).

«بلکه انبیا کسانی هستند که به هیچ وجه غلط و سهوی از ناحیه آنها رخ نمی دهد و این طریقت آنها است».

ادله عقلی

الف - نخستین دلیل عقلی بر عصمت در اعمال، مبتنی بر یکی از وظایف انبیا است. یکی از وظایف و اهداف بعثت انبیا، تربیت و تزکیه انسان هاست و از اصول اولیه تربیت و تزکیه، عمل مربی است. تناقض بین گفتار و کردار، اثر تربیتی گفتار مربی را خنثی می کند و نقض غرض خواهد بود. بنابراین ایمان راسخ انبیا به آنچه آورده اند و تجلی آن در اعمال آنها در هدایت مردم نقشی اساس دارد. چنان که قرآن کریم می فرماید:

{لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...} (۲)

«مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود...».

ص: ۲۹۰

۱- شیخ الرئیس ابن سینا، الالهیات من کتاب الشفاء، مقاله ی اوّل، فصل ۸، ص ۶۵، قم: بوستان کتاب، چ ۱، ۱۳۷۶ش.

۲- احزاب / ۲۱.

بر این اساس، عوامل بازدارنده از گناه، به اندازه‌های باید در پیامبر نیرومند باشد که به کلی از گناه به دور بوده و از مصونیت کامل نسبت به آن و مخالفت احکام الهی برخوردار باشد و هیچ نقطه تاریکی در صفحه حیات او پیدا نشود. پیامبر باید بتواند بالاترین و مستعدترین انسان‌ها را نیز هدایت کند. بنابراین خود باید در بالاترین سطح ممکن - که همان عصمت است - قرار بگیرد تا بتواند مربی باشد.

ب - دلیل دوم مبتنی بر نقض غرض است. همان گونه که در دلیل عقلی نخست بر عصمت پیامبر در تلقی و ابلاغ وحی گفته شد، تنها راه شناسایی راه سعادت، از طریق وحی است؛ زیرا عقل و حس انسان کافی نیست. کردار پیامبر همانند گفتار وی حجت است. اگر کردار مطابق گفتار نباشد، باعث سلب اعتماد و موجب سرگردانی مردم می‌شود؛ زیرا تفکیک بین این دو مرحله (صیانت از وحی و صیانت در سایر امور زندگی)، اگرچه امر ممکن عقلی آن هم در بحث‌های کلامی است، در ذهن بیشتر افراد، خطا در اینگونه مسائل با خطا در احکام دینی ملازمه دارد. در نتیجه، ارتکاب خطا در این مسائل، اطمینان مردم را نسبت به شخص پیامبر خدشه دار ساخته، در نهایت مایه خدشه دار شدن غرض بعثت می‌گردد و در نتیجه هدف رسالت عقیم می‌ماند. (۱)

ص: ۲۹۱

از آیات متعددی می توان برای عصمت افعالی انبیا استفاده نمود؛

{قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَغْوِيَنَّهُمْ

أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ} (۱)

«مخلصین» انسان هایی هستند که خداوند آنها را خالص کرده و پاکی و خلوص آنها را ضمانت نموده و شیطان به ناتوانی بر فریب آنها اعتراف کرده است؛ اما اینکه چه کسانی مخلص هستند، خدا باید آنها را معرفی کند.

به دلایل زیر پیامبران از کسانی هستند که به یقین به این مقام راه یافته اند؛

۱. اگر آنها به این مقام نرسند چه کسی به این مقام خواهد رسید؟

۲. آیات قرآن برخی از پیامبران مانند حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب (۲)، حضرت موسی (۳) و حضرت یوسف (۴) را از مصادیق

مخلصین شمرده است؛

{وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ؛ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ}

ص: ۲۹۲

۱- الحجر / ۴۰-۳۹.

۲- ص / ۴۷-۴۵.

۳- مریم / ۵۱.

۴- یوسف / ۲۴.

﴿وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾. (۱)

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ﴾. (۲)

ب - ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾. (۳)

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود».

این آیه و تمام آیاتی که به صورت مطلق امر به اطاعت از رسول خدا نموده است، دلالت بر عصمت او دارد؛ زیرا کردار و گفتار هر دو وسیله رساندن پیام و ارائه اندیشه هستند و هرگونه سرپیچی از دستورات آنها خلاف حق است و مورد اذن او قرار نمی گیرد و اطاعت از پیامبر عام بوده و مشروط به قید و شرطی نیست.

ج - قرآن پیامبران را هدایت شدگان و برگزیدگان از جانب خداوند می داند:

﴿وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. (۴)

ص: ۲۹۳

۱- مریم / ۵۱.

۲- یوسف / ۲۴.

۳- نساء/ ۶۴ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۴- انعام/ ۸۷ - همان ترجمه.

«و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست، هدایت نمودیم».

در آیه دیگر یادآور می شود کسی را که خدا هدایت می کند، هیچ کس قادر به گمراه ساختن او نیست:

{وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ} (۱)

«و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت».

آنگاه در آیه دیگر معصیت را ضلالت می داند:

{وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا} (۲)

«او گروه زیادی از شما را گمراه کرد».

از مجموع این آیات استفاده می شود که پیامبران از هر نوع ضلالت و معصیت پیراسته اند.

امامیه، ائمه علیهم السّلام را نیز - که جانشینان بر حق پیامبرند - در دارا بودن عصمت همانند پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند؛ زیرا امام ناظم عالم انسانی و اجتماع است و باید دارای نیروهای متین و فکری صائب و اندیشه ای توانا و ناظر بر اعمال و کردار امت باشد. بنابراین اگر امام نیز جایز الخطا و مبتلا به معصیت و گناه و در فکر

ص: ۲۹۴

۱- زمر / ۳۷، همان ترجمه.

۲- یس / ۶۲، همان ترجمه.

و اندیشه مانند سایر افراد جامعه دچار هزاران خطا و اشتباه گردد یا مانند آنان تحت تأثیر شهوات باشد، نمی تواند بین افراد صلح برقرار کند و اختلاف های آنان را رفع و از تجاوز جلوگیری کند و به هر کس به اندازه استعداد و نیاز او از معارف و حقایق تعلیم دهد و موارد خطا و اشتباه آنان را هر یک به نوبه خود در سلوک راه خدا و رسیدن به مقصد کمال بیان کند.

بنابراین امام و رهبر جامعه اسلامی باید معصوم و عاری از گناه و هرگونه لغزش و خطا بوده، با فکری عمیق و پهناور، سینه ای گشاده به نور الهی و با قلبی منور به تأییدات غیبیه، ناظر بر احوال و رفتار و حتی بر خاطرات قلبیه هر یک از افراد امت باشد.

ظاهر برخی از آیات قرآن عصمت نداشتن پیامبران را نشان می دهد که دستاویزی برای زیر سؤال بردن عصمت آنها شده است که در فصل چهارم به آنها اشاره خواهد شد.

۳. عصمت در اعتقادات

اشاره

همه فرقه های مسلمان، به جز تعداد اندکی از آنان، معتقدند که پیامبران الهی قبل از رسالت، مؤخّذ و خداپرست بوده و اندیشه خود را به شرک نیالوده اند (۱) و بر عصمت انبیاء علیهم السلام در بحث اعتقاد، اتفاق نظر داشته و آنان را از

ص: ۲۹۵

۱- ر.ک: ابو الفتح محمد بن عبد الکریم الشهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۰، تخریج: محمد بن فتح الله بدران، قاهره: مکتبه الانجلاوا المصریة، ج ۲، بی تا؛ شرح المقاصد، ج ۴، ص ۵۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۹؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۸۹.

کفر میرا می دانند به جز آزارقه از خوارج، که صدور گناه را کفر و بر انبیا جایز می دانند. البته ظاهر این است که منظور خوارج از کفر، اعتقاد باطل نیست (۱) بلکه مقصود تجویز معصیت است. (۲) همچنین حشویه با استناد به آیه {وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى} می گویند که پیامبر قبل از نبوت گمراه و کافر بوده است. (۳)

بعضی از اشاعره نیز کفر را بر پیامبر قبل و بعد از نبوت جایز دانسته اند، روایتی که در فضیلت عمر بن خطاب آورده اند مؤید این مطلب است:

«لو كان بعدى نبى لكان عمر بن الخطاب». (۴)

در حالی که در کتب تاریخ و حدیث به طور متواتر آمده است که عمر در سال ششم بعثت یا بعد از آن، مسلمان شد و در آن زمان دستکم بیست و هفت سال داشت. (۵)

ص: ۲۹۶

-
- ۱- ر.ک: شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۳۶.
 - ۲- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۳۱.
 - ۳- ر.ک: سیر کلام در فرق اسلام، ص ۲۴۴-۲۴۵.
 - ۴- ابن الاثیر، أسد الغابه، ج ۲، ص ۳۲۲، موقع الوراق، <http://www.alwarraq.com>؛ أبی القاسم علی بن الحسن ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۳۸۴، دراسة وتحقیق علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع. <http://www.ahlalhdeth.com>؛ السیوطی، تاریخ الاخلفاء، ج ۱، ص ۴۷، موقع الوراق، <http://www.alwarraq.com>.
 - ۵- ر.ک: عز الدین بن الأثیر أبو الحسن علی بن محمد الجزری، أسد الغابه فی معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۶۴۸، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ھ.

اشاعره نیز به پیامبر نسبت سهو در قرآن داده اند، به گونه ای که موجب کفر می شود که مشهور به قصه «غرانیق» است. (۱)

ابن فورک می نویسد:

جایز است کسی که کافر بوده به پیامبری مبعوث شود. (۲)

ابن حزم نیز از باقلانی نقل می کند:

هرگونه گناهی - به جز کذب در تبلیغ - چه بزرگ چه کوچک حتی کفر بر انبیا جایز است. (۳)

غزالی نیز نظر باقلانی را تأیید می کند و می نویسد:

از نظر عقل عصمت انبیا واجب نیست؛ زیرا محال بودن وقوع معصیت نه به ضرورت عقل و نه از دیدگاه آن روشن نیست و نداشتن عصمت با مدلول معجزه نیز منافات

ندارد؛ زیرا مدلول معجزه صدق لهجه است در آنچه از جانب خداوند خبر می دهد. پس ناچار وقوع کذب در آن جایز نیست نه عمداً و نه سهواً؛ اما صدور گناه از آنها موجب نفرت هم نمی شود؛ زیرا ما جایز

ص: ۲۹۷

۱- علامه حلی، نهج الحق، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲- ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۴۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۹.

۳- ر.ک: الفصل فی الملل والأهواء و النحل، ج ۴، ص ۱.

می دانیم که خداوند کافر را نبی قرار دهد و او را با معجزه تأیید کند.^(۱)

در پاسخ غزالی باید گفت در بحث های سابق با ادله عقلی و نقلی فراوان اثبات شد که عصمت برای انبیا واجب است و هم چنین اثبات شد که صدور گناه و معصیت و خطا از انبیا با مقتضای معجزه منافات دارد که خود اشاعره نیز به دلیل معجزه استناد نموده بودند.

امامیه بر عصمت انبیا به خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طور مطلق، تأکید دارند. با این حال جای بسی شگفت است که عضد الدین ایجی^(۲) و تفتازانی به دروغ گفته اند: رافضه [شیعه] اظهار کفر را برای تقیه بر انبیا روا می دانند؛^(۳) در حالی که مدرکی برای این حرف ارائه نکرده اند. به علاوه از نظر شیعه تقیه برای پیامبران جایز نیست؛ زیرا نابودی پایه های شرک و نفاق - که هدف پیامبران است - جز با شهادت طلبی و فداکاری در راه هدف میسر نیست. پس دلیلی ندارد که برای حفظ جان خود، رسالت خویش را انکار و تظاهر به کفر نمایند.^(۴)

ص: ۲۹۸

۱- ر.ک: الامام أبی حامد محمد بن محمد الغزالی، المنخول، ج ۱، ص ۳۱۰، تحقیق و تعلیق: الدكتور محمد حسن هیتو، بیروت: دار الفکر المعاصر، الطبعة الثالثة ۱۴۱۹هـ.

۲- المواقف، ج ۳، ص ۴۱۵.

۳- شرح عقاید نسفی، ص ۱۵۲-۱۵۵ و ۱۷۱.

۴- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۳۱.

به علاوه در خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، علمای امامیه به جایز نبودن تقیه تصریح کرده اند.

سید مرتضی در این باره می نویسد:

«الشریعه لا تعرف الا من قبله ... فمتی جازت التقیه علیه لم یکن لنا الی العلم بالشرع طریق»^(۱).

دین پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از بعثت

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بعثت به دین و شریعتی تقید داشته یا نه؟ و اگر داشته در میان مردم مشرک عربستان از چه دینی پیروی می کرده است؟

برخی از علما با تکیه بر حُسن و قُبْح عقلی، متدین بودن پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از نبوت را از نظر عقل محال دانسته و گفته اند بعید است کسی که معروف به تبعیت از دین دیگری بوده، مورد پیروی واقع شود. فرقه دیگری قائل به توقف شده اند و نه حکم قطعی به متدین بودن آن حضرت نموده اند و نه به بی دینی آن؛ زیرا هیچ یک از این دو نظر را از نظر عقل جایز نمی دانند. از راه نقل هم یکی از این دو وجه برای این گروه ثابت نشده است. این عقیده امام الحرمین جوینی است.

ص: ۲۹۹

۱- الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۵۵-۲۵۶.

گروه سوم گفته اند پیامبر صلی الله علیه وآله پیش از نبوت متعبد به شریعتی و عامل به آن بود. (۱)

در این باره گزینه هایی همچون یهودیت، مسیحیت، دین حنیف یعنی شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام و دین اسلام مطرح شده است. (۲)

معتزله می گویند:

گرچه عقل تمام این اقوال را ممکن می داند، این اقوال متعارضند و آئمه ما آنها را ابطال نموده اند و هیچ دلالت قطعی در آنها وجود ندارد.

آنها معتقدند که پیامبر صلی الله علیه وآله حتماً باید دینی داشته باشد، اما کدام دین، برای ما مشخص نیست. اما یقین داریم که نه تنها منسوب به هیچ یک از انبیاء علیهم السلام نبوده تا این که امت یکی از آنها و مخاطب شریعتشان باشد بلکه شریعتش مستقل و آغاز آن از جانب خداوند بوده است و پیامبر صلی الله علیه وآله مؤمن به خداوند بوده و هیچ یک از اعمالی همچون سجده برای بت، شرک به خداوند، زنا، شرب خمر، شب نشینی و حضور در بزم های شبانه، سوگند برای حمایت از

ص: ۳۰۰

-
- ۱- محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۵۷ (القرطبی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چ ۱، ۱۳۶۴ ش).
 - ۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۱-۲۷۱؛ الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلی الله علیه وآله، ج ۲، ص ۱۱۲؛ تنزیه الانبیاء، ص ۱۱۸-۱۱۶.

بستگان - ولو ظالم باشد - و قتل و غارت و ... از او سرنزد، بلکه خداوند او را از این رذایل، منزه و مصون داشت. بتها میغوض او و او از همان ابتدا با مشرکان مخالفت می کرد. (۱)

متأسفانه در تاریخ و مدارک اسلامی چیزی که به طور صریح متعرض این مسئله شده باشد، موجود نیست؛ ولی مطالبی را می توان به عنوان شواهد تاریخی بیان نمود.

پس از بعثت، مخالفان کینه توز، از دادن هیچ نسبت ناروایی به پیامبر خودداری نکردند و حتی وی را دیوانه و ساحر نامیدند؛ اما هیچگاه افکار عمومی را برای متهم کردن پیامبر به انحراف عقیدتی یا عملی پیش از بعثت آماده ندیدند. آنان که از پذیرش دعوت پیامبر سر باز زده، می گفتند:

{إِنَّا وَحَدَّثَنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ} (۲) آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟

اگر می توانستند نسبت بت پرستی را نیز می افزودند. (۳)

ص: ۳۰۱

۱- ر.ک: الجامع لأحكام القرآن (القرطبي)، ج ۱۶، ص ۵۸.

۲- زخرف/ ۲۳- ۲۲.

۳- العلی القاری، شرح الشفاء، ج ۲، ص ۲۰۱، للقاضی عیاض، بی جا، بوسنوی الحاج محرم افندی، ۱۳۰۹ ه.ق.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به گواهی تاریخ و تأکید روایات، دارای نیاکانی یکتاپرست بوده (۱) و اجداد او پیرو دین حنیف و تابع حضرت ابراهیم علیه السلام به شمار می آمدند. (۲) این مساله، عصمت آن حضرت از شرک را پذیرفتنی می سازد.

حضرت علی علیه السلام بارها در برابر مردمی که با سرگذشت پیامبر خدا آشنا بودند، بر عصمت وی از خردسالی و پیراستگی او از شرک و گناه تأکید می ورزد (۳) و پیشینه درخشان او و خاندانش را یادآور می شود. (۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در سنین نوجوانی در سفری به شام با راهبی به نام بحیرا برخورد نمود. وقتی بحیرای راهب نشانه های پیامبر خاتم را در سیمای محمّد نوجوان مشاهده کرد و برای آزمودنش او را به دو بت لات و عزّی سوگند داد، همگان این جمله به یاد ماندنی را از آن حضرت شنیدند:

«لا تسألنی بهما، فوالله ما أبغضتُ شیئاً بغضهما». (۵)

ص: ۳۰۲

۱- ر.ک: تصحیح الاعتقاد، ج ۵، ص ۱۳۹؛ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۲۹، تحقیق:

سید هاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، چ چهارم، ۱۴۱۲؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۳، ص ۳۳.

۲- الممل و النحل، ج ۲، ص ۲۴۸.

۳- ر.ک: صحیفه علویه لمولانا الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، گردآوری و ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی (تهران:

انتشارات اسلامی، چهارم ۱۳۷۷ ش). همان، ص ۳۴۲ و ۵۰۳؛ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۵.

۴- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۲۱۴.

۵- شرح الشفاء، ج ۲، ص ۲۰۸؛ ر.ک: ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۵.

«مرا به این دو بت سوگند مده، به خدا قسم هیچگاه چیزی نزد من منفورتر از آن دو نبوده است».

پرهیز آن حضرت از خوردن گوشت مردار نیز شاهد دیگری بر دین باوری وی است.^(۱)

در منابع تاریخی از اعمال عبادی رسول اکرم صلی الله علیه و آله که پیش از بعثت انجام می دادند، مانند نماز، روزه، حج و طواف خانه خدا سخن به میان آمده و عزلت گزینی در غار حراء از عادات دیرینه حضرت به شمار رفته است. البته پاره ای از مشرکان نیز خانه کعبه را محترم شمرده، کارهایی را به

عنوان اعمال حج انجام می دادند اما حج پیامبر با عادات آنان - که با شعار شرک قرین بود - همخوانی نداشت و سازگاری آن با حج ابراهیمی در مناسکی چون وقوف در عرفات آشکار می گشت.^(۲)

«و عن عبید بن عمیر: کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجاور فی حراء من کل سنه شهرا و کان ذلک مما تتحنث به قریش فی الجاهلیه - والتحنث التبرر - فکان یجاور ذلک الشهر من کل سنه یطعم من جاءه من المساکین فإذا قضی جواره من شهره ذلک کان اول ما یبدأ به إذا انصرف قبل أن یدخل بینه الکعبه فیطوف بها سبعا أو ما شاء الله ثم یرجع إلى بینه».

ص: ۳۰۳

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۲

۲- شرح الشفاء، ج ۲، ص ۲۰۹.

از عبید بن عمر نقل شده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله سالی یک ماه به کوه «حرا» می رفت و در آنجا عبادت می کرد. قریش نیز در جاهلیت همین عمل را انجام می دادند.

در آن زمان به هر فقیری که می آمد، غذا می داد. بعد از پایان مراسم عبادت، قبل از ورود به خانه هفت مرتبه یا بیشتر به طواف خود، کعبه مبادرت می کرد. (۱)

غیاث بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«عَنْ غِيَاثِ بْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمْ يَحِجَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ قُدُومِهِ الْمَدِينَةَ إِلَّا وَاحِدَةً وَقَدْ حَجَّ بِمَكَّةَ مَعَ قَوْمِهِ حِجَّاتٍ»

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بعد از این که به مدینه آمد جز یک مرتبه به حج نرفت؛ اما در مکه چندین مرتبه با خویشانش مراسم حج را انجام داد. (۲)

مرحوم مجلسی می نویسد:

«وَقَدْ كَانَ صَلَّى... وَهُوَ ابْنُ اَرْبَعِ سِنِينَ» (۳)

ص: ۳۰۴

-
- ۱- عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۶۵، www.islammmessage.com؛ ابراهیم امینی، پیامبری و پیامبر اسلام، ص ۱۵۱، قم: بوستان کتاب، چ ۲، ۱۳۸۵؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۸۱.
 - ۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۴.
 - ۳- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۶۱.

«محمدصلی الله علیه و آله در چهار سالگی نماز می خواند».

عمویش ابوطالب نیز زمان کودکی حضرت محمدصلی الله علیه و آله را چنین توصیف می کرد: «همیشه هنگام شروع غذا بسم الله و بعد از آن الحمد لله می گفت».(۱)

از این توصیف ها - که درباره آن حضرت آمده - چنین استفاده می شود که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، شخصی دیندار و پایبند به عبادت ها بوده است.

در بحث های گذشته ثابت شد که پیامبران در تمام عمر خود از کفر و شرک و گناه، معصوم هستند. پس باید گفت: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت نیز دیندار بوده است؛ زیرا کفر و شرک با عصمت وی سازگار نیست.

قرآن نیز ضلالت و کفر را به طور کلی - حتی قبل از بعثت - از آن حضرت نفی کرده است:

{وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ} (۲)

«سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند؛ که هرگز همراه شما [حضرت محمدصلی الله علیه و آله] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است».

بنابراین مقدمات، در اصل تدین و یکتاپرستی آن حضرت و بیزارى وی از بت ها و بت پرستان هیچ تردیدی وجود ندارد.

ص: ۳۰۵

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۶۳.

۲- النجم/۱-۲ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

سؤال:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به چه دینی گرایش داشته است؟

در پاسخ به این سؤال احتمال های زیر مطرح شده است:

احتمال یکم: از شریعت حضرت موسی یا حضرت عیسی پیروی می کرده است، زیرا تنها شریعت آسمانی آن زمان همین دو دین بوده و پیروی از آنها بر همه واجب بوده است. (۱)

اما این احتمال مردود است؛ زیرا اگر یهودی یا مسیحی بود، در مراسم دینی آنان نیز شرکت می کرد و با آنها معاشرت داشت و در تاریخ ثبت می شد. در صورتی که چنین چیزی نه در تاریخ ثبت شده و نه یهودیان و مسیحیان مدعی آن بوده اند.

هم چنین بیان شد که حضرت محمد صلی الله علیه وآله به مراسم و عبادت هایی تقید داشته که جزء این دو دین نیست؛ مانند: حج، طواف کعبه، نماز و اعتکاف در کوه حرا. (۲)

احتمال دوم: پیرو شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است؛ زیرا حضرت ابراهیم توحید و خداپرستی را در حجاز پایه گذاری کرد. شریعت آن حضرت که «حنفیه» نامیده می شد، در میان مردم آن سرزمین رواج داشت. فرزندش

ص: ۳۰۶

۱- پیامبری و پیامبر اسلام، ص ۱۵۳.

۲- ر.ک: همان.

اسماعیل نیز آن شریعت را ترویج می کرد. عرب های آن دیار که بیشتر از فرزندان اسماعیل بوده اند، شریعت جدشان حضرت ابراهیم علیه السّلام را پذیرفته، از آن دفاع می کردند و تا مدت ها، دین رسمی مردم جزیره العرب بود؛ اما با گذشت زمان، نه تنها قوانین و مراسم عبادی آن دین حنیف کم کم به فراموشی سپرده شد و جز مراسم خاصی از قبیل حج، وقوف در عرفات، مشعر و منی، قربانی، رمی جمرات، طواف کعبه، سعی بین صفا و مروه و چند عمل دیگر، چیزی از آن باقی نماند؛ بلکه با مرور زمان شرک نیز در عقاید مردم نفوذ کرد و با توجیّهات غلط اشیا یا اشخاص دیگری را شریک خدا قرار داده، آن را پرستش می نمودند. با همه این انحرافات، باز هم خود را پیرو دین حضرت ابراهیم علیه السّلام می دانستند!

بنابر آنچه از احادیث بر می آید، اجداد پیامبر نیز از دین حضرت ابراهیم پیروی می کردند.

به این روایت توجه کنید:

«عَنِ الْأَضْبَعِ بْنِ نُبَيْتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَاللَّهِ مَا عَبَدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبِيدُ الْمُطَلَبِ وَلَا هِاشِمٌ وَلَا عَبْدُ مَنَافٍ صَنَمًا قَطُّ قِيلَ فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالَ كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَمَسِّكِينَ بِهِ»

ص: ۳۰۷

«اصبغ بن نباته می گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود:

به خدا سوگند! پدرم و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبدمناف هیچگاه بت نپرستیدند. سؤال شد: پس چگونه عبادت می کردند؟ فرمود: بر طبق دین حضرت ابراهیم عمل می کردند و به سوی کعبه نماز می خواندند» (۱).

بنابراین احتمال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، از دین و شریعت حضرت ابراهیم پیروی می کرده است (۲).
دین، در لغت به معنای اطاعت، جزا، خضوع، تسلیم و غیره است.

اما در معنای اصطلاحی، دین حق - زیرا این نوشته تنها درصدد تبیین دین حق است، نه تعریفی که تمام مصادیق خارجی اعم از حق و باطل، الهی و بشری و... را در بر گیرد - عبارت است از مجموعه حقایق و ارزش هایی -

ص: ۳۰۸

۱- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴.

۲- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از صراط مستقیمی تبعیت می کردند که شالوده آن همان روش حضرت ابراهیم در مبارزه با شرک و بت پرستی بوده و آیاتی در قرآن به این معنا اشاره دارد: - {و قالوا کونوا هوداً أو نصاریً تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین} (البقره / ۱۳۵)؛ {قل انی هدانی ربی الی صراط مستقیم دیناً قیماً ملة ابراهیم و ما کان من المشرکین} (الانعام / ۱۶۱)؛ {ثم أوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین} (النحل / ۱۲۳)؛ {قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین} (آل عمران / ۹۵)؛ {و من احسن دیناً ممن اسلم وجهه لله و هو محسن و اتبع ملة ابراهیم حنیفاً و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً} (النساء / ۱۲۵). (محقق کتاب)

معارف، عقاید، احکام، اخلاق و... - که از طریق وحی الهی برای هدایت و سعادت انسان ها بر پیامبران نازل می گردد. بنابراین، یک رکن حقیقت دین، خداوند متعال است که نقش فاعلی در پیدایش دین دارد و رکن دیگر، انسان است که نقش قابلی را ایفا می کند و رکن سوم آن، پیامبر و عقل قطعی و فطرت و وجدان و سایر پیشوایان دین اند که نقش منبع را دارند.

شاید بهتر این باشد که گفته شود حقیقت دین یک چیز است؛^(۱) زیرا خداوند می فرماید:

{إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ} (۲)

و در سوره شوری نیز آنچه بر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاده شده را یک دین می داند:

{شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ} (۳)

«آینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده

ص: ۳۰۹

۱- مفردات، واژه دین؛ ر.ک: عبدالحسین خسرو پناه، گستره شریعت، ص ۳۰-۳۱ و ۱۴۴، تهران: دفتر نشر معارف، چ ۱، ۱۳۸۲ ش.

۲- آل عمران / ۱۹.

۳- شوری / ۱۳ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می کنید! خداوند هر کس را بخواهد برمی گزیند و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می کند».

همه ادیان آسمانی توحیدی در اصول و کلیات با هم مشترکند؛ اما بر اساس مقتضیات زمان و مکان، و برای سعادت دنیوی و اخروی بشر، این دین واحد به تدریج از جانب خدای متعال تکامل یافته و به وسیله ی پیامبرانش آن را به مردم رسانده است.

با توجه به مطالب یاد شده، پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله امت هیچ کدام از انبیای سابق نبوده؛ بلکه دین مستقل داشته و از همان ابتدا خود نبی بوده است؛

«كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ... وَ إِنَّ كَانَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلَ الْأَنْبِيَاءِ فَنَبِيُّهُ مُحَمَّدٌ أَقْدَمَ مِنْهُ قَوْلُهُ كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْخُولٌ فِي طَيْبَتِهِ» (۱).

این روایت بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله - حتی قبل از بعثت - دین و شریعت خاص خود را داشته است.

ص: ۳۱۰

ابوطالب نیز در خطبه معروفش - که بنا بر قول مشهور پانزده سال قبل از بعثت ایراد کرد - می گوید:

«وله - ورب هذا البيت - حظ عظیم، ودين شائع، ورأى كامل».(۱)

از بعضی از روایات چنین بر می آید که حضرت محمد صلی الله علیه وآله قبل از بعثت، در شناخت مکارم و التزام بدانها همواره از تأییدات الهی نیز برخوردار بوده است.(۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ»

«از همان زمانی که محمد صلی الله علیه وآله از شیر گرفته شد، خدا به بزرگترین فرشته خود مأموریت داد تا شب و روز مراقب او باشد و او را به سوی کردار و اخلاق نیک هدایت کند».(۳)

ص: ۳۱۱

۱- الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلی الله علیه وآله، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۲.

۲- پیامبری و پیامبر اسلام، ص ۱۵۱-۱۵۷

۳- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خ ۱۹۲، ش ۱۱۸، ص ۳۹۸.

«رَوَى أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُوكَلُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَنْبِيَائِهِ مَلَائِكَةً يُحْصُونَ أَعْمَالَهُمْ وَيُؤَدُّونَ إِلَيْهِمْ تَبْلِيغَهُمُ الرَّسَالَهَ وَوَكَّلَ بِمُحَمَّدٍ مَلَكًا عَظِيمًا مُنْذُ فَصَلَ عَنِ الرِّضَاعِ يُرَشِّدُهُ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَيَصُدُّهُ عَنِ الشَّرِّ وَمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ الَّذِي كَانَ يُنَادِيهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هُوَ شَابٌّ لَمْ يَبْلُغْ دَرَجَةَ الرَّسَالَه» (۱)

«روایت شده که بعضی از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام درباره آن حضرت از تفسیر آیه {إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا} (۲) سؤال کردند، حضرت در جواب فرمود: خدا فرشتگانی را مأمور پیامرانش می نماید تا مراقب عمل های آنان باشند و در تبلیغ رسالت به آنان کمک نمایند. فرشته بزرگی را مأموریت داد تا از همان زمان که محمد صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، مراقب او باشد، به کار های خیر

ص: ۳۱۲

۱- بحار الانوار، ج ۱۵ ص ۳۶۲.

۲- الجن/۲۷.

و اخلاق نیک هدایتش کند و از بدیها باز بدارد. این فرشته همان کسی

است که به پیامبر می گفت: «السلام علیک یا محمد رسول الله» در زمانی که هنوز به رسالت مبعوث نشده بود.».

اما از آنجا که عرب ها و اهل سایر ادیان علاقه خاصی به ابراهیم نشان می دادند و حتی آیین خود را به عنوان آئین ابراهیم معرفی می کردند و برحقانیت او اتفاق نظر داشتند، دین پیامبر هم توصیف به دین و ملت ابراهیم شده است. (۱)

{وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ} (۲)

«(اهل کتاب) گفتند: «یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید!» بگو: «این آیینهای تحریف شده، هرگز نمی تواند موجب هدایت گردد، بلکه از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید! و او هرگز از مشرکان نبود!»

ص: ۳۱۳

۱- ر.ک: محمد بن حسن طوسی، التبیان، ج ۴، ص ۳۳۴؛ طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۰۴؛ کاشانی ملافتح الله، زبده التفاسیر، مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم، ۱۴۲۳ ق، چ ۱، ج ۲، ص ۴۸۷، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۶۰؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۱۱؛ الصحیح من سیره النبی الأعظم صلی الله علیه وآله، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۲.

۲- بقره/۱۳۵ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

آئین واقعی ابراهیم همین است که من به سوی آن دعوت می کنم، نه آنچه شما به او بسته اید؛ همان ابراهیم که از آئین خرافی زمان و محیط، اعراض کرد و به حق یعنی آئین یکتاپرستی روی آورد. (۱)

گویا این تعبیر (در آیه مبارکه) پاسخی است به مشرکان که مخالفت پیامبر صلی الله علیه و آله را با آئین بت پرستی که آئین نیاکان عرب بود، نکوهش می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ آنها می گوید:

این سنت شکنی و پشت پا زدن به عقاید خرافی محیط، تنها کار من نیست بلکه این ملت ابراهیم است که مورد احترام همه ماست و تنها ملتی است که تمام انبیا، ابراهیم و غیر ابراهیم بر آن بودند و این دین، دینی فطری است که هیچ گونه افراط و تفریطی در آن نیست. (۲)

پاک از آنچه مورد تنفر است

همانطور که عصمت از گناه و خطا در تبلیغ و اجرای احکام و اعتقادات بر انبیا لازم است تا وثوق تام به قول و فعل آنها حاصل و هدف بعثت تأمین گردد، به همین دلیل سزاوار است که انبیا از هر صفتی که موجب تنفر مردم می شود نیز منزّه بوده و هر چیزی را که موجب جذب آنان می شود دارا باشند.

ص: ۳۱۴

۱- ر.ک: التبیان، ج ۴، ص ۳۳۳.

۲- ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۶۰؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۱۱.

«ینبغی ان یکون منزّها عن کل امر تنفر عن قبوله اما فی خُلُقهِ کالذائل النفسانیه من الحقد و البخل و الحسد و الحرص و نحوها، او فی خُلُقهِ کالجذام و البرص، او فی نسبه کالزنا و دناءه الاباء، لان جمیع هذه الامور صارف عن قبول قوله و النظر الی معجزته، فکانت طهارته عنها من الالطاف الی فیها تقرب الخلق الی طاعته و استماله قلوبهم الیه»^(۱).

«سزاوار است پیامبر از هر امری که مردم را از پذیرش حرفش متنفر کند، منزّه باشد. چه آن امر درخُلُقش باشد مانند رذائل نفسانیه از قبیل کینه، بخل، حسد و حرص و مانند آنها یا در خلقتش باشد مانند جذام و برص یا در نسبش باشد مثل زنا و پستی پدرانش؛ زیرا تمام این امور مردم را از پذیرش سخن و معجزه اش منصرف می کند. پس طهارت پیامبر از این اوصاف از الطافی است که موجب نزدیکی مردم به سوی طاعتش و متمایل شدن قلب های آنها به سوی او می شود».

محمد بدر الدین زرکشی در کتاب «البحر المحيط فی اصول الفقه»، اعتقادش را درباره عصمت پیامبر چنین بیان می کند:

«فالذی یجب اعتقاده تنزیه النبی عن أن یقع خبره فی

ص: ۳۱۵

شیء من ذلك كله بخلاف مخبره لا- عمدا ولا سهوا ولا غلطا وأنه معصوم من ذلك كله في كل حال رضاه وغضبه ومزاحه لاتفاق المسلمين والصحابه على تصديقه في جميع أحواله وتلقيه بالقبول والعمل»(١)

مرحوم مظفر می نویسد:

«يجب ان يكون منزهاً حتى عمّا ينافى المروه كالتبذل بين الناس من الاكل في الطريق او ضحك عال و كل عمل يستهجن فعله عند العرف العام»(٢)

خلاصه و نتیجه

اشاره

١. درباره عصمت ملائکه به طور کلی چهار دیدگاه وجود دارد:

الف - حشویه با استدلال به آیه ٣٠ بقره، قائل به عصمت نداشتن آنها شده اند.

ب - اشاعره به دلیل نارسا دانستن ادله موافقین و مخالفین، توقف اختیار کرده اند.

ج - عده ای قائل به تفصیل شده و می گویند تنها ملائکه وحی و مقربان مانند حاملان عرش و کروبیین معصومند. عده دیگری هم ملائکه آسمان را

ص: ٣١٦

١- البحر المحيط فی اصول الفقه، ج ٣، ص ٢٤٦.

٢- محمد رضا المظفر، عقائد الامامیه (نجف: منشورات الحیدریه، بی تا)، ص ٥٤.

معصوم و ملائکه زمین را غیر معصوم می دانند و معتقدند که ابلیس از ملائکه زمین بود. (۱)

د - تمام علمای شیعه و بیشتر علمای سایر مذاهب، به دلیل آیات و روایات متعددی که در مدح فرشتگان آمده است، همه فرشتگان را معصوم از گناه، نافرمانی و خطا می دانند.

اما شبهه مخالفین به شرح ذیل است:

۱. استثنایی که در آیه {فسجدوا الا ابلیس} آمده است؛ به این بیان که علت تمرد او کفر درونی وی بود که پنهان کرده بود و با توجه به استثناء آیه، ابلیس از طایفه ای از ملائکه به نام جن بود.

۲. قصه هاروت و ماروت که در آیه ۱۰۲ سوره بقره آمده است.

پاسخ شبهه یکم:

استثناء در آیه منقطع است؛ یعنی ابلیس حقیقتاً از طایفه جن بود و متبادر از لفظ جن این است که از ملک نباشد؛ اما بر اثر کثرت عبادت در زمره ملائکه شمرده شده است یا اینکه استثنا مبنی بر تغلیب است؛ یعنی چون بیشتر مخاطبان فرشتگان بودند، بر غیر فرشته هم به کار رفته است.

ص: ۳۱۷

۱- این نظریه برخلاف آیه قرآن است که بیان می فرماید: شیطان از اجنه بوده است {کان من الجن} کهف/۵۰. (محقق کتاب)

نخست این که: بسیاری از اهل نظر این داستان را مردود می دانند. دوم این که: با دقت در خود آیات قرآن می توان تفسیر صحیح را به دست آورد. آیه می خواهد بگوید جریان

آن گونه نیست که یهود می گوید که رواج سحر را به سلیمان و آن دو ملک نسبت می دهند؛ بلکه آنچه سلیمان می کرد به سحر نبود. گر چه سحر بر هاروت و ماروت نازل شد، منظور و هدف خداوند دو چیز بود: یکی امتحان و دیگر این که مردم وجوه ابطال سحر را بیاموزند تا بتوانند خود را از شر ساحران حفظ کنند. با اینکه آن دو فرشته هشدار دادند که این یک نوع آزمایش الهی است برای شما و سوء استفاده از آن کفر است؛ اما عده ای سوء استفاده کردند.

۲. از مهم ترین دلایل عصمت انبیا می توان به این موارد اشاره کرد:

۱-۲. عصمت انبیا لطف است و لطف بر خدا واجب است، پس عصمت انبیا واجب است و مقتضای حکمت و رحمت الهی عصمت کامل انبیا است.

۲-۲. معجزه به طور مستقیم دلالت بر صدق ادعای نبی دارد؛ زیرا تصدیق دروغگو بر خداوند قبیح است و به طور غیر مستقیم دلالت بر نفی معاصی از انبیا می کند؛ زیرا اگر انبیا معصوم نباشند، نمی توان از آنان پیروی کرد، در حالی که معجزه دلالت بر وجوب پیروی از پیامبران و تصدیق کلام آنها دارد.

۲-۳. قرآن امر به اطاعت مطلق از انبیا دارد و اگر آنان معصوم از گناه

نباشند، پیروی از آنها حرام خواهد بود؛ زیرا گناه حرام و مستلزم اجتماع ضدین است.

۲-۴. اگر انبیا معصوم از گناه و خطا نباشند، منع و زجر دیگران واجب است و این نوعی آزار نبی است که طبق نص قرآن حرام است؛ به علاوه نبی مورد نفرت عموم قرار می گیرد.

۲-۵. اگر انبیا معصوم از گناه و خطا نباشند، به یک بازدارنده نیاز دارند که او هم اگر معصوم نباشد، بازدارنده ی دیگر لازم است و... پس تسلسل یا دور لازم می شود.

۲-۶. برای تأمین هدف بعثت و اعتماد مردم به گفته ها و اعمال پیامبر، لازم است که او معصوم باشد.

۲-۷. پیامبران علاوه بر ابلاغ وحی، وظیفه تزکیه و تربیت مردم و پرورش افراد مستعد را تا بالاترین مرحله کمال انسانی بر عهده دارند و این در صورتی است که خودشان دارای کامل ترین ملکات نفسانی یعنی عصمت باشند.

۲-۸. نبی ریاست امت را بر عهده دارد. اگر گناه و سهو و نسیان بر او جایز باشد، ریاست او بر امت ترجیح بدون مرجح خواهد بود و آن قبیح است.

۳. اصل عصمت پیامبران در میان مسلمانان اجماعی است و اختلاف در دایره شمولی آن است.

۴. شیعه امامیه عصمت را از اساسی ترین صفات امام دانسته و آنان را مانند

پیامبران از هرگونه گناه و پلیدی عمدی و سهوی معصوم می‌دانند، بر خلاف اهل سنت که عصمت را در مورد امام قبول ندارند.^(۱)

۵. مهمترین ادله اشاعره و معتزله بر اعتبار نداشتن عصمت امام بدین شرح است:

۱-۵. عصمت نداشتن دلیل نمی‌خواهد، بلکه اشتراط آن احتیاج به دلیل دارد.

۲-۵. ابوبکر و عمر و عثمان امام بودند و کسی عصمتشان را واجب و لازم ندانسته است.

۳-۵. امام حجت از سوی خدا نیست؛ بلکه وکیل و نائب از سوی مردم است؛ زیرا ما مسائل دین را از امام نمی‌گیریم بلکه از پیامبر می‌گیریم و او حجت و عصمتش لازم است.

۶. مهم ترین ادله شیعه برای اثبات عصمت ائمه بدین شرح است:

۱-۶. بر اساس کتاب و سنت، امامت استمرار نبوت و کامل کننده رسالت است؛ پس دلایل عقلی عصمت نبی شامل امام هم می‌شود، با این تفاوت که امام وحی دریافت نمی‌کند، بلکه مسئولیت تبیین معارف و حیانی را دارد.

۲-۶. امام حافظ شرع و مسئول هدایت دینی افراد است؛ و یگانه راه

ص: ۳۲۰

۱- البته بین شیعه و اهل تسنن در مفهوم و حقیقت و مصداق امام اختلاف مبنایی وجود دارد. (محقق کتاب)

مطمئن برای حفظ شریعت این است که امام معصوم باشد و کتاب و سنت، اجماع علما و اجتهاد، احتمال خطا را از بین نمی برد؛ زیرا تفصیل شریعت

در کتاب و سنت نیامده و کتاب و سنت به خودی خود هم سخن نمی گویند، بلکه نیاز به مفسر دارند؛ اجماع افراد غیر معصوم هم احتمال خطا را از بین نمی برد و آمران به معروف نیز اگر معصوم از خطا نباشند، چه بسا در شناخت معروف به خطا بروند.

۳-۶. مردم در شناخت دین و اجرای آن مصون از خطا نیستند. اگر امام نیز معصوم نباشد، به امام دیگری نیاز است و اگر او هم معصوم نباشد، به امام دیگر و ... نیاز است در نتیجه تسلسل لازم می آید.

۴-۶. در آیه ۱۲۴ سوره بقره امامت عهد الهی دانسته شده است که به ظالمان نمی رسد. از طرف دیگر در فرهنگ قرآن هر گناهی ظلم است. پس چاره ای جز عصمت امام باقی نمی ماند. حتی برخی مفسران اهل سنت نیز این آیه را دلیل عصمت انبیا و فاسق نبودن امام می دانند.

۶-۵. در آیه ۱۱۹ سوره توبه امر شده است به وجوب همراهی با صادقین و معنای مصاحبت، پیروی از امام معصوم است. اگر منظور از «صادقین» غیر از امامان معصوم باشد، لازمه اش تبعیت همه مسلمانان و از جمله معصومین از غیر معصوم است و این عقلاً قبیح است.

از روایات نیز استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله شود و ائمه معصومین علیهم السلام

مصدق صادقین هستند و مرتبه کامل عصمت و طهارت جز در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

۶-۶. قرار گرفتن شهادت «من عنده علم الكتاب» در کنار شهادت خداوند در آیه ۴۳ سوره رعد بیانگر این است که «من عنده علم الكتاب» مانند قرآن که شهادت خداست از هر گونه خطا مصون است و به شهادت روایات صحیح و فراوان، علی علیه السلام مصداق «من عنده علم الكتاب» است و چون ائمه نور واحدند شامل سایر ائمه هم می شود.

۶-۷. ولایت «الذین آمنوا» در آیه ۵۵ سوره مائده در کنار ولایت خدا و رسول قرار گرفته است. پس چنین کسانی هم شأن پیامبر و ولایت آنها همانند ولایت اوست. بنابراین باید همانند پیامبر معصوم باشند. از سوی دیگر مصداق «الذین آمنوا» به گواه روایات فراوان از شیعه و اهل سنت، حضرت علی علیه السلام است؛ اما از آنجایی که فعل «یؤتون الزکاه و هم را کعون» به صورت مضارع و جمع آمده است و شامل همه ائمه اطهار علیهم السلام می شود و اعطای انگشتر در حین رکوع، نمونه ای از فعل ولی خداست.

۶-۸. در آیه ۵۹ سوره نساء در کنار امر به اطاعت از پیامبر به اطاعت از اولی الامر نیز امر شده است و این امر مطلق است که لازمه آن عصمت اولی الامر خواهد بود؛

زیرا اگر اولی الامر معصوم نباشد، لازمه اش این است که خداوند به پیروی از شخص گناهکار و ظالم و دروغگو و... امر نموده باشد و

چنین امری از خدای حکیم قبیح خواهد بود و هیچگاه امر قبیح از خداوند صادر نمی شود.

اما در مصداق «اولی الامر» گزینه هایی چون زمامداران، خلفای راشدین، اهل حل و عقد و ائمه معصومین، مطرح است. اما با توجه به آیات ولایت، تطهیر و ... و نیز روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند حدیث سفینه و ثقلین و ... که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده، ثابت می شود که مراد از «اولی الامر» فقط ائمه دوازده گانه است.

۹-۶. طبق آیه ۳۳ سوره احزاب، اراده تکوینی خداوند تنها به بر طرف نمودن هرگونه رجس و پلیدی از اهل بیت تعلق گرفته است.

با بیان چند مقدمه زیر می توان از این آیه، عصمت ائمه و امامان دوازده گانه را اثبات نمود:

الف - در اراده تکوینی خداوند تخلف مراد از اراده امکان ندارد؛

ب - رجس را اهل لغت هم آلودگی های جسمی و ظاهری و هم به آلودگی های باطنی و درونی، معنا کرده اند و در قرآن نیز چنان چه از تفاسیر استفاده می شود به تمام آلودگی های ظاهری و باطنی و رذایل اخلاقی و اعتقادی و امور منفوره اطلاق شده است؛

ج - با توجه به دخول الف و لام جنس بر سر کلمه «رجس» در آیه شریفه

ص: ۳۲۳

معنای آیه این است که اراده تکوینی خدا به پاکی از تمامی انواع پلیدی‌ها و هیأت‌های خبیثه و رذیله تعلق گرفته است. گواه این مطلب جمله «یَطْهَرُكُمْ تَطْهیراً» است که به عنوان تأکید جمله قبل «لیذهب عنکم الرجس» به کار رفته است و چنین ازاله‌ای با عصمت الهی منطبق می‌شود؛

د - اراده تکوینی خدا در این جا مستلزم جبر نیست؛ زیرا اراده بر این تعلق گرفته که اهل بیت بر اساس بینش و آگاهی و اختیار خود از پلیدی‌ها دوری گزینند؛

ه - طبق روایات زیادی از طرق شیعه و اهل سنت، مقصود از «اهل بیت»، پنج تن آل عبا هستند؛

و - به عقیده دانشمندان شیعه این آیه علاوه بر عصمت از گناه، عصمت امام از سهو و اشتباه را هم ثابت می‌کند و شامل نه امام از نسل امام حسین علیه السلام نیز می‌شود؛ زیرا به موجب روایات فراوان و ادله باهره، آنها همگی از نور واحدند.

۱۰-۶. مصداق «انفسنا» در آیه ۶۱ سوره آل عمران حضرت علی علیه السلام است که روایات زیادی از طریق شیعه و اهل سنت مؤید آن است و عصمت نفس پیامبر صلی الله علیه و آله نیز - از نظر شیعه و اهل سنت - مسلم است.

۱۱-۶. در آیه ۶۷ سوره مائده ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام به منزله انجام دادن رسالت خدا دانسته شده است. اگر شخصی که جانشین پیامبر می‌شود تمام

اوصاف «مستخلف عنه» از جمله عصمت را نداشته باشد، موجب هدایت مردم به سوی سعادت نخواهد بود و این به دور از حکمت بالغه الهی است.

۱۲-۶. روایات زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضایل اهل بیت علیهم السّلام روایت شده است که به وضوح دال بر عصمت آنهاست، در برخی تصریح به عصمت آنها شده و برخی به طور غیر مستقیم دلالت بر عصمت ائمه علیهم السّلام می کند.

۷. شیعه علاوه بر انبیا و ائمه علیهم السّلام حضرت زهرا علیها السّلام را نیز معصوم می داند.

ادله عصمت حضرت زهرا علیها السّلام

الف - آیه تطهیر که در شأن اهل بیت علیهم السّلام نازل شده است و به موجب روایات متعدد قدر متیقن حضرت زهرا علیها السّلام از اهل بیت علیهم السّلام است؛

ب - روایاتی که شیعه و سنی درباره عصمت اهل بیت علیهم السّلام نقل کرده اند به طریق اولی شامل حضرت زهرا علیها السّلام می شود.

ج - روایتی که شیعه و سنی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده اند:

«ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها»

در این روایت رضایت فاطمه علیها السّلام موجب رضایت خدا دانسته شده است.

لازمه این سخن عصمت همه جانبه آن حضرت است؛ زیرا خداوند جز به اعمال صالح خشنود نمی گردد و هیچگاه به گناه و سرپیچی از فرمانش رضایت نمی دهد.

ص: ۳۲۵

۸. گرچه عصمت مطلق از آن چهارده معصوم علیه السّلام است، اما اصل عصمت اختصاص به انبیا و ائمه ندارد و هر انسان صاحب اراده ای می تواند با تهذیب نفس و ریاضت شرعی به برخی از مراتب آن دست یابد. با این تفاوت که عصمت انبیا و ائمه علیهم السّلام همه جانبه و کامل و از ابتدای تولد تا آخر عمر است اما عصمت سایر انسان ها نسبی و نیل به مراتب بالای آن با عنایت و یاری انبیا، و ائمه علیهم السّلام است.

۹. در محدوده زمان عصمت انبیا سه قول زیر مطرح شده است:

الف - بیشتر معتزله آغاز عصمت را از زمان بلوغ می دانند؛

ب - بیشتر اشاعره زمان آن را پس از نبوت می دانند؛

ج - شیعه امامیه قائل به عصمت انبیا و ائمه علیهم السّلام از همان لحظات تولد تا پایان عمر است.

دلایل شیعه بر عصمت انبیا و ائمه علیهم السّلام

۱- ج. اگر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت مخالف با بعد از آن باشد، اطمینان کامل به او حاصل نشده و غرض بعثت تأمین نمی شود؛

۲- ج. برای تزکیه و تربیت انسان ها باید عمل مربی مؤید گفتار او باشد. بنابراین سوابق و اعمال گذشته، در پذیرفته شدن کلام و ارشاد پیامبران مؤثر است به همین دلیل همان طور که عصمت پس از نبوت ضرورت دارد، عصمت قبل از آن نیز ضروری است.

ص: ۳۲۶

۱۰. عصمت انبیا در دوره طفولیت، یا پاداش عصمت اختیاری آنها در بزرگسالی است یا به دلیل تکلیف پذیری آنان است.

۱۱. جمهور متکلمین شیعه و سنی عصمت انبیا را در مقام دریافت و ابلاغ وحی - دست کم در دروغ نگفتن در مقام تبلیغ - قبول دارند.

دلایل عقلی و نقلی عصمت انبیا در دریافت و ابلاغ وحی

الف - هدف از بعثت انبیا رساندن انسان ها به کمال و سعادت است که نیاز فطری هر انسانی است و ابزار حس و عقل برای شناسایی راه رسیدن به این هدف کافی نیست. به همین دلیل خداوند متعال برای رسیدن انسان ها به این هدف و اتمام حجت بر آنها راه وحی را قرار داده است. پس پیامبران که واسطه رساندن وحی اند، باید بدون تغییر و اشتباه آن را برسانند تا هدف نهایی تأمین شود؛

ب - فلسفه معجزه، تأیید کردن پیامبران است و از نظر عقل، دلالت بر این دارد که در آنچه به خدا نسبت می دهند، دروغ، سهو، خطا و اشتباه راه ندارد. در غیر این صورت اعطای معجزه به معنای تأیید دروغ، باطل و خلاف حق خواهد بود که بر خدای حکیم محال است.

ج - در آیات ۳ و ۴ سوره نجم، خداوند به طور مطلق می گوید: او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!

ص: ۳۲۷

د - از آیه ۲۱۳ سوره بقره، استفاده می شود که اگر انبیا در تلقی و ابلاغ وحی معصوم نباشند، هدف بعثت تأمین نمی شود؛ زیرا در غیر این صورت نه تنها نمی توانند به حقیقت رهبری کنند، بلکه مایه گمراهی نیز می شوند.

ه - آیه ۲۸-۳۶ سوره جن، می رساند که خدا و فرشتگان، از وحی مراقبت می کنند تا به طور سالم به دست بشر برسد.

۱۲. در مورد عصمت افعالی انبیا و ائمه نظر فرق سه گانه کلامی بدین گونه است:

الف - معتزله صدور کبائر و صغائر مستخفه را قبل و بعد از نبوت از پیامبر جایز نمی دانند؛ اما در گناهان صغیره غیر مستخفه اختلاف نظر دارند؛ برخی از روی عمد و برخی بر برای تأویل و برخی به صورت سهو و غفلت جایز می دانند.

البته نظریه های استثنایی هم در میان آنها دیده می شود، اما صدور کبائر و صغائر را از امام جایز می دانند. اما ارتکاب کبیره را موجب فساد امامت و عزل امام می دانند.

ب - بیشتر اشاعره به جز امام الحرمین که صدور صغیره عمدی را جایز دانسته است، ارتکاب هر نوع گناه - به جز کفر - را قبل از نبوت، چه عمداً و چه سهواً، از پیامبر جایز می دانند؛ اما بعد از نبوت تنها ارتکاب صغائر سهوی را جایز می دانند.

ص: ۳۲۸

ج - از نظر شیعه امامیه، انبیا و ائمه علیهم السّلام عصمت مطلق دارند و صدور هیچ گونه گناه و خطا و سهو و اشتباهی نه کبیره، نه صغیره، نه قبل از نبوت و نه بعد از آن، نه عمداً و نه سهواً از آنان جایز نیست. تنها مرحوم شیخ مفید صغیره سهویای را که حاکی از خفت طبع نباشد، آن هم قبل از نبوت بر انبیا ممکن دانسته است.

۱۳. ظاهر این است که اشاعره و معتزله، سهو در امور عادی زندگی و تطبیق شریعت را بر انبیا جایز می دانند؛ زیرا وقتی صغیره سهوی را جایز بدانند، تجویز سهو جای خود را دارد؛ اما شیعه امامیه انبیا و ائمه را از سهو و اشتباه، حتی در امور کاملاً شخصی زندگی معصوم می داند، به جز شیخ صدوق و استادش محمد بن حسن که اسهاء (سهو رحمانی نه سهو شیطانی) را بر انبیا جایز دانسته اند. دلیل نخسشان در این امر این است که مردم بدانند او بشر است نه خدا و دوم این که مردم حکم سهو را عملاً یاد بگیرند.

شیعه امامیه برای اثبات مدعای خود به دلایل عقلی و نقلی زیر تمسک نموده اند:

الف - یکی از اهداف بعثت انبیا تربیت و تزکیه انسان هاست و در صورت وجود تناقض بین گفتار و افعال آنان، حرفشان بی اثر بوده و نقض غرض می شود. به همین دلیل باید در عمل «أسوه حسنه» باشند.

ص: ۳۲۹

ب - گرچه تفکیک بین دو مرحله صیانت از وحی و صیانت در سایر امور زندگی، ممکن عقلی است؛ اما در ذهن غالب افراد خطا در امور عادی زندگی با خطا در احکام دینی ملازمه دارد. به همین دلیل در صورت نداشتن عصمت در امور عادی زندگی اطمینان مردم از پیامبر می شود سلب و هدف رسالت ناتمام می ماند.

ج - امام، ناظم عالم انسانیت و اجتماع است، اگر جایز الخطا و مبتلا به معصیت و گناه و حتی فکر خطا باشد، نمی تواند امور جامعه را اصلاح کند و افراد را به کمال برساند.

د - در آیات متعدد آمده است که شیطان بر مخلصین سلطه ندارد و به گواهی آیات و روایات از مصداق های کامل مخلصین انبیا هستند.

ه - در آیه ۶۴ سوره نساء، امر به اطاعت مطلق از پیامبر صلی الله علیه و آله شده و لازمه آن عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله از هر گونه گناه و خطا است.

و - در آیه ۸۷ سوره انعام، پیامبران هدایت شدگان و برگزیدگان خداوند معرفی شده اند، و در آیه ۳۷ سوره زمر آمده است: هر کس را خدا هدایت کند، کسی قادر به گمراه کردنش نیست.

در آیه ۶۲ سوره یس، معصیت را گمراهی می داند. در نتیجه انبیا از ضلالت و معصیت پیراسته اند.

۱۴. شیعه با همه فرقه های مسلمان، به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله در بحث اعتقاد،

اتفاق نظر دارند؛ جز حشویه که با استدلال به آیه ۷ سوره «الضحی» می گویند، پیامبر قبل از نبوت کافر و گمراه بود!! «العیاذ بالله».

برخی از اشاعره کفر را قبل و بعد از بعثت بر پیامبر جایز دانسته اند.

مقصود خوارج از کفر که بر پیامبر تجویز کرده اند، جواز ارتکاب معصیت است نه اعتقاد باطل!! «العیاذ بالله».

بعضی به دروغ نسبت هایی به شیعه داده اند؛ عضد الدین ایچی و تفتازانی که ادعا کرده اند شیعه اظهار کفر را برای

تقیه بر انبیا جایز می دانند، این گفته آنان گزاف و کذب و نسبت ناروایی است؛ زیرا علمای شیعه به جواز نداشتن تقیه بر انبیا، تصریح کرده اند.

۱۵. درباره دین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیش از نبوت، دیدگاه های گوناگونی وجود دارد اما براساس قرائن قرآنی و روایات و شواهد تاریخی پیامبر صلی الله علیه و آله از ابتدا دیندار و متعبد و مؤمن به خدا و بهره مند از تأییدات الهی در شناخت مکارم و عمل به آنها بوده است و امت هیچ کدام از انبیای سابق نبوده؛ بلکه دین مستقل داشته و از همان ابتدا نبی بوده است؛ اما از آنجا که عرب ها و اهل سایر ادیان علاقه خاصی به حضرت ابراهیم نشان می دادند و بر حقانیت او اتفاق نظر داشتند، دین پیامبر هم به دین و ملت ابراهیم توصیف شده است. (۱)

ص: ۳۳۱

۱- چون آیین حضرت ابراهیم توحیدی بوده است و انحرافات ادیان دیگر را نداشته و از شرک مبری بوده است. (محقق کتاب)

۱۶. هر سه فرقه عمده کلامی (شیعه، معتزله و اشاعره) معتقدند انبیا از هر گونه صفتی که موجب تنفر مردم می شود، منزهند و واجد تمام اوصافی هستند که موجب جذب آنان می گردد تا وثوق تام به قول و فعل آنها حاصل شود و غرض از بعثت تأمین گردد.

ص: ۳۳۲

فصل چهارم: بررسی آیات و روایات موهم معصوم نبودن

اشاره

ص: ۳۳۳

از آنجا که ظاهر برخی از آیات و روایات و ادعیه منقول از انبیا و ائمه علیهم السّلام حاکی از صدور گناه یا خطا از آنها است، برخی این اشکال را مطرح نموده اند که اگر پیامبران و ائمه علیهم السّلام معصوم هستند، چرا در قرآن اموری همچون زمینه های شرک، تبعیت از اهل کتاب در مقابل پیروی از وحی، نفوذ و سلطه شیطان، دروغ، تهمت، ظلم، خطا، سهو و نسیان و ... به آنها نسبت داده شده است یا چرا گاهی آنها خود را گناهکار خوانده، و از خدا طلب آمرزش می کردند؟

ابتدا در قالب چند نکته پاسخ اجمالی به این سؤالات داده می شود و سپس به پاسخ تفصیلی آن می پردازیم.

نکته ۱:

این شبهات بیشتر از طریق اهل سنت مطرح شده است و مفسران و متکلمان بزرگ شیعه، به حکایت این شبهات و تفسیر آیات مربوطه پرداخته و

برخی از دانشمندان شیعه و سنی کتاب های مستقل و ارزشمندی در این زمینه تألیف کرده اند.

نکته ۲:

در اینجا لازم است بر این نکته تأکید شود که ظاهر بر دو معناست؛ یکی ظاهر بدوی که همان معنای تصویری است و دیگری ظاهر مستقر و پایدار که معنای تصدیقی است. کسانی که از آیات برداشت عدم عصمت نموده اند، به ظاهر بدوی آیات تمسک کرده اند؛ اما اگر ظاهر آیه مستقر شد، حجت است و کسی حق ندارد در ظاهر مستقر آیه تصرف کند.

نکته ۳:

باید توجه داشت که موارد زیر از مصادیق و مراتب گناه است که با تفکیک آنها از یکدیگر، بسیاری از اشتباهات و شبهاتی که درباره عصمت پیامبران و اولیای خدا مطرح شده است، حل خواهد شد:

۱-۳. رایج ترین معنای گناه مخالفت با اوامر و نواهی «مولوی» در محدوده واجب و حرام - مانند دروغگویی، دزدی، ترک واجبات، ارتکاب محرمات - است که دلایل عقلی و نقلی، دلالت بر عصمت پیامبران و دیگر معصومان علیهم السلام از این نوع گناهان دارد و در هیچ منبع و مأخذی، چنین گناهایی به آنها نسبت داده نشده است.^(۱)

ص: ۳۳۶

۲-۳. برخی از افراد دارای مقام علمی و معنوی فوق العاده ای هستند. با توجه به مقام آنها بهتر است برخی اعمال از آنها سر نزنند، هر چند آن کار در مقایسه با سایر مکلفان، عملی ناشایسته به شمار نمی رود؛ این نوع گناه را «ترک اولی» می گویند. گاهی پیامبران در مقابل ترک اولی - که حتی ارتباطی به امور اعتقادی یا اخلاقی ندارد - مورد نکوهش حق تعالی قرار گرفته اند. (۱)

۳-۳. اعمال عبادی بندگان - هر چند به طور شایسته انجام شود - در محضر خداوند و نسبت به لطفها و نعمتهای بیشمار او ناچیز و ناقص و مقایسه ناپذیر است. به همین دلیل آنان که اهل سیر و سلوک اند و با معرفت خداوند آشنایی بیشتری دارند، عبادت خود را با نهایت شرمساری به پیشگاه او عرضه و پیوسته به تقصیر خویش اعتراف می کنند. از آن جا که پیامبران به مقام خداوند آگاه تر از دیگر مردم بوده اند، خود را در پیشگاه او مقصیر دانسته و از خداوند آمرزش خواسته اند نه این که مرتکب گناهی شده باشند.

آنچه در مورد پیامبران و اولیای الهی متصور است دو قسم اخیر است، و این دو با مقام عصمت آنان منافات ندارد؛ یعنی گاهی از پیامبران الهی عملی سرزده است که با توجه به مقام فوق العاده آنان ترک آن بهتر بوده است. معرفت و عشق آنان به عبادت خدا در حدی بوده است که نمی خواستند حتی لحظه ای

ص: ۳۳۷

۱- همان.

از خدا دور باشند: «صبرت علی عذابك فكيف اصبر علی فراقك»^(۱).

از سوی دیگر آن بزرگواران بشر بودند و جنبه بشری آنان ایجاب می کرد که به وظایف مرتبط به آن نیز پردازند، ولی با توجه به مقام معنوی فوق العاده ای که داشتند، اشتغال به آن را با عظمت خداوند ناسازگار دیده و این لحظات را لحظات غفلت و گناه می شمردند و به همین دلیل با اعتراف به گناه، کوتاهی در بندگی (نه انجام حرام یا ترک واجب) و تقصیر خویش را به درگاه حضرت حق بیان می نمودند.^(۲)

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه به خداوند عرض می کند:

«يَا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِيَاءَهُ مَلَابِسَ هَيْبَةٍ، فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ»^(۳)

«ای کسی که جامه‌های هیبت و عظمت را به دوستان پوشانیدی، و به همین دلیل اولیای تو برای آمرزش خواهی در پیشگاهت به پا خاستند».

۳-۴. در احادیث آمده است که قرآن بر اساس مثل معروف عرب: «إِيَّاكَ

ص: ۳۳۸

۱- مفاتیح الجنان، دعای کمیل؛ شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ص ۸۴۷، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت. (محقق کتاب)

۲- www.tebyan.net.

۳- بحار الأنوار، ج ۹۵، ۲۲۶؛ لجنة الحديث في معهد باقر العلوم عليه السلام، موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۹۶۱، بی جا: دار المعروف للطباعة والنشر، چ ۳، ۱۴۱۶.

أعنى واسمعى يا جاره»(۱) نازل شده است. از آن جا که پیامبر صلی الله علیه وآله گیرنده وحی و مخاطب اصلی کلام الهی است، ظاهر خطاب ها ناظر به آن حضرت است؛ اما در حقیقت متوجه تمام انسان ها یا مسلمانان است و شاهد آن خطاب ها یی است که درباره پیامبر صلی الله علیه وآله اصلاً موضوعیت ندارد؛

{وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۖ وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِى صَغِيرًا} (۲)

در این آیات به احسان و تکریم پدر و مادر و نرنجاندن آنان سفارش شده است، در حالی که پدر رسول اکرم صلی الله علیه وآله پیش از تولد آن حضرت و مادرش در خردسالی وی از دنیا رفته بودند. (۳)

در آیه دیگر خداوند در قیامت به حضرت عیسی می فرماید:

{وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِى وَأُمَّى إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لى أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لى بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ

ص: ۳۳۹

۱- بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴۶.

۲- اسراء/ ۲۴-۲۳.

۳- عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم)، ج ۹، ص ۳۷، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹؛

عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ { (۱)}

«آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را عبادت کنید و اله و معبود خود بدانید؟ حضرت مسیح علیه السلام در جواب عرض می کند: هرگز! من آن را نگفتم».

روشن است که این نحوه بیان، توییخ نسبت به مردم است نه حضرت عیسی علیه السلام. نظیر این که خدای سبحان در قیامت در خطابی - که ظاهر آن ناظر به ملائکه است؛ ولی در واقع سرزنش بت پرستان است - به فرشتگان می فرماید:

{وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَرَبُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا

يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ} (۲)

«آیا مردم شما را می پرستیدند؟ ملائکه در جواب می گویند: تو منزّه از شریک و نظیری، تو مولا و سرپرست ما هستی؛ بلکه آنها شیطان را می پرستیدند».

۳-۵. در علم منطوق آمده است که صدق قضایای شرطیه به تلازم مقدم و تالی (شرط و جزا) است و هیچگونه اشعاری بر تحقق مقدم ندارد. چنانکه قضیه شرطیه «اگر این فلز آدم بود، سخن می گفت»، هیچ گونه دلالتی بر این که

ص: ۳۴۰

۱- مائده/۱۱۶.

۲- سبأ/۴۱-۴۰.

فلز مورد نظر آدم است، ندارد و اگر در قرآن می فرماید:

{لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا} (۱)، هیچگونه دلالتی بر وجود یا امکان تعدد آلهه ندارد، گرچه لازمه تعدد خدایان یقیناً، فساد و تباهی نظام هستی است. بنابراین اگر گفته شود: «ای پیامبر! اگر شرک ورزیدی، اعمال تو باطل می شود»، هیچ گونه اشعاری به وجود زمینه شرک در پیامبر ندارد؛ زیرا صدق قضیه شرطی هرگز مستلزم تحقق مقدم آن نخواهد بود.

از مطالب بیان شده به طور خلاصه پاسخ آیات موهم معصوم نبودن روشن شد. اینک به بیان مهم ترین آیات موهم عدم عصمت پیامبران و نقد و بررسی آنها طبق تقسیم بندی فصل سوم، می پردازیم.

آیاتی که در عصمت پیامبران نیاز به توضیح دارد

الف - در دریافت و ابلاغ وحی

۱. آیه ۴۱ آل عمران

{قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ

أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ} (۲).

ص: ۳۴۱

۱- انبیاء/۲۲.

۲- آل عمران / ۴۱ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

«زکریا) عرض کرد: «پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده!» گفت: «نشانه تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت. (و زبان تو، بدون هیچ علت ظاهری، برای گفتگو با مردم از کار می افتد.) پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ،) بسیار یاد کن! و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو!».

از ظاهر این آیه قرآن کریم استفاده می شود که حضرت زکریا نسبت به وعده های خداوند شک داشته و کلام خدا را از کلام وسوسه آلود شیطان تشخیص نمی داده است. به همین دلیل از خداوند نشانه صدق وعده و خبر را طلب کرده است.

بر اساس آیات قبل از آیه یاد شده، حضرت زکریا علیه السلام از خداوند تقاضای فرزند می کند و نوید تولد یحیی را می گیرد و در این آیه، عرض می کند:

«پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده!» گفت: نشانه تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت. (زبان تو، بدون هیچ علت ظاهری، برای گفتگو با مردم از کار می افتد) پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ،) بسیار یاد کن! و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو! (۱)

ص: ۳۴۲

علامه طباطبایی رحمه الله می نویسد:

در مورد این که حضرت زکریا از خداوند درخواست علامت می کند، دو احتمال وجود دارد:

۱. درخواست نشانه برای این بود تا بداند خطایی را که دریافت نموده، توسط ملک بوده نه شیطان، بنابراین، وعده فرزند از جانب خداوند راست است.

۲. علامت را برای دانستن زمان حمل همسرش می خواست.

وی در ادامه می نویسد:

احتمال دوم تا اندازه ای از سیاق آیات، دور و از فرآیند قصه بیگانه است ولی آنچه موجب فرار مفسران از برگزیدن احتمال نخست شده است، داستان عصمت پیامبران است. آنان گفته اند: پیامبران، چون دارای ملکه عصمتند، باید فرق میان کلام فرشته و وسوسه شیطان را بدانند. به همین دلیل، درخواست نشانه از طرف زکریا، نباید برای روشن شدن وضعیت اصل خطاب باشد.

درست است که پیامبران چون عصمت دارند نباید کلام فرشته و وسوسه شیطان برایشان اشتباه شود؛ ولی جان سخن در این است که شناخت کلام فرشته و فرق آن با وسوسه شیطان نیز به دست خداوند علیم و قدیر است نه این که خود پیامبران در آن استقلالی داشته

ص: ۳۴۳

باشند. پس، چرا جایز نباشد که زکریا از خدا بخواهد که برای او نشانه و آیه ای قرار دهد تا با آن، این فرق را بشناسد؟

آری! اگر دعایش مستجاب نمی شد و خداوند نشانه ای برایش قرار نمی داد، در این صورت، اشکال وارد بود. (۱)

آیت الله استاد عبدالله جوادی آملی سخن مرحوم علامه طباطبایی را نقد می کند و معتقد است:

«شیطان فقط می تواند در محدوده بدن و جسم پیامبران تصرف کند، نه در محدوده تلقی وحی، الهام و خاطره ها، و نه در حیطه تبلیغ و تعلیم آنان. چنان که حضرت ایوب علیه السلام خدایش را ندا داد که شیطان بدن مرا مس کرده و مورد رنج و عذاب قرار داده است:

{وَإِذْ كُرِّهْنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ}. (۲)

بر این اساس - حضرت زکریا که مدتی از دوران نبوت خویش را سپری کرده و بارها وحی و الهام الهی را دریافت کرده و نسبت به آن شناخت کافی به دست آورده است - چگونه رواست که برای تشخیص وحی،

ص: ۳۴۴

۱- ر.ک: المیزان، ج ۳، ص ۱۷۹.

۲- ص/۴۱.

نشانه بخواهد؟ گرچه پیامبران از ناحیه ذات خود و به طور مستقل، دارای تشخیص نیستند؛ ولی وقتی خداوند آنان را به حدّ نصاب نبوت رساند، دارای تشخیص و فرقان شده اند و همواره آن را حفظ می کنند و گرنه باید در هر قضیه ای شک کنند و برای تشخیص آن از خداوند نشانه بخواهند تا کلام خدا را با وسوسه شیطان اشتباه نگیرند. پس کسی که به مقام دریافت وحی نایل آمده، به درجه ای رسیده است که {علی بینة من ربّه}، حقیقت را آشکار می بیند و در آن رتبه، هیچ شایبه و وسوسه ای راه ندارد. بنابراین، احتمال اول، مردود است.

احتمال دوم، این بود که حضرت زکریّا به دنبال آیت و نشانه ای برای تشخیص زمان تولد فرزند بود و بی صبرانه در انتظار این بشارت به سر می برد به ویژه که روزگار پیری و فرتوتی او فرا رسیده بود و از وارث نااهل نیز دل نگرانی داشت. از این رو، می خواست زمان تولد فرزند خود را بداند و برای اطمینان دل، تقاضای نشانه کرد که مستجاب گردید. پس، این احتمال قوی تر است. (۱) و (۲).

ص: ۳۴۵

۱- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۲- البته در متون حدیثی شیعه از حضرت بقیه الله ارواحنا فداه از تأویل آیه «کهیحص» سؤال شده است و آن حضرت در جواب می فرماید: ... قلت: فأخبرنی یا ابن رسول الله عن تأویل «کهیحص؟» قال: هذه الحروف من أنباء الغیب، أطلع الله علیها عبده زکریا، ثم قصها علی محمد صلی الله علیه وآله وذلك أن زکریا سأل ربه أن يعلمه أسماء الخمسه فأهبط علیه جبرئیل فعلمه إیها، فکان زکریا إذا ذکر محمداً وعلیاً وفاطمه والحسن سری عنه همه، وانجلی کرهه، وإذا ذکر الحسین خنفته العبره، ووقعت علیه البهره، فقال ذات یوم: یا إلهی ما بالی إذا ذكرت أربعا منهم تسلیت بأسمائهم من همومی، وإذا ذكرت الحسین تدمع عینی وتثور زفرتی؟ فأنبأه الله تعالی عن قصته، وقال: «کهیحص» فالكاف، اسم کربلاء و الهاء، هلاک العتره. و الیاء، یزید، و هو ظالم الحسین علیه السّلام. و العین، عطشه و الصاد، صبره. فلما سمع ذلك زکریا لم یفارق مسجده ثلاثه آیام و منع فیها الناس من الدخول علیه، وأقبل علی البکاء والنحیب وکانت ندبته (إلهی أتفجع خیر خلقک بولده، إلهی أتزل بلوی هذه الرزیه بفنائیه، إلهی أتلبس علیا وفاطمه ثیاب هذه المصیبه، إلهی أتحل کرهه هذه الفجیعه بساحتها)؟! ثم کان یقول: (اللهم ارزقنی ولدا تقرّ به عینی علی الکبر، وأجعل وارثا وصیاً، وأجعل محله منی محل الحسین، فإذا رزقنیه فافتنی بحبه، ثم فجعنی به کما تفجع محمدا حبیبک بولده) فرزقه الله یحیی و فجعه به. و کان حمل یحیی سته أشهر وحمل الحسین علیه السّلام كذلك، وله قصه طویلّه. (کمال الدین و تمام النعمه، الشیخ الصدوق، ص ۴۶۱، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم). این مطلب در کتب دیگر نیز آمده است که به بعضی از آنها اشاره می شود: بحار الأنوار، العلامه المجلسی، ج ۵۲، ص ۸۴ و ج ۴۴، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، ح ۱ و ج ۱۴، ص ۱۷۸-۱۷۹، ح ۱۴ مؤسسه الوفاء - بیروت - لبنان دار إحياء التراث العربی؛ مدینه المعاجز، السید هاشم البحرانی، ج ۸، ص ۵۶-۵۸، مؤسسه المعارف الإسلامیه - قم - ایران؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۷-۲۳۸، (مطبعه الحیدریه - النجف الأشرف)؛ الاحتجاج، الشیخ الطبرسی، ج ۲، ص ۲۷۲-۲۷۳، (دار النعمان للطباعه والنشر - النجف الأشرف)؛ دلائل الامامه، محمد بن جریر الطبری (الشیعی)، ص ۵۱۳ - ۵۱۴، (مرکز الطباعه والنشر فی مؤسسه البعثه) (محقق کتاب).

یکی دیگر از اشکال هایی که به عصمت در مقام تلقی و ابلاغ وحی مطرح

ص: ۳۴۶

شده است، آیات ۵۲-۵۴ سوره حج است که به افسانه غرانیق مشهور است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

«هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطان القائاتی در آن می کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است؛ هدف این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی قرار دهد برای آنها که در دل‌هایشان بیماری است، و آنها که سنگدلند و ظالمان در عداوت شدید دور از حق قرار گرفته اند! و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حقی است از سوی پروردگارت، و در نتیجه به آن ایمان بیاورند، و دل‌هایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.»

ص: ۳۴۷

در کتب اهل تسنن آمده است: قریش از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اعراض و دوری کردند، این کار بر او سنگین آمد و در دل آرزو می کرد که ای کاش از جانب خداوند، چیزی نازل می شد که سبب نزدیکی او با مردم می شد؛ زیرا او حرص داشت که مردم ایمان بیاورند. در پی این امر، روزی در مسجد الحرام نشسته بود که آیات سوره ی «نجم» نازل شد. پیامبر شروع کرد به خواندن: {وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ} (۱) تا به این آیات رسید: {أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ۖ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ} (۲) که در این هنگام، شیطان بر زبانش این کلمات را جاری ساخت: «تلك الغرائق (۳) العلی منها

الشفاعة لترتجى» (۴)؛ آن ها پرندگان زیبای بلند مقامی اند که از

ص: ۳۴۸

۱- نجم / ۱.

۲- همان / ۱۹- ۲۰.

۳- غرائق، جمع غُرُوق، غَرِيق، و غرائق و به معنای پرنده ای است که در فارسی به آن «کلنگ» گفته می شود. همچنین به معنی سفید رو نیز می آید، ر.ک: الصحاح، ج ۴، ص ۱۵۳۷، ماده غرنق؛ المنجد، ص ۵۴۹، ماده غرن؛ ترجمه منجد الطلاب، ص ۳۹۳، ماده غرنق، تشبیه بتها به غرائق به این دلیل است که بر اساس اعتقاد بت پرستان، بتها از مقام شفاعت نزد خداوند برخوردار بودند و از این جهت گویا همانند پرندگان در آسمان بالا میرفتند. (ر.ک: مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۲۲، ماده غرق و السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۲۵) یا اینکه منظور از استعمال، معنای دوم است، یعنی بتها به جوانان سفید رو تشبیه شده اند، به نقل از پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۴- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۳۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۱۶ با این عبارت نقل شده است: «وتلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترتجى».

آن‌ها امید شفاعت می‌رود. چون قریش شنیدند که از خدایان آنان به خوبی یاد شد، غرق شادی و سرور شدند و در پایان سوره همراه پیامبر و مسلمانان، سجده کردند؛ جز «ولید بن مغیره» و «سعید بن عاص» که بر اثر کهولت نتوانستند سجده کنند؛ مثنی از خاک برداشته، به پیشانی رساندند و بر آن سجده کردند. کفار قریش با خوشحالی و سرور متفرق شدند، جبرئیل مانند همیشه، شب بر پیامبر نازل شد و از او خواست، آنچه بر مردم قرائت کرده برای او بیان کند. جبرئیل پس از شنیدن این قسمت به پیامبر گفت: این را من نگفته بودم، بلکه شیطان بر تو القا کرده است. در این هنگام برای سرزنش و نکوهش حضرت این آیات نازل شد:

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتُنُوكَ عَنِ الْمَذَىٰ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لَتُنْفَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا ۚ وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَزْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ۚ إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾ (۱)

«نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت، تو را به دوستی خود برمی‌گزینند! و اگر ما تو را

ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود به آنان

ص: ۳۴۹

تمایل پیدا کنی؛ اگر چنین می کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات) آنها را بعد از مرگ، به تو می چشاندیم سپس در برابر ما، یاوری برای خود نمی یافتی!»

با نزول این آیات بر غم های پیامبر افزوده شد، تا اینکه بعد از مدتی، آیتی نازل شد که نشانه عفو و گذشت خداوند نسبت به آن حضرت بود: (۱)

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ} (۲)

«هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطان القائاتی در آن می کرد؛ اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است.»

در تفاسیر شیعه این شأن نزول مردود است و گفته اند آن کلمه ستایش بتان

ص: ۳۵۰

-
- ۱- ر.ک: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه: ابو القاسم پاینده، ج ۳، ص ۸۸۱، تهران: اساطیر، چ ۵، ۱۳۷۵ش؛ تفسیر ابی السعود، ج ۶، ص ۱۱۳؛ مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۳۷؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۱۶؛ وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۷۹.
- ۲- حج/ ۵۲ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

را در ازدحام و غلغله، یکی از کفار حاضر در مجلس با وسوسه شیطان بر زبان آورد و بعضی

تصور کردند از پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است. (۱)

نقد و بررسی

۱. در نقل این داستان و متن آن اختلاف و تناقض زیادی وجود دارد که جلال الدین سیوطی در الدر المنثور از طرق متعدد و وجوه مختلفی آن را نقل نموده است و علامه بلاغی صور اختلاف را به ۲۴ وجه رسانده و به تفصیل نقل نموده است. (۲)

۲. سند داستان از جهات زیادی ضعیف است که در علم درایه و رجال معروف است؛ اما در این جا مجال شمارش آن وجود ندارد. (۳)

۳. این حدیث منقطعه است و هیچ یک از سندهای آن به زمان واقعه نمی رسد. طرق حدیث از تابعین و کسانی که بعد از تابعین بودند، تجاوز نمی کند؛ مگر ابن عباس که در زمان ساخت قصه دو سه سال پیش نداشت؛

ص: ۳۵۱

۱- ر.ک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۵؛ علیرضا، ذکاوتی قراگزلو، اسباب النزول، ج ۱، ص ۱۶۵، ترجمه ذکاوتی، تهران: نشر نی، چ ۱، ۱۳۸۳ ش، به نقل از نمونه بینات، دکتر محمد باقر محقق، ص ۵۴۷.

۲- ر.ک سیوطی جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۳۶۷ - ۳۶۸، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴؛ الشیخ محمد جواد البلاغی، الهدی إلى دین المصطفی، ج ۱، ص ۱۶۸، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چ ۳، ۱۴۰۵.

۳- همان.

چون او سه سال پیش از هجرت نبی صلی الله علیه و آله در مدینه و در شعب ابی طالب به دنیا آمد و هنگام وفات رسول خدا سیزده سال داشت و سال ۶۸ هـ ق وفات نمود. (۱) در حالی که آیات سوره نجم

و آیه ۵۲ سوره حج مکی است.

۴. سوره نجم مربوط به سال پنجم بعثت است و سوره حج به تصریح بسیاری از مفسران (۲) مدنی است، چگونه به هم ارتباط داشته و ناظر به هم هستند؟

۵. این داستان مخالف قرآن، سنت و عقل است. (۳)

۶. این داستان با روش پیامبر - که سرلوحه دعوت او مبارزه با بت پرستی است - ناسازگار است.

۷. داستان «غرائق» در وسط آیات یاد شده، نظم و آهنگ آیات سوره ی

ص: ۳۵۲

۱- ر.ک: همان؛ الصالحی الشامی، سبل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۳۶۵، تحقیق و تعلیق: الشیخ عادل أحمد عبد الموجود، الشیخ علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ ۱، ۴۱۴؛ ابو محمد سهل بن عبدالله تستری، تفسیر التستری، ص ۱۸، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت: منشورات محمد علی بیضون / دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۲۳ ق. به نقل از (الاصابه: ت ۴۷۷۲ و الحلیه ۱/۳۱۴)؛ سید حسین بروجردی، الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۶، قم: موسسه انصاریان، ۱۴۱۶ ق، به نقل از الأعلام للزركلی، ج ۴، ص ۲۲۸؛ الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۳۱ - ۳۴۰، إشراف و تخريج: شعيب الأرناؤوط، تحقیق: محمد نعیم العرقسوسی، مأمون صاغرچی، (بیروت: مؤسسه الرساله، چ ۹، ۱۴۱۳)؛ ۲۰۰۴-۰۸-۱۴ www.bawazir.com؛ به نقل از أنساب الأشراف للبلاذری؛ http://wikimediafoundation.org؛ www.zamzamworld.com.

۲- ر.ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۸؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳.

۳- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۳۷.

نجم را - که به اتفاق مفسران یکباره نازل شده است در هم می ریزد و تناقض آشکاری را پدید می آورد؛ زیرا از طرفی، سراسر قرآن و به خصوص سوره نجم، در مقام درهم کوبیدن بت پرستی و نکوهش بت های لات و عزری و منات است و از سوی دیگر، آن ها را پرندگان زیبا می شمارد تا دل چند مشرک را به دست آورد؟ چگونه پیامبر و سوسه شیطان را متوجه نشد، به خصوص که در ابتدای سوره نجم خداوند می فرماید: {مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۚ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ} (۱) که بیانگر عصمت پیامبر است.

۸. آیات زیر که با صراحت بر عصمت پیامبر در مقام تلقی و ابلاغ وحی دلالت دارد، این داستان را تکذیب می کند: (۲)

الف - پیامبر صلی الله علیه و آله در دریافت وحی، معصوم است:

{وَإِنَّكَ لَتَلْقَىٰ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ} (۳)

«به یقین این قرآن از سوی حکیم و دانایی بر تو القا می شود»

ب - در مقام ضبط و نگهداری وحی، فراموش کار نیست: {سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ} (۴)

ص: ۳۵۳

۱- نجم/۴-۲.

۲- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۸۰.

۳- النمل/۶ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۴- اعلیٰ/۶.

ج - در مقام انشا و ابلاغ نیز پیامبر جز وحی ناب چیزی نمی گوید:

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ* إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ} (۱) البته قدر مسلم از نطق در آیه {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ} هر چیزی است که به عنوان وحی الهی و دین خدا از آن حضرت ظاهر می شود، خواه به صورت گفتار و خواه به صورت رفتار - حتی به صورت سکوت در مقام بیان - برگرفته از دستور خداست.

د - در مقام مأموریت، میرا از کتمان و بخل است: {وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ} (۲)

«و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته، بخل ندارد!»

۹. علمای اسلام و مسلمانان اهل علم و درایت این داستان را رد نموده، آن را از خرافات خوانده اند. (۳)

۱۰. این داستان فسادهای زیر را به دنبال دارد.

الف - این حدیث بر جواز سهو در تلقی و ابلاغ پیام وحی، بر انبیا دلالت می کند. (۴)

ص: ۳۵۴

۱- النجم / ۴-۳.

۲- تکویر / ۲۴ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۳- ر.ک: تنزیه الأنبياء، ص ۱۰۹؛ الهدی إلى دين المصطفى، ج ۱، ص ۱۶۷؛ وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۸۰؛
www.amasadeq.org.

۴- أبي السعود محمد بن محمد العمادی، ارشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم، ج ۶، ص ۱۱۴، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.

ب - امکان سهو پیامبر صلی الله علیه و آله در تلقی و ابلاغ وحی، زمینه ساز امکان اشتباه او در مسایل دیگر است.

ج - تهمت بزرگی به سایر پیامبران می زند که آنان نیز در تلقی وحی، دچار سهو شده اند؛ زیرا بر اساس شان نزول نقل شده، این آیات برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. به همین دلیل از ظاهر آیه تصور شده که شیطان توان نفوذ و تصرف در حیطة وحی را دارد،^(۱) آنگاه خداوند چیزهایی را که شیطان القا می کرد، محو و نابود می نمود.

توجه به سه مسأله زیر حقیقت آیه را روشن می کند:

۱. مقصود از هدف و آرزوی پیامبران با توجه به آیات قرآن، گسترش آیین الهی و نشر هدایت در میان اقوام خود بوده است؛ برای همین هدف و آرزو، انواع مصائب و شدائد را تحمل کرده، اصرار و پایداری می نمودند؛

{وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ} ^(۲)

{وَأِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لَتَنْغِفَرَنَّهُمْ لِيَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا* ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا
* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا} ^(۳)

ص: ۳۵۵

۱- همان، ص ۱۱۳.

۲- یوسف/۱۰۳.

۳- نوح / ۷ - ۹.

۲. درباره مداخله شیطان در هدف های پیامبران، دو حالت زیر متصور است:

الف - در اراده و تصمیم پیامبران خلل ایجاد کرده و آنان را در طریق انجام وظایف، سست و مأیوس کند که این احتمال مخالف آیات قرآن است؛ زیرا آیات قرآن به روشنی دلالت بر عدم تسلط شیطان بر بندگان خالص خدا - از جمله پیامبران - دارد؛ (۱)

{إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ}.

{إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا}.

{قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ}.

ب - مردم را بر علیه پیامبران بشورانند و با مخالفت و سرکشی اقوام، دستیابی انبیاء را بر اهدافشان ناکام سازد که آیات قرآن بر این معنا گواهی می دهد؛ (۲)

{يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا}.

{وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعِدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي}

ص: ۳۵۶

۱- حجر/۴۲؛ اسراء/۶۵؛ ص/۸۲-۸۳.

۲- نساء/ ۲۰، ابراهیم/۲.

وَلَوْ مُؤَاافُنُفْسَكُم مَّا اَنَا بِمُضْرِحِكُمْ وَمَا اَنْتُمْ بِمُضْرِحِي اِنِّي كَفَرْتُ بِمَا اَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ اِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ}.

۳. مراد از محو آثار مداخله شیطان از پیامبران، همان نصرت های الهی است که همیشه شامل حال آنان بوده است و گاهی به صورت نابود کردن دشمنان حق یا زیر و رو

کردن سرزمین آنان یا غرق در دریا صورت می گرفت؛

{اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهَادُ} (۱)

این یک سنت الهی است تا افراد آزمایش شوند.

مؤمنان به حقانیت دعوت پیامبران پی برده، حق را از باطل جدا می کنند.

آیات ۵۳ و ۵۴ سوره حج بیانگر این است که کافران و بیماردلان به دلیل جدال با حق، فریب شیطان را خورده و بر کفر خود باقی می مانند. (۲) پس این داستان و شأن نزول مجعول نمی تواند دلیلی برجواز سهو بر پیامبر باشد. (۳)

ص: ۳۵۷

۱- غافر / ۵۱.

۲- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۵۹-۶۶.

۳- در کتب شیعه شأن نزولی به وسیله ی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام که آگاه به حقایق قرآن هستند برای آن وارد شده است که هیچ منافاتی با عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد. «وَأما الخاصه. فإنه روی عن أبي عبد الله عليه السّلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله أصابه خصاصه فجاء إلى رجل من الأنصار فقال له هل عندك من طعام قال نعم يا رسول الله وذبح له عناقا وشواه فلما أدناه منه تمنى رسول الله صلى الله عليه وآله أن يكون معه على وفاطمه والحسن والحسين عليهم السّلام فجاء... ثم جاء على بعدهما فأنزل الله عز وجل في ذلك وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبى ولا محدث إلا إذا تمنى ألقى الشيطان فى أمينته... فينسخ الله ما يلقى الشيطان يعنى لما جاء على عليه السّلام بعدهما ثم يحكم الله آياته للناس يعنى ينصر الله أمير المؤمنين عليه السّلام. ليجعل ما يلقى الشيطان فتنه... للذين فى قلوبهم مرض قال شك والقاسيه قلوبهم وإن الظالمين لفى شقاق بعيد». التفسير الصافى، الفيض الكاشانى، ج ۳، ص ۳۸۶-۳۸۷، مؤسسه الهادى، قم المقدسه مكتبه الصدر، طهران؛ تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزى، ج ۳، ص ۵۱۷؛ تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، ج ۲، ص ۸۵-۸۶؛ تأويل الآيات، شرف الدين الحسينى، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۸، ح ۳۳ و ۳۴، قم، مدرسه الإمام المهدي. (محقق كتاب)

{فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِّئِلِ الَّذِينَ يَلْقَوْنَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ} (۱)

«و اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می خواندند بپرس، به یقین، «حق» از طرف پروردگارت به تو رسیده است؛ بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان مباش! [مسلماً او تردیدی نداشت! این درسی برای مردم بود!].»

«ممتزین» اسم مفعول امتراء از باب افتعال و به معنای شک و تردید است. (۲)

ص: ۳۵۸

۱- یونس / ۹۴، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- ر.ک: لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۷۸؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۹۵.

صدر آیه مبارکه ظهور بر وقوع شک از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در دریافت وحی دارد(۱) و در ذیل آیه خداوند پیامبر را از شک و تردید و دودلی نهی می کند. نتیجه این می شود که پیامبر در مقام دریافت وحی معصوم نبوده و نمی دانسته که آنچه دریافت نموده، حق و از جانب آفریدگار است یا خیر؟

نقد و بررسی

پاسخ از صدر آیه: این آیه مبارکه بیانگر شک پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؛ زیرا شرطیه مستلزم وقوع تالی و مقدم نیست؛ زیرا طرفین از دو تا محال تشکیل شده است. مثل اینکه بگوییم اگر زید حجر باشد، جماد است.

پاسخ از ذیل آیه: نهی از چیزی مستلزم وقوع آن نیست بنابراین جماعتی از مفسران - با توجه به مقام مقدس نبوی صلی الله علیه وآله - معتقدند گرچه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله است، مقصود غیر پیامبر صلی الله علیه وآله است.(۲)

مراد این است که آنچه از پروردگار است حق است، پس جای شک و تردید نیست و هیچ کس نباید در آن شک و تردید داشته باشد.(۳)و(۴)

ص: ۳۵۹

۱- ر.ک: تقی الدین أحمد بن علی مقریزی، إمتاع الأسماع، تحقیق: محمد عبد الحمید النمسی، ج ۱۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۲۰.

۲- ر.ک: إمتاع الأسماع، ج ۱۱، ص ۱۹۰.

۳- ر.ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۲۷.

۴- در روایات ذکر شده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله نه شک داشته و نه پرسیده اند: «... عن إبراهيم بن عمير رفعه إلى أحدهما في قول الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه وآله (فان كنت في شك مما أنزلنا إليك فاسأل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا أشك ولا أسأل». (علل الشرائع، الشيخ الصدوق، ج ۱، ص ۱۳۰، باب ۱۰۷، ح ۲، منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها، النجف الأشرف) این مطلب در کتب دیگر تفسیری شیعه و اهل تسنن نقل شده است: تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج ۳، ص ۳۱۹، ح ۱۲۷؛ جامع البیان، ابن جریر الطبری، ج ۱۱، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ تفسیر ابن ابی حاتم الرازی، ج ۶، ص ۱۹۸۶، ح ۱۰۵۸۳ (از ابن عباس نقل کرده است)؛ تفسیر القرآن، عبد الرزاق الصنعانی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۱۰۴. (محقق کتاب)

اینگونه خطاب ها در قرآن بسیار است: {لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ} (۱)؛ {وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ... فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ} (۲)؛ {وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا} (۳) همه آیات از باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» و دلالت ندارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله از ممتزین بوده و او را خدا نهی فرموده، بلکه جمیع مناهی شرعی و نواهی الهیه عام است و شامل نبی صلی الله علیه و آله و معصومین هم می شود اما آنها به دلیل داشتن مقام عصمت محال است مرتکب شوند. (۴) و (۵).

ص: ۳۶۰

۱- زمر / ۶۵.

۲- انعام / ۵۲.

۳- انعام / ۱۵۱.

۴- ر.ک: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۲۶. - شریف مرتضی نیز این نظر را پذیرفته و آن را در کتاب رسائل خود بیان کرده است، (رسائل، مرتضی، ج ۳ ص ۱۰۶ و ۱۰۵، دارالقرآن، قم). (محقق کتاب)

۵- در روایات شان نزول آیه چنین بیان شده است: بعضی از افراد جاهل می گفتند که چرا از ملائکه برای ما پیامبر نازل نشده و... خدای متعال این آیه را نازل فرمود تا آنان متوجه شوند که انبیای پیشین نیز هم جنس آنها بوده اند: - «... قال موسی فسألت أخی علی بن محمد علیه السّلام عن ذلك قال اما قوله فإن كنت فی شك مما أنزلنا إلیک فاسأل الذین یقرؤن الكتاب من قبلك فإن المخاطب بذلك رسول الله صلی الله علیه و آله ولم یکن فی شك مما أنزل الله عز وجل ولكن قالت الجهله کیف لا یبعث إلینا نبیا من الملائکه انه لم یفرق بینه و بین غیره فی الاستغناء عن المأکل والمشرب والمشی فی الأسواق فأوحى الله عز وجل إلی نبیه صلی الله علیه و آله فاسأل الذین یقرؤن الكتاب من قبلك بمحضر من الجهله هل یبعث الله رسولا قبلك إلا وهو یأکل الطعام ویمشی فی الأسواق ولک بهم أسوه وإنما قال وان كنت فی شك ولم یقل ولكن لیتبعهم كما قال له صلی الله علیه و آله فقل: تعالوا ندع أبناءنا وأبنائکم ونسائنا ونسائکم وأنفسنا وأنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین، ولو قال تعالوا نبتهل فنجعل لعنه الله علیکم لم یكونوا یجیبون للمباهله وقد عرف ان نبیه صلی الله علیه و آله مؤدی عنه رسالته وما هو من الکاذبین وكذلك عرف النبی صلی الله علیه و آله انه صادق فیما یقول ولكن أحب ان ینصف من نفسه...» (علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص ۱۲۹، باب ۱۰۷، ح ۱، منشورات المكتبة الحیدریه ومطبعتها، النجف الأشرف) این مطلب در کتب دیگر نقل شده است: تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص ۴۷۶-۴۷۹، مؤسسه النشر الإسلامی؛ الاختصاص، الشیخ المفید، ص ۹۳-۹۴، دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت، لبنان؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۸۸؛ التفسیر الأصفی، الفیض الکاشانی، ج ۱، ص ۵۲۳-۵۲۵؛ تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۱۲۶. در بعضی روایات شان نزول دیگری برای آن در شب معراج بیان کرده اند: «ومنها: أن أبا جعفر علیه السّلام قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله لما أسرى به نزل جبرئیل علیه السّلام بالبراق، ... فرکب لیلا، وتوجه نحو بیت المقدس، فاستقبل شیخا، فقال جبرئیل علیه السّلام: هذا أبوک إبراهيم. فثنی رجله وهم بالنزول، فقال جبرئیل علیه السّلام: كما أنت. فجمع من شاء الله من أنبیائه بییت المقدس، فأذن جبرئیل، فتقدم رسول الله صلی الله علیه و آله فصلی بهم. ثم قال أبو جعفر علیه السّلام فی قوله: «فإن كنت فی شك مما أنزلنا إلیک فاسأل الذین یقرؤن الكتاب من قبلك «هؤلاء الأنبیاء الذین جمعوا» [لقد جاءك الحق من ربک] فلا تكونن من الممتزین. قال: فلم یشک رسول الله صلی الله علیه و آله ولم یسأل». (الخرائج والجرائج، قطب الدین الراوندی، ج ۱، ص ۸۴، ح ۱۳۸) این مطلب در کتب دیگر تفسیری نقل شده

است: تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، ج ٢، ص ٣٢٠-٣٢١، ح ١٢٩ و ١٣٠ و ج ٣، ص ١٣١، ح ٤٨. در روایات ائمه اطهار علیهم السلام تفسیر این آیه در فضیلت امیر المومنین علیه السلام بیان شده است: «...أبو القاسم الكوفي في الرد على أهل التبديل ان حساد على عليه السلام شكوا في مقال النبي صلى الله عليه وآله في فضائل على فتزل (فان كنت في شك مما أنزلنا إليك) يعني في على (فاسأل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك) يعني أهل الكتاب عما في كتبهم من ذكر وصي محمد فإنكم تجدون ذلك في كتبهم مذكورا، ثم قال (لقد جائك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين ولا تكون من الذين كذبوا بآيات الله فتكون من الخاسرين) يعني بالآيات ههنا الأوصياء المتقدمين والمتأخرين. الكافي محمد بن الفضل عن أبي الحسن عليه السلام قال: ولايه على عليه السلام مكتوبه في صحف جميع الأنبياء ولن يعث الله رسولا إلا بنوه محمد ووصيه على.» (مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج ٢، ص ٩٠-٩١) و در تفسير نور الثقلين (ج ٢، ص ٣١٩-٣٢١، ح ١٢٨) چنین روایت شده است: فی تفسیر علی بن ابراهیم حدثنی ابي عن عمرو بن سعيد الراشدي عن ابن مسكان عن ابي عبدالله عليه السلام قال: لما اسرى برسول الله صلى الله عليه وآله إلى السماء وأوحى إليه في على ما أوحى من شرفه ومن عظمته عند الله، ورد إلى البيت المعمور وجمع له النبيين وصلوا خلفه... فأنزل الله: «فان كنت في شك مما أنزلنا إليك فاسئل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك» يعني الأنبياء فقد أنزلنا إليهم في كتبهم من فضله ما أنزلنا في كتابك لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين ولا تكونن من الذين كذبوا بآيات الله فتكون من الخاسرين فقال الصادق عليه السلام: فوالله ما شك وما سأل. (محقق كتاب)

اشاره

{سُنْفِرُوكَ فَلَا تَنْسَى* إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى} (۱)

«ما بزودی (قرآن را) بر تو می خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد؛ مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می داند!»

ص: ۳۶۲

۱- اعلی / ۷ و ۶ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

ظاهر بدوی استثناء در آیه فوق، دلالت بر وقوع نسیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد.

نقد و بررسی

ذهبی می نویسد:

نسیان نبی به این معناست که خدا بخواهد چیزی را نسخ کند و به صورت قرآن ثابت نماند، جایز است اما واقع نشده است، اما پیامبر از نسیانی که از آفت های بشر است، پیش از تبلیغ وحی و به صورت مستمر، معصوم است، بعد از آن و در صورت حفظ مسلمین و متذکر شدن پس از نسیان، جایز است و آیه مبارکه نیز به این نوع نسیان یعنی نسیان غیر مستمر، تفسیر می شود. (۱)

اما از آنجایی که در نوشتار حاضر، در فصل های دوم و سوم با دلایل عقلی و نقلی فراوان عصمت پیامبران از هرگونه نسیان - چه در مقام تلقی وحی و چه در مقام تبلیغ آن - ثابت شد، نمی توان گفتار ذهبی را پذیرفت.

برخی (۲) نسیان در آیه مبارکه را به معنای ترک دانسته اند اما در ادامه، کسانی مانند فخر رازی گفته اند ما این ترک را به ترک اولی تفسیر می کنیم.

ص: ۳۶۳

۱- شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۱، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، چ ۳، ۱۴۱۳.

۲- ر.ک: اللوامع الالهیه، ص ۲۸۰؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۵۵؛ مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۴۵۸.

بعضی دیگر مانند صاحب تفسیر نور الثقلین گفته اند که پیامبر از نسیان لغوی که به معنای ترک است، ایمن نیست؛ زیرا کسی که هیچ چیزی را فراموش نمی کند، فقط خدا است. از جنید نقل شده است که فرمود: «سنقرؤک التلاوه فلا تنس العمل».^(۱)

آنچه از میان این تفاسیر به نظر پژوهنده بهتر می رسد، تفسیر ملاصدرا و علامه طباطبایی است که در واقع با هم

سازگارند.^(۲)

با توجه به تفسیر این دو فیلسوف بزرگ مطلب را ادامه می دهیم:

ملاصدرا در تفسیرش می نویسد:

آیه مبارکه بیانگر بشارت خدای سبحان به اعطای نیروی ملکوتی و نور عقلانی به پیامبر صلی الله علیه وآله است؛ نور و نیرویی که روح و نفس او را تقویت کند...^(۳)

ص: ۳۶۴

۱- أبو نعیم أحمد بن عبدالله الأصبهانی، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۱۰، ص ۲۷۰، بیروت: دار الکتب العربی، چ ۴، ۱۴۰۵.

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مخلوق خدای تعالی است و هر لحظه از فیض الهی بهره میبرد و اگر غیر از این باشد، روی روال طبیعی بشری، نسیان و سهو به سراغ آن حضرت خواهد آمد، اما لطف و تأییدات و خواست خدای تعالی محافظ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از هر گونه سهو نسیان و خطائی است و این همان معنای عصمت است و قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مهبط وحی و جایگاه مشیت و اراده الهی است. (محقق کتاب)

۳- ر.ک: محمد بن ابراهیم صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، ص ۳۷۵، تحقیق: محمد خواجهوی، قم: انتشارات بیدار، چ ۲، ۱۳۶۶ ش.

معنای استثنای موجود در آیه این است که اگر خدا بخواهد رسول خداصلی الله علیه وآله نیز فراموش می کند؛ زیرا آیه در مقام امتنان است و فراموش نکردن عنایتی است که خدا به شخص آن جناب نموده و منتی است که بر آن جناب نهاده است. اگر مراد این بود که بفرماید؛ هرچه را فراموش کنی به مشیت خدا فراموش کرده ای، منتی برای رسول خداصلی الله علیه وآله نمی شد؛ زیرا هر صاحب حافظه ای از انسان و سایر حیوانات، هرچه را به یاد داشته باشند و هرچه را از یاد ببرند، همه مشیت خداست.

رسول خداصلی الله علیه وآله هم قبل از این اقراء امتنانی: {سَيُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى}، هرچه به یاد می داشت یا از یاد می برد، به مشیت خدای تعالی بود و آیه نامبرده هیچ عنایت زائدی را برای آن جناب اثبات نمی کند، در حالی که در مقام اثبات چنین عنایتی است. پس استثناء در آیه جز اثبات اطلاق قدرت، منظور دیگری ندارد. می خواهد بفرماید ماقدرت خواندن را به تو می دهیم و تو دیگر تا ابد آن را از یاد نمی بری، با این حال خدا قدرت آن را دارد که آن را از یادت ببرد. (۱)

۵. آیه ۶۸ انعام

اشاره

{وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِينَكَ الشَّيْطَانُ

ص: ۳۶۵

«هر گاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند! و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین!»

بعضی از مفسرین آورده اند که از این آیه استفاده می شود که شیطان می تواند پیامبر خدا را گرفتار فراموشی نماید. در صورتی که این معنا با مقام نبوت و معصوم بودن آن بزرگوار سازگار نیست. (۱)

نقد و بررسی

از کلمه «إِذَا» که حرف شرط است، استفاده می شود که تمسخر کفار از آیات خدا قطعی بوده است؛ ولی از کلمه «إِذَا» که شرطیه و در اصل «ان ما» بوده، فراموش نمودن پیامبر خدا قطعی و مسلم نیست. (۲) علاوه بر این قرآن بارها پیامبر صلی الله علیه و آله را در ظاهر مورد خطاب قرار داده، ولی مقصود او مردم و امت پیامبر هستند و در آیه مورد بحث، منظور این است که مبدا مردم در محافل و مجالس ستمگران و تبهکاران حاضر شوند و آیات قرآن را به باد استهزا و سخریه بگیرند.

ص: ۳۶۶

۱- ر.ک: طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۴۷.

۲- ر.ک: تفسیر آسان، ج ۴، ص ۳۹۳.

قرآن در این آیه، مقصود اصلی را این گونه تفهیم کرده است:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدَّوْا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ (۱)

«و خداوند (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده است که هر گاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند! و گرنه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع می کند.»

در این آیه، روی سخن با مردم است، نه پیامبر. بنابراین، منظور از آیه پیش، نیز نهی مردم از شرکت در مجالس و محافل ظالمان است که در آن دین و مقدّسات مذهب را به استهزا می گیرند. از این رو، آیه بالا دلالت بر نسیان پیامبر و نفوذ شیطان بر او ندارد؛ بلکه فقط شامل کسانی است که در دام مجالس آن چنانی گرفتار می آیند؛ زیرا طبق دلیل عقلی و نقلی، پیامبران الهی، یک لحظه هم به خداوند یکتا شرک نمی ورزند. (۲)

ص: ۳۶۷

۱- نساء/ ۱۴۰.

۲- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۴۲.

{... وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا}

«... و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور و بگو: «امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند!»

این آیه نیز به ظاهر، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است و در واقع، طبق اصول و محکّمات و شواهد دیگر، خطاب به مردم است.

{وَأَن احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ}. (۱)

«و در میان آنها [اهل کتاب]، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از هوسهای آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش، مبادا تو را از برخی احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند! و اگر آنها (از حکم و داوری تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می خواهد

آنان را بخاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند».

فخر رازی می نویسد:

برخی از دانشمندان می گویند: این آیه دلالت دارد که خطا و فراموشی بر پیامبر ممکن است؛ خداوند فرمود: ﴿وَإِخْذَرْتَهُمْ أَنْ يَقْتُنُوكَ...﴾؛ ولی پیامبر به صورت عمدی در بخشی از آنچه خدا بر او نازل کرد، به فتنه نمی افتد و از هوی پیروی نمی کند. پس، باقی نخواهد ماند جز خطا و نسیان که بر پیامبر ممکن است:

«قال أهل العلم: هذه الآية تدل على أن الخطأ والنسيان جائزان على الرسول، لأن الله تعالى قال: ﴿وَإِخْذَرْتَهُمْ أَنْ

يَقْتُنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ و التعمد في مثل هذا غير جائز على الرسول، فلم يبق إلا الخطأ والنسيان».^(۱)

آیت الله استاد عبدالله جوادی آملی در جواب این قول می نویسد:

اولاً: پیامبر، نه گرفتار فتنه می شود و نه خطا و فراموش کاری؛ زیرا ملکه عصمت، مانند علم به حقیقت آتش است که انسان را در حالت سهو و نسیان و فتنه، همواره متوجه خود می کند. حتی سفیهان و دیوانگان نیز تا وقتی که از شعور ضعیف برخوردارند خود را به آتش

ص: ۳۶۹

نمی اندازند. بنابراین ملکه عصمت، مانع از این امور است.

ثانیاً: اگر امکان خطا و نسیان را درباره آنان روا بدانیم،

ممکن است که {واحذرهم...} را نیز از یاد ببرند و به بوته سهو و نسیان بسپارند تا به قول شما زیانی به عصمت آنان وارد نکند.

ثالثاً: انسان معصوم تا زنده است، مکلف به انجام همه کارهای واجب و ترک حرام است. بنابراین دستور انجام واجب و خودداری از حرام، هرگز مستلزم تخلف عادی او نیست. (۱)

ب - در مقام عمل از گناه و اشتباه

۱. آیات ۱۱۵ و ۱۲۱ طه

اشاره

{وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيِّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا}

«پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش کرد و عزم استواری برای او نیافتیم!»

{... وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ}

«... و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!»

ص: ۳۷۰

۱- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۸۴-۲۸۳.

در این دو آیه، نسبت نسیان و عصیان و بیراهه رفتن به حضرت آدم علیه السلام داده شده است؛ زیرا این آیه اشاره به سرپیچی حضرت آدم از دستور الهی دارد. خداوند از آدم خواست که از شجره منهیة تناول نکند، اما حضرت آدم در اثر وسوسه شیطان از آن خورد و از بهشت اخراج شد و این امر با مقام عصمت او سازگار نیست. (۱)

نقد و بررسی

اشاره

جواب های متعددی به این اشکال ارائه شده است. بیشتر معتزله معتقدند آدم علیه السلام به دلیل اجتهادی که در آن خطا نمود، اقدام به خوردن کرد و این گناه کبیره نیست.

بیان اجتهادی که آدم علیه السلام در آن خطا نمود این است که زمانی به آدم علیه السلام گفته شد: {وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ} - با لفظ «هذه» گاهی به سوی شخص اشاره می شود؛ و گاهی به سوی نوع - گمان کرد که نهی تنها از این درخت معین و خاص را شامل می شود لذا خوردن از آن را ترک نمود. ولی از درخت دیگر - که از همین نوع بود - تناول نمود اما او در این اجتهادش خطا نمود؛ زیرا منظور خداوند متعال از کلمه «هذه» نوع بود نه شخص! و اجتهاد در فروع اگر خطا باشد، موجب استحقاق عقاب و لعن نمی شود؛ زیرا احتمال دارد که این اجتهاد

ص: ۳۷۱

گناه صغیره مغفوره باشد؛ همانطور که در شرع ما (معتزلی ها) صغیره و مغفوره است. بنابراین، این خطاست نه گناه. (۱)

جواب دیگر آن است که نهی در آیه تنزیهی بوده است نه تحریمی.

پاسخ دیگر این است که این معصیت چون قبل از بعثت بوده با عصمت پیامبران منافات ندارد.

پاسخ دیگر این است که این گناه از گناهایی نیست که باعث تنفر شود. بنابراین با عصمت انبیا منافات ندارد.

همان گونه که از پاسخ ها معلوم است، برخی از آنها بر اساس مبانی انتخاب شده در عصمت است که مورد قبول امامیه نیست.

مناسب ترین پاسخ از مرحوم علامه طباطبایی است. وی معتقد است که به دلایل زیر، نهی در این آیه ارشادی است نه مولوی:

الف - این واقعه پیش از تشریح اصل دین بود و بهشت آدم، بهشت برزخی در قالب زندگی غیر دنیایی بود. به همین دلیل نهی ارشادی بوده نه مولوی و مخالفت آن منجر به یک امر قهری شد نه کیفر حکم تشریحی.

ب - اینکه خداوند می فرماید: {... يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى}؛ تفریح بر امتناع ابلیس از سجده است یعنی خداوند

ص: ۳۷۲

به منظور خیرخواهی و ارشاد آدم به سوی صلاحش به او گفت: ابلیس - که از سجده امتناع ورزیده - دشمن تو و همسرت به شمار می رود. مواظب باشید که شما را از بهشت بیرون نکند. بنابراین نهی در جمله ﴿فَلَا

يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ﴾ به معنای این است که او را اطاعت نکنید، و از کید و تسویلات او غفلت نورزید، تا بر شما مسلط نشود؛ در غیر این صورت نتیجه قهری اش بیرون کردن شما از بهشت و بدبخت کردنتان خواهد بود.

ج - جمله: «فتشقی» فرع بر خارج شدن آدم و حوا از بهشت و مراد از شقاوت، تعب و رنج است؛ یعنی از شیطان پیروی نکن و از کید او غافل نباش که در غیر این صورت از بهشت خارج می شوی و گرفتار زندگی زمینی می شوی که آمیخته با تعب و رنج است؛ زیرا در زندگی زمینی نیازها فراوان و تلاش برای تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و... است.

این دلیل بر ارشادی بودن نهی است، که در مخالفتش غیر از وقوع در مفسده ای که مترتب بر خود فعل است - زحمت در سعی و تلاش برای رفع حوائج زندگی - محذور و فساد دیگری نیست.

بنابراین نافرمانی امر ارشادی با عصمت انبیا منافات ندارد و ادله عصمت، انبیا را منزله از مخالفت چنین اوامر و نواهی نمی داند. (۱) ولی درعین حال عمل

ص: ۳۷۳

حضرت آدم متناسب با مقام منبع آموزگاری ملائکه نبوده است. از این رو از آن مقام بلند تنزل یافت و بهشت جای مناسبی برای او نبود.

پاسخ امام رضا علیه السلام:

کسی در مجلس مأمون و در حضور دانشمندان و متکلمان یهود و نصارا و مجوس، از امام رضا علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! مگر شما قائل به عصمت انبیا نیستید؟ امام فرمود: بلی. سپس سؤال نمود: در مورد آیه مبارکه {وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى...} چه می گوئید؟ امام فرمود:

ويحك، إتق الله ولا تنسب إلى انبياء الله الفواحش ولا تتأول كتاب الله برأيك فإن الله (عز وجل) قد قال: {...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...} (۱)

«وای بر تو! از خدا پروا داشته باش و ناشایست ها را به پیامبران خدا نسبت مده و کتاب او را به رأی و نظر خود، دگرگون مکن؛ زیرا خداوند فرموده است: تأویل قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.»

از بیان امام رضا علیه السلام معلوم می شود که آیه {وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى} از متشابهات قرآنی است که باید راسخان در علم - پیشوایان دین علیهم السلام - آن را تفسیر کنند.

ص: ۳۷۴

در ادامه امام علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَجَّهَ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَهُ فِي بِلَادِهِ، لَمْ يَخْلُقْهُ لِلْجَنَّةِ، وَكَانَتِ الْمَعْصِيَةُ مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَنَّةِ لَا فِي الْأَرْضِ، وَعَصَمْتَهُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ»^(۱)

یعنی قضای الهی بر این تعلق گرفته بود که آدم علیه السلام در زمین باشد و جانشینی او را در شهرهای آن به عهده داشته باشد. بنابراین، او را برای بهشت نیافریده بود. معصیت آدم در بهشت بود و بهشت، جای تکلیف نیست - بلکه تکلیف به دنیا و زمین تعلق می گیرد - و عصمت آدم علیه السلام برای خلافت او در زمین لازم است. بنابراین، نسیان عهد و عصیان و بیراهه رفتن و ظلم به خود در آیه {قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ} ^(۲)

همگی در بهشت رخ داد و در آن جا هنوز تکلیف نبوده است؛ چنان که اکنون هم نیست^(۳). پس، بهشت دار آزمایش مناسب آن نشئه بود، اما وقتی

ص: ۳۷۵

۱- همان.

۲- اعراف / ۲۳.

۳- آنچه در جمع بندی آیات و روایات در زمینه جنت حضرت آدم بدست می آید این است که جنت ذکر شده در آیه بهشت خُلد نبوده است همانطور که در روایت از امام صادق علیه السلام ذکر شده (الکافی، ج ۳، ص ۲۴۷، ح ۲) بلکه باغی بوده که حضرت آدم علیه السلام قبل از هوا به زمین و آغاز رسالتش در آن ساکن بوده است و همچنین آن زمان که ساکن در این باغ بوده اند مأموریتشان در زمین شروع نشده بوده است که از کلمه الارض استفاده می شود که منظور زمینی معهود که همان زمین محل مأموریت آن حضرت بوده است نه آن محلی که به اصطلاح اسکان موقت آن حضرت بوده است چون اصل مأموریت آن حضرت همان گونه که خدای تعالی به ملائکه فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، زمین بوده است. برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب تفسیر الأمل (ج ۱، ص ۱۶۷ شماره ۱۳) مراجعه کنید. (محقق کتاب)

حضرت آدم علیه السلام به زمین هبوط کرد و مبعوث و خلیفه شد، مقام عصمت را دارا بود؛ چنان که فرمود:

{إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ} (۱).

خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.

بنابراین لغزش حضرت آدم علیه السلام در نشئه نزولی و از قبیل ترک اولی است و وجوب و حرمت تشریحی در کار نیست و ثواب و عقابی بر آن مترتب نمی شود. (۲).

علاوه بر اینها، در سراسر زندگی پیامبران و برنامه های آنان، حکمت و اسراری نهفته است که نیل به آن برای همگان ممکن نیست.

در کتاب احتجاج طبرسی ذیل آیه {فَاَكَلَا مِنْهَا فَيَئِذٍ لَّهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَا عَلَىٰ هُمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ} (۳) حدیث بلندی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در جواب بعضی زنادقه - که

ص: ۳۷۶

۱- آل عمران / ۳۳.

۲- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۴۴-۲۴۷.

۳- طه / ۱۲۱.

می گفتند: «خداوند با گفتن «وعصی آدم ربه فغوی»، لغزش های پیامبرانش را بیان نموده است - می فرماید:

«واما هفوات الانبياء عليهم السّلام وما بينه الله في كتابه فان ذلك من أدل الدلائل على حكمه الله عزوجل الباهره وقدرته القاهره وعزته الظاهره، لانه علم ان براهين الانبياء عليهم السّلام تكبر في صدور أممهم، وان منهم يتخذ بعضهم الهأ، كالذی كان من النصاری فی ابن مریم، فذکرها دلاله على تخلفهم عن الكمال الذی انفرد به عزوجل»^(۱)

«و امّا لغزش های پیامبران علیه السّلام و آنچه را خداوند در کتابش بیان فرموده است، از محکم ترین و روشن ترین دلایل بر حکمت روشن و قدرت قاهر و عزّت ظاهر اوست؛ زیرا خداوند می داند که براهین و معجزات و استدلال های پیامبران، در قلب امت ها، بزرگ می نماید و چه بسا برخی معتقد به الوهیت انبیا شوند؛ آن سان که نصارا در حقّ عیسی بن مریم علیه السّلام غلو کرده و به الوهیت او گرویدند. از این رو، خداوند لغزش های جزئی پیامبران را بیان می کند تا به مردم بفهماند که انبیاء علیهم السّلام از کمال مطلق که ویژه ی خداوند - عزّ و جلّ - است، تخلف دارند تا کسی آنان را خدا نشمرد».

ص: ۳۷۷

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۷۰؛ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، نور الثقلین، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی (قم): اسماعیلیان، چ، چهارم، (۱۴۱۲)، ج ۳، ص ۴۰۴؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۳؛ ج ۹۰، ص ۱۱۲.

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

«نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کننده‌گان برتری! فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته ای است]! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!!»؛ عرض کرد: «پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم! و اگر مرا نبخشی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود!»

هنگامی که موج میان نوح و فرزندش حایل شد و فرزند نوح در زمره غرق شدگان قرار گرفت! نوح عرض کرد: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و تو وعده دادی که خاندانم را نجات می‌دهی! خداوند فرمود: او از اهل تو نیست! او فرد ناشایسته ای است! آنچه را از آن آگاه نیستی، درخواست نکن! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!! آنگاه نوح خود را از زیانکاران دانست

و از درخواستش طلب عفو نمود. در این آیات، حضرت نوح علیهم السّلام از خداوند تقاضایی کرده که به آن آگاه نبوده است، آن گاه پوزش طلبید و اگر خداوند او را نمی بخشید، از زیانکاران بود و زیانکار بودن با عصمت منافات دارد.

در پاسخ مطالب یاد شده باید گفت: نخست: امام صادق علیه السّلام می فرماید: این که قرآن می گوید: نوح فرزندش را ندا کرد، در حقیقت او پسر نوح نبود؛ بلکه پسر زن او بوده است و قرآن براساس اصطلاح و گویش طایفه «طی» - که پسر زن را فرزند می خوانند - تعبیر فرموده است: «ونادی نوح ابنه» ای ابنها، وهی لغه طی. (۱)

دوم: امام باقر علیه السّلام می فرماید: تقاضای نوح از خداوند و پوزش و طلب بخشایش وی، در پی ردّ تقاضایش، به این دلیل بود که جهل به موضوع داشت نه به حکم. نمی دانست پسر خوانده اش (۲) از کافران و هم عقیده آنان است؛ لذا، وقتی خداوند او را آگاه کرد، گفت: خدایا به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که به آن آگاهی ندارم. (۳) بنابراین، کار نوح در واقع، ترک اولی بود که زیانی به عصمت او وارد نمی آورد.

ص: ۳۷۹

-
- ۱- ابو العباس عبد الله بن جعفر الحمیری البغدادی، قرب الاسناد، التحقيق: مؤسسه آل البیت (قم: مؤسسه آل البیت، چ اول ۱۴۱۳هـ)، ص ۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۳۷.
 - ۲- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۴۹.
 - ۳- نور الثقلین، ج ۲، آیه ۴۲ از سوره هود، ص ۳۶۴.

۱. ظاهر گفتار نوح علیه السّلام {إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي} (۱) آن است که آن شخص هلاک شده را هم فرزند خود دانست و هم اهل خویش تلقی کرد.

۲. ظاهر گفتار خداوند متعال {إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ} (۲) آن است که آن شخص هلاک شده، اهل نوح نبود و این نفی، تکذیب آن اثبات است.

علاوه بر آنچه قبلاً درباره موعظه نوح و پرهیز از جهل بازگو شد، می توان پاسخ شبهه را این گونه تقریر نمود:

الف - ظاهر عنوان اهل، شامل تمام اعضای خانواده می شود. بنابراین، فرزند نوح از اهل وی محسوب می شد.

ب - طبق وعده الهی، اهل نوح مصون از طوفان و غرق شدن بودند.

ج - وعده ی الهی تخلف پذیر نیست. این مجموعه، سبب پرسش نوح علیه السّلام یعنی استعمال وی شد، نه سؤال اعتراض آمیز؛ چون سؤال گاهی به عنوان استعمال است و زمانی به عنوان بازخواست، مانند آن که می گویند: فلان شخص زیر سؤال رفت؛ یعنی بازخواست شد. (۳)

د - عصاره جواب خداوند به تعلیم یا تنبیه بر می گردد، نه تکذیب؛ یعنی

ص: ۳۸۰

۱- هود / ۴۵.

۲- همان / ۴۶.

۳- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۵۰.

خداوند با جمله {إِنَّه لیس من أهلک} و با تعلیل {إِنَّه عملٌ غیر صالح} (۱) عنوان اهل را تبیین و تفسیر کرد که منظور از عنوان اهل، اهلیت و لَدی است، نه اهلیت شناسنامه ای.

ه- بازگشت چنین تفسیر و تعلیمی به این است که جهل به معنای مقصود از عنوان اهل برطرف شود، آن گاه نوح آگاه شود که پسر وی داخل مستثنا است، نه مستثنا منه:

{قلنا احمل فیها من کل زوجین و أهلک إلا من سبق علیه القول} (۲)؛ یعنی صالح نجات می یابد و طالح غرق می شود و فرزند تو طالح بود.

و- نوح علیه السلام به فرزندش گفت: {لا تکن مع الکافرین} (۳) و نفرمود: «من الکافرین»، پس محتمل است که آن حضرت جاهل به موضوع بوده باشد و از کفر مستور فرزندش آگاه نباشد.

ز- حضرت نوح علیه السلام - مانند انبیای دیگر - همه علوم خود را لحظه به لحظه از خدای سبحان دریافت می کرد. ممکن است جریان ظهور کفر فرزند و اطلاع به این که او عاملِ ناشایست است، از همین قبیل باشد.

ص: ۳۸۱

۱- هود / ۴۶.

۲- همان / ۴۰.

۳- همان / ۴۲.

اشاره

{قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ}.

«(هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند)، گفتند: «تو این کار را با خدایان ما کرده ای، ای ابراهیم؟!»؛ گفت: «بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها پرسید اگر سخن می گویند!»

بررسی حوادث دوران پیامبری حضرت ابراهیم علیه السلام نشان می دهد که او در مواردی در ظاهر مرتکب دروغ شده است:

الف - وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام بتها را درهم کوبید، بت پرستان از او پرسیدند: آیا تو این کار را با خدایان ما کردی؟ او در پاسخ گفت: بت بزرگ چنین کاری را کرده است؛ از آنها پرسید، اگر سخن می گویند! نسبت شکستن بت ها به بت بزرگ، نسبت دروغ است که ابراهیم مرتکب آن شده است!

پاسخ:

هرچند نسبت دادن شکستن به بت بزرگ، کذب خبری است و هرچند سؤال از بت های شکسته شده، لغو و در حکم کذب است؛ اما صدق و کذب قضیه شرطی، به صدق و کذب تلازم بین مقدم و تالی آن است، نه خصوص مقدم. در آیه مورد بحث، دو قضیه شرطی وجود دارد که هر دو صادق است -

هرچند مقدّم آنها کاذب یا در حکم کاذب است - یکی مشروط کردن بت شکنی بت بزرگ به پاسخگویی بتان شکسته شده و دیگری مشروط بودن پرسش از بت های شکسته شده به توانمندی آنها به پاسخگویی.

بنابراین حضرت ابراهیم علیه السّلام به دروغ متوسل نشد، بلکه هدف برتری را دنبال می کرد؛ او می خواست که فطرت بت پرستان را بیدار کند. از این رو گفت: از بت ها پرسید، اگر آنها سخن می گویند؛ یعنی اگر بت ها توان بر آورده کردن خواسته های شما را ندارند و نمی توانند سخن بگویند و دارای شعور نیستند، پس استحقاق درهم کوبیدن را دارند. (۱)

۴. آیات ۸۸ و ۸۹ صافات

اشاره

در قرآن می خوانیم: وقتی قوم ابراهیم از او خواستند که با آنان به خارج شهر بیاید، او نگاهی به ستارگان افکند و گفت: من بیمارم: {فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ} (۲) در حالی که آن حضرت علیه السّلام بیمار نبود. آیا این دروغ نیست؟

پاسخ:

امام صادق علیه السّلام در پاسخ به این اشکال فرموده است:

ص: ۳۸۳

۱- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۵۰-۲۵۱.

۲- الصافات / ۸۹-۸۸.

«ما كان إبراهيم سقيماً وما كذب انما عني سقيماً في دينه مرتاداً» (۱) و (۲).

«ابراهيم عليه السلام بیمار نبود و دروغ هم نگفت؛ بلکه منظورش بیماری در دین بود. مرتاداً یعنی در دینش طالب حق بود».

منظور حضرت ابراهیم این بود که من در دینم دنبال حق هستم و برای به دست آوردن اعتقاد به مبدأ و معاد، تلاش می کنم.

امام باقر علیه السلام می فرماید: {والله ما كان سقيماً و ما كذب}؛ حضرت ابراهیم علیه السلام بیمار نبود، ولی دروغ هم نگفت؛ بلکه منظور او این بود که بیمار می شوم. نظیر این که خداوند به پیامبرش خطاب فرمود:

{إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ} (۳) یعنی تو در آینده خواهی مُرد؛ نه اینکه اینک مرده ای.

امام صادق علیه السلام در بیانی دیگر فرمود: «حسب فرأى ما يحل بالحسين عليه السلام، فقال: إني سقيم لما يحل بالحسين عليه السلام» (۴) او (نظری به آسمان کرد و) به حساب آنچه بر امام حسین علیه السلام در آینده روا می دارند فرمود: «من بیمارم».

حضرت ابراهیم علیه السلام

ص: ۳۸۴

۱- مرتاد: طالب چیزی.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳- الزمر / ۳۰.

۴- ر.ك: نور الثقلين، ج ۴، ص ۴۰۶.

در پی این امر، خود را از آنان حفظ فرمود، تا به هدف والای خود یعنی درهم کوبیدن بتها برسد. (۱)

۵. آیه ۸۲ شعراء

{وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ}.

«و کسی که امید دارم گناهم را در روز جزا ببخشد!»

آیات قرآن بیانگر این است که حضرت ابراهیم علیه السلام آرزوی آمرزش گناهانش را داشت.

این مطلب حاکی از آن است که او مرتکب گناه شده بود که انتظار و امید آمرزش آن را داشت.

علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

«اینکه ابراهیم علیه السلام - با این که معصوم از گناه بود، نسبت گناه به خویش می دهد، دلیل بر آن است که مرادش از «خطیئه»، مخالفت امر «مولوی» - که باعث عقاب و عذاب باشد - نبوده است؛ زیرا خطیئه و گناه مراتبی دارد و هر کسی به حسب مرتبه ای که از عبودیت خداوند دارد، در همان مرتبه لغزشی نیز دارد؛ چنان که فرموده اند: «حسنه الأبرار سيئه المقربين». (۲) «خوبی های نیکان،

ص: ۳۸۵

۱- ر.ك: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۵۲.

۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۴.

برای مقربان درگاه خداوند، گناه و لغزش به شمار می رود»

پس خطیئه امثال ابراهیم علیه السلام این است که به خاطر ضروریات زندگی از قبیل خواب و خوراک و آب و امثال آن نتواند در تمامی دقایق زندگی به یاد خدا باشد هرچند که همین خواب و خوراک و سایر ضروریات زندگی اطاعتی است. چگونه ممکن است خطیئه غیر این معنا را داشته باشد؟ و حال آنکه خدای تعالی درباره او و برخی از پیامبران دیگر تصریح کرده است:

{إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرَى الدَّارِ} (۱)

«ما آنها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم، و آن یادآوری سرای آخرت بود.»

۶. آیه ۷۶ انعام

{فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ}

«هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره ای مشاهده کرد، گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم!».

ص: ۳۸۶

۱- ترجمه آیت الله مکارم شیرازی؛ ر.ک: المیزان، ج ۱۵، ص ۲۸۵.

در این آیه حضرت ابراهیم علیه السّلام درباره ستارگان و ماه و خورشید می گوید: این خدای من است. آیا این دلیل بر دروغ گویی یا انحراف فکری و اعتقادی آن حضرت نیست؟

امام رضا علیه السّلام در پاسخ این شبهه فرمود: همه اینها از روی انکار بوده است، نه از روی اقرار و اخبار؛ یعنی مضمون همه تعبیرهای گفته شده، نفی است در جامه اثبات، انکار است در کسوت اقرار، توبیخ دیگران است در زبان انتساب به خود و...

«إن إبراهيم عليه السّلام وقع إلى ثلاثة أصناف صنف يعبد الزهره و صنف يعبد القمر و صنف يعبد الشمس... فقال هذا ربي... على الانكار و الاستخبار لا على الاخبار والاقرار...»^(۱)

«ابراهیم علیه السّلام در برابر سه گروه قرار گرفت؛ گروهی که زهره را می پرستیدند؛ گروهی که ماه را می پرستیدند و گروهی که خورشید را می پرستیدند... پس به نحو انکار و استخبار نه اخبار و اقرار فرمود، این پروردگار من است.»^(۲)

ص: ۳۸۷

۱- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۷۹.

۲- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۵۲-۲۵۳.

{... هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ * قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ }

«این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است» (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است!

حضرت موسی علیه السلام هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند، وارد شهر شد. ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند. یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش. آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود. موسی مشت محکمی بر سینه مرد فرعون‌ی زد و کار او را ساخت و گفت:

{... هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ * قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ }

براساس این آیات، موسی علیه السلام به ظاهر، مرتکب کرداری شیطانی شد و به خویش ستم کرد. (۱)

ص: ۳۸۸

امام رضا علیه السلام در پاسخ این سؤال به مأمون فرمود: آن مشتم سخی که حضرت موسی بر آن دشمن کوبید به فرمان خدا بود:

«فقضى موسى عليه السلام على العدو بحكم الله تعالى ذكره فَوَكَرَهُ فَمَاتَ»^(۱).

اما این که گفت: این از عمل شیطان است: {هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ}، اشاره به نبردی بود که بین آن دو نفر واقع شد، نه کاری که خود انجام داد. پس، کار آنان شیطانی بود و شیطان، دشمن گمراه کننده آشکار و بزرگی است:

«يعنى الاقتتال الذى كان وقع بين الرجلين لا ما فعله موسى عليه السلام من قتله إِنَّهُ يعنى الشيطان عَدُوٌّ مُضِلٌّ»^(۲).

مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید:

پس معنای این جمله که موسی علیه السلام گفت: {رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي...} چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «يقول إِنِّي وضعت نفسي غير موضعها بدخولي هذه المدينة فَاغْفِرْ لِي أَي استرني من أعدائك لئلا يظفروا بي فقتلوني فَاغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^(۳).

«حضرت موسی علیه السلام می گوید: من خودم را جایی قرار

ص: ۳۸۹

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۰.

۲- همان.

۳- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۰.

دادم که نمی بایست قرار می دادم؛ چون وارد این شهر (مصر) شدم، پس خدایا مرا ببخش.

امام رضا علیه السّلام طلب مغفرت موسی علیه السّلام را این گونه معنا می فرماید: خدایا! مرا از دشمنانت پنهان دار تا به من دست نیابند و مرا نکشند...».

طبق تفسیر امام رضا علیه السّلام، کار خلاف یا حتی ترک اولی از حضرت موسی علیه السّلام صادر نشده است.

به عبارت دیگر:

الف - شاید آن دشمن موسی علیه السّلام مستحق قتل بوده و خداوند در قلب موسای کلیم علیه السّلام اجرای آن حکم را القا کرد.

ب - دفاع از مظلوم - یعنی دوست حضرت کلیم علیه السّلام - راجح یا لازم بوده است و حضرت موسی علیه السّلام به عنوان دفاع از مظلوم اقدام کرد و آنچه در ضمن جریان دفاع، رخ داد - یعنی قتل مهاجم - چون به منظور دفاع از یک مظلوم ذی حق بود، مقصود بالتبع و مرجوح بود.

ج - اسناد ظلم به حضرت موسی، شبیه اسناد آن به حضرت آدم در نیایش معهود «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (۱) است.

ص: ۳۹۰

{وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ} (۱)

«آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود!»

بر اساس این آیه، تصوّر می شود که یوسف به گناه نزدیک شد و این برداشت با مقام عصمت او سازگار نیست. (۲)

امام رضا علیه السلام در پاسخ مأمون که درباره این آیه سؤال نمود، «برهان» را در آیه گفته شده عصمت معنا کرد و فرمود:

«و لولا - آن رأی برهان ربه لهم بها كما همت لكنه كان معصوما والمعصوم لا يهيم بذنب ولا يأتيه ولقد حدثني أبي عن أبيه الصادق عليه السلام أنه قال همت بأن تفعل وهم بأن لا يفعل» (۳)

ص: ۳۹۱

۱- قرآن کریم - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۵۷.

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۸۲.

«اگر برهان پروردگارش را نمی دید قصد آن زن می نمود! همانطور که او قصد یوسف نمود. اما یوسف معصوم بود و معصوم، اراده ی گناه نمی کند و به جانب آن نمی رود. پدرم از پدرش امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: آن زن قصد کرد که انجام بدهد و یوسف قصد نمود که انجام ندهد».

اما یوسف معصوم است (صغری) و معصوم، اراده گناه نمی کند و به جانب آن نمی آید (کبری)، پس یوسف گناه نکرد.

در این جا، عبارت «لولا- أن رأی برهان ربّه» به منزله تعلیل است؛ یعنی چون واجد برهان الهی بود - که همان ملکه عصمت است یا به ملکه عصمت برمی گردد - به ترک میل، اهتمام ورزید.

۹. آیه ۷۰ یوسف

اشاره

{فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رِجْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ}

«و هنگامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف آبخوری پادشاه را در بارِ برادرش گذاشت سپس کسی صدا زد
«ای اهل قافله، شما دزد هستید!»

صاع و صواع با ضمه، اسم آلت و هر دو به معنی پیمانه است. صواع ملک ظرفی بود که هم با آن آب می نوشیدند و هم غلات را با آن پیمانه می کردند؛ به

همین سبب یک مرتبه سقایه نامیده شده و مرتبه دیگر «صواع»^(۱).

«رحل» در تفاسیر به متاع و ظرف، معنا شده است.

چون یوسف می خواست برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد، خود را به او معرفی کرد و با وی تبانی کرد و برای این کار نقشه کشید که او را به دزدی تهمت بزند تا بتواند از این راه او را نزد خود به عنوان مجازات دزدی^(۲) نگهدارد. هنگامی که بارهای غلات را برای برادران آماده ساخت، دستور داد پیمانه گران قیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگذارند که این کار در خفا انجام گرفت. در این هنگام مأموران کیل مواد غذایی، مشاهده کردند که اثری از پیمانه نیست و همین که قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: ای اهل قافله شما سارق هستید! برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند. رو به آنها کرده، گفتند: مگر چه چیز گم کرده اید؟ گفتند: ما پیمانه سلطان را گم کرده ایم و نسبت به شما ظنیم هستیم.^(۳)

ص: ۳۹۳

-
- ۱- ر.ک: المیزان، ج ۱۱، ص ۲۲۳؛ تفسیر هدایت، ج ۵، ص ۱۹۵؛ قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۶۴؛ محمود بن عبد الرحیم صافی، الجدول فی إعراب القرآن (بیروت: دار الرشید مؤسسه الإیمان، چ ۴، ۱۴۱۸ ق)، ج ۱۳، ص ۳۴؛ مفردات، ص ۴۹۹.
 - ۲- کیفی در سنت یعقوب علیه السلام این بود که اگر کسی مالی را می دزدید، سارق، برده صاحب مال می شد.
 - ۳- ر.ک: المیزان، ج ۱۱، ص ۲۲۲؛ تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۵.

اشاره

آیه یاد شده (۷۰ سوره یوسف) بیانگر این است که یوسف دستور داد تا پیمانہ را در بار برادرش قرار دهند و سپس کسی را وادار نمود که به دروغ به آنها بگویند که شما دزد هستید. آیا این حیلہ و اتهام دروغ با عصمت او منافات ندارد؟

پاسخ:

الف - این نقشه با توافق خود بنیامین و برای نگهداری او طراحی شده بود؛ اما نسبت به برادران، تهمتیه وارد نمی شد. تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت. بنابراین جمله {أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ} افتراء مذموم و محرمی که یوسف علیه السلام به برادران زده باشد، نیست.

ب - گرچه اصل قرار دادن پیمانہ در رَحِيلِ برادر به حضرت یوسف علیه السلام اسناد داده شد، خواه به طور مباشرت یا تسبیب؛ ولی هنگامی که مسئولان توزین، پیمانہ را نیافتند، گروهی از کاروان ها را به سرقت متهم کردند. دلیل روشنی از آیه بر اسناد سرقت، به وسیلهی حضرت یوسف علیه السلام به برادران وجود ندارد. (۱)

ج - این عملی که در آیه، سرقت نامیده شده، امری بود که تنها قائم به

ص: ۳۹۴

بنیامین بود، نه به جماعت ولی چون هنوز نزد کارگزاران، بنیامین از دیگران متمایز نشده بود، لذا جایز بود خطاب را متوجه جماعت کند و در حقیقت معنای این خطاب این می شود که جام سلطنتی گم شده و یکی از شما آن را دزدیده که تا تفتیش نشود، معلوم نمی شود کدامیک از شماست.

د - عناصر محوری این نقشه را خداوند به حضرت یوسف القا کرد و فرمود:

{... كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ} (۱)

«... این گونه راه چاره را به یوسف یاد دادیم! او هرگز نمی توانست برادرش را مطابق آیین پادشاه (مصر) بگیرد، مگر آنکه خدا بخواهد! درجات هر کس را بخواهیم بالا می بریم و برتر از هر صاحب علمی و عالمی است!»

ه- پاسخ دیگری که از روایات مربوط به حرکات و کردار و رویکردهای پیامبران، به دست می آید، این است که برنامه هایی از عالم قضا و قدر الهی برای هر یک از آنها وجود داشته است. قرآن نیز گاهی به آنها اشاره می فرماید. در

ص: ۳۹۵

۱- یوسف/۷۶ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

همین فرآیند از کارهای یعقوب و یوسف و برادران او و به پادشاهی رسیدن یوسف، می فرماید: (۱)

{... كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ} (۲)

بنابراین با در نظر داشتن این جهات، گفتار یوسف از افتراهای مذموم عقلی و حرام شرعی نبوده تا با عصمت انبیا منافات داشته باشد، به علاوه، اینکه گوینده این کلام، خود او نبوده، بلکه اعلام کننده ای بوده که آن را اعلام کرده است.

۱۰. آیات ۲۱-۲۴ ص

اشاره

{وَهَلْ آتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ □ إِذْ دَخَلُوا

عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَعِيَ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ □ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِيَ نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ □ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ

ص: ۳۹۶

۱- ر.ك: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۶۰-۲۶۱.

۲- یوسف / ۷۶ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

«آیا داستان شاکیان هنگامی که از محراب (داوود) بالا رفتند به تو رسیده است؟! در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند: «ترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده

است اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است و او نود و نه رأس میش دارد و من یکی بیش ندارم امّا او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است! (داوود) گفت: «مسلمّاً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش هایش، بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند امّا عدّه آنان کم است!» داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد».

این آیات ماجرای قضاوت حضرت داوود علیه السّلام را حکایت می کند. گفته شده است که حضرت داوود علیه السّلام مرتکب لغزش هایی شد که در کتب تاریخ و تفاسیر اهل سنت، با اختلاف زیاد نقل شده است. (۱)

ص: ۳۹۷

۱- ر.ک: البدء و التاريخ، ج ۳، ص ۱۰۱؛ ۷۲؛ بلعمی، تاریخنامه طبری، تحقیق: محمد روشن (تهران: سروش، چ دوم، ۱۳۷۸ش)، ج ۱، ص ۴۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۸۴-۳۴۱؛ عز الدین أبو الحسن علی بن ابی الکرّم المعروف بابن الأثیر، الکامل فی التاريخ (بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ش)، ج ۱، ص ۲۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۱۳؛ ابو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر (قم: دار الهجرة، چ ۲، ۱۳۶۳ش)، ج ۱، ص ۶۹؛ تنزیه الانبیاء، ص ۹۰؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸.

اشاره

حضرت داوود تصمیم گرفت روزی را بدون لغزش به سر آورد. به همین دلیل در خانه اش را بست و مشغول عبادت شد. در این هنگام پرنده زرین بال و زیبایی از پنجره وارد شد و توجه داوود را به خود جلب کرد؛ به طوری که عبادت را رها کرد و پرنده را دنبال نمود تا اینکه پرنده به بالای بام پرید و داوود هم به دنبالش به پشت بام رفت و از آنجا چشمش به داخل خانه ای افتاد که در آن زن زیبایی مشغول شست و شوی خود بود. داوود مجذوب و عاشق زیبایی آن زن شد و دربارہ او جستجو کرد و فهمید که او همسر شخصی به نام اوریا است. به فرمانده لشکرش دستور داد تا اوریا را به خط مقدم جنگ بفرستد تا کشته شود. پس از کشته شدن اوریا و اتمام عده همسرش، او را به همسری خویش درآورد.

به همین دلیل روزی که داوود مشغول عبادت بود، خداوند دو ملک را به

صورت دو انسان فرستاد و آن دو از بالای دیوار بر داوود وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت نمود؛ اما آن دو ملک گفتند: نترس! ما دو نفر هستیم که با هم نزاع داریم. تو میان ما به حق داوری کن. داوود گفت: نزاع شما

در چیست؟ یکی از آنها گفت: این برادر من است، ۹۹ رأس گوسفند دارد و من یکی. اما او با من به درستی سخن گفته و گوسفند مرا هم گرفته است. حضرت داوود بدون آن که از مدعی دلیل و از مدعی علیه تفسیر و تبیین بخواهد، به نفع مدعی حکم نمود و گفت: ما نمی گذاریم که تو آن را بریایی. اگر مال او را به او برنگردانی، به صورت و پیشانیات خواهم زد! در این هنگام فرشته گفت:

ای داوود! تو به چنین کیفری سزاوتری. چون تو نود و نه زن داشتی و اوریا یک زن بیشتر نداشت. با این حال آنقدر او را به جنگ فرستادی که سرانجام کشته شد و همسر او را نیز گرفتی. داوود متوجه شد که خداوند چگونه او را آزموده و او در چه دامی افتاده است. از این رو، به سجده

افتاد و توبه نمود تا خداوند توبه او را پذیرفت. (۱)

حال سؤال این است که نگاه کردن به بدن زن نامحرم، قضاوت عجولانه و ناحق، شکستن نماز و دویدن به دنبال پرنده چگونه با عصمت داوود علیه السلام سازگار است؟

ص: ۳۹۹

«علی بن جهم» در مجلس مناظره ای که مأمون ترتیب داده بود، حضور داشت. در مورد سخنان یاوه و بی اساسی که درباره حضرت داوود علیه السّلام بین مردم شایع بود، صحبت شد. امام رضاعلیه السّلام، خطاب به علی بن جهم فرمود: مردم درباره حضرت داوود علیه السّلام چه می گویند؟ علی بن جهم داستان را تقریباً به همین مضمون - که در بالا ذکر شد - بیان نمود(۱).

«و أما داوود فما يقول من قبلکم فيه فقال علی بن الجهم يقولون إن داود كان في محرابه يصلي إذ تصور له إبليس علی صوره طير أحسن ما يكون من الطيور فقطع صلاته و قام ليأخذ الطير فخرج إلى الدار فخرج في أثره فطار الطير إلى السطح فصعد في طلبه فسقط الطير في دار أوريا بن حنان فاطلع داود في أثر الطير فإذا بامرأه أوريا تغتسل فلما نظر إليها هواها و كان أوريا قد أخرجها في بعض غزواته فكتب إلى صاحبه أن قدم أوريا أمام الحرب فقدم فظفر أوريا بالمشركين فصعب ذلك علی داود فكتب الثانية أن قدمه أمام التابوت فقتل أوريا رحمه الله و تزوج داوود بامرأته فضرب الرضاعلیه السّلام بيده علی جبهته و قال إنا لله وإنا إليه راجعون لقد نسبتم نبيا من أنبياء الله إلى التهاون

ص: ۴۰۰

بصلاته حتى خرج في أثر الطير ثم بالفاحشه ثم بالقتل فقال يا ابن رسول الله فما كانت خطيئته فقال ويحك إن داود إنما ظن أن ما خلق الله عز وجل خلقا هو أعلم منه فبعث الله عز وجل إليه الملكين فتسورا المحراب فقالا خضيه مان بغى بغضنا على بعض فاحكم بيننا بالحق ولا تشطط واهدنا إلى سواء الصراط إن هذا أخى له تسع وتسعون نعجه ولي نعجه واحدة فقال أكفليها وعزني في الخطاب فعجل داود عليه السلام على المدعى عليه فقال لقد ظلمك بسؤال نعجتك إلى نعاجه فلم يسأل المدعى اليه على ذلك ولم يقبل على المدعى عليه فيقول ما تقول فكان هذا خطيئه حكمه لا ما ذهبتم إليه ألا تسمع قول الله عز وجل يقول يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق إلى آخر الآية فقلت يا ابن رسول الله فما قصته مع أوريا فقال الرضا عليه السلام إن المرأه في أيام داود كانت إذا مات بعلها أو قتل لا تتزوج بعده أبدا و أول من أباح الله عز وجل له أن يتزوج بامرأه قتل بعلها داود فذلك الذي شق على أوريا»

امام رضا عليه السلام با شنیدن این سخن، دست بر پیشانی خود زد و فرمود: «إنا لله وإنا إليه راجعون»؛ سه امر بزرگ و گناه نابخشودنی به حضرت داود علیه السلام نسبت دادید:

۱- به پیامبری از پیامبران خدا نسبت دادید که نمازش را خوار شمرد و در پی یک پرنده رفت تا آن را بگیرد.

۲- نسبت فحشا و کار ناروا به او دادید.

۳- او را به قتل انسان بی گناه متهم کردید.

علی بن جهم پرسید: ای فرزند رسول خدا! پس لغزش حضرت داوود علیه السلام چه بوده است؟

حضرت فرمود:

«فقال ويحك إن داوود إنما ظن أن ما خلق الله عزوجل خلقاً هو أعلم منه فبعث الله عزوجل إليه الملكين فتسورا المحراب...» (۱)

«وای بر تو! حضرت داوود علیه السلام یقین کرد که خداوند آفریده ای دانشمند و داناتر از او نیافریده است. پس، خداوند دو فرشته را مأمور کرد تا از دیوار محراب او بالا آمدند و گفتند: {... خصمان بغی... * و عزّنی فی الخطاب}.

داوود علیه السلام شروع کرد بر ضد «مدعی علیه» رأی دادن، پیش از آن که از مدعی، بینه بخواهد و گفت: او ستم روا داشته است که یک میش تو را به

ص: ۴۰۲

میش های خودش فرا می خواند، در حالی که از مدعی، بینه ای نخواست؛ یعنی در شیوه و روش قضاوت و داوری لغزش داشت (آن هم یک قضای امتحانی و ساختگی) و آن سخنانی که شما مردم گفتید، همگی بی اساس است.

آیا نشنیده ای که خداوند عزوجل خطاب به داوود علیه السلام می فرماید:

{يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ} (۱)

علی بن جهم سؤال کرد: یا بن رسول الله! پس سرگذشت «اوریا» چیست؟ امام رضاعلیه السلام فرمود:

در زمان حضرت داوود علیه السلام رسم بر این بود که هرگاه مردی می مرد یا کشته می شد، زن او دیگر ازدواج نمی کرد. خداوند به دست حضرت داوود علیه السلام این رسم را برانداخت و فرمود که هرگاه مردی کشته شود، ازدواج مجدد همسرش مباح است و ازدواج زن اوریا را - که در جنگ کشته شده بود - با حضرت داوود علیه السلام مباح فرمود، تا او را به ازدواج خویش درآورد. از این رو، داوود علیه السلام پس از سپری شدن عده آن زن، او را به عنوان همسر انتخاب کرد و این کار تا پیش از قتل اوریا، بر مردم بسیار سنگین بود:

«فقلت يا ابن رسول الله! فما قصته مع أوريا فقال الرضاع عليه السلام إن المرأة في أيام داوود كانت إذا مات بعلمها أو قتل لا تتزوج بعده أبداً و أول من أباح الله عزوجل له أن

ص: ۴۰۳

یتزوج بامرأه قتل بعلها داوود فذلک الذی شق علی أوريا»(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر این اتهامی که در زبان های مردم شایع شده بود به سختی مبارزه کرد و چنین فرمود:

«قال لا أوتی برجل یزعم أن داوود تزوج امرأه أوريا إلا جلدته حدین حدان للنبوه و حداً للاسلام»(۲)

«به هیچ مردی بر نخوردم که گمان کند داوود علیه السلام با زن اوریا تزویج نمود، مگر اینکه او را دو حد زدیم یک حد به خاطر نبوت و یک حد به خاطر اسلام».

با توجه به مطالب گفته شده بالا، نکات زیر قابل توجه است:

الف - جریان ازدواج حضرت داوود علیه السلام در صورت وقوع، به عنوان یک سنت عملی برای اثبات جواز شرعی بوده است، نه برای ارضای غریزه شهوت از راه حرام.

ب - استدلال به آیه «یا داوود...» برای ابطال چنان داستان ساختگی است، نه برای بیان شأن نزول؛ یعنی مقصود امام رضا علیه السلام این نیست که در زمینه داستان یاد شده، چنین آیه ای نازل شد، بلکه منظور آن حضرت این است که

ص: ۴۰۴

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۷۳ - ۷۴.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ۷۳۶.

وقتی خداوند در قرآن کریم، مقام والای خلافت الهی را جایگاه حضرت داوود علیه السلام می داند و آن حضرت را مستحق منزلت شریف داوری قسط و عدل معرفی می کند، مجالی برای بافتن چنین داستان مجعولی نیست.

ج - برای علاج توهم گناه و دفع شبهه عصیان - که منافی عصمت است - نیازی به تغییر سَمْت و سوی قصه از حالت عادی به تمثّل دو فرشته و مانند آن نیست؛ زیرا احتمال دارد - بر فرض صحت داستان - آنچه داوود علیه السلام آن را قطع نمود نماز مستحبی بوده باشد نه واجب و هراس او از این جهت بوده که دو نفر، هم از نظر زمان نا به هنگام آمدند و هم از نظر مکان، از بیراهه وارد شدند. (۱)

فخررازی در پاسخ این اشکال می نویسد:

داوود علیه السلام مرتکب ترک اولی شد و آن، شتاب در قضاوت و اسناد ظلم به برادر ثروتمند نسبت به برادر دیگر بوده است:

«تاب داوود علیه السلام عن زله صدرت منه... لأنه قضی لأحد الخصمین قبل أن یسمع کلام الخصم الثانی». (۲)

«داوود علیه السلام از لغزشی توبه نمود که از او صادر شده بود

ص: ۴۰۵

۱- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۶۶-۲۶۱.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۳۸۱.

... چون او پیش از آنکه سخن خصم دوم را بشنود، قضاوت نمود»

۱۱. آیات ۳۴ و ۳۵ ص

اشاره

{وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَانَ عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ * قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَّا يَتَّبِعِيَ لَاحِدٌ مِّنْ بَعِيدٍ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ }

«ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم سپس او به درگاه خداوند توبه کرد؛ گفت: پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد، که تو بسیار بخشنده ای!»

لغات آیه:

۱. کرسی: به معنای تخت است و در عرف عامه به چیزی گفته می شود که بر آن می نشینند. از نظر ریشه لغوی از «کرس» (بر وزن ارث) گرفته شده که به معنی اصل و اساس و گاهی نیز به هر چیزی که به هم پیوسته و ترکیب شده است، گفته می شود و به همین دلیل به تخت های کوتاه «کرسی» می گویند و نقطه مقابل آن «عرش» است که به معنی چیز «مسقف» یا خود سقف یا تخت پایه بلند آمده است. (۱)

ص: ۴۰۶

۱- ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲ ص ۲۷۲؛ قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۰۰؛ مفردات، ص ۷۰۶.

۲. جسد: جسم بی روح و اخص از جسم است؛ زیرا جسد بر غیر انسان اطلاق نمی شود و رنگ داشتن لازمه آن است، بر خلاف جسم که بر غیر انسان نیز اطلاق می شود و رنگ از لازمه آن نیست، مانند آب و هوا. (۱)

۳. انابه: مصدر و از ماده «نَوَبَ» و در لغت به معنی رجوع و برگشتن پی در پی و توبه است.

انابه به سوی خدا - به گفته راغب - به معنای بازگشت به سوی اوست، به توبه و اخلاص عمل. (۲)

بیان شبهه:

خداوند در این آیات می فرماید:

«ما سلیمان را آزمودیم و جسد بی روحی را بر کرسی او افکندیم، سپس او توبه نمود و به سوی خدا بازگشت و از خدا خواست که او را بیامرزد و به او حکومتی دهد که بعد از او برای احدی سزاوار نباشد».

چند پرسش:

اشاره

۱. ماهیت آزمون سلیمان چه بود؟

۲. طلب مغفرت از خدا، چگونه با مقام عصمت او سازگار است؟ اگر

ص: ۴۰۷

۱- مفردات، ص ۱۹۶.

۲- همان، ص ۸۲۷

لغزشی از او صادر نشده بود، توبه و طلب مغفرت معنا نداشت.

۳. چرا برای خود حکومت می‌خواهد، آن هم حکومتی که به غیر از او سزاوار نباشد؟ آیا این جمله بوی بُخل نمی‌دهد؟

پاسخ:

درباره پرسش نخست، باید گفت که ظاهر آیه همین مقدار را می‌رساند که خدا سلیمان را با افکندن جسدی بر روی تختش آزمود؛ اما اینکه این جسد از آن چه کسی بود و چگونه سلیمان با این کار در بوتۀ آزمایش قرار گرفت، از خود آیه چیزی در این باره فهمیده نمی‌شود.

مفسرین اهل تسنن اقوال مختلفی را نقل کرده‌اند و هر یک از روایتی پیروی کرده که بسیاری از آنها شبیه اسرائیلیات است و در بعضی از کتب تفسیر شیعه نیز، متعرض نظرات آنان شده‌اند. (۱)

علامه طباطبائی رحمه الله بعد از نقل چند نمونه از این احادیث در بحث روایی این آیه در تفسیر المیزان می‌نویسد: «فهمده کلها مما لا یعبأ بها... و إنما هی مما لعبت بها أیدی الوضع» (۲) اما آنچه از میان اقوال و روایات می‌توان پذیرفت، این است

ص: ۴۰۸

۱- ر.ک: الدر المشور، ج ۵، ص ۳۰۹-۳۱۳؛ مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۳۹۴؛ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۳، ص: ۵۷۳، بیروت: دار الکتب العربی، ج ۱، ۱۴۲۲ق؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۷۶-۴۷۵؛ تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۸۰؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۳۹۷.

۲- المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۷.

که جسد نامبرده جنازه کودکی از سلیمان علیه السّلام بوده که خدا آن را بر تخت وی افکند، و در جمله «ثُمَّ أَنَابَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي» إشعار و بلکه دلالت دارد بر این که سلیمان علیه السّلام از آن جسد امیدها داشته یا در راه خدا به او امیدها بسته بود و خدا او را قبض روح نمود و جسد بی جان را بر تخت سلیمان افکند تا او بدین وسیله متنبه گشته، امور را به خدا واگذارد و تسلیم او شود.

از این بیان پاسخ پرسش دوم نیز روشن می گردد؛ زیرا توجه به فرزند و او را مظهر آمل و آرزوها دانستن، برای افراد عادی نه تنها گناه نیست، بلکه ترک اولی نیز حساب نمی شود؛ در حالی که برای پیامبران - با توجه به شناختی که از خدا و جهان دارند و می دانند که هیچ کاری بدون خواست او صورت نمی پذیرد - ترک اولی است که اثر آن با انابه و طلب مغفرت از میان می رود. اگرچه داشتن فرزند، برای او مظهر و تجلیگاه آرزوهاست، در عین حال باید کارها را به خدا سپرد و تسلیم قضا و تقدیر او شد و پیوسته گفت:

أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ { (۱)}

علاوه بر این، درخواست مغفرت نشانه صدور جرم و گناه نیست؛ بلکه عظمت مسئولیت و بزرگی مقام اولیای الهی را پیوسته متوجه مقام ربوبی ساخته و از او طلب آمرزش می نمودند. اگر کاری - هرچند مباح - که شایسته مقام آنان

ص: ۴۰۹

نبود، انجام می دادند به همین دلیل رو به خدا آورده، انابه و طلب مغفرت می نمودند. (۱)

بنابراین در این آزمایش سلیمان مرتکب «ترک اولی» شد، و از این ترک اولی توبه کرد. (۲)

ص: ۴۱۰

۱- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۳۲.

۲- در کتاب التبیان (ج ۸، ص ۵۶۲ - ۵۶۳) شیخ طوسی می نویسد: «والذی قاله المفسرون من أهل الحق ومن نزه الأنبياء عن القبائح ونزه الله تعالى عن مثل ذلك هو انه لا يجوز أن يمكن الله تعالى جنيا ليمثل في صوره نبي لما في ذلك من الاستبعاد. وإن النبوه لا تكون في الخاتم وانه تعالى لا يسلب النبي نبوته، وليس في الآية شيء من ذلك، وإنما قال فيها انه ألقى على كرسیه جسدا. وقيل في معنى ذلك الجسد أقوال: منها - إن سليمان قال يوما في مجلسه وفيه جمع كثير لأطوفن الليله على مئه امرأه تلد كل امرأه منهن غلاما يضرب بالسيف في سبيل الله، وكان له في ما يروى عدد كثير من السراري، فاخرج الكلام على سبيل المحبه لهذا الحال، فترهه الله عما ظاهره الحرص على الدنيا، لثلا يقتدى به في ذلك، فلم يحمل من نسائه إلا امرأه واحده ولدا ميتا، فحمل حتى وضع على كرسیه جسدا بلا روح، تنبها له على أنه ما كان يجب ان يظهر منه ما ظهر، فاستغفر الله وفرع إلى الصلاه والدعاء على وجه الانقطاع، لا- على أن ذلك كان صغيره، ومن قال من حيث إنه لم يستثن مشيئه الله في ذلك، فقوله فاسد، لأنه وإن لم يذكر مشيئه الله لفظا فلا بد من تقديرها في المعنى وإلا لم يأمن أن يكون خبره كذبا، وذلك لا يجوز على الأنبياء عند من جوز الصغائر عليهم. قال الحسن وغيره لا يجوز على الأنبياء ومنها - انه روى أن الجن لما ولد لسليمان ولد قالوا: لنلقين منه ما لقينا من سليمان، فلما ولد له ولد أشفق منهم، فاسترضعه في المزن، فلم يشعر إلا وقد وضع على كرسیه ميتا تنبها على أن الحذر لا ينفع مع القدر. ومنها - انه ذكر انه ولد لسليمان ولد ابتلاه بصره في إماته ولده على كرسیه. وقيل: انه أماته في حجره، وهو على كرسیه، فوضعه من حجره». این تفسیر در کتب دیگر تفسیری شیعه نیز ذکر شده است: (التفسیر الصافی، فیض الکاشانی، ج ۴، ص ۲۹۹، ح ۳۴ و ج ۶، ص ۲۳۰)، در کتاب الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل (آیت الله مکارم الشیرازی، ج ۱۴، ص ۵۱۰-۵۱۲) در این ارتباط توضیحات و جمع بندی مناسبی بیان شده است. (محقق کتاب)

انسان از ترک افضل و اولی، جدا نیست. در این صورت انسانهایی مانند سلیمان علیه السلام نیازمند طلب مغفرتاند؛ «إن حسنات الأبرار سیئات المقربین» و دیگر از جهت اینکه انبیا و اولیای الهی همیشه در مقام شکستن نفس و اظهار ذلت و خضوع اند.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«انی لأستغفر الله کل یوم مائه مره»^(۱)

یا «انی لأستغفر الله فی فخر رازی می نویسد:

انسان از ترک افضل و اولی، جدا نیست. در این صورت انسانهایی مانند سلیمان علیه السلام نیازمند طلب مغفرتاند؛ «إن حسنات الأبرار سیئات المقربین» و دیگر از جهت اینکه انبیا و اولیای الهی همیشه در مقام شکستن نفس و اظهار ذلت و خضوع اند.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«انی لأستغفر الله کل یوم مائه مره»^(۲) یا «انی لأستغفر الله فی الیوم سبعین مره»^(۳)

ص: ۴۱۱

۱- أبو محمد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی، سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۹۱، تحقیق: فواز أحمد زمرلی و خالد السبع العلمی، بیروت: دار الکتب العربی، چ ۱، ۱۴۰۷؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۲۱۱، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴. این روایت در متون اصلی حدیثی شیعه وجود ندارد و بیشتر در کتب اهل تسنن آمده است. (محقق کتاب)

۲- أبو محمد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی، سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۹۱، تحقیق: فواز أحمد زمرلی و خالد السبع العلمی، بیروت: دار الکتب العربی، چ ۱، ۱۴۰۷؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۲۱۱، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴. این روایت در متون اصلی حدیثی شیعه وجود ندارد و بیشتر در کتب اهل تسنن آمده است. (محقق کتاب)

۳- أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانی الشافعی، هدی الساری، مقدمه فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۱، ص ۱۱۰، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی و محب الدین الخطیب، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۷۹؛ مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۳۹۴. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۴۵، کتاب الدعوات (با کمی تفاوت در الفاظ)؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۹۵، دارالفکر، بیروت. (محقق کتاب)

اما در پاسخ سؤال سوم باید گفت:

نخست: آنچه از ملک و حکومت به اذهان تبادر می کند، قدرت های همراه با ظلم و تعدی و مهار نشده است که درخواست چنین حکومتی شایسته هیچ عاقلی نیست تا چه رسد به پیامبران. ولی آنچه سلیمان از خداوند درخواست نمود، قدرت مهار شده ای بود که تحت مراقبت های شدید مقام نبوت و وحی آسمانی باشد و درخواست چنین حکومتی، درخواست خدمت به آیین خدا و خلق او و یکی از الطاف الهی است که آن را به بندگان خاص خود افاضه می کند. (۱)

دوم: فرق است بین اینکه ملکی را مختص برای خود درخواست کند یا آن را تنها برای خود بخواهد. سلیمان برای خود از خداوند ملک درخواست می کند نه اینکه بخواهد دیگران را از سلطنتی چون سلطنت او محروم کند. (۲)

به عبارت دیگر او ملک و حکومتی خواست که نشانه نبوت و رسالتش باشد و جایگزین معجزات پیامبران گردد، بنابراین اگر می گوید: «لاینبغی لاحد من بعدی» مقصود وی کسانی است که در قلمرو نبوت او قرار می گیرند نه همه انسان هایی که تا روز قیامت گام بر روی زمین می نهند، ولو مثل او معصوم باشند؛ زیرا سلیمان از خداوند حکومتی را درخواست کرد که در آن باد و دریا

ص: ۴۱۲

۱- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۳۲.

۲- ر.ک: همان، ص ۱۳۱؛ المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۴-۲۰۷.

و شیاطین در اختیار او قرار گیرند و چنین حکومتی شایسته انسان های عادی و غیر معصوم نیست، به همین دلیل عرض کرد: «حکومتی به من بده که شایسته کسی پس از من نباشد» و مقصود او انسان های عادی بود نه انسان های معصوم و پاکی مانند بقیه انبیا و ائمه معصومین علیهم السّلام؛ زیرا درخواست چنین اختصاصی در حالی که افراد دیگری با او هم شأن و هم ملائک یا بالاتر باشند، غیر منطقی است که شایسته مقام انسان عادی نیست تا چه رسد به پیامبران. (۱)

۱۲. آیه ۴۱ ص

اشاره

{وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ}

«و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): «بد حالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربانترین مهربانانی!»

{وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ}

«و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را، هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت: پروردگارا!) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است.»

ص: ۴۱۳

۱- ر.ک: تنزیه الانبیاء، ص ۱۴۰؛ منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۳۴.

در سوره های قرآن سرگذشت انبیا به ویژه حضرت ایوب علیه السلام که در صبر و استقامت، زبانزد خاص و عام است، بیان شده است ولی در این آیات جمله هایی از او نقل می کند که به حسب ظاهر با مقام عصمت او سازگار نیست.

سؤال:

اشاره

۱. گرفتاری ایوب علیه السلام که الفاظ «الضَّرَّ»، «نَصَبَ» و «عَذَابَ» از آن حکایت می کنند، چگونه بوده است؟

۲- آیا جمله «مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ» منافات با عصمت ایوب ندارد؟ دخالت شیطان چگونه می تواند باشد؟

معنای لغات:

«ضَرَّ» بر وزن «حَرَّ» به معنای وضع بد و سوء حال و گرفتاری و ناهنجاری است و به زمانی که انسان دچار فقر و تنگدستی یا مرض و بیماری می شود، این لفظ به کار می رود. (۱)

«نُصِبَ» بر وزن «ظَلِمَ» به معنای رنج و تعب است (۲) و اگر در مورد بیماری و شر و بلا به کار می رود به این دلیل است که این موارد با رنج و زحمت همراه است.

ص: ۴۱۴

۱- لسان العرب، ج ۴، ماده «ضَرَّ».

۲- مقایس اللغه، ج ۵، ص ۴۳۴.

لفظ «عذاب» مصدر «عَذَّب» از باب تفعیل است. برخی از اهل لغت آن را عقوبت و پیامد معنا کرده اند (۱) اما معنای اصلی آن کیفر نیست، بلکه معنای وسیعی دارد که کیفر یکی از آنهاست.

هر نوع ناراحتی جسمی و روحی را که بر انسان وارد می شود - هر چند که مستحق آن نباشد - عذاب گویند و به همین دلیل ستمگر شکنجه گر را «مَعَذَّب» و فعل او را «عذاب» می نامند. (۲)

ابن فارس می نویسد: «عذاب» در اصل به معنی «ضرب» است - و به همین دلیل گوشه تازیانه را «عذبه» می گویند - و کارهای شدیدی را که تحمّل آنها برای انسان سخت

است، «عذاب» نامیدند. (۳)

بیان آیه:

بنابراین این الفاظ همین قدر دلالت دارند که یک وضع ناگوار (ضرب) و رنج و تعب (نصب) و حالت درد آور و سختی (عذاب) بر ایوب دست داده بود و از خدا خواست که آنها را برطرف کند و با توجه به آیه {أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ} (۴)، گرفتاری او با شست و شو در آبی که با کرامت از زیر

ص: ۴۱۵

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۵۸۵.

۲- تنزیه الانبیاء، ص ۶۱.

۳- مقایس اللغه، ج ۴، ص ۲۶۰.

۴- ص ۴۲ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

پایش جوشید، برطرف شد. این رخداد بیانگر این است که گرفتاری او نوعی بیماری جسمی بوده است.

اما در برخی از روایاتی که از اخبار یهود گرفته شده، نوع بیماری او به گونه ای تشریح شده که با مقام پیامبران سازگار نیست. (۱)

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام در روایت بلندی می فرماید:

بیماری ایوب کوچکترین تأثیری در قیافه و چهره و سایر اعضای وی ننهاده بود و در او مایه های تنفر و انزجار پدید نیامده بود:

«... إن أيوب عليه السلام مع جميع ما ابتلى به لم يمتن له رائحة، ولا- قبحت له صورة، ولا- خرجت منه مده من دم ولا قيح ولا استقدره أحد رآه، ولا استوحش منه أحد شاهده، ولا يدود شيء من جسده...» (۲)

ص: ۴۱۶

-
- ۱- ر.ك: بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۲؛ ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ج ۴، ص ۴۰.
 - ۲- الشيخ الصدوق، الخصال، تصحيح و تعليق: علي أكبر الغفاري (قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳-۱۳۶۲ ش)، ص ۳۹۹ - بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۸، مؤسسه الوفاء، بیروت، مرحوم علامه مجلسی بعد از بیان روایت در توضیح آن می نویسد: هذا الخبر أوفق بأصول متكلمی الإمامیه من كونهم عليه السلام منزهين عما يوجب تنفر الطباع عنهم، فيكون الاخبار الاخر محموله على التقيه، موافقه للعامه فيما رووه، لكن إقامه الدليل على نفي ذلك عنهم مطلقا ولو بعد ثبوت نبوتهم وحجيتهم لا يخلو من إشكال، مع أن الأخبار الداله على ثبوتها أكثر وأصح وبالجملة للتوقف فيه مجال. قال السيد المرتضى قدس الله روحه في كتاب تنزيه الانبياء: فان قيل: أفصححون ما روى من أن الجذام أصابه حتى تساقطت أعضاؤه؟ قلنا: أما العلل المستقدره التي تنفر من رآها وتوحشه كالبرص والجذام فلا يجوز شيء منها على الأنبياء عليهم السلام لما تقدم ذكره، لان النفور ليس بواقف على الأمور القبيحه، بل قد يكون من الحسن والقبيح معا، وليس ينكر أن يكون أمراض أيوب عليه السلام وأوجاعه ومحتته في جسمه ثم في أهله وماله بلغت مبلغا عظيما تزيد في الغم والألم على ما ينال المجذوم، وليس ينكر تزايد الألم فيه، وإنما ينكر ما اقتضى التنفير. (محقق كتاب)

پدیدار شدن چنین حالتی دلیل بر صدور گناه نیست؛ بلکه آزمایش الهی بود تا کمالات درونی او شکوفا شود و ایوب علیه السلام پس از سال ها - هفت سال - (۱) تحمل درد و بیماری و فقر و پیوسته شاکر بودن در آن اوضاع بسیار سخت، از خداوند درخواست کرد او را از گرفتاری برهاند؛ لذا خداوند درباره او فرمود:

{إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ}

«ما او را شکييا يافتيم چه بنده خوبي که بسيار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود!»

اما اينکه مقصود حضرت ايوب که در مقام دعا مي گويد: «مَسَّنِيَ الضَّرُّ» و گاهي مي گويد: «مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» چيست؟ آيا مَسَّ شيطان همان مَسَّ ضَرْ است و هر دو عبارت يک معنا دارند يا دو منظور متفاوت؟

پاسخ:

توجه به دو نکته زير ضروري است:

۱- اين که بگوييم مقصود از «ضَرْ»، بيماري جسمي ايوب است؛ اما مقصود از

ص: ۴۱۷

۱- بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۷ و ج ۹، ص ۳۴۸، ح ۱۳. (محقق کتاب)

«نُصَب و عذاب» - که به معنی رنج و درد است - چیزی غیر از بیماری جسمی است و منظور همان شماتت و تعبیر راهبان بود که به تحریک شیطان، ایوب علیه السّلام را سرزنش می کردند و می گفتند: تو چه گناهی مرتکب شده ای که به این وضع گرفتار شده ای؟ اینجاست که باعث آزردهی ایوب می شود و عامل ناراحتی را شیطان معرفی می کند و از خدا می خواهد که گرفتاری او را برطرف کند.

امام صادق علیه السّلام می فرماید: ایوب علیه السّلام بدون آنکه گناهی از او سرزنند، دچار بلا گردید و استقامت ورزید تا این که مورد سرزنش قرار گرفت و پیامبران بر شماتت صبر نمی کنند. (۱)

۲- مقصود هر دو جمله یک چیز است و آن بیماری جسمی بود که بر ایوب عارض شد و شیطان در این عارضه به نوعی دخالت داشته است.

در روایات، این مطلب چنین بیان شده است؛

شیطان به خدا عرض کرد: «اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت هایی است که در اختیار او گذاشته ای و اگر مرا بر او مسلط سازی تا نعمت ها را از او بگیرم، دیگر او را در این حالت نمی یابی». شیطان به اذن الهی در مزاج و مال او تصرف کرد ولی او را در هر دو حال شاکر یافت و اندیشه شیطان باطل گردید. (۲)

ص: ۴۱۸

۱- بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۷.

۲- ر.ک: همان. [علل الشرایع، ج ۱، ص ۷۶، ح ۵ و ح ۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۴۸، ح ۱۳۰ و ۱۳۷. (محقق کتاب)]

زمخشری در رد این دلیل می نویسد:

اگر شیطان چنین سلطه ای داشته باشد، در روی زمین، جان و مال صالح و پاکدامنی از شر او ایمن نخواهد بود، شیطان فقط در قلوب افراد وسوسه می کند و در جان و مال آنها تصرف نمی کند. (۱)

آیت الله جعفر سبحانی در جواب زمخشری می نویسد:

«این بیان در صورتی درست است که شیطان پیوسته دارای چنین قدرت مطلقه ای باشد، نه در یک مورد آن هم به اذن الهی، آن هم به خاطر یک رشته مصالح».

گرچه وی نیز این وجه را بعید می داند، ولی از محالات و مخالف با اصول و معارف اسلامی هم نمی داند و می نویسد:

«اگر پیامبران از علل مادی تأثیر می پذیرند و بیمار می شوند، چه مانعی دارد که در یک مورد به اذن الهی از عاملی مانند شیطان (در طریق از دست دادن صحت و

اموال) تأثیرپذیر باشند». (۲)

پس با توجه به آنچه بیان شد، این عبارت منافی عصمت ایوب علیه السلام نیست، بلکه منظور تعبیر و شماتت راهبان یهود - که ناشی از وسوسه شیطان بود - یا

ص: ۴۱۹

۱- ر.ک: الکشاف عن حقائق التنزیل، ج ۴، ص ۹۷.

۲- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۴۰.

دخالت مستقیم شیطان در بروز بیماری و فقر، بر ایوب علیه السلام به اذن خدا و به خاطر مصلحت، است.

۱۳. آیه ۸۷ انبیاء

اشاره

{وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ}

«و ذا النون [یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (امّا موقعی که در کام نهنگ فرو رفت،) در آن ظلمت ها (ی متراکم) صدا زد: «خداوندا!» جز تو معبودی نیست! منزّهی تو! من از ستمکاران بودم!»

سرگذشت کوتاهی از حضرت یونس علیه السلام

یونس در سرزمین عراق به دعوت قوم خود پرداخت، ولی تنها دو نفر به او ایمان آوردند که یکی عابد و دیگری عالم بود؛ عابد به او پیشنهاد کرد که از خدا بخواهد بر آنها عذاب نازل کند، اما عالم او را به صبر و بردباری فرا می خواند. سرانجام یونس از سر سختی قومش به تنگ آمد و در حق آنان نفرین نمود و خدا نیز عذاب را در روز معین به یونس وعده داد. آنگاه که روز موعود

ص: ۴۲۰

نزدیک شد، او با عابد، منطقه را ترک کرد. وقتی نشانه فرود آمدن عذاب قطعی شد، مردم دور آن عالم را گرفتند. او به آنها گفت: «به خدا پناه ببرید و گریه و ناله سر دهید، و رو به بیابان بگذارید و کودکان را از مادران و حیوانات را از بچه های آنها جدا سازید و راه انابه و توبه در پیش گیرید». آنها نیز چنین کردند و نشانه های عذاب بر طرف گردید. یونس قبل از آگاهی از وضع قوم خود یا بعد از آن، اما بدون اطلاع از ایمان آنها، راهی دریا شد و بر کشتی نشست. دریا طوفانی شد و برای سبک شدن کشتی، ناخدا اخطار کرد که یک نفر به حکم قرعه باید به دریا افکنده شود. بنابه نقلی گفت: نهنگ عظیمی جلوی کشتی را گرفته و غذا می خواهد، به ناچار یک نفر باید قربانی گردد یا گفت: بنده گریزانی است که باید به حکم قرعه، به آب افکنده شود. سرانجام قرعه به نام او در آمد و چون به دریا افکنده شد، در شکم ماهی فرورفت و در آن تاریکی های سه گانه (شب، دریا و شکم ماهی) خدا را تسبیح گفت و خدا نیز او را نجات داد. (۱)

بیان شبهه:

در آیه شریفه سه نکته زیر وجود دارد که ظاهر آنها با مقام عصمت سازگار نیست:

۱. {مغاضباً}

ص: ۴۲۱

۱- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۷؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ۳۸۰.

۲. {فَطَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ}

۳. {إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ}

اگر یونس علیه السّلام معصوم بود، مقصود از تعابیری چون غضب و گمان عدم قدرت نداشتن خدا بر او و ظلم، در آیه چیست؟

فخر رازی در تفسیر کبیر می نویسد:

قائلان به جواز صدور گناه از انبیاء علیهم السّلام از جوهی به این آیه استدلال نموده اند:

شبهه نخست: بیشتر مفسرین بر آن باورند که یونس از خدایش خشمگین بود و خشم از خدا از اعظم گناهان است. بر فرض که غضب یونس با پادشاه آنجا یا قومش باشد، نیز جایز نیست؛ زیرا خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

{فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنُّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ} (۱)

و مقتضای این نهی گناهکار بودن یونس است؛ زیرا در غیر این صورت نهی از تشبه به او جایز نبود.

شبهه دوم: مقتضای این آیه این است که یونس در قدرت خداوند شک داشت.

شبهه سوم: یونس در این آیه مبارکه اعتراف به ظلم می کند و ظلم به دلیل

ص: ۴۲۲

آیه مبارکه {أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ} (۱) از اسمای ذم است.

شبهه چهارم: اگر گناه از یونس صادر نشده بود؛ چرا خداوند او را عقاب کرد و در شکم ماهی انداخت؟

شبهه پنجم: خداوند در آیه ۱۴۲ صافات، یونس را ملیم معرفی می کند:

{فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ}

و ملیم به معنای کسی است که مورد سرزنش قرار گرفته است و کسی که مورد سرزنش واقع می شود، گنهکار است.

فخر رازی پس از بیان این وجوه در مقام پاسخ به آنها برآمده می نویسد:

جواب شبهه نخست:

نخست: در آیه دلیلی وجود ندارد که یونس بر که غضب نمود، ولی ما یقین داریم بر نبی خدا جایز نیست که بر پروردگارش غضب کند؛ زیرا این عمل، صفت کسی است که نمی داند خداوند مالک امر و نهی است و جاهل به خدا مؤمن نیست چه رسد که نبی باشد. (۲)

پس غضب یونس بر خدا نبود، بلکه یا بر قومش بود یا بر پادشاه یا بر هر دو؛ زیرا انسان بر کسانی غضب می کند که امر او را معصیت کنند و غضب بر

ص: ۴۲۳

۱- هود/ ۱۸.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۷۹.

قوم ممنوع نیست؛ زیرا خداوند یونس را به رساندن رسالت به سوی قومش امر نمود نه این که همیشه با آنها بماند و ظاهر امر مقتضی تکرار نیست. بنابراین خروج یونس از بین آنها معصیت نبود. (۱)

دوم: اصلاً غضب معصیت نبود؛ زیرا تا هنوز از آن نهی نشده بود. او گمان کرد که این عمل برای او جایز است؛ چرا که این کار را به منظور خشم در راه خدا و عزت دادن به دین و دشمنی با کفر و اهلش انجام داده بود، در صورتی که بهتر این بود که صبر کند و منتظر اجازه از طرف خدا باشد. به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی فرمود: {وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ}، گویا خداوند برای پیامبر اسلام، افضل منازل و اعلاهی آن را خواسته است.

بیشتر بزرگان شیعه مانند سید مرتضی، علامه طباطبایی رحمه الله و ... نیز معتقدند که مراد از غضب، غضب بر قوم یونس است. (۲)

جواب شبهه دوم: در قسمت مربوط به اعتقادات خواهد آمد.

ص: ۴۲۴

-
- ۱- در کتب روایی و تفسیری شیعه روایاتی را از امام رضاعلیه السلام آورده اند که در آن ذکر شده که غضب حضرت یونس بر قوم وی بود: «.... فقال الرضا علیه السلام، ذاک یونس بن متی علیه السلام، ذهب مغاضباً لقومه...»؛ شیخ حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۴۹؛ شیخ صدوق، عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۹. (محقق کتاب)
 - ۲- ر.ک: تنزیه الانبیاء، ص ۱۴۱؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۴، ص ۱۷۰، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس، چ ۲، ۱۳۷۷ ش منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۴۲-۱۵۱.

جواب شبهه سوم: فخر رازی می نویسد:

اگر ما {إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ} را بر قبل از نبوت حمل کنیم، حرفی باقی نمی ماند (چون فخر رازی اشعری است و قائل به لزوم عصمت قبل از نبوت نیست) اما اگر بر بعد از نبوت حمل کنیم واجب است آیه مبارکه را تأویل کنیم؛ زیرا در غیر این صورت، لازم می آید تا قائل شویم که نبی مستحق لعن است و حال آنکه هیچ مسلمانی به چنین چیزی قائل نمی شود. بنابراین تردیدی نیست که یونس با توانایی بر تحصیل افضل آن را ترک نمود و این ظلم است و معنای {إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ} این است که پروردگارا من به دلیل فرار از قومم بدون اذن تو به نفسم ظلم نمودم. گویا این طور فرمود که من به دلیل ضعف بشری و قصور در ادای حق ربوبیت از «ظالمان» هستم. (۱)

با توجه به آنچه از ابتدای این پژوهش تا به این جا بیان شد، اثبات گردید که پیامبران و امامان علیهم السلام هم قبل از نبوت و امامت و هم بعد از آن معصوم هستند. به علاوه از قراین موجود در آیه به خوبی روشن است که این قضیه بعد از نبوت بوده است.

مفسرین شیعه در اینکه مراد از «ظلم» در آیه ترک اولی بوده با فخر رازی

ص: ۴۲۵

۱- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۸۱.

هم عقیده اند، اما اینکه آن ترک اولی چه بود، چند وجه برای آن ذکر نموده اند:

الف - مقتضای رأفت و رحمت این بود که یونس در میان قومش می ماند و در حد امکان آنها را کمک می کرد، اما او منطقه را ترک کرد و قومش را تنها گذاشت. این کار شایسته او نبود، گرچه وظیفه اش را به بهترین شکل انجام داد.

ب - چنانچه از آیه مبارکه {فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنُّ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ} (۱) برمی آید، مراد از «ظلم» کم صبری در برابر فشارها و طلب عذاب برای قوم خود است. بنابراین ترک اولایی که از او سرزد، درخواست نزول عذاب بود، در حالی که شایسته مقام یونس صبر و شکیبایی بیشتر بود.

ج - مراد از ظلم این است که از ایمان قوم خود خبر نداشت، با شنیدن خبر بر طرف شدن عذاب از آنها، با خشم و غضب راهی دریا شد. (۲)

د - در حدیثی از امام رضا علیه السلام علت ظلم ترک عبادت با فراغت و در خلوت، همانند عبادت در شکم ماهی تفسیر شده است:

«فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ: ظلمه الليله و ظلمه البحر، و ظلمه

ص: ۴۲۶

۱- ق / ۴۸.

۲- بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۸. (محقق کتاب)

بطن الحوت أن لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين بترکی مثل هذه لعباده التي فرغتنی لها فی بطن الحوت...»(۱)

«این شخص «یونس بن متی» است. او یقین داشت که خداوند بر او سخت نمی گیرد، ولی وقتی به شکم ماهی فرو رفت و در ظلمات سه گانه (شب، دریا و شکم ماهی) قرار گرفت، گفت: خدایی جز تو نیست، تو منزهی! من به دلیل ترک این عبادت - که برای آن در شکم ماهی فرصت دادی - از ستمکارانم».

به هر حال اگر هر کدام از این احتمال ها سبب ملامت و ظالم خواندن او باشد، عمل حرام نیست و مورد نهی الهی نبوده است. بنابراین فقط ترک اولایی بوده است که از او سرزده است.(۲)

جواب شبهه چهارم: فخر رازی می نویسد:

قبول نداریم که افکندن در شکم ماهی عقوبت باشد؛ زیرا جایز نیست که انبیا عقاب شوند، بلکه مقصود از افکندن در شکم ماهی امتحان بود ولی بسیاری از مفسران هر ضرری را که به دلیل گناهی می رسد، عقوبت ذکر می کنند.

جواب شبهه پنجم: ملامت و سرزنش به دلیل ترک افضل بود.

ص: ۴۲۷

۱- نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۵۰؛ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۸۲.

۲- ر.ک: منشور جاوید، ج ۵، ص ۱۴۲-۱۵۱.

اما کلمه «ظَنُّ» که فخر رازی به آن نپرداخته است، در کتب تفاسیر بیشتر به گمان(۱) و گاهی به یقین(۲) معنا شده است. در حدیثی که اباصلت از امام رضاعلیه السَّلام، نقل می کند، ظن به معنای «استیقن»، تفسیر شده است:

{فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ} إِنَّمَا «ظَنَّ» بِمَعْنَى «اسْتَيْقَنَ أَنَّ اللَّهَ لَنْ يَضِيقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ». (۳)

در حدیثی ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که:

حضرت یونس علیه السَّلام خاطر جمع بود که خداوند بر او سخت نخواهد گرفت.

به همین دلیل خداوند او را تنها یک لحظه به خود وا گذاشت و او شکیبایی خود را از دست داد و بر قومش خشمگین شد:

«انما وکل الله یونس بن متى الی نفسه طرفه عین، فکان منه ما کان». (۴)

بنابراین مراد از غضب، غضب یونس علیه السَّلام بر قوم اوست که از او امر و

ص: ۴۲۸

۱- ر.ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۸؛ جوامع الجامع، ج ۴، ص ۱۷۰؛ ملا فتح الله کاشانی، خلاصه المنهج، ج ۳، ص ۲۷۸، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۳ ق.

۲- انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۹۷.

۳- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۸. - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضاعلیه السَّلام، ج ۲، ص ۱۷۱ و ص ۱۷۹، مؤسسه علمی، بیروت؛ شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۲۱، دارالنعمان، نجف اشرف. (محقق کتاب)

۴- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

دستورهای او سرپیچی نمودند و به خدا ایمان نمی آوردند و ظن به معنای گمان و در مقام تمثیل است و منظور از ظلم نیز یکی از وجوه سه گانه - ترک منطقه، کم صبری در برابر فشارها و طلب عذاب قوم خود و ترک عبادت در فراغت - است و هیچ کدام از این کلمات دلالت بر معصوم نبودن حضرت یونس علیه السلام ندارد؛ بلکه آنچه یونس علیه السلام مرتکب شد، فقط ترک اولی بود؛ زیرا صبر و استقامت، دارای درجاتی است و مقدار لازم آن که میزان مسئولیت پذیری است، در همه ی رهبران معصوم بوده است؛ ولی مرتبه بالاتر آن در برخی از انسان های معصوم حاصل است و در بعضی نسبت به برخی از موارد، منتفی است. آنچه درباره حضرت یونس علیه السلام رخ داد، همان فقدان مرتبه بالای صبر در گوشه ای از مأموریت های راجح (نه واجب) او بوده است.

۱۴. آیات او ۲ سوره فتح

اشاره

{إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ۖ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا}

«ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم!...؛ تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند، ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت فرماید».

طبق ظاهر این آیات، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل و بعد از نزول این آیات، دارای

گناه بوده و خداوند همه آنها را اعم از سابق و لاحق - بخشید.

مفسران پاسخ های مختلفی به این اشکال داده اند:

الف - مراد این است که خداوند گناهان گذشته و آینده امت تو را بخاطر شفاعت تو می بخشد. شخصی از امام صادق علیه السلام از آموزش گناهان پیشین و پسین پیامبر پرسید، آن حضرت فرمود:

«ما كان له ذنب، ولا هم بذنب، ولكن الله حملة ذنوب شيعة ثم غفرها له»^(۱).

«آن حضرت نه گناه داشت و نه اقدام به گناه نمود، اما خداوند گناهان پیروانش را بر او حمل نموده سپس آن گناهان را به خاطر او بخشید».

ب - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عقیده مشرکان مکه گنهگار بود.

مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: یابن رسول الله! آیا این سخن شما نیست که پیامبران معصومند؟ حضرت فرمود: آری! سپس پرسید: پس این آیه را بیان بفرما: ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾؟ امام رضا علیه السلام فرمود: این عقیده مشرکان مکه بود؛ چون پیامبر، آنان را به توحید فراخواند و بابت هایشان به مبارزه برخاست، او را از گنهکاران برشمردند:

«قال الرضا عليه السلام لم يكن أحد عند مشركي أهل مكة

ص: ۴۳۰

أَعْظَمَ ذَنْباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... فَلَمَّا جَاءَهُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْدَعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَعَظُمَ... فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مَكَّةَ قَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ بِدَعَائِكَ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ فِيمَا تَقْدَمُ وَ مَا تَأَخَّرُ...» (۱).

نکته ها

الف - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معصوم بود و هیچ گناهی نداشت، نه در گذشته و نه در آینده ی زندگی خود؛

ب - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به گمان واهی مشرکان گنهکار بود؛

ج - گناه پنداری (نه واقعی) آن حضرت به امر اعتقادی و حقوقی بر می گشت؛

د - گناه اعتقادی پنداشته شده، عبارت از نفی بت پرستی و نکوهش عبادت بت و مانند آن بود؛ گناه حقوقی پنداری نیز کشتن مشرکان در جنگ بدر و نظیر آن بود؛

هـ - با گسترش اسلام و روشن شدن توحید، پندار گناه اعتقادی برطرف شد و با گذشت کریمانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه، پندار گناه حقوقی نیز از بین رفت؛

ص: ۴۳۱

و - مقصود از گناه متقدم و متأخر، همان گناه کهنه و تازه است؛

ز - نسبت دادن ذنب به رسول اکرم صلی الله علیه وآله طبق گمان مشرکان، نظیر نسبت دادن گناه به حضرت موسی طبق پندار آل فرعون بود که در این باره چنین آمده است (۱):

{... وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ} (۲)

آن حضرت نه گناه داشت و نه اقدام به گناه نمود؛ اما خداوند گناهان پیروانش را بر او حمل نموده، سپس آن گناهان را به خاطر او بخشید.

۱۵. آیه ۴۳ توبه

{عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ}

«خداوند تو را بخشید چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند!)»

ظاهر عتاب و سرزنشی که در این آیه به چشم می خورد، برای آن است که پیامبر صلی الله علیه وآله کار خلافی انجام داده است؛ چرا او اذن داد تا گروهی از منافقان از

ص: ۴۳۲

۱- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۷۵-۲۷۳.

۲- شعراء/۱۴.

عضویت در نیروهای نظامی و شرکت در جهاد خودداری کنند؟!

امام رضا علیه السلام در جواب مأمون که در این باره سؤال نمود، فرمود:

«هذا مما نزل بإيائك أعني و اسمعى يا جاره خاطب الله عزوجل بذلك نبيه صلى الله عليه وآله و أراد به أمته فكذلك قوله عزوجل «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱) و قوله عزوجل «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئِنَّاكَ لَقَدْ كَدْتِ تَوَكَّنْ إِيَّهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (۲) قال صدقت يا ابن رسول الله (۳).

این آیه از مصادیق: «إِيَّاكَ أَعْنَى و اسمعى يا جاره» است؛ یعنی به تو می گویم که همسایه بشنود. پس، خطاب آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، ولی مقصود آن است که امت بشنوند و مضمون آن را به کار بندند؛ مانند این که می فرماید: ای پیامبر! اگر شرک آوری، همه اعمال و کردارت تباه می شود و از زیانکاران خواهی شد و نیز می فرماید: اگر ما تو را ثابت قدم نگه نمی داشتیم، نزدیک بود به کافران میل اندکی پیدا کنی، و حال آن که پیامبر صلی الله علیه وآله لحظه ای شرک نیاورد و به هیچ نیرویی غیر خدا تکیه نکرد. مأمون این تفسیر را تصدیق کرد. (۴)

ص: ۴۳۳

۱- زمر / ۶۵.

۲- اسراء / ۷۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۸۳.

۴- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۶۵.

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَيَّا لَكِنِّي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾

«(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده ات «زید»] می گفتم: «همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می کردی) و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است. (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)».

حال این سؤال مطرح است که چرا پیامبر صلی الله علیه وآله از مردم ترسید و چیزی را در دل پنهان کرد که مورد عتاب خداوند قرار گرفت. آیا این امور با مقام عصمت پیامبر منافات ندارد؟

امام رضا علیه السلام در جواب این سؤال، به علی بن جهم فرمود:

خداوند متعال، نام های زنان پیامبر را در دنیا و در آخرت به او معرفی کرد و فرمود: این زنان، مادران مؤمنان هستند؛ یکی از آنان، «زینب بنت جحش» (دختر عمه پیامبر) بود که در آن زمان همسر زید بن حارثه (غلام آزاده شده و فرزند خوانده پیامبر) بود. پیامبر نام این زن را آشکار نکرد تا بهانه به دست منافقان نیفتد و آنها نگویند که او چشم به زنی دوخته است که در خانه همسر خود است و او را به عنوان مادر مؤمنان می خوانند. به هر صورت پیامبر صلی الله علیه و آله از گفتار منافقان اندیشه کرد و خداوند فرمود: {وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ} بنابراین، ترس پیامبر صلی الله علیه و آله از یاوه گویی های منافقان بود و او مصلحت اندیشی کرد که بهتر است فعلا نامی از زینب بنت جحش نبرد؛ زیرا هنوز زن شخص دیگری است. چون خداوند اراده ی شکستن سنت جاهلی (۱) را داشته است، اندیشه پنهان پیامبر را آشکار می کند تا قانون الهی آشکار و تثبیت شود. خداوند، این سنت را که در عصر پیامبران گذشته نیز بوده است، بر پیامبر واجب کرد:

{مَّا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرْجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ

ص: ۴۳۵

۱- اعراب دوران جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده را بعد از طلاق، صحیح نمی دانستند.

اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا} (۱)

«هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست؛ این سنّت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است!» (۲)

۱۷. آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ نساء

اشاره

{إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِثِينَ خَصِمًا □ وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا}

«ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!؛ و از خداوند، طلب آموزش نما! که خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

طرح شبهه:

۱. اگر پیامبر معصوم است، استغفار و آموزش طلبی مکرر او از خداوند چه

ص: ۴۳۶

۱- احزاب / ۳۸ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۱، فی قصه زوجه زید بن حارثه؛ شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۲۳، در النعمان، نجف اشرف. (محقق کتاب)

معنایی دارد؟ پیداست که گناه و لغزشی در کار است.

۲. از جمله: «وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ»، استفاده می شود که پیامبر در جدال به سود خیانتکاران تمایل داشته است. این مطلب چگونه با عصمت او سازگار است؟

پاسخ:

علامه طباطبایی رحمه الله می نویسد:

نخست این که: مراد از استغفار در این جا، این است که پیامبر از خدا بخواهد که امکان پایمال کردن حقوق دیگران و میل به هوای نفس را که در طبع آدمی نهفته است، از بین ببرد و بیامزد، نه آن که پیامبر مرتکب گناه شده و از آن استغفار کند، بلکه در مقام دفع است؛ یعنی از خدا می خواهد که امکان عروض غفلت و گناه را از او بگیرد نه آنکه برای رفع و نابودی گناه و خطای موجود باشد. بنابراین معنای آیه این است که طرفدار خائن مباش و میل به آنان مکن و از خدا بخواه که بر این کار تو را موفق بدارد و میل به دفاع از خیانت خائنان و تسلط هوای نفس را از دل و جان تو برطرف کند.

دوم این که: مغفرت و استغفار در کلام خدای تعالی در شئون مختلف به کار برده می شود که جامع همه آن شئون، گناه است و جامع گناهان، دور شدن از حق است به وجهی از وجوه:

«الظاهر أن الاستغفار هاهنا هو أن يطلب من الله سبحانه الستر على ما في طبع الانسان من إمكان هضم الحقوق و

الميل إلى الهوى و مغفرة ذلك،... و العفو و المغفرة يستعملان في كلامه تعالى في شئون مختلفة يجمعها جامع الذنب، و هو التباعد من الحق بوجه.» (۱)

«ظاهراً منظور از استغفار در اینجا این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدای تعالی بخواهد آنچه که در طبع آدمی است که ممکن است احیاناً حقوق دیگران را غصب کند و به سوی هوای نفس متمایل شود بیامزد و بپوشاند و ... عفو و مغفرت و استغفار در کلام خدای تعالی در شئون مختلف استعمال می شود که جامع همه آن شئون گناه و جامع گناهان عبارت است از دور شدن از حق به وجهی از وجوه.»

ص: ۴۳۷

دلیل این معنا آیاتی است که در ذیل این آیات آمده و می فرماید:

{وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ} (۱)

«اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند؛ اما جز خودشان

ص: ۴۳۸

را گمراه نمی کنند و هیچگونه زیانی به تو نمی رسانند. خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی، به تو آموخت و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.»

این آیه به روشنی بیانگر این است که خائنان - هرچند آخرین تلاش و کوشش را در تحریک عواطف پیامبر صلی الله علیه و آله به خرج دهند که او باطل را ترجیح دهد و بر حق چیره کند - نمی توانند قلب او را متوجه باطل کنند؛

زیرا خداوند او را از ضرر ایمن داشته و به او عصمت داده است که نه تنها هیچ گاه مغلوب قوای دیگر نمی شود، بلکه همواره غالب بر آنهاست. از این رو، پیوسته صاحبش را از گمراهی و خطا باز می دارد. به همین دلیل، در داوری از هوای نفس پیروی نمی کند، نه ستم می کند و نه تمایلی به آن پیدا می کند. (۱)

بنابراین جمله «واستغفر الله» بیانگر این نیست که گناهی از آن حضرت صادر شده باشد؛ زیرا استغفار مختص به گنهکار نیست و استغفار و گریه و تضرع پیامبران و پیشوایان نیز به این دلیل نیست که گناه و لغزشی از آنان صادر شده است؛ بلکه گاهی به دلیل هضم نفس و توجه تام به مولا یا به دلیل به دست آوردن ثواب بیشتر است. زیرا استغفار طاعت مستقل است و ثواب بر آن مترتب می شود نه این که استغفار به دلیل اسقاط عذاب باشد.

ص: ۴۳۹

ادله عقلیه دال بر عصمت انبیا از صغایر و کبایر نیز این مطلب را تصدیق می کند. علاوه بر این، اگر چه خطاب به ظاهر متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله است، در واقع مراد تأدیب امت است، که مبادا به دفاع از خائن مبادرت کنند. (۱)

بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او که به گواهی آیه تطهیر، از گزند هر گونه رجس و پلیدی و لغزش محفوظند، استغفار هایشان برای آن است که ارتباطشان با عالم ماده، موجب غبار و گرفتگی قلبشان نشود و به بیان دیگر، استغفار آنان برای دفع خطر است، نه رفع آن. (۲)

ص: ۴۴۰

۱- ر.ک: ملا فتح الله کاشانی، منهج الصادقین (تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ش)، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲- علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار (ج ۱۷، ص ۳۸) در شأن نزول این آیات می نویسد: قال المحققون: هذه الآية تدل على أنه صلى الله عليه وآله ما كان يحكم إلا بالوحي والنص، واتفق المفسرون على أن أكثر الآيات في طعمه سرق درعا، فلما طلبت الدرع منه رمى واحدا من اليهود بتلك السرقة، ولما اشتدت الخصومة بين قومه وبين قوم اليهود جاءوا إلى النبي صلى الله عليه وآله وطلبوا منه أن يعينهم على هذا المقصود، وأن يلحق هذه الخيانة باليهودي، فهم الرسول صلى الله عليه وآله بذلك فنزلت الآية. {ولا تكن للخائنين خصيما} أي لا تكن لأجل الخائنين مخاصما لمن كان بريئا عن الذنب، يعني لا تخاصم اليهود لأجل المنافقين، قال الطاعنون في عصمه الأنبياء عليهم السلام: دلت هذه الآية على صدور الذنب من الرسول صلى الله عليه وآله، فإنه لولا أن الرسول صلى الله عليه وآله أراد أن يخاصم لأجل الخائن ويذب عنه لما ورد النهي عنه، والجواب أنه صلى الله عليه وآله كان لم يفعل ذلك وإلا لم يرد النهي عنه، بل ثبت في الرواية أن قوم طعمه لما التمسوا من الرسول صلى الله عليه وآله أن يذب عن طعمه وأن يلحق السرقة باليهودي توقف وانتظر الوحي فنزلت هذه الآية، وكان الغرض من هذا النهي تنبيه النبي صلى الله عليه وآله على أن طعمه كذاب، وأن اليهودي بريء عن ذلك الجرم. فإن قيل: الدليل على أن ذلك الجرم قد وقع من النبي صلى الله عليه وآله قوله بعد هذه الآية {واستغفر الله إن الله كان عفورا رحيفا} فلما أمره الله تعالى بالاستغفار دل على سبق الذنب فالجواب من وجوه: الأول لعله مال طبعه إلى نصره طعمه، بسبب أنه كان ظاهرا من المسلمين، فامر بالاستغفار لهذا القدر، وحسنات الأبرار سيئات المقربين. الثاني: إن القوم لما شهدوا على سرقة اليهودي وعلى براءة طعمه من تلك السرقة ولم يظهر للرسول صلى الله عليه وآله ما يوجب القدح في شهادتهم هم أن يقضى بالسرقة على اليهودي، ثم لما اطّلع الله على كذب هؤلاء الشهود عرف أن ذلك القضاء لو وقع كان خطأ، واستغفاره كان بسبب أنه هم بذلك الحكم الذي لو وقع لكان خطأ في نفسه، وإن كان معذورا عند الله فيه. الثالث: قوله: {واستغفر الله} يحتمل أن يكون المراد واستغفر الله لأولئك الذين يذوبون عن طعمه، ويريدون أن يظهروا براءته عن السرقة، والمراد بالذين يختانون أنفسهم طعمه ومن عاونه من قومه ممن علم كونه سارقا، والاختيان: الخيانة، وإنما قال: يختانون أنفسهم، لأن من أقدم على المعصية فقد حرم نفسه الثواب، وأوصلها إلى العقاب، فكان ذلك منه خيانه مع نفسه «من كان خوانا أثيما» أي طعمه، حيث خان في الدرع، وأثم في نسبه اليهودي إلى تلك السرقة. (محقق كتاب)

{وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا}

«و از آنها که به خود خیانت کردند، دفاع مکن! زیرا خداوند، افراد خیانت پیشه گنهکار را دوست ندارد.»

برخی از ظاهر این آیه چنین برداشت نموده اند که پیامبر تمایل به حمایت از خائن داشته است، به همین دلیل مورد عتاب شدید خداوند قرار گرفته است.

فخررازی می نویسد:

زمانی که طبع پیامبر صلی الله علیه و آله کمی تمایل به حمایت از

ص: ۴۴۱

طعمه (۱) (ابو طعمه)، پیدا نمود و خداوند می دانست که او فاسق است، به دلیل همین مقدار حمایت از گنهکار او را مورد عتاب و تهدید شدید قرار داد. (۲)

از این سخن فخر رازی درمی یابیم:

نخست: پیامبر از فاسق حمایت نکرد، بلکه طبع او تمایل به حمایت داشت؛

دوم: نمی دانست که طعمه مرد فاسق است. بنابراین معصیتی از او صادر نشده است.

کلام فخر رازی که از آیه مبارکه تمایل پیامبر را در حمایت از فاسق استظهار می کند به دلایل زیر مردود است؛

۱- ملکه عصمت، مانع از گرایش های نفسانی است و هرگز عدل ممثل به سود ظالم و نفع ظلم اقدام نخواهد کرد. (۳)

۲- نهی اعم از این است که شخص به طور حتم در صدد انجام دادن آن کار باشد.

۳- نهی رسول با مقام عصمت او منافات ندارد؛ زیرا او امر و نواهی همان

ص: ۴۴۲

۱- اسم شخصی است که فخر رازی می گوید مراد از {الذین یختانون انفسهم}، او و همدستان اوست.

۲- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۸۶.

گونه که متوجه سایر مسلمین می شود، متوجه پیامبر نیز می شود. (۱)

البته ممکن است این آیه نیز خطاب به پیامبر و تفهیم به دیگران باشد؛ زیرا قضاوت و داوری، مخصوص پیامبر نبوده و با شأن نزول آیه نیز منافاتی ندارد.

۱۹. آیه ۱۲۰ و ۱۴۵ بقره

{وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِيدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ}

«هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد، تا (به طور کامل، تسلیم خواسته های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوس های آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود».

{... وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لِّمِنَ الظَّالِمِينَ}

«...و اگر تو، پس از این آگاهی، از هوس های آنها پیروی کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود!»

ص: ۴۴۳

۱- ر.ک. آیت الله سیدمحمدحسینی شیرازی، تقریب القرآن إلى الأذهان، ج ۱، ص ۵۳۹، بیروت، دارالعلوم للطباعة و النشر، ج ۱، ۱۴۲۴ ق.

ظاهر آیات بالا- بیانگر این است که امکان دارد پیامبر پس از دریافت وحی و درک حق، برای جلب رضایت اهل کتاب، از خواسته های آنها پیروی کند. به همین دلیل می فرماید: در این صورت هیچ سرپرست و یآوری در برابر عتاب و عقاب خداوند نخواهی داشت یا از ظالمان خواهی بود.

بنابر دلایل زیر، پاسخ این شبهه نیز همانند پاسخ شبهات گذشته است:

۱- این گونه خطاب ها از باب کنایه است که مقصود اصلی آنها مردم است، نه رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

۲- قضیه شرطیه تنها دلالت بر صحت ملازمه دارد و هیچ گونه اشعاری بر تحقق مقدم یا تالی ندارد.

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله مانند سایر مسلمانان مکلف به نماز و روزه و تبلیغ احکام و دوری از پیروی خواسته های کفار است و قانون عمومی تکلیف این است که ترک آن عذاب دارد و در این جهت همه مکلفان یکسانند و استثنایی ندارد. بنابراین اگر پیامبر نیز شرک بورزد، اعمالش حبط و از ظالمان خواهد بود و این با عصمت پیامبر منافات ندارد.

۲۰. آیات ۲۳ و ۲۴ کهف

{وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ۚ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا }

ص: ۴۴۴

«و هرگز در مورد کاری نگو: «من فردا آن را انجام می دهم»؛ مگر اینکه خدا بخواهد! و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور و بگو: «امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند!»

این آیه نیز به ظاهر، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است و در واقع، طبق اصول و محکّمات و شواهد دیگر، خطاب به مردم است.

ج - در اعتقادات

۱. آیه ۱۴۳ اعراف

در این آیه می خوانیم که حضرت موسی علیه السلام از خداوند تقاضا کرد تا خدا را با چشم سر ببیند، سپس از این تقاضا توبه نمود:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز

مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوند! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را بینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من از نخستین مؤمنانم!»

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ سؤال مأمون عباسی فرمود:

«إِنَّ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى بِالْأَبْصَارِ وَ لَكِنَّهُ لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ قَرَّبَهُ نَجِيًّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَلَّمَهُ وَ قَرَّبَهُ وَ نَاجَاهُ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ وَ كَانَ الْقَوْمُ سَبْعِمِائَةَ أَلْفٍ رَجُلٍ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ أَلْفٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِمِائَةَ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَ صَعَدَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الطُّورِ وَ سَأَلَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَكَلِّمَهُ وَ يَسْمَعَهُمْ كَلَامَهُ فَكَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ وَ سَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقِ وَ أَسْفَلِ وَ يَمِينِ وَ شِمَالِ وَ وِرَاءِ وَ أَمَامِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَحَدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ وَ جَعَلَهُ مَنبَعًا مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ فَقَالُوا «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» (۱) بِأَنَّ

ص: ۴۴۶

هذا الذى سمعناه كلام الله «حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (۱) فلما قالوا هذا القول العظيم و استكبروا و عتوا بعث الله عزوجل عليهم صاعقه فأخذتهم بظلمهم فماتوا» (۲)

«حضرت موسی بن عمران علیه السلام می دانست که خداوند منزّه از آن است که با چشمان سر دیده شود، ولی چون خداوند با او به سخن پرداخته و همراز او شده بود، به قوم خود خبر داد که خداوند با او سخن گفته و او را مقرب درگاه خویش ساخته و با او مناجات کرده است. قوم او گفتند: هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر مانند تو سخن خداوند را بشنویم. آن قوم، هفتصد هزار مرد بودند که حضرت موسی علیه السلام هفتاد هزار نفرشان را انتخاب نمود و از میان این تعداد هفت هزار نفر را انتخاب نمود و از میان اینها هفتصد نفر را و از میان آنها هفتاد نفرشان را برای میقات پروردگارش برگزید و به طور سینا آورد. حضرت موسی علیه السلام آنان را پایین کوه طور نگهداشت و خود برفراز کوه آمد و درخواست کرد که آنان نیز سخن خداوند را بشنوند. خداوند با حضرت موسی به سخن پرداخت و قوم او نیز سخن خدا را از بالا و پایین و راست و چپ و جلو و عقب شنیدند؛ زیرا خداوند، سخن را در درختی اِحداث

ص: ۴۴۷

۱- همان.

۲- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۸۱.

کرد که از آن به گوش آنان می رسید. در این هنگام گفتند: ما به تو ایمان نخواهیم آورد که این سخن خدا باشد، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم چون این سخن بزرگ را بر زبان رانند و استکبار و سرکشی کردند، خداوند متعال در برابر این ظلم بزرگ، صاعقه ای فرستاد و آنان را گرفتار ظلمشان نمود و همه مردند.»

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: خدایا! وقتی به میان بنی اسرائیل برگردم و آنان بگویند که مردم را بردی و به هلاکت رساندی، من در پاسخ آنان چه بگویم؟ در این حال، خداوند آنان را زنده کرد و همراه حضرت موسی قرار داد. مردم گفتند: اگر از خدایت بخواهی خودش را به تو بنماید، درخواست تو را پاسخ مثبت می دهد و ما را از آن با خبر می کنی و ما آگاه شده، و ایمان می آوریم. موسی علیه السلام گفت: ای مردم! خداوند با چشمان سر دیده نمی شود و از چهار چوب دیدنی ها خارج است؛ بلکه به وسیله نشانه ها و آیات شناخته می شود. مردم گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که خواسته ما را بر آوری.

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: خدایا! تو گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و به صلاح آنان دانایی. خداوند وحی فرستاد: ای موسی! آنچه می خواهند از من سؤال کن، من هرگز تو را به جهل آنان مؤاخذه نمی کنم. در

این هنگام، حضرت موسی علیه السلام عرض کرد:

﴿رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ
موسى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۱) منهم بأنك لا ترى.

«پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوند! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو باز گشتم! و من نخستین مؤمنانم!» - از میان آنها به اینکه تو دیده نمی شوی.

۲. آیه ۸۷ انبیاء

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.

«و ذا النون [یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می پنداشت

ص: ۴۴۹

که ما بر او سخت نخواهیم گرفت (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت)، در آن ظلمت‌ها (ی متراکم) صدا زد: «خداوند!»
جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم!».

مقتضای این آیه این است که یونس در قدرت خداوند شک داشت.

در روایتی از امام رضاعلیه السلام «لن نقدر»

به «لن یضیق علیه رزقه» تفسیر شده است. (۱)

فخر رازی می نویسد:

در کفر کسی که گمان کند خداوند عاجز است، اختلافی نیست. در اینکه نسبت کفر به آحاد مؤمنین جایز نیست، چه رسد به انبیا، نیز اختلاف نیست.

پس ناچار باید آیه مبارکه را تأویل کنیم و در تأویل نیز چند وجه زیر متصور است:

۱. «فَطَنَّ أَنْ لَنْ نَقْمِدِرَ عَلَيْهِ» به معنای «لن نضیق علیه» است. بنابراین، معنای آیه این می شود که یونس علیه السلام پنداشت که در ماندن و خارج شدن مخیر است و خداوند در اختیارش بر او سخت نخواهد گرفت؛ اما معلوم شد که

صلاح در تأخر خروج او بوده و این بیان خداوند تبارک و تعالی به منزله عذر برای

ص: ۴۵۰

۱- عیون أخبار الرضاعلیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۰؛ با عبارت «لن نضیق» نیز آمده است. (ر.ک: الفیض الکاشانی، التفسیر الصافی (تهران: مکتبه الصدر، ج ۳، ۱۳۷۴ ش)، ج ۳، ص ۳۵۳.

خروج یونس است، نه بر تعمد معصیت. (۱)

علمای شیعه از جمله علامه طباطبایی نیز «قدر» را به معنای تنگ گرفتن تفسیر نموده اند. (۲)

۲. «نقدر» به قضاء تفسیر شود. در روایتی از امام باقر علیه السلام «لن نقدر» به «لن نعاقب بما صنع» تفسیر شده است. (۳) پس معنا این می شود {فظن أن لن نقضی علیه بشده}، یعنی گمان می کرد که ما در مورد او به شدت حکم نخواهیم نمود.

این تفسیر را مفسران شیعه نیز متذکر شده اند؛ (۴)

۳. این تعبیر از باب تمثیل به معنی است؛ حالت یونس نشان دهندهی حالت کسی بود که گمان می کرد خداوند در خروج او بدون اینکه منتظر امر خداوند باشد، از میان قومش بر او قدرت ندارد.

علامه طباطبایی رحمه الله و برخی دیگر از علمای شیعه نیز در تفاسیر خود این بیان را پذیرفته اند. (۵)

۴. «فظن أن لن نقدر»: یعنی گمان می کرد که ما هرگز انجام نمی دهیم؛ زیرا

ص: ۴۵۱

۱- ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۸۱.

۲- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۸.

۳- تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۸۵.

۴- المنیر، ج ۱۷، ص ۱۱۵؛ المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴.

۵- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴؛ زحیلی، وهبه بن مصطفی، المنیر، ج ۱۷، ص ۱۱۵، بیروت: چ اول، ۱۴۱۸ ق.

بین قدرت و فعل، مناسبت وجود دارد، بعید نیست که یکی مجازاً جای دیگری قرار داده شود. (۱)

۵. «فَظَنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ»، استفهام و به معنای توبیخ است. معنایش این است: «أَفَظَنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ؟».

۳. آیه ۷ الضحی

اشاره

{وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ} «و تو را گم شده یافت و هدایت کرد.»

خداوند در این آیات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان یک فرد «ضال» معرفی می کند و این معرفی مربوط به دوران کودکی و جوانی اوست. ظاهر لفظ «ضال» به معنی گمراه در امور دینی و معادل «کفر»، «شُرک»، و... دانسته شده است. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از این در گمراهی بود ولی در پرتو نعمت الهی، هدایت یافت و بر هدایت مردم گمارده شد، پس معصوم کامل نیست!! (۲)

عده ای از حشویه گفته اند که پیامبر پیش از نبوت کافر بود و به این آیه استدلال نموده اند. (۳)

ص: ۴۵۲

۱- مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۸۰.

۲- ر.ک: www.al-shia.org.

۳- شرح نهج البلاغه، ۸، ص ۷.

آنچه از مراجعه به انواع مشتقات (۱) این کلمه در کتب لغت، به نظر پژوهنده نزدیک تر به واقع می رسد، این است که معنای این ماده، اختفاء و غایب بودن است. اگر به گمشده «ضالّه» استعمال می شود، به دلیل غایب شدن آن از دید انسان است. بنابراین «ضلال» به حسب لغت از اوصاف رذیله و نواقص بشریه نیست. گرچه صفت رذیله یکی از مصادیق آن است. (۲)

حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است می تواند مؤید این مطلب باشد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: ضلالت بر چند قسم است:

۱. ضلالت پسندیده؛ ۲. مذموم؛ ۳. نه پسندیده و نه مذموم؛ ۴. ضلالت به معنای فراموشی.

ضلالت پسندیده؛ ضلالتی است که منسوب به خداوند است. مانند آیه مبارکه {يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ} (۳) این ضلالت، ضلالت مردم، از مسیر بهشت به دلیل فعل خود آنها است.

ص: ۴۵۳

۱- ر.ك: الصحاح، ج ۳، ص ۱۷۴۸؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۰؛ القاموس المحيط، ص ۱۳۲۴؛ سعيد الخوري الشرتوني اللبناني، أقرب الموارد في فُصْح العرييه و الشوارد (قم: منشورات مكتبه آيه الله العظمى المرعشي النجفي، ۱۴۰۳هـ.ق)، ج ۱، ص ۶۷۴ باب ضاد؛ البحر المحيط، ج ۱، ص ۲۸.

۲- ر.ك: سيّد مصطفی خمینی، القرآن الکریم (تفسیر)، (بی جا: مؤسسه نشر آثار الإمام الخمينی، چ ۱، ۱۴۱۸هـ.ق)، ج ۲، ص ۱۵۹.

۳- ابراهيم / ۴.

ضلالت مذموم مثل آیه مبارکه {وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ} (۱) {وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى} (۲) و امثال این زیاد است.

اما ضلالت منسوب به بت ها قول خدای تعالی در قصه حضرت ابراهیم است که فرمود: {وَأَجْتَبَنِي وَ بَيَّنِّي أَنْ تَعْبُدَ إِلَّا صِيَامًا * رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ} (۳) و بتها در حقیقت نمی توانند شخصی را گمراه کنند، و در حقیقت مردم به وسیله آنها گمراه می شوند و در هنگام عبادت آنها کافرند.

و اما ضلالت به معنای نسیان مثل آیه مبارکه {أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى} (۴) خداوند متعال نیز ضلال را در مواضعی از کتابش ذکر نموده است؛ بعضی را ظاهراً به پیامبرش نسبت داده است. مانند: {وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى} (۵) و (۶)

بعضی از ضلالت ها را به خود نسبت می دهد که به معنای بیان و ضد هدایت است؛ مانند آیه مبارکه:

ص: ۴۵۴

۱- طه / ۸۵

۲- طه / ۷۹

۳- ابراهیم / ۳۶ و ۳۵

۴- بقره / ۲۸۲

۵- ضحی / ۷

۶- بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۰۸. در ادامه روایت حضرت علی علیه السلام در معنای آیه شریفه می فرماید: {معناه وجدناك في قوم لا يعرفون نبوتك فهديناهم بك} «معنای آیه این است که ما تو را در قومی یافتیم که به نبوت تو معرفت نداشتند، پس آنها را به وسیله تو هدایت کردیم» (محقق کتاب)

{وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ} (۱)

با بررسی تفاسیر به این نتیجه می‌رسیم که برای کلمه «ضالاً» در آیه مبارکه اقوال مختلفی ذکر شده است. در زیر به چند قول - که به نظر پژوهنده به صواب نزدیک تر است - اشاره می‌کنیم:

الف - نبود هدایت

این بیانگر نعمت‌هایی است که خداوند در دوران کودکی به پیامبر خود ارزانی داشته است و مراد از ضلالت، نبود هدایت ذاتی است نه زمانی، که با صرف نظر از هدایت الهی نه برای پیامبر و نه برای هیچ انسانی، هدایتی نخواهد بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هم، نفس شریفش - با قطع نظر از هدایت خدا - ضاله و بی‌راه بود، هرچند که هیچ روزی از هدایت الهی جدا نبوده و از لحظه‌ای که خلق شد، ملازم آن بود.

بنابراین ضلالت در این جا بازگشت به فقدان هدایت می‌کند، نه حالت تیرگی و ناپاکی روح و روان و چنین ضلالتی نمی‌تواند معادل شرک باشد. (۲)

ص: ۴۵۵

۱- توبه/۱۱۵.

۲- منشور جاوید، ج ۶، ص ۲۶۹ www.balagh.net؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۱؛ تنزیه الأنبياء، ص ۱۰۶.

این تفسیر نزدیک به تفسیر سید مرتضی و علامه طباطبایی است. طبق این تفسیر مراد از ضلالت، نداشتن علم به چیزی و انصراف ذهن از آن است. چنان که در آیه {أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى} (۱)؛ «(شاهد را دو نفر بگیرد) که اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش بیندازد.» ضلالت به این معنا آمده، و مؤیدش آیه زیر است که می فرماید: {وَأِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْعَافِلِينَ} (۲)؛ «تو قبل از این از سرگذشت یوسف از بی خبران بودی».

بر اساس این تفسیر مقصود آیه مبارکه این است که قبل از این - داشتن نبوت و رسالت - خداوند تو را به آن هدایت نمود. (۳)

ج - گمنام

واژه «ضال» در لغت عرب به معنی گمنام و مخفی و پنهان نیز به کار

ص: ۴۵۶

۱- بقره / ۲۸۲.

۲- یوسف / ۳.

۳- ر. ک: تفسیر کشف الأسرار، ج ۵، ص ۱۳۵؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۰؛ محمد بن حبيب الله سبزواری نجفی، إرشاد الأذهان فی تفسیر القرآن، ص ۶۰۱، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ج ۱، ۱۴۱۹ ق؛ فضل بن حسن، طبرسی، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، ص ۶۵۸، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس، ج ۲، ۱۳۷۷ ش؛ تفسیر ملا صدرا (صدر المتألهین)، ج ۳، ص ۱۲۳؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۰۹؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۷.

می رود؛ «ضل الشيء: خفی و غاب».(۱)

در قرآن از زبان مشرکان منکر معاد نقل می کند:

{أ إذا ضللنا فی الارض أینا لفی خلق جدید}.(۲)

«آیا هنگامی که ما (مردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟!».

در این صورت احتمال دارد که مقصود از «ضال» گمنامی و ناشناخته بودن او باشد که به وسیله فیض نبوت و نزول وحی، بلند آوازه شد و مردم به فضل و صدق او اعتراف

نمودند. بنابراین مقصود از «فهدی» هدایت پیامبر نیست، بلکه هدایت مردم به سوی پیامبر است.(۳) و(۴)

ص: ۴۵۷

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۲.

۲- سجده/ ۱۰ - ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

۳- ر.ک: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۷-۷۶۶؛ گنابادی سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده، ج ۴، ص ۲۶۱، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ج ۲، ۱۴۰۸ ق.

۴- از امام باقر و امام صادق و امام رضاعلیهم السّلام در توضیح و تفسیر آیه به این معنا اشاره شده است. - عیون أخبار الرضا علیه السّلام: فی خبر ابن الجهم، عن الرضا علیه السّلام قال الله عز وجل لنبيه محمد صلی الله علیه وآله: {ألم یجدک یتیمًا فأوی} یقول: ألم یجدک وحیدًا فأوی إلیک الناس؟ {ووجدک ضالًا} یعنی عند قومک «فهدی» آی هداهم إلی معرفتک. - تفسیر علی بن ابراهیم: علی بن الحسین، عن البرقی، عن أبیه، عن خالد بن یزید، عن أبی الهیثم. عن زراره، عن الامامین علیهم السّلام فی قول الله تعالی: {ألم یجدک یتیمًا فأوی} آی فأوی إلیک الناس {ووجدک ضالًا فهدی} آی هدی إلیک قوما لا یعرفونک حتی عرفوک {ووجدک عائلًا فأغنی} آی وجدک تعول أقوامًا فأغناهم بعلمک. قال علی بن ابراهیم: ثم قال: {ألم یجدک یتیمًا فأوی} قال: الیتیم الذی لا مثل له، ولذلك سمیت الدرہ: الیتیمه، لأنه لا مثل لها {ووجدک عائلًا فأغنی} بالوحي، فلا- تسأل عن شیء أحدا «ووجدک ضالًا- فهدی» قال: وجدک ضالًا- فی قوم لا- یعرفون فضل نبوتک فهداهم الله بک. (بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۱۶، ص ۱۴۱ و ۱۴۲، ح ۵ و ۶ دار إحياء التراث العربی، بیروت، لبنان). (محقق کتاب)

در لغت عرب گاهی این واژه به معنی شخص یا متاع گمشده به کار می رود. (۱)

بعید نیست که آیه ناظر بر تاریخ دوران کودکی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که در «شعاب مکه» گم شده بود. رحمت الهی شامل حالش شد و خداوند او را به دست دشمنش ابوجهل، به جدش عبدالمطلب برگرداند. (۲)

البته در گم شدن حضرت، اقوال دیگری هم وجود دارد که به دلیل رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود. (۳)

ه - متحیر

معنای آیه این است که تو را سرگردان و متحیر یافت که راه کسب در آمد و معاش خود را نمی دانستی. پس تو را به راه های کسب معاش هدایت کرد.

ص: ۴۵۸

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۲.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۷؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۵ و ۵۰۶.

۳- ر.ک: تنزیه الانبیاء، ص ۱۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۳۸.

شخصی که راه کسب و معیشتش را نداند گفته می شود:

«أَنَّهُ ضَالٌّ لَا يَدْرِي إِلَىٰ أَيْنَ يَذْهَبُ وَ مِنْ أَىٰ وَجْهِ يَكْتَسِبُ»^(۱)

در نتیجه، هریک از این توجیهاات و تأویل ها باشد، ضلالت و گمراهی در اعتقاد و کفر و شرک از آیه استفاده نمی شود.^(۲)

۴. آیه ۵۲ شوری

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾

«همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم و تو مسلماً به راه راست هدایت می کنی».

معنای ظاهر {ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان} در آیه مبارکه این است

ص: ۴۵۹

۱- ر.ک: تفسیر بیان السعاده، ج ۴، ص ۲۶۱؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۹۵.

۲- مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۱۳۸ و ۱۳۷ وجوه هفتگانه ای را در این باره بیان کرده است که مطالعه آن برای خوانندگان مفید است. (محقق کتاب)

که پیامبر صلی الله علیه وآله پیش از بعثت متصف به ایمان نبوده و کسی که ایمان ندارد، به طور قطع عصمت هم ندارد. (۱)

محرور اساسی بحث در سوره، وحی است. این آیه، نحوه سخن گفتن خدا با بشر را توضیح می دهد. آیه مورد بحث وضع پیامبر را با پیامبران پیشین یکسان معرفی می کند. در این صورت می توان گفت: «روحی» که به پیامبر وحی شده است، همان قرآن است. (۲)

جمله «ما کنت» یا «ما کان» در زبان عرب در جایی به کار می روند که گوینده بخواهد امکان و توان یا شأن و شایستگی را از چیزی نفی کند و قرآن نیز این نوع جمله ها را در همین مقوله به کار برده است:

{وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ} (۳)

«هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی میرد. این سرنوشتی است تعیین شده (بنابراین، مرگ پیامبر یا دیگران، یک سنت الهی است.)»

{وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ} (۴)

«گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند!»

ص: ۴۶۰

۱- ر.ک: الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۵۵.

۲- طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۴، ص ۳۳.

۳- آل عمران / ۱۴۵.

۴- آل عمران / ۱۶۱.

با توجه به این اصل، معنی جمله «ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان» این است که اگر ما به تو وحی نمی کردیم، تو ای پیامبر! امکان آگاهی از کتاب و دست یابی بر ایمان را نداشتی.

این مطلب با ایمان و توحید رسول گرامی قبل از بعثت منافاتی ندارد و مسلماً وضع پیامبر پس از نزول وحی با وضع او قبل از نزول آن فرق داشته است، و آن، اطلاع تفصیلی از اصول و احکام و معارف و سنن و قصص و سرگذشت ها بوده است.

بنابراین آیه بر معصوم نبودن پیامبر پیش از بعثت، دلالت ندارد. (۱)

ص: ۴۶۱

۱- آنچه تاکنون بیان شد، با توجه به ظاهر آیات قرآن است، اما در بعضی روایات ائمه اطهار علیهم السلام که مفسرین حقیقی قرآن هستند در ارتباط با معنی روح، آن را مخلوقی غیر از ملائکه و بالاتر از جبرئیل و میکائیل و از عالم ملکوت بیان کرده اند و در روایات تصریح شده است که بعد از خلقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همواره با آن حضرت بوده است و قبل از آن حضرت صلی الله علیه و آله با احدی نبوده و بعد از آن حضرت با ائمه اطهار علیهم السلام است. مرحوم شیخ کلینی در کتاب کافی (ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۴) در این باره روایاتی را بیان کرده اند: - عن ابي بصير قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله تبارك وتعالى: {وكذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان} قال: خلق من خلق الله عز وجل أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله يخبره ويسدده وهو مع الأئمة من بعده. - عن ابي بصير قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: {يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي} قال: خلق أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله وهو مع الأئمة، وهو من الملكوت. - عن ابي بصير قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي قال: خلق أعظم من جبرئيل وميكائيل، لم يكن مع أحد ممن مضى، غير محمد صلى الله عليه وآله وهو مع الأئمة يسددهم، وليس كل ما طلب وجد. - عن ابي حمزه قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن العلم، أهو علم يتعلمه العالم من أفواه الرجال أم في الكتاب عندكم تقرؤنه. فتعلمون منه؟ قال: الامر أعظم من ذلك وأوجب، أما سمعت قول الله عز وجل: {وكذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان} ثم قال: أي شيء يقول أصحابكم في هذه الآيه، أيقرون أنه كان في حال لا يدري ما الكتاب ولا الايمان؟ فقلت: لا أدري - جعلت فداك - ما يقولون، فقال [لى]: بلى قد كان في حال لا يدري ما الكتاب ولا الايمان حتى بعث الله تعالى الروح التي ذكر في الكتاب، فلما أوحاها إليه علم بها العلم والفهم، وهي الروح التي يعطيها الله تعالى من شاء، فإذا أعطاهها عبدا علمه الفهم. - قال أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام يسأله عن الروح، أليس هو جبرئيل؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: جبرئيل عليه السلام من الملائكة والروح غير جبرئيل، فكرر ذلك على الرجل فقال له: لقد قلت عظيما من القول، ما أحد يزعم أن الروح غير جبرئيل فقال له: أمير المؤمنين عليه السلام: انك ضال تروى عن أهل الضلال، يقول الله تعالى لنبية صلى الله عليه وآله: أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يشركون، ينزل الملائكة بالروح والروح غير الملائكة صلوات الله عليهم. توجه به این حقیقت در شناخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومان علیهم السلام بسیار مهم است که بدانیم خلقت روح مقدس آن حضرات غیر از خلقت بدنشان بوده و آنها نخستین مخلوقات و واسطه فیض الهی بوده اند و در کتب اصلی شیعه و در ابواب مستقلى به روایات آن پرداخته شده است که به بعضی از آنها اشاره می شود. علل الشرائع، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص

٥، ح ١ (منشورات المكتبة الحيدرية ومطبتها - النجف الأشرف)؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، ج ٢، ص ٢٣٧-٢٣٨، ح ٢٢، (مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت - لبنان)؛ کمال الدین وتمام النعمة، الشيخ الصدوق، ص ٢٥٤ - ٢٥٥، ح ٤، (مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة). بحار الأنوار، ج ٢٥، باب ١ و ٣ و... (محقق کتاب)

قرطبی در تفسیرش می نویسد:

آنچه معظم علما قبول دارند، این است که خداوند هیچ

ص: ۴۶۲

پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر اینکه قبل از بعثت، مؤمن بوده است و قرطبی در تفسیرش می نویسد:

آنچه معظم علما قبول دارند، این است که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر اینکه قبل از بعثت، مؤمن بوده است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از زمانی که به دنیا آمد تا زمان بلوغ، به خداوند ایمان داشت. (۱)

۵. آیه ۵ مدثر

اشاره

{وَالرُّجْزَ فَاهْجُزْ} «و از پلیدی دوری کن».

اصل «رُجْز» در لغت به معنای اضطراب و پی در پی بودن حرکات است. رُجْز در آیه مورد بحث به معنای: «الشرك ما كان» یعنی شرک اندکی است که وجود داشته، تفسیر شده است؛ یعنی کسی که جز خدا را پرستش کند، در اعتقادش شک و اضطراب دارد و به عبادت بتها نیز «رُجْز» گفته شده و آیه مبارکه: {وَالرُّجْزَ فَاهْجُزْ} به همین معنا نیز تفسیر شده است.

در مورد رجس به معنای قدر و آلودگی و بت نیز رُجْز به کار برده شده و به عمل و یا امراضی مانند طاعون و .. که منجر به عذاب شود، هم رجز به کار گرفته شده است. (۲)

حال سؤال این است که تعبیر و تفسیر اهل لغت از «رُجْز» چگونه با عصمت اعتقادی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قابل جمع است؟

ص: ۴۶۳

۱- ر.ک: الجامع لأحكام القرآن (القرطبی)، ج ۱۶، ص ۵۵ و ۶۰.

۲- ر.ک: ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱، ص ۷۷۴، تحقیق و تعلیق: علی شیری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چ ۱، ۱۴۰۸؛ الصحاح، ج ۳، ص ۳۹۳؛ تاج العروس، ج ۸، ص ۱۲۰۵.

از مباحث گذشته و به دلایل زیر پاسخ این شبهه نیز روشن می شود:

۱- در اصول ثابت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مانند امت مشمول اوامر و نواهی عمومی خداوند است؛

۲- اگر مقصود از «رُجز» عذاب باشد، هدف دوری از اعمالی است که مایه عذاب می گردد(۱) و این نوع خطاب نشانه وجود زمینه های نزدیکی به وسایل عذاب در پیامبر نیست تا با عصمت او سازگار نباشد؛ زیرا خطابه ای قرآن جنبه عمومی دارد و آنجا که به شخص پیامبر خطاب می نماید، مقصود تعلیم دیگران و تفهیم عموم ملت است، مانند قول معروف «ایاک أعنی وأسمعی یا جاره».

اگر مقصود از این واژه آلودگی ظاهری باشد؛ جز یک دستورالعمل چیز دیگری نخواهد بود. مثل اینکه به پیامبر دستور دهد که نماز بگزار و برخی می گویند: مقصود از آیه همین معنی است. از ابن مسعود نقل شده است: ما با پیامبر در مسجدالحرام بودیم. ابوجهل وارد شد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که این چیز آلوده را به سوی

«محمد» پرتاب کند؟

مردی به سرعت برخاست و آن را گرفت و به سوی پیامبر صلی الله علیه وآله پرتاب کرد.(۲)

ص: ۴۶۴

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۱؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۶۹۹.

۲- محمد بن عبد الله بن یحیی ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۰۳، بیروت: مؤسسه عز الدین للطباعة والنشر، ۱۴۰۶ هـ. ق.

اگر مقصود، آلودگی روحی و اخلاقی باشد که از صفات زشت دوری جوید، منظور همان است که در معنای عذاب بیان شد و این خطاب ها جنبه تعلیمی دارد.

اگر مراد از «رُجز» در آیه مبارکه «صنم و بت» باشد، در این صورت معنای امر به هجرت از رجز (بت)، این است که چون بت و بت پرستی و شرک یکی از چیزهایی است که وسیله نزول عذاب الهی می شود از آن پرهیز. نه به این معنی که مشغول بت پرستی هستی! بلکه به این معنا که بر این پرهیز و هجران از بت پرستی که بر آن قرار داری، همچنان ادامه بده.

این منع، در حقیقت امر به مداومت بر هجران از بت است؛ مثل این که مسلمانی بگوید: «اهدنا» معنایش این نیست که من بر هدایت نیستم پس مرا هدایت کن؛ بلکه مراد این است که مرا بر این هدایت ثابت قدم بدار.

علاوه بر این، این دستور جنبه کلی و قانونی دارد که جهانی است و اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. شاهدش این است که در ظرف نزول این آیه نه تنها پیامبر بت را نمی پرستید - و پیش از آن نیز هیچگاه به دور آن نگشته است - بلکه کمر همت بر بت شکنی بسته بود و در اوج مبارزه با مشرکان و بت پرستان بوده است. (۱)

پس هیچ کدام از این احتمال ها، خدشه ای بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد نمی کند.

ص: ۴۶۵

۱- تفسیر من وحی القرآن، ج ۲۳؛ ص ۲۰۵؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۷۰۰.

مساله «سهو النبی» از قدیم مورد توجه دانشمندان مسلمان بوده و آثار زیادی را به خود اختصاص داده است. منظور از اشتباه و سهو در اینجا، خطای در تطبیق امور شرعی است، مثل این که پیامبر در رکعات نماز سهو نماید و هم خطای در امور عادی و مسائل شخصی روزمره، مثل این که پیامبر در مقدار بدهکاری خود به کسی اشتباه کند.

اشاعره و معتزله در این زمینه، قایل به جواز و امکان هستند؛ چرا که ارتکاب گناه صغیره را «سهواً» جایز می دانند. پس به طریق اولی اشتباه را ممکن می دانند. چنانچه اشاره شد، بیشتر امامیه، معتقدند که پیامبران در اخذ، نگهداری، تبلیغ و اجرای وحی و نیز در کردارشان هیچ گونه سهو و اشتباهی ندارند. (۱)

شیخ بهایی در جواب شخصی که می گفت: مرحوم ابن بابویه به جواز سهو النبی قایل شده است، سخن جالبی دارد و می گوید:

«بلکه ابن بابویه اشتباه کرده است؛ چرا که او نسبت به پیامبر اولی تر است

ص: ۴۶۶

۱- مرحوم صدوق و استادش، محمد بن حسن بن ولید، سهو النبی صلی الله علیه و آله را جایز می دانند. ر.ک. به: حسن بن محمد مکی العاملی، الالهیات، ج ۲، ص ۱۹۱-۱۹۰، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق.

که اشتباه کند و احتمال خطای او بیشتر است»^(۱).

با این حال، روایاتی دال بر معصوم نبودن پیامبران و ائمه علیهم السّلام از گناه، خطا، نسیان و سهو نقل شده است که به دلیل گستردگی بحث تنها به روایات سهوالنّبی صلی الله علیه و آله پرداخته شده و از نقل دیگر روایات درباره عصمت خودداری می شود.

درباره کیفیت نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند و سلام داد، یا این که نماز چهار رکعتی را پنج رکعت خواند.

از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود:

«إن رسول الله صلى الله عليه وآله سها فسلم في ركعتين، ثم ذكر حديث ذى الشمالين، فقال: ثم قام فأضاف إليها ركعتين»^(۲).

از زید شحام نقل شده است که گفت:

«إن نبى الله صلى بالناس ركعتين، ثم نسى حتى انصرف. فقال له ذو الشمالين: يا رسول الله أحدث فى الصلوه شئ؟ فقال: أیها الناس أصدق ذو الشمالين؟ فقالوا: نعم لم تصل إلا ركعتين، فقام فأتم ما بقى من صلاته»^(۳).

ص: ۴۶۷

۱- همان.

۲- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۱.

۳- همان.

سهو و نسيان پیامبر صلی الله علیه وآله را بسیاری از دانشمندان اهل سنت و قاطبه شیعه نمی پذیرند.

شیخ صدوق (وفات: ۳۸۱ هـ.ق)

شیخ صدوق رحمه الله که به قبول «سهو النبي» شهرت یافته است، می نویسد:

«وليس سهو النبي صلى الله عليه وآله كسهونا لان سهوه من الله عزوجل وإنما أسهاه ليعلم أنه بشر مخلوق فلا يتخذ ربا معبودا دونه، وليعلم الناس بسهوه حكم السهو متى سهوا، وسهونا من الشيطان وليس للشيطان على النبي صلى الله عليه وآله والائمة صلوات الله عليهم سلطان «إنما سلطانه على الذين يتولونه والذين هم به مشركون» وعلى من تبعه من الغاوين»^(۱).

«سهو نبی، مانند سهو دیگر مردمان نیست؛ زیرا سهو او از طرف خدا (عزوجل) است و در حقیقت «اسها» و به سهو افکندن است تا معلوم شود پیامبر نیز بشری مخلوق است و مبادا که مردم او را به معبودیت فرا خوانند و از خداوند روی برتابند و مردم به سبب سهو پیامبر حکم سهو خودشان را (هرگاه سهو نمودند

ص: ۴۶۸

۱- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۶۱.

بدانند و این، بر خلاف سهو سایر مردم است که از ناحیه شیطان و نفوذ اوست و حال آن که شیطان بر پیامبر و پیشوایان دین، سلطه و چیرگی ندارد؛

{إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ} (۱) و {إِلَّا مَنْ اتَّبَعَهُ مِنَ الْغَاوِينَ} (۲).

بنابراین، سهو النبی غیر از «اسهائ النبی» است و اسم های پیامبر، برگشت به قدرت مطلق خداوند دارد که هیچ کس منکر او نیست؛ یعنی سهو النبی مثل موت النبی و... است. علمای قبل و بعد از شیخ صدوق بر این نظر نبودند و بر رد آن دلایل محکم عقلی و روایی بیان کرده اند و روایت سهو النبی را از نظر متن و سند بررسی و با دلیل محکم رد کرده اند.

شیخ مفید (وفات: ۴۱۳ ه.ق)

«... معصوم من اول عمره إلى آخره عن السهو والنسيان

والذنوب الكبائر والصغائر عمدا وسهوا». (۳)

«پیامبر از آغاز عمر تا آخر آن از سهو و نسیان و گناهان کبیره و صغیره - چه به صورت عمد چه به صورت سهو - معصوم است.»

ص: ۴۶۹

۱- نحل / ۱۰۰.

۲- {إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ}؛ حجر / ۴۲.

۳- النکت الاعتقادیة، ص ۳۷.

شیخ مفید رحمه الله حدیث های سهو النبی را از نواصب و مقلدان شیعی آنان دانسته است؛ به ویژه اختلاف آنها را در این که نمازی که پیامبر در آن سهو کرد، ظهر یا عصر یا عشا بوده است، دلیل بر سستی این حدیث و سقوط آن از حجیت می داند و به همین دلیل حکم به وجوب ترک عمل به آن نموده است. وی در رساله ی خود سستی روایت «ذوالیدین» را مانند سستی افسانه غرانیق دانسته و معتقد است: اگر ممکن باشد که پیامبر در نمازش سهو کند (در حالی که امام جماعت است) و پیش از اتمام نماز روی برگرداند و مردم ببینند و به او گوشزد کنند، باید ممکن باشد در همه احکام و اعمال شریعت نیز، سهو کند و آنها را از حدّ خود به جای دیگر برد و در غیر اوقاتشان قرار دهد و عیبی نداشته باشد که او از خود خبر می دهد یا از کس دیگر.

همه این موارد، چیزهایی است که هیچ مسلمانی و نه هیچ غالی و نه هیچ موحدی، آن را اجازه نمی دهد.

بنابراین کسی که سهو النبی را تجویز می کند، از حدّ اعتدال خارج شده، رسوایی به بار آورده است. (افزون بر همه اینها) شخصی به نام «ذوالیدین» شناخته شده نیست، نه در اصول و نه در روایان، نه حدیثی از این شخص دیده شده نه ذکرى از او به میان آمده است. (۱)

ص: ۴۷۰

شیخ طوسی (وفات: ۴۶۰ ه.ق)

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب می نویسد: روایات سهو النبی را عقول نمی پذیرد:

«وهذا مما تمنع العقول منه»^(۱).

وی در کتاب «استبصار» نیز درباره حدیث «ذی الشمالین» می نویسد:

«مما تمنع منه الأدلة القاطعه فی أنه لا يجوز علیه السهو والغلط صلی الله علیه وآله»^(۲).

خواجه نصیر طوسی (وفات: ۶۷۲ ه.ق)

وی می نویسد:

«ویجب فی النبی العصمه لیحصل الوثوق... وعدم السهو»^(۳).

علامه حلّی (وفات: ۷۲۶ - ۶۴۸ ه.ق)

علامه حلّی در شرح تجرید نوشته است:

«ویجب فی النبی... أن لا یصحّ علیه السهو لئلا یسهو ما أمر بتبلیغه»^(۴).

ص: ۴۷۱

۱- الشیخ الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۸۱، تحقیق و تعلیق: السید حسن الموسوی الخرسان، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ ۴، ۱۳۶۵ ش.

۲- الشیخ الطوسی، الاستبصار، ج ۱، ص ۳۷۱، تحقیق و تعلیق، السید حسن الموسوی الخرسان، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چ ۴، ۱۳۶۳ ش.

۳- کشف المراد، ص ۳۴۹.

۴- کشف المراد، ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

«سهو بر او روا نیست تا برخی از آنچه مأمور به تبلیغ آن است، فراموشش نشود.»

در کتاب منتهی (۱) و کتاب تذکره، پس از ذکر خبر ابوهریره از «ذوالیدین» (۲)، به دلایل زیر این حدیث را مردود دانسته است:

۱. از نظر محتوا: چون متضمن اثبات سهو در حق نبی صلی الله علیه وآله است. در حالی که سهو نبی از نظر عقل محال است.
۲. از نظر سند: راوی حدیث ابوهریره است که دو سال [یا پنج سال (۳)] بعد از موت ذوالیدین اسلام آورده است. پس چگونه می گوید: «صلی بنا رسول الله... فقام ذالیدین» (۴).

ص: ۴۷۲

۱- ر.ک: علامه حلی، منتهی المطلب (ط.ق)، (تبریز: حاج احمد، ۱۳۳۳)، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲- قال ابوهریره: «صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وآله صلاه العصر فسلم فی رکعتین فقام ذوالیدین فقال أقصرت الصلاه أم نسیت یا رسول الله؟ فأقبل علی القوم فقال: أصدق ذوالیدین فقالوا نعم، فأتم ما بقی من صلاته وسجد وهو جالس بعد التسليم». ترجمه: پیامبر نماز عصر را امامت می کرد، در رکعت دوم سلام داد. ذوالیدین از حضرت سؤال کرد یا رسول الله! آیا نماز را کوتاه کردید یا فراموش نمودید؟ پیامبر رو به مردم نمود و فرمود: آیا ذوالیدین راست می گوید؟ مردم گفتند: بلی! پیامبر باقی مانده نماز را تمام نمود و بعد از سلام در حال نشسته سجده کرد.

۳- «وكان إسلامه [ابوهریره] بعد موت ذی الیدین بستین فان ذوالیدین قتل یوم بدر وذلك بعد الهجره بستین وأسلم أبوهریره بعد الهجره بسبع سنین [بنابراین باید گفت که پنج سال بعد از مرگ ذوالیدین اسلام آورده است]». (ر.ک: العلامه الحلی، منتهی المطلب (ط.ق)، ج ۱، ص ۳۰۸).

۴- در این که ذوالیدین همان ذوالشمالین است یا دو شخص، اختلاف نظر وجود دارد. علامه حلی میگوید: اصحاب روایت کرده اند که به ذوالیدین، ذوالشمالین گفته می شد. (ر.ک: همان).

۳. علاوه بر این در حدیث دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله نه تنها نماز را کم نکرد و فراموش کرده بود؛ بلکه پیامبر می خواست حکم سهو را به مردم بیان کند:

«إنما أسهو لابين لكم»؛ من سهو می کنم تا حکم سهو را برای شما بیان کنم. (۱)

در حدیث دیگر آمده است:

«فقام ذو الشمالين فقال اقصر الصلوه ام نسيت يا رسول الله صلى الله عليه وآله فقال كل ذلك لم يكن»

و نیز روایت شده است: «انه قال انما أسهو لابين لكم» و همچنین روایت شده است: «انه قال لم أنس ولم تقصر الصلوه» (۲)

شهید اول (وفات: ۷۸۶ هـ.ق)

شهید اول در ذکری بعد از ذکر خبر ذوالیدین می نویسد:

«و هو متروك بين الاماميه لقيام الدليل العقلي على عصمه النبي عن السهو» (۳)

ص: ۴۷۳

۱- ر.ک: همان.

۲- ر.ک: العلامه الحلی، تذکره الفقهاء (ط.ق)، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳- الشہید الاول، الذکری، ص ۲۱۵، چاپ سنگی بدون شماره صفحات، ۱۲۷۲.

فاضل مقداد می نویسد:

«لايجوز على النبي صلى الله عليه وآله السهو مطلقاً، أى فى الشرع

وغيره».^(۱)

علامه مجلسی (وفات: ۱۰۷۰ هـ.ق)

وی می نویسد:

«امامیه قائل اند به عصمت پیامبران و ائمه علیهم السّلام از گناهان صغیره و کبیره، عمدی و اشتباهی و از روی فراموشی، و همچنین از اسهائ خداوند چه قبل از نبوت و امامت و چه بعد از آن، بلکه از زمان ولادت تا زمان ملاقات خدای سبحان، و کسی با آن مخالفت نورزیده است؛ جز شیخ صدوق، محمد بن بابویه و استادش (ابن ولید). این دو بزرگوار، «اسها» از جانب خداوند را ممکن دانسته اند، نه سهوی که از ناحیه شیطان است؛ لیکن مخالفت این دو نفر، زیانی به اجماع نمی رساند (و باطل بودن سهو النبى به حال خویش باقی است).^(۲)

اما در مباحات و مکروهات نیز بیشتر اصحاب امامیه، قائل به صادر نشدن

ص: ۴۷۴

۱- فاضل مقداد سیوری الحلی، نضد القواعد الفقهيّة علی مذهب الامامیه، ص ۶۸ - ۶۹، تحقیق: السید عبد اللطیف الکوهمری، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۳ هـ.

۲- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۹۰.

سهو از انبیا و ائمه هستند چنان که آیات و روایات چندی نیز بر آن دلالت دارند؛ مانند:

{و ما ینطق عن الهوی * إن هو إلا وحی یوحى} (۱) و {إن أتبع إلا ما یوحى إلی...} (۲).

هم چنین حضرت رضاعلیه السلام در وصف امام می فرماید:

«فهو معصومٌ مؤیدٌ موفّقٌ مسدّدٌ، قد أَمِنَ من الخِطَاءِ و الزَّلَلِ و العِثَارِ». (۳)

«امام معصومی است که از جانب خدا تأیید شده و توفیق به او عنایت شده و محافظت شده و به همین سبب از خطا و لغزش در امان است.»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در توصیف امام، می فرماید:

«فمنها أن یعلم الامام المتولّی علیه أنه معصومٌ من الذنوب کلّها، صغیرها و کبیرها، لا یزل فی الفتیا، ولا یخطئ فی الجواب ولا یسهو ولا ینسی ولا یلهو بشیء من أمر الدنیا... وکیف یسهو فی صلاته من کان یری من خلفه کما یری من بین یدیه، ولم یغیر النوم منه

ص: ۴۷۵

۱- نجم / ۴-۳.

۲- انعام / ۵۰.

۳- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۸.

شیئا، ویعلم ما یقع فی شرق الارض وغربها»^(۱).

حاصل آن که سهو النبی صلی الله علیه وآله از همه جوانب مردود است؛ زیرا معرفت درست از نبوت و شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله شایبه هر گونه نقص و عیب علمی یا عملی را از اندیشه محقق ژرف اندیش می زداید.^(۲)

عضد الدین الایجی (وفات: ۵۷۵۶هـ)

«وفی جواز صدوره (کذب) عنهم علی سبیل السهو والنسیان خلاف فمنعه الأستاذ وکثیر من الأئمة لدلاله المعجزه علی صدقهم وجوزه القاضی مصیرا منه إلی عدم دخوله فی التصدیق المقصود بالمعجزه»^(۳)

«و در جواز صدور کذب از انبیاء علیهم السّلام بر سبیل سهو و نسیان خلاف است؛ استاد و بسیاری از بزرگان به دلیل دلالت معجزه بر صدق گفتارشان جایز ندانسته اند و قاضی گفته است کذب به طور سهو و نسیان دخالتی در تصدیق مقصود از معجزه ندارد.»

وی در ادامه می نویسد:

صدور کبائر را به صورت عمد جمهور و بیشتر

ص: ۴۷۶

۱- همان.

۲- ر.ک: وحی و نبوت در قرآن، ص ۲۹۲؛ www.esraco.com.

۳- المواقف، ج ۳، ص ۴۱۵.

اشاعره سمعاً ممتنع دانسته اند و معتزله بناء بر اصولشان (که قائل به حُسن و قُبْح عقلی هستند) عقلاً صدور کبائر را از انبیا ممتنع می دانند؛ اما سهواً بیشتر جایز دانسته اند. (۱)

ابن حزم

«ونقول أنه يقع من الأنبياء السهو عن غير قصد». (۲)

خلاصه و نتیجه

۱. آنچه باعث ایجاد شبهه در عصمت انبیاء علیهم السّلام شده است، تمسک به ظهور بدوی برخی آیات و نیز اسرائیلیات است که با دقت بیشتر در این گونه آیات و مقایسه آن با آیات دیگر و نیز مراجعه به روایات صحیح و موثق که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السّلام در تفسیر آنها وارد شده است، ظهور لغزان این آیات به ظهور ثابت و ظهور افرادی آنها به ظهور جملی و ظهور تصویری به ظهور تصدیقی بر می گردد.

۲. تمام شبهاتی که از سوی آیات قرآن درباره عصمت انبیاء علیهم السّلام مطرح شده است، بر گرفته از جدایی برخی مفسران از ائمه معصومین علیهم السّلام - که قرآن ناطق

ص: ۴۷۷

۱- همان.

۲- ابن حزم، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، موقع الوراق، <http://www.alwarraq.com>

هستند - است. شیعه با تمسک به اهل بیت علیهم السلام توانسته است از این انحرافها مصون باشد و تفسیر و تأویل صحیح را به دست آورد.

۳. منظور از واژه هایی مانند «ذنب»، «عصیان»، «ظلم» و ...، یا ترک اولی است؛ زیرا گاهی تعبیر گناه و مرادف آن مانند عصیان و ذنب به کاری که حرام نیست و صرفاً مکروه و مرجوح است، اطلاق می شود و کار مکروه و ترک اولی منافاتی با عصمت ندارد؛ یا حکایت اسناد گناه از سوی دشمنان آنها بوده یا به دلیل شدت معرفت و عشق به مولا و بزرگی مقام آنها بوده در حدی که حتی لحظه ای پرداختن به وظایف بشری را از لحظات غفلت و گناه می دانستند.

مراد از استغفار دفع گناه است نه رفع آن، که یا به دلیل توجه تام به مولا است یا کسب ثواب بیشتر.

۴. خطاب هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده است دلیل بر معصوم نبودن او نیست، بلکه چون رسالت او همگانی است، خطاب از باب مثل معروف عرب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» به عموم انسان ها یا امت اسلام است؛ اما چون پیامبر گیرنده و مخاطب اصلی است، ظاهر خطاب متوجه اوست.

۵. در بیشتر آیات، شبهه به دلیل یک قضیه شرطیه است که در منطق ثابت شده است که قضیه شرطیه دلالت بر صحت ملازمه بین مقدم و تالی دارد نه بر تحقق مقدم یا تالی.

۶. معروف ترین روایت در مورد «سهو النبی»، حدیث ذی الشمالین

(ذوالیدین) است که از نظر سند و دلالت مخدوش است و بسیاری از دانشمندان اهل سنت و اجماع علمای شیعه پیامبر را معصوم از سهو و نسیان می دانند.

اللَّهُمَّ

عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ
أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي. (۱)

ص: ۴۷۹

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۱. قرآن کریم.

۲. ابراهام کهن، راب ک (Cohen, Abraham)، گنجینه ای از تلمود، ترجمه از متن انگلیسی: امیر فریدون گرگانی، ترجمه و تطبیق با متون عبری، یهوشوع، نتن الی، تصحیح چاپ: غلامرضا ملکی، به اهتمام: امیر حسین صدری پور، زیر نظر یهودا حی، تهران: اساطیر، چ اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

۳. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله، ۱۴۰۴ ه. ق.

۴. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: دار احیاء الکتب العربیه، بی تا، ۲۰ جلد.

۵. ابن اثیر، عز الدین ابوالحسن علی، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۳ ه. ق.

٦. ابن اثير، عز الدين ابوالحسن على، أسد الغابة، موقع الوراق، <http://www.alwarraq.com>.

٧. ابن اثير، عز الدين ابوالحسن على، الكامل في التاريخ، بيروت: دار صادر، ١٣٨٥ش.

٨. ابن اثير، عز الدين ابوالحسن على، النهاية في غريب الحديث والاثر، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٤١٨ هـ. ق.

٩. ابن جوزي، ابوالفرج عبدالرحمن بن ١. على، زاد المسير، بيروت: دار الكتاب العربي، ج ١، ٤٢٢ ق.

١٠. ابن حزم، الفصل في الملل والأهواء والنحل، ج ٤ ص ١، موقع الوراق، www.alwarraq.com.

١١. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاريخ ابن خلدون، بيروت: دار الفكر، ط الثانية، ١٤٠٨ هـ. ق.

١٢. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد، مناقب آل أبي طالب عليه السلام، قم: مؤسسه انتشارات علامه، ١٣٧٩ هـ. ق، ٤ جلد.

١٣. ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥.

ص: ٤٨٢

١٤. ابن فارس، ابو الحسين احمد بن زكريا، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبد ا. السلام محمد هارون، بيروت: دار الجيل، چ دوم، ١٤٢٠ق.

١٥. ابن كثير الدمشقي، إسماعيل بن عمر، تفسير القرآن العظيم، بيروت: دار الفكر، ١٤٠١.

١٦. ابن كثير الدمشقي، إسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٧هـ ق

١٧. ابن كثير الدمشقي، إسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، تحقيق و تعليق: على شيري، بيروت، دار إحياء التراث العربي، چ ا، ١٤٠٨، ج ا.

١٨. ابن كثير الدمشقي، إسماعيل بن عمر، السيرة النبوية، بيروت: دار المعرفة، چ اول، ١٣٩٦.

١٩. ابن منظور الأفيقي المصري، محمد بن ا. مكرم، لسان العرب، بيروت: دار صادر، چ اول، بي تا.

٢٠. ابن هشام الانصاري، مغنى اللبيب، تحقيق: محمد محيى الدين عبد الحميد، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفي، ١٤٠٤.

٢١. ابن هشام، عبد الملك بن هشام، السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبد الحفيظ شلبي، بيروت: دار المعرفة، بي تا.

٢٢. أبو اسحاق إبراهيم بن نوبخت، أنوار الملكوت في شرح الياقوت، شارح: حسن بن يوسف علامه حلي، تحقيق: محمد نجمي، بي جا: انتشارات الرضى. انتشارات بيدار، چ دوم، ١٣٦٣.

٢٣. أبو الحسن الأشعري، على بن إسماعيل، مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين، تحقيق: هلموت ريتز، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بي تا.

٢٤. أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي، الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركى - كامل محمد الخراط، لبنان: مؤسسه الرساله، چ ١، ١٤١٧هـ ق.

٢٥. أبو الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني، الملل و النحل، تخريج: محمد بن فتح الله بدران، قاهره: مكتبه الانجلوا المصريه، چ ٢، بي تا، ٢ جلد.

٢٦. أبو عبد الله محمد بن عبد الباقي الزرقانى المصرى المالكى، شرح المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه.

٢٧. أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني، حليه الأولياء وطبقات الأصفياء، بيروت: دار الكتاب العربى، چ ٤، ١٤٠٥.

٢٨. أبو هلال العسكري، الفروق اللغويه، قم: جامعه مدرسين، چ ١، ١٤١٢هـ ق.

۲۹. أبی القاسم علی بن الحسن ابن عساکر، تاریخ دمشق، دراسة و تحقیق علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، www.ahlalhdeth.com.

۳۰. ابی حنیفه، النعمان بن ثابت الکوفی، شرح الفقه الاکبر، شارح: ملاعلی قاری حنفی، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا.

۳۱. اِتان گلبرگ معاصر، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، مترجمان: سید علی قرائی و رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۳ هـ. ق.

۳۲. احمد امین، ضحی الاسلام، بیروت: دار الکتب العربی، چ اول، ۱۴۲۵ هـ. ق.

۳۳. ادیب صعب، الادیان الحیه نشوؤها و تطورها، بیروت: دار النهار للنشر، چ دوم، ۱۹۹۵ م.

۳۴. آشتیانی، جلال الدین بن علی، تحقیقی در دین یهود، ایران، بی تا، چ اول، ۱۳۶۴، موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۳۵. الاشقر، عمر سلیمان، عالم الملائکة الابرار، اردن: دار النقائس، چ ۷، ۱۴۱۵.

۳۶. اصفهانی، راغب، مفردات فی غریب القرآن، بی جا، دفتر نشر الکتب، چ اول، ۱۴۰۴ ق.

ص: ۴۸۵

٣٧. الآلوسی البغدادی، أبی الفضل شهاب الدین السید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.

٣٨. امام الحرمین الجوینی، عبدالملک، الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، تحقیق: اسعد تمیم، بیروت: مؤسسہ الکتب الثقافیہ، ج ١، ١٤٠٥ھ.ق.

٣٩. الامام حافظ ابن الحسین مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، بی تا.

٤٠. الأمين، السید محسن، اعیان الشیعہ، تحقیق وتخریج: حسن الأمين، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، بی تا.

٤١. امینی، ابراہیم، بررسی مسائل کلی امامت، قم: دار التبلیغ اسلامی، ج دوم، ١٣٥٤ھ.

٤٢. انسان و خلافت الہی، www.porseman.org.

٤٣. الایچی قاضی، عضد الدین عبدالرحمن بن احمد، شرح المواقف، تحقیق و شرح: علی بن محمد الجرجانی، مصر: مطبعہ السعاده، ج ١، ١٣٢٥.

٤٤. الایچی قاضی، عضد الدین عبدالرحمن بن احمد، المواقف، تحقیق: عبد الرحمن عمیرہ، بیروت: دار الجیل، ج اول، ١٤١٧ھ، ج ٣.

٤٥. باقلانی، تمہید الأوائل وتلخیص الدلائل، تحقیق: الشیخ عماد الدین أحمد حیدر، بیروت: مؤسسہ الکتب الثقافیہ، ج ٣، ١٤١٤.

ص: ٤٨٦

٤٦. باني كاشاني، محمد رضا، الاربعين في فضائل مولانا امير المؤمنين عليه السلام، قم: اسماعيليان، ١٣٧٣.

٤٧. البحراني، ابن ميثم، قواعد المرام في علم الكلام، تحقيق: سيد أحمد حسيني، بإهتمام: سيد محمود مرعشي، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ج ٣، ١٤٠٦.

٤٨. البرهان في تفسير القرآن، تهران: مؤسسه البعثه، ج ١، ١٤١٥ ق.

٤٩. بحراني، سيد هاشم، غايه المرام و حجه ١. الخصام في تعيين الامام من طريق الخاص و العام، تحقيق: السيد علي عاشور.

٥٠. بخاري، اسماعيل، صحيح بخاري، بيروت: دارالاحياء التراث العربي، ج ١، بي تا.

٥١. بدر الدين الزركشي، محمد بن بهادر، البحر المحيط في اصول الفقه، تحقيق و تعليق: محمد محمد تامر، بيروت: دار الكتب العلميه، ج اول، ١٤٢١ هـ.

٥٢. بروجردي سيد حسين، الصراط المستقيم، قم: مؤسسه انصاريان، ١٤١٦ ق.

٥٣. البغدادي، اسماعيل باشا، ايضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون، بيروت: دار احياء التراث العربي، بي تا.

ص: ٤٨٧

۵۴. البغدادی، اسماعیل باشا، هدیة العارفين و آثار المصنفين، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۵۵. البلاغی، الشیخ محمد جواد، الهدی إلى دین المصطفی، بیروت: مؤسسۃ الأعلمی للمطبوعات، چ ۳، ۱۴۰۵.

۵۶. بلعمی، تاریخنامه طبری، تحقیق: محمد روشن، تهران: سروش، چ دوم، ۱۳۷۸ ش.

۵۷. البیان المفید فی العلم التوحید.

۵۸. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، بیروت: دار الفکر.

۵۹. التبریزی، مرآة الكتب، تحقیق: محمد علی الحائری، قم: مکتبه آیة الله العظمی المرعشی العامه، چ اول، ۱۴۱۴.

۶۰. الترمذی السلمی، أبو عیسی محمد بن عیسی، سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، تحقیق: أحمد محمد شاکر و آخرون، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.

۶۱. التستری، قاضی نور الله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، تهران: مطبعه اسلامیة بی تا و قم: مرکز پژوهش های اسلامی المصطفی، معجم عقائدی، نسخه اول، قم، ۱۳۸۰ هـ ش.

۶۲. تستری، ابو محمد سهل بن عبدالله، تفسیر التستری، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت: منشورات محمد علی بیضون / دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۲۳ق.

۶۳. التفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر، شرح المقاصد فی علم الکلام، پاکستان: دار المعارف النعمانیه، چ ۱، ۱۴۰۱ھ.

۶۴. جرجانی، سید شریف علی بن محمد، التعریفات، بیروت، مؤسسۃ التاریخ العربی، چ اول، ۱۴۲۴ھ ق.

۶۵. جرجانی، سید شریف علی بن محمد، شرح

المواقف، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق، ج ۸.

۶۶. الجزائری، الشیخ طاهر، الجواهر الکلامیة فی عقاید الاسلامیة، شرح و تحقیق: شیخ عبدالعزیز عزالدین السیروان، بیروت: عالم الکتب، چ ۱، ۱۴۰۶ھ.

۶۷. جعفری، یعقوب، عصمة الانبیاء علیه السلام، رساله التقرب، ش ۲.

۶۸. جعفری، یعقوب، عصمة الانبیاء علیه السلام عند المذاهب الاسلامیة، www.al-shia.org.

۶۹. جمعی از نویسندگان، زیر نظر محمود فتحعلی، انسان، راه و راهنما شناسی، قم: مرکز انتشارات مؤسسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، چ اول، ۱۳۸۴ش.

ص: ۴۸۹

۷۰. جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، بررسی دیدگاه امامیه، معتزله و اشاعره، زیر نظر دکتر محمود یزدی مطلق (فاضل)، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چ اول، ۱۳۸۴ش.

۷۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم)، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹، ج ۹، www.esraco.net.

۷۲. جوادی آملی، عبد الله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، تحقیق و تنظیم: علی زمانی قمشه ای، قم: اسراء، چ اول، ۱۳۸۱، ج ۳.

۷۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره پیامبران در قرآن)، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹ش، ج ۶.

۷۴. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹.

۷۵. الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، بیروت: دار العلم للملایین، چ ۴، ۱۴۰۷ھ.

۷۶. حائری تهرانی، میر سید علی، المقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.

٧٧. حاجي خليفه (كاتب چلبى)، مصطفى بن عبد الله، كشف الظنون، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
٧٨. حاكم نيشابورى، محمد، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، چ ١، ١٤١١ق.
٧٩. الحر العاملى، محمد بن الحسن، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، قم: المطبعة العلميه، ١١٠٤ هـ.
٨٠. الحر العاملى، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤٠٩ هـ، ٣٠ جلد.
٨١. حسكاني، عبيد الله بن احمد، شواهد التنزيل، تهران: دفتر چاپ و نشر وزارت ارشاد.
٨٢. حسن ايوب، تبسيط العقائد الاسلاميه، بيروت: دار الندوه الجديده، چ ٥، ١٤٠٣.
٨٣. حسيني استرآبادى، سيد شرف الدين، تأويل الايات الظاهره، قم: انتشارات جامعه مدرسين، چ ١، ١٤٠٩ هـ.ق.
٨٤. الحسينى الصدر، السيد على، العقائد الحقه (دراسة علميه جامعه فى اصول الدين الاسلامى على ضوء الكتاب والسنة والعقل)، www.rafed.net.

۸۵. حسینی شیرازی، سید محمد، تقریب القرآن إلى الأذهان، بیروت: دار العلوم للطباعة و النشر، چ ۱، ۱۴۲۴ ق.

۸۶. حسینی طهرانی، محمد حسین، امام شناسی، تهران: حکمت، ۱۴۱۵ ق.

۸۷. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.

۸۸. حکیم، سید محمد تقی، الأصول العامة للفقہ المقارن، مؤسسه آل البيت عليه السلام للطباعة و النشر، چ ۳، ۱۹۷۹.

۸۹. الحلبي، علي بن برهان الدين، السيره الحلبيه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۹۰. الحلبي، حسن بن سليمان، المحتضر، نجف: مطبعه حیدریه، چ ۱، ۱۳۳۷ هـ.

۹۱. الحمصی الرازی، الشیخ سدید الدین محمود، المنقذ من التقليد، قم: جامعه مدرسین، چ ۱، ۱۴۱۴ ق.

۹۲. الحمیری البغدادی، ابو العباس عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، التحقیق: مؤسسه آل البيت، قم: مؤسسه آل البيت، چ اول
۱۴۱۳ هـ.

ص: ۴۹۲

۹۳. حنفی، حسن، من العقیده الی الثورة، بیروت: مرکز الثقافی العربی للطباعة و النشر، چ اول، ۱۹۸۸م.

۹۴. حلی، وهبه بن مصطفی، المنیر، بیرت: دار الفکر المعاصر، چ ۱، ۱۴۱۸ق.

۹۵. خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، قم: جامعه مدرسین.

۹۶. خسرو پناه، عبدالحسین، گستره شریعت، تهران: دفتر نشر معارف، چ ۱، ۱۳۸۲ش.

۹۷. الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، چ ۱، ۱۴۱۷.

۹۸. خمینی، سید مصطفی، القرآن الکریم (تفسیر)، بی جا: مؤسسه نشر آثار الإمام الخمینی، چ ۱، ۱۴۱۸ه.ق.

۹۹. خواجهگی شیرازی، محمد بن احمد، النظامیة فی مذهب الامامیة، تعلیق و تصحیح علی اوجبی، تهران: مرکز نشر فرهنگی قبله، چ ۱، ۱۳۷۵ش.

۱۰۰. الخوری الشرتونی اللبنانی، سعید، أقرب الموارد فی فُصح العربیة والشوارد، قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ه.ق.

١٠١. الدارمی، أبو محمد عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، تحقیق: فواز أحمد زمردی و خالد السبع العلمی، بیروت: دار الكتاب العربی، ج ١، ١٤٠٧هـ-ق.

١٠٢. داور پناه، ابوالفضل، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات کتابخانه صدر، ١٣٧٥ ش.

١٠٣. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، اسباب النزول (ترجمه ذکاوتی)، تهران: نشر نی، ج ١، ١٣٨٣ ش.

١٠٤. الذهبی، سیر أعلام النبلاء، إشراف وتخریج: شعيب الأرناؤوط، تحقیق: محمد نعيم العرقسوسی، مأمون صاغر جی، بیروت: مؤسسۀ الرسالہ، ج ٩، ١٤١٣هـ-ق.

١٠٥. الذهبی، سیر أعلام النبلاء، إشراف وتخریج: شعيب الأرناؤوط، تحقیق: محمد نعيم العرقسوسی، مأمون صاغر جی، بیروت: مؤسسۀ الرسالہ، ج ٩، ١٤١٣هـ-ق.

١٠٦. الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الكتاب العربی، ج ٣، ١٤١٣.

۱۰۷. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ هـ-ق.

۱۰۸. رازی، فخر الدین، عصمه الانبياء عليه السلام، قم: منشورات الکتبی النجفی، ۱۴۰۶.

۱۰۹. رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چ ۳، ۱۴۲۰ هـ-ق.

۱۱۰. رازی، محمد بن ابی بکر بن عبد القادر، مختار الصحاح، تصحیح: احمد شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى ۱۴۱۵ هـ-ق.

۱۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، چ ۱، ۱۴۱۲ هـ-ق.

۱۱۲. رسولی محلاتی، سیدهاشم، صحیفه علویه لمولانا الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ترجمه: رسولی محلاتی، تهران: انتشارات اسلامی، چهارم ۱۳۷۷ ش.

۱۱۳. رونلد سن، دوایت م، عقیده الشیعه، بیروت: مؤسسه المفید للطباعه و النشر، چ دوم، ۱۴۱۰ هـ-ق.

۱۱۴. الزبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: مکتبه الحیات، بی تا.

۱۱۵. زحیلی وهبه بن مصطفی، المنیر، بیروت: چ اول، ۱۴۱۸ هـ- ق.

۱۱۶. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، چ ۳، ۱۴۰۷ هـ- ق.

۱۱۷. سبحانی، جعفر، الالهیات علی هدی الكتاب والسنة و العقل، الدراسات الاسلامیه (معجم عقائدی)، نسخه اول، ۱۳۸۰ هـ ش.

۱۱۸. سبحانی، جعفر، عصمة الأنبياء فی القرآن الکریم، قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، چ ۱، ۱۳۸۲.

۱۱۹. سبحانی، جعفر، محاضرات فی الالهیات، تلخیص: علی ربانی گلپایگانی، قم: جامعه مدرسین، بی تا.

۱۲۰. سبحانی، جعفر، مع الشيعة الامامية فی عقائدهم، ۱۳۸۲، www.tebyan.net ش.

۱۲۱. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

۱۲۲. سبحانی، جعفر، منشور عقائد امامیه، www.erfan.irw.

۱۲۳. سبزواری نجفی، محمد بن حبيب الله، إرشاد الأذهان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، چ ۱، ۱۴۱۹ ق.

١٢٤. السيزوارى، الملا هادى، شرح الاسماء الحسنى، قم: منشورات مكتبة بصيرتى، طبعه حجريه.

١٢٥. السرابى التنكابنى، الشيخ محمد بن عبد الفتاح، سفينه النجاه، تحقيق: السيد مهدي الرجائى، قم: المحقق، ج ١، ١٣٧٧ ش.

١٢٦. سعيدى مهر، محمد، آموزش كلام اسلامى، قم: كتاب طه، ج ٣، ١٣٨٣.

١٢٧. سيد ابن طاوس، اليقين، قم: مؤسسه دارالكتاب، ج ١، ١٤١٣هـ.ق.

١٢٨. سيورى الحلى، فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهيّه على مذهب الاماميه، تحقيق: السيد عبد اللطيف الكوهكمري، قم: مكتبة آيه الله العظمى المرعشى، ١٤٠٣ هـ - ق.

١٢٩. سيورى الحلى، فاضل مقداد، ارشاد الطالبين الى نهج المسترشدين، هند: بمبئى، ١٣٠٣هـ.ق.

١٣٠. سيورى الحلى، فاضل مقداد، اللوامع الالهيه فى المباحث الكلاميه، تحقيق: قاضى طباطبايى، تبريز: مطبعه شفق، ١٣٩٦ق.

١٣١. سيوطى جلال الدين، الدر المنثور فى تفسير المأثور، قم: كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق، بيروت: دار الفكر، ١٩٩٣.

١٣٢. السيوطى، تاريخ الاخلفاء، موقع الوراق، www.alwarraq.com.

١٣٣. شبر، سيد عبدالله، حق اليقين فى معرفه اصول الدين، تهران: كانون انتشارات عابدى، بى تا.

١٣٤. شبر، سيد عبدالله، مصابيح الأنوار فى حل مشكلات الاخبار، قم: مكتبه بصيرتى، ١٣٧١ش.

١٣٥. الشريف الرضى، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتى.

١٣٦. الشريف المرتضى علم الهدى، على بن الحسين الموسوى، الذخيره فى علم الكلام، قم: جامعه مدرسين، ١٤١١هـ.ق.

١٣٧. الشريف المرتضى علم الهدى، على بن الحسين الموسوى، الشافى فى الامامه، تحقيق و تعليق: السيد عبد الزهراء الحسينى الخطيب، تهران: مؤسسه الصادق للطباعه و النشر، چ ٢، ١٤١٠ هـ .ق.

١٣٨. الشريف المرتضى علم الهدى على بن الحسين الموسوى، تنزيه الانبياء، قم، مكتبه بصيرتى.

١٣٩. الشلبى، أحمد، مقارنة الأديان ٣ (الاسلام)، قاهره: مكتبه النهضه المصريه، چ ١٢، ١٩٩٧.

١٤٠. الشهيد الاول، الذكري (چاپ سنگي بدون شماره صفحات، ١٢٧٢).

١٤١. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، بيروت: دار ابن كثير، دار الكلم الطيب، ١٤١٤ ق.

١٤٢. الشيخ الاميني، الغدير، بيروت: دار الكتاب العربي، چ ٤، ١٣٩٧، ١٠ جلد.

١٤٣. شيخ الرئيس، ابن سينا، الالهيات من كتاب الشفاء، قم: بوستان كتاب، چ ١، ١٣٧٦ ش.

١٤٤. الشيخ الصدوق، الخصال، تصحيح و تعليق: علي أكبر الغفاري، قم: جامعه مدرسين، ١٤٠٣ - ١٣٦٢ ش.

١٤٥. الشيخ الصدوق، معاني الأخبار، تحقيق: تصحيح و تعليق: علي أكبر الغفاري، قم: جامعه مدرسين، ١٣٧٩ ش.

١٤٦. الشيخ الصدوق، من لا يحضره الفقيه، تحقيق و تصحيح و تعليق: علي أكبر الغفاري، قم: جامعه مدرسين.

١٤٧. الشيخ الصدوق، الاعتقادات في دين الامامية، تحقيق: عصام عبد السيد، بيروت: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، چ ٣، ١٤١٤.

١٤٨. الشيخ الصدوق، عيون أخبار الرضا عليه السلام، انتشارات جهان، ١٣٧٨ ق.

ص: ٤٩٩

۱۴۹. الشيخ الصدوق، من لا يحضره الفقيه، تحقيق: علي أكبر غفاري، قم: جامعه مدرسين، ج ۲، ۱۴۱۴هـ.

۱۵۰. الشيخ الطريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، تهران: كتابفروشي مرتضوي، ۱۳۷۵ش.

۱۵۱. الشيخ الطوسي، محمد بن حسن، الاستبصار، تحقيق وتعليق: السيد حسن الموسوي الخراساني، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ۴، ۱۳۶۳ ش.

۱۵۲. الشيخ الطوسي، تهذيب الأحكام، تحقيق وتعليق: السيد حسن الموسوي الخراساني، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ۴، ۱۳۶۵ش.

۱۵۳. الشيخ الطوسي، التبيان في تفسير القرآن، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.

۱۵۴. الشيخ المفيد، المسائل العكبرية، تحقيق: علي أكبر الإلهي الخراساني، بيروت: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، ج ۳، ۱۴۱۴.

۱۵۵. الشيخ المفيد، النكت الاعتقادية، تحقيق: رضا المختاري، بيروت: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، ج ۳، ۱۴۱۴.

۱۵۶. الشيخ المفيد، أوائل المقالات، قم: كنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳هـ.ق.

ص: ۵۰۰

۱۵۷. الشيخ المفيد، اوائل المقالات، تحقيق ابراهيم انصاري زنجاني خوئيني، بيروت: دار مفيد، چ ۲، ۱۴۱۴.

۱۵۸. الشيخ المفيد، تصحيح الاعتقاد، قم: كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳هـ.ق.

۱۵۹. صافي، محمود بن عبد الرحيم، الجدول في اعراب القرآن، بيروت: دار الرشيد مؤسسه الايمان، چ ۴، ۱۴۱۸ ق.

۱۶۰. الصالحى الشامى، سبل الهدى والرشاد، تحقيق وتعليق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الشيخ على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلميه، چ ۱، ۱۴۱۴.

۱۶۱. صُبحى حموى اليسوعى، الاب، معجم الايمان المسيحى، بيروت: دار المشرق، ۱۹۹۴م.

۱۶۲. صبحى صالح، پژوهش هايى درباره قرآن و وحى، ترجمه: محمد مجتهد شبستري، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چ ۳، ۱۳۷۳هـ.ش

۱۶۳. صدرالمتالھين محمد بن ابراهيم، تفسير القرآن الكريم، تحقيق: محمد خواجوى، قم: انتشارات بيدار، چ ۲، ۱۳۶۶هـ.ش.

۱۶۴. صدر المتالھين محمد بن ابراهيم، الاسفار الاربعه، تصحيح و تعليق: آيہ الله حسن حسن زاده، تهران: وزارت ارشاد، چ ۱، ۱۴۱۶هـ.ق.

ص: ۵۰۱

١٦٥. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین، ١٤١٧ هـ-ق.

١٦٦. طباطبائی، سید محمد حسین، ولایت نامه، ترجمه: همایون همتی، تهران: امیرکبیر، چ ١.

١٦٧. الطبرانی، أبو القاسم سلیمان بن أحمد، المعجم الاوسط، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسینی، قاهرة: دار الحرمین، ١٤١٥ هـ-ق

١٦٨. الطبرسی، أبی منصور أحمد بن علی، الاحتجاج، تعلیقات وملاحظات السید محمد باقر الخراسان، النجف الأشرف: دار النعمان للطباعة والنشر، ١٣٨٦ هـ.ش.

١٦٩. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، چ ١، ١٣٧٧ هـ-ش.

١٧٠. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع (ترجمه فارسی)، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس، چ ٢، ج ٦.١٣٧٧ هـ.ش،

١٧١. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی

تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، چ اول، ج ٨، ٧٣٦، ١٤٠٦ هـ-ق.

ص: ٥٠٢

١٧٢. طبري، أبو جعفر محمد بن جري، تاريخ الأمم و الملوك (تاريخ الطبري)، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، بيروت: دار التراث، ط الثانية، ١٣٨٧ هـ-ش.

١٧٣. طبري، أبو جعفر محمد بن جري، جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت: دار المعرفة، ج ١، ١٤١٢ هـ-ق.

١٧٤. طبري، أبو جعفر محمد بن جري تاريخ طبري، ترجمه: ابو القاسم پاينده، تهران: اساطير، ج ٥، ١٣٧٥ هـ-ش.

١٧٥. الطحاوي، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه، شرح مشكل الآثار، بيروت: مؤسسه الرساله، ج ١، ١٤٠٨ هـ-ق.

١٧٦. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، تهران: كتابفروشي مرتضوي، ١٣٧٥ هـ-ش.

١٧٧. الطهراني، آقا بزرگ، الذريعه، بيروت: دار الأضواء، ١٣٨٩ هـ-ش.

١٧٨. الطهطاوي، محمد عزت، الميزان في مقارنة الأديان، بيروت: الدار الشاميه، ١٤١٣ هـ-ق.

١٧٩. طوسي، خواجه نصير الدين، تلخيص المحصل المعروف به نقد المحصل، بيروت: دار الاضواء، ج ٢، ١٤٠٥ هـ-ق.

۱۸۰. طوسی، خواجه نصیر الدین، قواعد العقائد، بی جا: بی تا، موجود در کتابخانه مدرسه حجتیه.

۱۸۱. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، چ ۲، ۱۳۷۸ هـ. ش.

عاملی نباطی البیاضی، علی بن یونس،

۱۸۲. الصراط المستقیم، تحقیق: محمد باقر البهودی، بی جا: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، چ اول، ۱۳۸۴ هـ. ش.

۱۸۳. العاملی، السید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم صلی الله علیه وآله، بیروت: دار الهادی للطباعه والنشر والتوزیع / دار السیره، چ ۴، ۱۰ جلد، ۱۴۱۵ هـ. ق.

۱۸۴. العاملی، السید جعفر مرتضی، اهل بیت در آیه تطهیر، ترجمه محمد سپهری.

۱۸۵. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، چ، چهارم، ۱۴۱۲ هـ. ق.

۱۸۶. عزالدین، أحمد، الامامه والقیاده، قم: مرکز المصطفی للدراسات، چ اول، ۱۳۷۵ هـ.

ص: ۵۰۴

١٨٧. العسقلانى الشافعى، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر، هدى السارى مقدمه فتح البارى شرح صحيح البخارى، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي و محب الدين الخطيب، بيروت: دار المعرفه، ١٣٧٩هـ. ش

١٨٨. عظيم آبادى، محمد شمس الحق، عون المعبود شرح سنن ابى داود، بيروت: دارالكتب العلميه، چ دوم، ١٤١٥هـ. ق.

١٨٩. العقائد و المذاهب الدينيه.

١٩٠. العلامه الحلى، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر، كتاب الألفين، كويت: مكتبه الالفين، ١٤٠٥هـ. ق.

١٩١. العلامه الحلى، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر، شرح التجريد، تحقيق: زنجانى.

١٩٢. العلامه الحلى، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر، كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، تحقيق: حسن حسن زاده آملی، قم: مؤسسۀ النشر الإسلامی، بی تا.

١٩٣. العلامه الحلى، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر، مناهج اليقين فى اصول الدين، تحقيق: يعقوب الجعفرى المراغى، بی جا: دار الاسوه للطباعه و النشر، چ ١، ١٤١٥هـ. ق.

ص: ٥٠٥

۱۹۴. العلامة الحلبي، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر، نهج الحق و كشف الصدق، تحقيق و تقديم: السيد رضا الصدر / تعليق: الشيخ عين الله الحسنى الأرموى، قم: مؤسسه الطباعة والنشر دار الهجرة، ۱۴۲۱ هـ-ق.
۱۹۵. العلامة الحلبي، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر، باب حادى عشر، شارح: فاضل مقداد سيورى حلى، ترجمه: عبدالرحيم عقيقى بخشايشى، قم: دفتر نشر نويد اسلام، ج ۷، ۱۳۷۹ هـ-ش.
۱۹۶. العلامة الحلبي، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر، تذكره الفقهاء (ط.ق).
۱۹۷. العلامة الحلبي، ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر، منتهى المطلب (ط.ق)، تبريز: حاج احمد، ۱۳۳۳ هـ-ش.
۱۹۸. علامه مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۱۹۹. على ربانى گلپايگانى، عصمت امام از دیدگاه خرد، مجله انتظار، ش ۱۱-۱۲.
۲۰۰. العمادى، أبى السعود محمد بن محمد، ارشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بی تا.
۲۰۱. عميد، حسن، فرهنگ فارسى عميد، تهران: امير كبير، چ بيست و دوم، ۱۳۷۹ هـ.ش.

۲۰۲. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر (العیاشی)، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰هـ.ق.

۲۰۳. الغزالی، الامام أبی حامد محمد بن محمد، المنحول، تحقیق و تعلیق: الدكتور محمد حسن هیتو، بیروت: دار الفکر المعاصر، الطبعة الثالثة ۱۴۱۹هـ.ق.

۲۰۴. الغزنوی الحنفی، جمال الدین أحمد بن محمد، اصول الدین، تحقیق: عمر وفق الداعوق، بیروت: دارالبشائر الإسلامیة، چ ۱، ۱۴۱۹هـ.ق.

۲۰۵. فخر الاسلام، رساله خلاصه الکلام فی افتخار الاسلام، بی جا، بی نا، بی تا، موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۲۰۶. فراستخواه، مقصود، دین و جامعه، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ اول، ۱۳۷۷ش.

۲۰۷. الفراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق: دکتر مهدی المخزومی - ابراهیم السامرائی، ایران: مؤسسه دار الهجره، چ ۲، ۱۴۰۹.

۲۰۸. فرهاری، مولوی عبدالعزیز، النبراس، پاکستان: مکتبه حقانیه و مکتبه امدادیه.

۲۰۹. فضل الله، سید محمد حسین، من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر، چ ۲، ۱۴۱۹هـ.ق.

ص: ۵۰۷

۲۱۰. فیاض لاهیجی، ملا عبد الرزاق، گوهر مراد، بی جا: کتابفروشی اسلامیة، بی تا و تصحیح و تعلیق علی ربانی گلپایگانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۲ هـ- ش.

۲۱۱. فیض کاشانی، التفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر، چ ۳، ۱۳۷۴ هـ- ش.

۲۱۲. فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام، چ ۱، ۱۴۱۸ هـ- ق.

۲۱۳. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، مصر: جامع الازهر، ۱۳۴۷ هـ- ق.

۲۱۴. القاری، العلی، شرح الشفاء (للقاضی عیاض)، بی جا، بوسنوی الحاج محرم افندی، ۱۳۰۹ هـ- ق.

۲۱۵. قاضی ابی الحسن عبد الجبار اسد آبادی، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، بی جا: دار الکتب، ۱۳۸۳ هـ / ۱۹۶۲ م، ج ۱۳ و ۱۵، ج ۲۰.

۲۱۶. قاضی عبد الجبار بن احمد، شرح الاصول الخمسة، تعلیق: احمد بن الحسین بن ابی هاشم، قاهره: مکتبه وهبه، چ اول، ۱۳۸۴ هـ- ق.

۲۱۷. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس های قرآن، ۱۳۸۳ هـ- ش.

۲۱۸. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ ه.ش.

۲۱۹. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چ ۱، ۱۳۶۴ ش.

۲۲۰. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: مؤسسه الطبع و النشر وزارة إرشاد، ۱، ۱۳۶۶ ه.ش.

۲۲۱. القمی، ابی الحسن علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: مؤسسه دارالکتاب، بی تا.

۲۲۲. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، مترجم: محمد باقر کمره ای، قم: مؤسسه انتشارات لاهوت، چ اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

۲۲۳. قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، قم: انتشارات هجرت، چ ۱۴، ۱۳۸۰ ه.ش.

۲۲۴. قندوزی حنفی، شیخ سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، بی جا: دار الاسوه، چ اول، ۱۴۱۶ ه.ق.

۲۲۵. القوشجی، علاء الدین بن محمد، شرح تجرید العقائد (لنصیر الدین محمد بن محمد طوسی)، بی جا: منشورات رضی - بیدار - عزیز، ۸۷۹ ه.ق.

۲۲۶. کاشانی ملافتح الله، منهج الصادقين، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ هـ.ش.

۲۲۷. کاشانی ملافتح الله، خلاصه المنهج، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۳ هـ.ق.

۲۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح و تعلیق: علی أكبر الغفاری، طهران: دار الکتب الإسلامیه، چ ۵، ۱۳۶۳ هـ.ش.

۲۲۹. گروهی از دانشمندان، ترجمه تفسیر طبری، تهران: انتشارات توس، چ ۲، ج ۲، ۱۳۵۶ ش.

۲۳۰. گروهی از مترجمان، تفسیر هدایت، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس، چ ۱، ۱۳۷۷ هـ.ش.

۲۳۱. گنابادی سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چ ۲، ۱۴۰۸ هـ.ق.

۲۳۲. لجنه الحدیث فی معهد باقر العلوم علیه السّلام، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السّلام، بی جا: دارالمعروف للطباعه والنشر، چ ۳، ۱۴۱۶ هـ.ق.

۲۳۳. اللیثی اللواسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق: حسین الحسی البرجنندی، قم: دار الحدیث، چ اول، ۱۳۷۶ هـ.ش.

۲۳۴. مازندرانی، ملا صالح، تعلیقات ملا صالح بر اصول کافی، ط سنگی.

۲۳۵. مازندرانی، ملا- صالح، شرح أصول الكافي، تحقيق و تعليق: الميرزا أبو الحسن الشعراني / ضبط و تصحيح: السيد علي عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي للطباعة و النشر و التوزيع، ج ۱، ۴ جلد ۱۴۲۱ هـ- ق.

۲۳۶. المتقى الهندي، علاء الدين علي بن حسام الدين، كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، تحقيق: محمود عمر الدمياطي، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ۱، ۱۴۱۹ هـ ق.

۲۳۷. محمد بن عبدالله بن يحيى، عيون الاثر، بيروت: مؤسسه عز الدين للطباعة و النشر، ۱۴۰۶ هـ ق.

۲۳۸. محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر، بي تا.

۲۳۹. محمد و رهرام، عصمت انبياء، شبكه رشد، وزارت آموزش و پرورش، سازمان پژوهش و برنامه ريزی آموزشی، معاونت فن آوری ارتباطات و اطلاعات آموزشی، ۱۳۸۴.

۲۴۰. محمدی ری شهری محمد، فلسفه وحی و نبوت، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ هـ- ش.

۲۴۱. مراغی، حمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: دارالفکر، بیروت، ۱۳۶۵ هـ-ق.

۲۴۲. مرعشی نجفی، السید المرعشی، شرح إحقاق الحق، تحقیق و تعلیق: السید شهاب الدین المرعشی النجفی، قم: مکتبه آیة الله العظمی المرعشی النجفی.

۲۴۳. المسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم: دار الهجره، چ ۲، ۱۳۶۳ هـ-ش.

۲۴۴. مشکور، محمد جواد، سیر کلام در فرق اسلام، بی جا: انتشارات شرق، چ ۱، ۱۳۶۸ هـ-ش.

۲۴۵. مشهدی، میرزا محمد، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: مؤسسه الطبع و النشر وزارة إرشاد، چ ۱، ۱۳۶۶ هـ-ش.

۲۴۶. مصباح یزدی، محمد تقی، اثبات عصمت پیامبران، فراز اندیشه.

۲۴۷. مصباح یزدی، محمد تقی، جزوه راه و راهنماشناسی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۵ هـ-ش.

۲۴۸. مصباح یزدی، محمد تقی، اصول عقاید ۲ (راهنما شناسی)، قم: حوزه علمیه، چ اول، ۱۳۶۷ هـ-ش.

٢٤٩. مصباح يزدي، محمد تقى، آموزش عقايد، ج ٢، www.balagh.net.

٢٥٠. مطهرى، مرتضى، امامت و رهبرى، تهران: صدرا، ج ١٠، ١٣٦٨ هـ-ش.

٢٥١. المظفر، محمد حسين، دلائل الصدق، قم: مكتبة بصيرتى، ج ٢، ١٣٥٩ هـ-ش.

٢٥٢. المظفر، محمد رضا، عقائد الامامية، نجف: منشورات الحيدريه، بى تا.

٢٥٣. معرفت، محمد هادى، عصمت پيامبران، www.al-shia.com.

٢٥٤. المغربى الاندلسى، السموع بن يحيى بن عباس، بذل المجهود فى افحام اليهود، قاهره: مطبعه الفجالة الجديده بى تا.

٢٥٥. مقدسى، مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، بور سعيد: مكتبة الثقافة الدينيه، بى تا.

٢٥٦. مقرئزى، تقى الدين احمد بن على، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، تحقيق: محمد عبد الحميد النميسى، بيروت: دار الكتب العلميه، ط الأولى، ١٤٢٠ هـ ق.

٢٥٧. مكارم شيرازى، ناصر و سبحانى، جعفر، پرسش ها و پاسخ هاى مذهبيه.

٢٥٨. مكارم شيرازى، ناصر، الامثل فى تفسير كتاب الله المنزل، قم: مدرسه الإمام على بن ابى طالب، ١٤٢١ هـ-ق.

۲۵۹. مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از فضلا، پیام قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چ ۵، ۱۳۸۱ ش.
۲۶۰. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن کریم.
۲۶۱. مکارم شیرازی، ناصر، همکاران، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چ ۱، ۱۳۷۴ هـ-ش.
۲۶۲. مکی العاملی، حسن بن محمد، الالهیات، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۱ هـ-ق.
۲۶۳. مبدی، ابوالفضل، کشف الأسرار وعدة الأبرار، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ اول، ۱۳۶۳ هـ-ش.
۲۶۴. میر فطروس، علی، اسلام شناسی، فرانسه و کانادا: انتشارات فرهنگ، چ ۱۱، ۱۹۸۹ م.
۲۶۵. النجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری الزنجانی، قم: جامعه مدرسین، چ ۵، ۱۴۱۶ هـ-ق.
۲۶۶. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران: کتابفروشی اسلامیه، چ ۱، ۱۳۹۸ ق.

۲۶۷. نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، سیر و بررسی در دو کتاب مهم و مدرك اهل سنت صحیح بخاری و صحیح مسلم، مشهد: انتشارات المهدی، ۱۳۵۵هـ. ش.

۲۶۸. نراقی، مولی محمد مهدی، انیس الموحدين، تصحیح: قاضی طباطبائی، بی جا: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۳هـ. ش.

۲۶۹. نسفی، ابو حفص نجم الدین عمر، شرح عقاید نسفی، شارح: عبدالرحمان بن عبد الخالق، زاهدان: المکتبه الاسلامیه، چ اول، بی تا، و نیز (ط آستانه).

۲۷۰. النشابوری الکتوری، سید اعجاز حسین، کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب و الاسفار، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، چ ۳، ۱۴۰۹هـ. ق.

۲۷۱. نصر الهورینی، القاموس المحيط، قم: معجم فقهی، نسخه سوم، ۱۳۷۹هـ. ش.

۲۷۲. نقیپور فر، ولی الله، بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن به روش قرآن به قرآن، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، چ ۲، ۱۳۸۰.

۲۷۳. هادوی تهرانی، مهدی، ولایت و دیانت، قم: مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چ ۳، ۱۳۸۱.

۲۷۴. هلالی کوفی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، قم: انتشارات الهادی، ۱۴۱۵هـ.ق.
۲۷۵. هنری تیسن، الهیات مسیحی، ترجمه ی میکائیلیان، بی جا: انتشارات حیات ابدی، بی تا.
۲۷۶. الهورینی (فیروز آبادی)، شیخ نصر، القاموس المحيط، بی جا: بی تا.
۲۷۷. الهیثمی، ابن حجر، الزواجر عن اقتراف الكبائر، تحقیق: مرکز الدراسات والبحوث بمکتبه نزار مصطفی الباز، بیروت: المکتبه العصریه، چ دوم، ۱۴۲۰هـ.ق.
۲۷۸. الهیثمی، علی بن أبی بکر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بیروت: دار الریان للتراث / دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۲۷۹. هیلتون گیب، اسلام، بررسی تاریخی، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.
۲۸۰. ویر، رابرت، جهان مذهبی، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ هـ.ش.
۲۸۱. وین پراودفوت، تجربه دینی، ترجمه عباس یزدانی، قم: مؤسسه طه، ۱۳۷۷ هـ.ش.

۲۸۲. الیاس، انطون، فرهنگ نوین، ترجمه: سید مصطفی طباطبایی، تهران: کتابفروشی اسلامیة، چ نهم، ۱۳۷۳.

۲۸۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا.

۲۸۴. یوسفی اشکوری، حسن، بازخوانی قصه خلقت، تهران: قلم، ۱۳۷۶ ش.

۲۸۵. یوسفیان، حسن و شریفی، احمد، پژوهشی در عصمت معصومان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ اول، ۱۳۷۷ هـ- ش.

۲۸۶. یوسفیان، حسن و شریفی، احمد، صحیفه عصمت، بی جا: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ اول، ۱۳۷۴ هـ- ش.

۲۸۷. یوسفیان، حسن، پرسمان عصمت، قم: مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه قم، ۱۳۸۰ هـ- ش.

۲۸۸. جعفری، افتخار حسین، عصمت از دیدگاه قرآن (پایان نامه کارشناسی ارشد)، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، ۱۳۸۴.

ص: ۵۱۷

۲۸۹. رضایی، محمد حسین، عصمت امامان علیه السلام از نگاه قرآن و حدیث، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، استاد راهنما: ولی الله نقی پور فر، استاد مشاور: محسن سبزواری، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، ۱۳۸۴.

۲۹۰. وحیدی، سید جواد، نقد و بررسی دیدگاه عبد الجبار معتزلی، ابوبکر باقلانی، ۱. ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب درباره امامت، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، استاد راهنما: جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای سید محمد رضا موسوی فراز، استاد مشاور: جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حسین فقیه، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، ۱۳۸۴.

نرم افزار

۲۹۱. مرکز پژوهش های اسلامی المصطفی، معجم عقائدی، نسخه اول، قم، ۱۳۸۰ هـ ش.

۲۹۲. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، جامع تفاسیر نور ۲.

۲۹۳. مرکز معجم فقهی و مرکز پژوهش های اسلامی المصطفی، کتابخانه اهل بیت علیه السلام، قم: مرکز مصطفی، ۱۳۸۴ هـ ش، نسخه ی اول.

۲۹۴. کتابخانه گلیپایگانی، معجم فقهی، نسخه سوم، ۱۳۷۹ هـ ش.

ص: ۵۱۸

٢٩٥. المكتبه الاسلاميه الكبراي الشامله ١ و ٢.

٢٩٦. مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي، جامع الاحاديث ٢/٥.

٢٩٧. المكتبه التاريخ و الحضاره الاسلاميه.

٢٩٨. المكتبه الفيه للسنه النبويه.

سایت

www.andisheqom.com ٢٩٩

www.al-shia.com ٣٠٠

www.balagh.net ٣٠١

www.erfan.ir ٣٠٢

www.esraco.com ٣٠٣

www.rafed.net ٣٠٤

www.porseman.org ٣٠٥

webmaster@qomicis.com ٣٠٦

www.bawazir.com ٣٠٧

wikimediafoundation.org ٣٠٨

.zamzamworld.com ٣٠٩

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

